

رویدادهای عمده
در دوره صدارت
شاه محمود خان غازی
(از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ ش)

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
(سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل)

2020

مشخصات کتاب:

نام کتاب: نگاهی به رویدادهای عمده در
دوره صدارت شاه محمود خان غازی
از 1325 تا 1332 (1946 - 1953)

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

محل چاپ: کالیفرنیا
تعداد چاپ: 200 نسخه
نوبت چاپ: اول
سال چاپ: جدی 1398 ش (جنوری 2020م)

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ می‌باشد و هیچ
شخص یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ
مجدد و یا قسمتی از آنرا ندارد.
آدرس ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com

اهداء به :

خانم عزیز و مهربانم راضیه (مستندی) کاظم،
کسیکه در این پنجاه و پنج سال زندگی مشترک،
در همه نشیب و فرازها
همچو دژ استوار از من حمایت کرده،
یار و یاور و رهنمای مشفق من بوده است.
خدای بزرگ او را به پناه خود داشته باشد.

فهرست مندرجات

پیشگفتار.....	7
فصل اول:	
مختصری در باره "خانواده مصاحبان".....	14
فصل دوم:	
چگونگی سلطنت محمد نادرشاه.....	24
- استحکام سلطنت و قدرت خانوادگی.....	26
- استبداد نوین: تصفیه و سرکوبی مخالفان.....	29
- اجراءات عمده حکومت.....	35
- مقرری صدراعظم، تدویرلویه جرگه و	
شورای ملی و تصویب قانون اساسی.....	36
- نگاهی به نکات عمده قانون اساسی 1309.....	38
- نام از شاهی "مشروطه" - کام از شاهی "مطلقه".....	41
فصل سوم:	
شهادت محمد نادرشاه وجانشینی محمدظاهرشاه.....	46
- سردارمحمدهاشم خان درراس قدرت و	
ادامه روش قبلی.....	50
الف : در امور داخلی.....	51
ب : در امور خارجی.....	55
- چرا سردارمحمد هاشم خان از مقام صدارت	
مجبور به استعفی گردید؟.....	58
فصل چهارم:	
اوضاع عمومی اقتصادی و اجتماعی افغانستان	
طی سالهای 1940.....	62
فصل پنجم:	
سوانح، خصوصیات شخصی و فامیلی	
شاه محمود خان غازی.....	71
- مختصر سوانح رسمی.....	71
- خصوصیات شخصی.....	74

76.....	– زندگی فامیلی
	فصل ششم:
79.....	کابینه اول شاه محمود خان و تحولات بعدی
	فصل هفتم:
	جنگ جهانی دوم و تأثیرات آن بر روابط خارجی
82.....	افغانستان
82.....	– عواقب جنگ و پدیده های جدید
	– کروئولوژی وقایع عمده روابط خارجی
85	افغانستان از 1946 تا 1953.....
	فصل هشتم:
90.....	شمول افغانستان در ملل متحد
90.....	– درخواست کسب عضویت
93.....	– اعلامیه حقوق بشر ملل متحد
100.....	– التزام حکومت افغانستان در ایفای تعهد
	فصل نهم:
103.....	زندانیان سیاسی و رهائی از زندان
103.....	– نشرچند اثرماندگار و بیان خاطرات در زندانها
106.....	– خصوصیات چند زندان مهم سیاسی درکابل
106.....	1 - زندان سرای بادام و سرای علی خان
108.....	2 - زندان مسمی به "توقیف خانه"
110.....	3 - زندان قلعه ارگ و زندان جدید ارگ
113.....	4 - زندان "سرای موتی"
114.....	5 - زندان دهمزنگ
126.....	– تصمیم رهائی زندانیان سیاسی
	فصل دهم:
	اقدامات در جهت رفع مشکلات اقتصادی
130.....	ناشی از جنگ جهانی
130.....	– کمبود مواد و صعود قیمت ها
131.....	– تأسیس "مجمع رفاه عامه"
134.....	– ایجاد "دیپوی تعاونی مامورین"

فصل یازدهم: باز شدن یک روزنه کوچک

- 136..... به روی زنان
 136..... - برگشت به عننه زیر نام شریعت
 139..... - باز شدن مجدد مکاتب برای زنان و دختران
 143..... - تأسیس مؤسسه خیریه نسوان (میرمنو تولنه)

فصل دوازدهم:

- 149..... نقش آزاد مردم در انتخابات بلدیه (شاروالی)
 149..... - نگاهی به گذشته بلدیه
 150..... - تحول در امور بلدیه - مرحله جدید
 157..... - احداث جاده میوند و انکشاف شهر جدید کابل

فصل سیزدهم:

- 162..... تحول در انتخابات دوره هفتم شورای ملی
 162..... - قدم اول در جهت تأسیس شورای ملی
 163..... - خصوصیات و ماهیت شورای ملی
 171..... - چگونگی انتخابات دوره هفتم شورا ملی
 175..... - دست آوردهای کاری دوره هفتم

فصل چهاردهم:

- 180..... انفاذ قانون مطبوعات و پی آمدهای آن
 180..... - روز نامه ها و جراید دولتی
 181..... - نشر جراید آزاد - سرآغاز یک تحول
 182..... - جریده "انگار"
 187..... - جریده "نداء خلق"
 193..... - جریده "وطن"

فصل پانزدهم:

- 199..... سفرهفت ماهه شاه به خارج

فصل شانزدهم:

توطئه ناکام اول حمل 1329و

- 205..... نظریات پیرامون چگونگی طراحی آن
 205..... - نظر غبار
 207..... - نظر نثار احمد زروی

220. - نظر عبدالحمید مبارز.....
223. - نظر دستگیر پنجشیری درباره "حزب ارشاد".....
224. - نظر استاد خلیل الله خلیلی.....
227. - سید اسمعیل بلخی و نقش او در رویداد اول حمل.....
230. - نتایج حاصله از این مبحث.....
- فصل هفدهم:**
236. - عروج و سقوط "اتحادیه محصلین".....
236. - چگونگی تشکیل اتحادیه.....
238. - اعضای مؤسس و فعال اتحادیه.....
240. - نقش فعالان سیاسی در تشکیل اتحادیه.....
241. - تهیه مرامنامه و پیشکش به حکومت.....
243. - فعالیت های اتحادیه.....
247. - عکس العمل حکومت.....
254. - انحلال اتحادیه و زندانی شدن بعضی از اعضا.....
- فصل هژدهم:**
256. - تشکیل احزاب.....
257. - ویش زلمیان (جوانان بیدار).....
267. - حزب خلق.....
267. - الف - مرامنامه.....
271. - ب - محمودی و راه روش مبارزه او.....
278. - حزب وطن.....
278. - الف - مرامنامه.....
283. - ب - غبارو اندیشه های او.....
285. - "حزب دموکرات ملی" مسمی به "کلپ ملی".....
285. - الف - چگونگی تشکیل و رهبریت آن.....
286. - ب - مرامنامه.....
291. - رقابت بین کلپ ملی و احزاب خلق و وطن.....
- فصل نوزدهم:**
294. - انتخابات دوره هشتم شورا ومظاهرات در کابل.....

فصل بیستم:

- 302..... معضله پشتونستان
- 303..... - خاکهای از دست رفته!
- 306..... - انصراف از داعیه ارضی بر "ولایات شرقی"
- 309..... - موقعیت جغرافیائی مناطق پشتون - بلوچ
- - افغانستان و داعیه "حق تعیین سرنوشت"
- 315..... برای پشتونهای ماورای سرحد
- - نگاهی به کرونولوژی وقایع عمده در روابط
- 318..... افغانستان و پاکستان از 1946 تا 1953
- 320..... - شاه محمود خان و معضله "پشتونستان"
- 323..... - تشکیل پاکستان - سرآغاز مشکلات جدید
- 325..... - عکس العمل پشتونها در برابر نتایج ریفراندم
- 328..... - اعزام نماینده خاص جهت مذاکره با مقامات پاکستانی
- 332..... - بمبارد قریه "مغلکی" توسط پاکستانی ها
- 333..... - شورای ملی دوره هفتم و بطلان "خط دیورند"
- - "پشتونستان" - یک میراث پرجنجال
- 335..... برای حکومت های بعدی
- 345..... - مختصر مصوبه لویه جرگه سال 1334

فصل بیست و یکم:

- 350..... تلاشهای شاه محمود خان و اغماض امریکا
- - نگاهی مختصر به روابط افغانستان و امریکا
- 350..... از 1919 - 1942
- 353..... - برقراری روابط سیاسی بین دوکشور
- - چگونه افغانستان در اثر اغماض امریکا
- 363..... به دامن شوروی غلطید؟

فصل بیست و دوم:

بهار زودگذر دموکراسی

- 369..... چرا حکومت جلو ها را به عقب کشید؟
- 370..... - شتاب زدگی در ایجاد تحول
- 372..... - تبلیغات رادیویی پاکستان
- 373..... - نشر جریده "افغانستان آزاد" در پاکستان

- 377..... - تحولات ایران و خطر سرایت به افغانستان
- 381..... - مباحثات پیرامون افکار چپ "ایدئولوژیک"
- 382..... - سوء قصد علیه جان شاه
- 382..... - نتایج حاصله از این بحث
- فصل بیست و سوم:**
- چرا و چگونه شاه محمود خان**
- 385..... از صدارت برکنار گردید؟
- 385..... - نقش محمد داؤد در کابینه شاه محمود خان
- 388..... - زابلی و مخالفت با شاه محمود خان
- 389..... - چگونگی استعفای شاه محمود خان غازی
- 392..... - توظیف محمد داؤد به مقام صدارت
- ضمایم:**
- ضمیمه شماره اول:**
- 395..... خط مشی سلطنت محمد نادر شاه
- ضمیمه شماره دوم:**
- 398..... لست اولین کابینه محمد هاشم خان
- ضمیمه شماره سوم:**
- مصوبه لویه جرگه برای رد خواهش
- 399..... شاه سابق امان الله غازی
- ضمیمه شماره چهارم:**
- بیانیه محمد نادرشاه در مجلس
- 404..... افتتاح اولین دوره شورای ملی
- فهرست مأخذ:**
- 411.....
- 418..... آثار دیگر مؤلف:
- 422..... مختصر سوانح:



پیشگفتار

دوره صدارت شاه محمود خان غازی با آنکه عمر نسبتاً کوتاه داشت، اما با وقوع رویدادهای مهم در تاریخ معاصر کشور یک دوره پر از امید و یأس محسوب میشود. با آغاز این دوره فصل سرما و انجماد طولانی حاکم در فضای سیاسی و اجتماعی کشور روبه تغییر گذاشت و رایحه بهاری به مشام رسید که نوید روزهای روشن را با نسیم خوشگوار آزادی و بشارت دموکراسی با خود همراه داشت. افسوس که عمر این بهار کوتاه بود و به زودی بادهای از هرسو دمیدن گرفت و شگوفه های نو رسته را که تازه از شاخسارهای رنج دیده از سرمای طولانی قید و زندان به امید رهایی از مصیبت ها سرکشیده بودند، پرپر کرد و به زمین یأس فرو ریخت.

نویسندگان و محققان تاریخ کشور تا حال این دوره حساس و پرتحول و این بهار زود گذر دموکراسی را در کتابها و آثار خود بطور خلاصه و کوتاه مرور کرده و اغلب آنرا ضمن ادامه دوره های دیگر در چند صفحه کم و زیاد مورد بررسی قرار داده اند؛ همچنان کسانی دیگر که کتاب خاطرات خود را نوشته اند، بیشتر از رویدادهایی به تفصیل یاد کرده اند که خود شان مستقیم یا غیرمستقیم در آن نقش داشته و یا اینکه شاهد و ناظر بعضی از وقایع بوده و چشم دیدهای خود را بطور ضمنی بیان نموده اند. این نوشته ها و بیان خاطرات اکنون میتوانند مآخذ خوب برای بررسی کامل این دوره محسوب شوند، ولی اتکای کامل به آنها یک اندازه مستلزم احتیاط و دقت میباشد، زیرا همچو آثار خواهی خواهی به نحوی

تحت تأثیر احساسات شخصی قرار داشته و مسلم است که آنها از موقف و یا نقش خود به دفاع برخاسته و انگشت انتقاد را بطرف مقابل دراز کرده اند.

بررسی مسایل تاریخ معاصر کشور از اوایل قرن بیست بخصوص بعد از استرداد استقلال که در نتیجه آن افغانستان از حالت "انزوا" بیرون شد و روابط سیاسی و اقتصادی را با کشورهای دور و نزدیک قایم کرد و تحولات بیرونی در رویدادهای داخل کشور به نحوی اثر گذاشت، اجاب میکند تا محققان تاریخ این اثرگذاریها را در شرح و بسط تحلیل های خود دقیقاً در نظر گیرند. تحولات جهان بعد از جنگ جهانی دوم و انکشافات بعدی آن بر امور کشورها اعم از کوچک و بزرگ تأثیرات مهم بجا گذاشت که در بعضی موارد تعهدات بین المللی برای صلح و امن جهان یک تعداد مکلفیت ها و وجایب جدید را بار آورد و کشورهای عضو را مکلف به رعایت و تعمیل آن در امور داخلی و خارجی خود ساخت.

دوره صدارت شاه محمود خان که از 1325ش (1946م) آغاز و تا 1332 (1953) مدت بیش از هفت سال و چند ماه دوام کرد، مواجه با مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ و نیز تحولات مهم در سطح جهانی و منطقه بود. با آنکه حکومت افغانستان چنانکه در جنگ عمومی اول در زمان امیر حبیب الله خان سراج المله و الدین اعلام بیطرفی کرد، در جنگ عمومی دوم صدراعظم محمد هاشم خان بیطرفی افغانستان را با قبول فشارهای وارده حفظ نمود. او با این اقدام معقول توانست کشور را از عواقب نظامی جنگ بدور نگهدارد، اما فشارهای اقتصادی ناشی از جنگ، افغانستان را با بحران جدی اقتصادی روبرو ساخت و به تجارت خارجی کشور صدمه شدید وارد کرد که در اثر قلت مواد حیاتی و بلند رقتن قیمت ها، زندگی مردم تحت مضیقه شدید قرار گرفت.

پس از ختم جنگ جهانی حکومت افغانستان خواهان عضویت در مؤسسه جدید التأسيس ملل متحد گردید و با کسب موفقانه عضویت آن مجبور شد تا یک سلسله تحولات مهم را بخصوص در ارتباط با اعلامیه حقوق بشر به منصبه اجراء گذارد که این مکلفیت ها با شیوه حکومتداری قبل از آن تطابق نداشت. لذا پادشاه افغانستان ناگزیر شد تصمیم به تغییر حکومت بگیرد و بجای سردار محمد هاشم خان

عموی دیگر خود سپهسالار شاه محمود خان غازی را که مدت هفده سال بحیث وزیر حربیه افغانستان ایفای وظیفه کرده بود، به مقام صدارت بگمارد.

با این تغییر پیشبرد امور در این دوره زیر تأثیر پدیده های داخلی و خارجی یک چلنج بزرگ برای صدر اعظم جدید شاه محمود غازی بود تا از یکطرف با نظام استبدادی محمد هاشم خان وداع صورت گیرد و از طرف دیگر سیاست حکومت را مبتنی بر ایجابات و تعهدات بین المللی مندرج منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر استوار سازد. علو تأثیر پدیده های جدید منطقوی دوره صدارت شاه محمود خان را با معضلات دوامدار دیگر مواجه ساخت و آن تصمیم حکومت برتانیه جهت ترک نیم قاره هند بود که با یک شیوه غیر معمول آنرا عملی کرد و نیم قاره را پس از دوصد سال سلطه خود از طریق یک ریفراندوم مضحک بر مبنای دین بین هندو و مسلمان به دو کشور تقسیم کرد: یکی کشور هند و دیگری کشور نوظهور پاکستان.

از همه بدتر اینکه پاکستان را به حیث جانشین رسمی خود اعلام نمود که معضله جدید را بین افغانستان و پاکستان در ارتباط به سرزمین های از دست رفته "ولایات شرقی" که زمانی از متصرفات دولت ابدالی بود و انگلیسها آنرا با فشار بالقوه و قرارداد های تحمیلی از بدنه افغانستان جدا و به هند برتانوی ملحق ساخته بودند، بار آورد. تشکیل حکومت پاکستان و معضله سرنوشت پشتونهای آنطرف خط دیورند از همان آغاز در دوره صدارت شاه محمود خان بین افغانستان و پاکستان موجب بروز مشکلات گردید.

پدیده جدید دیگر بروز رقابت ها بین امریکا و شوروی بعد از ختم جنگ جهانی دوم و جانشین شدن امریکا بجای انگلیس در منطقه بود که در این دوره بر انکشاف روابط خارجی افغانستان اثر ناگوار برجا گذاشت و تأثیرات آن نه تنها در آن دوره، بلکه فراتر از آن تا سالهای بعد سایه افکند. وابستگی نظامی پاکستان با امریکا از یکطرف و اغماض امریکا به تقاضا های افغانستان از طرف دیگر موجب شد تا افغانستان به دامن شوروی بیفتد. آغاز این تحول پس مهم باز هم از همین دوره صدارت شاه محمود خان ریشه میگیرد.

گذشته از عوامل بیرونی، در داخل کشور نیز تحولاتی روی دست گرفته شد که بعد از سقوط دوره امانی نظیر نداشت، با این شرح که: حکومت بنابر تعهد در رعایت مواد مندرج اعلامیه حقوق بشر ناگزیر بود به تعداد صدها زندانی سیاسی را که سالهای دراز بدون کدام جرم مشهود تحت شرایط رقتبار زندانی شده بودند، از بندرها سازد و در عین زمان فضای سیاسی را از انجماد و اختناق طولانی بیرون کند. همان بود که حکومت در قدم اول انتخابات آزاد بلدی و سپس انتخابات دوره هفتم شورای ملی را طوری آزاد دایر کرد که در نتیجه آن برای اولین بار تعدادی از شخصیت های منتخب مردم به آنجا راه یافتند و شورای ملی را تا حدی از قالب "مهر رابری" حکومت بیرون کردند. این شورا کوشید تا به الهام از قانون اساسی که در متن ماهیت نظام شاهی مشروطه را تمثیل میکرد، اما در عمل گردانندگان قدرت شیوه ای مطلقه را در پیش داشتند، بر اجرائات حکومت نظارت نماید و بار اول در تاریخ کشور حکومت را مکلف به اخذ رأی اعتماد از شورا سازد.

این روند تازه موجب شد تا صدای مشروطه خواهی بین فعالان سیاسی به سرعت و جدیت در فضای شهر بلند گردد. انفاذ قانون مطبوعات به نشر جراید آزاد تحت شرایط خاص اجازه داد. با استفاده از این فضای نسبتاً باز عده ای از فعالان سیاسی بدون موجودیت قانون احزاب، به تشکیل احزاب سیاسی اقدام کردند و قشر جوان فراتر از مقتضای آن دوره با ایجاد "اتحادیه محصلین" به فعالیت های تهدید آمیز علیه نظام پرداختند. این فعالیتها به سرعت تا حدی پیش رفت که یک تعداد دیگر در فکر سقوط نظام افتادند و برنامه قتل شاه محمود خان صدراعظم را به روز نوروز در حالی روی دست گرفتند که پادشاه در یک سفر خارج کشور بود و اگر این توطئه عملی میگردد، عواقب ناگوار را به همراه داشت.

در عین زمان تبلیغات پاکستان علیه خاندان شاهی کشور و رویداد های سیاسی و برهم خوردن اوضاع در ایران که منجر به قیام و فرار شاه ایران به خارج گردید، زنگ های خطر سقوط نظام را به صدا درآورد و حکومت افغانستان، بخصوص مقام سلطنت را مواجه با تهدیدی ساخت که اگر جلو آن گرفته نشود، ادامه بی ثباتی و بحران به مثل ایران به افغانستان نیز سرایت خواهد کرد. لذا مقام

سلطنت تصميم به تغيير اوضاع و برگشت نسبي به عقب گرفت و به عمر زودگذر اين بهار دموکراسي پايان داد.

در اين کتاب سعی بر زوایای مختلف اين دوره که فوقاً به آن اشاره گرديد، با تفصيل و بطور مستند و مستدل نظراندازی شود و هریک از نکات فوق در قالب فصول جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. اما قبل از آن جا دارد که در آغاز به معرفی شخصیت های مهم خانواد بزرگ مسمی به "آل یحیی" پرداخت که عنان قدرت را همه در مجموع بعد از دوره نکبت بار سقاوی در افغانستان بدست گرفتند. ضمناً برای درک بهتر مسایل لازم است تا نگاهی مختصر به شرح حال کشور در دوره کوتاه سلطنت محمد نادرشاه و آغاز سلطنت محمد ظاهرشاه انداخت که بعد از شهادت پدر در سن 19 سالگی درحالی به پادشاهی رسید که قدرت واقعی در دست کاکا هایش قرار داشت. لذا بررسی مختصر دوره هفده ساله صدارت محمد هاشم خان و بیان خصوصیات و مشخصات عمده آن یکی از مباحث مقدماتی این کتاب را تشکیل میدهد که بدون آن، پی بردن به عمق تحولات در دوره صدارت شاه محمود خان میسر نخواهد بود.

در این کتاب با استفاده از مأخذ متعدد کوشیده شده است از کسانی نقل قول صورت گیرد که خود در جریان قضایا بوده و یا از نزدیک با جریانات و رویداد ها آشنائی داشته اند. از نظریات آنها نکاتی برگزیده شده که بدرد کار در این کتاب میخورده و این نکات به حیث متمم و مؤید نظر نویسنده طی بخش ها و فصول متعدد کتاب انعکاس یافته است.

با استفاده از فرصت در این پیشگفتار میخوام توجه را به چند نکته ذیل مختصراً جلب کنم:

الف - نویسنده به همه شخصیت های پاک، صادق به وطن و مردم و حامی منافع ملی کشور احترام و اخلاص داشته و به خدمات شان قلباً ارج میگذارد. ولی صادقانه میگویم که با هیچیک از زعمای گذشته و حال افغانستان و نیز احزاب چپ و راست کشور وابستگی سیاسی و شخصی نداشته و همیشه کوشیده ام تا آزادی و آفاقیت فکری خود را حفظ نمایم.

ب - شیوه ای تحقیق و قضاوت سالم در بررسی رویداد های تاریخی ایجاب میکند تا وقایع را در بستر زمان وقوع آن مورد تدقیق و مطالعه قرار داد. کسانیکه وقایع گذشته را با معیار های امروزی می سنجند، در قضاوت خویش دچار اشتباه میشوند.

ج - برای یک محقق "غیرجانبدار" لازم است تا در شناخت منابع و مآخذ و نویسندگان آن موشگافی نموده و در اتکاء به نظر آنها کمال احتیاط را بخرج دهد. رعایت دقیق این موضوع براهمیت تحقیق و نیز اعتبار محقق می افزاید و میتواند جامعه را بسوی درک حقایق تاریخی بطور احسن رهنمایی کند.

د - برای سهولت خوانندگان در این کتاب مآخذ و منابع فقط جابجا در ادامه موضوع در بین قوسین گنجانیده شده و اما در پایان کتاب فهرست مآخذ به حیث ضمیمه علاوه گردیده است. آنچه در بین ناخنک «..» آمده اقتباس از متن مآخذ است و آنچه در بین "...." آمده نقل قول در داخل یک نقل قول بوده و بعضاً برای شیوایی مزید کلمات بخصوص نام اشخاص و محلات و امثالهم بکار رفته و آنچه در بین براکت [...] جا داده شده، متن توضیحیه در داخل نقل قول میباشد که از طرف نویسنده کتاب در آن علاوه شده است.

ه - شیوه نویسنده گی ایجاب میکند که با حفظ احترام به اشخاص مورد بحث از تکرار اسم مکمل و القاب شان منصرف شده و فقط با ذکر اسم معمول از آنها نام برده شود؛ در این نوشته اشخاص فقط با ذکر نام اصلی و یا تخلص شان یاد شده و از تکرار القاب صرف نظر گردیده، البته به استثنای حالاتیکه شخص با القاب شهرت یافته باشد.

و - نویسنده به هیچ وجه ادعا ندارد که این اثر جامع و کامل است، بلکه کم و کاستی هایی در آن وجود خواهد داشت که یا از نظر نویسنده بدور مانده و یا نویسنده اشتباه کرده است. امید است صاحب نظران وارد در قضایا با ارائه نظریات صائب، مستند و مستدل خود کوتاهی این اثر را بر شمارند تا ذهن خواننده را بسوی حقایق تاریخی رهنمون شوند و بر این نویسنده منت گذارند تا در پی اصلاح آن برآید.

این کتاب در نوع خود اولین اثری بشمار میرود که مختص به موضوع و به تفصیل در همان موضوع نوشته شده است، درحالیکه بحث پیرامون این دوره در دیگر کتب تاریخ معاصر کشور صرف در محدوده یک فصل کتاب خلاصه گردیده است، چنانچه این مبحث را نویسنده در کتاب دیگر خود تحت عنوان "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام" به حیث یک فصل بطور مختصر (در جلد اول کتاب در حدود 45 صفحه) گنجانیده است.

کتاب مشتمل است بر یک پیشگفتار، فهرست مندرجات و جمعاً بیست و سه فصل که موضوع هر فصل به عناوین فرعی تقسیم شده است تا برای خواننده سهولت درک مطالب و ارتباط مسایل را فراهم سازد. همچنان چند ضمیمه در آن علاوه شده است تا توجه مزید خواننده را به بعضی موضوعات مهم جلب نماید. فهرست مآخذ، لست مختصر از آثار دیگر نویسنده در ختم کتاب درج گردیده است.

در پایان بر خود لازم میدانم از همسر عزیزم راضیه (مستمندی) کاظم قلباً ابراز امتنان کنم که نه تنها در اكمال این اثر، بلکه در طول زندگی مشترک همیشه حامی، ممد و مشوق کارهای فرهنگی ام بوده و در این راه از هیچ نوع همکاری و مساعدت دریغ نکرده است. همچنان از دوستان گرامی و دانشمندم بخصوص جناب داکتر عبدالرحمن زمانی، جناب محمد معصوم هوتک و جناب مصطفی عمرزی که در ارسال لینک های مربوط به جراید آزاد آنوقت از جمله جریده انگار، نداء خلق و وطن و نیز در تهیه بعضی معلوماتها و عکس بعضی شخصیت ها با اینجانب همکاری کرده اند، صمیمانه تشکر می نمایم.

امیدوارم این خدمت ناچیز مورد استفاده اهل تحقیق و علاقمندان تاریخ معاصر کشور، بخصوص نسل جوان قرار گیرد تا از حقایق مربوط به یک گوشه ای از تاریخ کشور خود آگاه شوند و در حقم دعای خیر کنند.

داکتر سید عبدالله کاظم

سن هوزه - کالیفورنیا

مورخ 5 جنوری 2020 (15 جدی 1398)

فصل اول

مختصری در باره "خانواده مصاحبان"

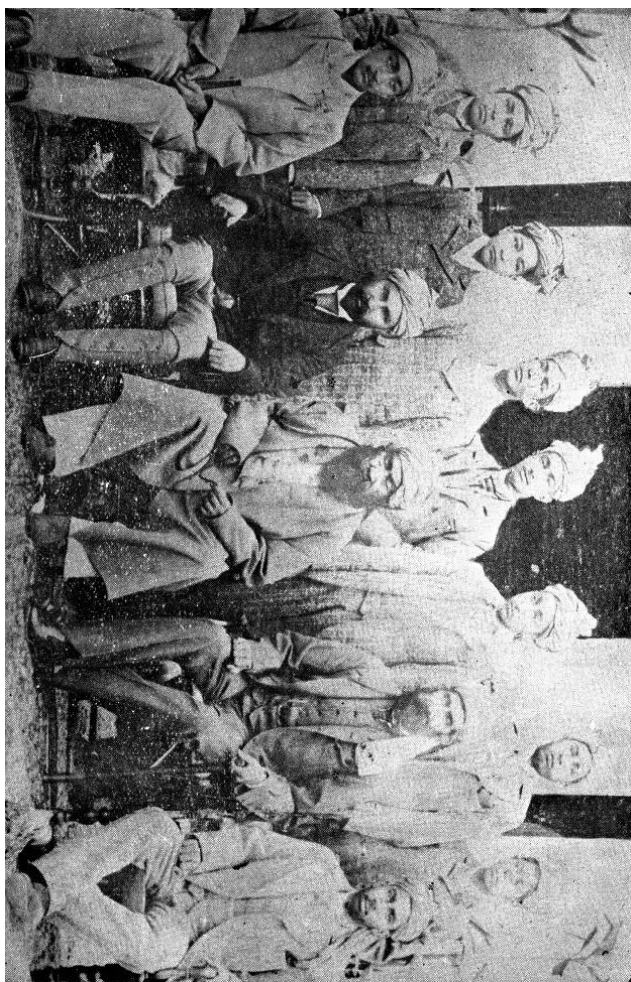
سرداریحیی خان پسرسلطان محمدخان "طلائی" (گورنر پشاور و کوهات) پسر سردار پاینده خان محمدزائی است. سردار یحیی خان دو پسر داشت: سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان، و یکی از دختران او (مسماءه رقیه) با امیر محمد یعقوب خان پسر امیر شیرعلی ازدواج کرده بود. انگلیسها پس از آنکه معاهده "گندمک" را بتاريخ 26 می 1879 با امیر محمد یعقوب خان امضاء کردند و سفیر خود "کیوناری" را به کابل اعزام نمودند، چون کیوناری در اثر قیام عساکر در بالاحصار به قتل رسید، لذا جنگ دوم افغان و انگلیس شعله ور گردید و کابل اشغال و بالاحصار به آتش کشیده شد. دراینوقت امیر محمد یعقوب خان از سلطنت استعفی داد و انگلیسها او را دراول دسمبر 1879 محبوساً به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید از انگلیسها تقاضا نمود تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و درهند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت درشهر "دیره دون" - هند بسربردند واکثر فرزندان شان درهمانجا چشم به دنیا گشودند، به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند.

وقتی مریضی امیرعبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی برمراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان درهند کسب کنند. همان بود که سردار یحیی خان بعد از 21 سال اقامت تبعیدی در هند از امیرعبدالرحمن خان در سال 1900 خواهش مراجعت به وطن کرد. امیر این درخواست را پذیرفت و سردار در اوایل 1901 با جمیع خانواده خود به شمول آل و عیال دو فرزندش هریک سردار محمد یوسف خان و سردار

محمد آصف خان و خانواده زكريا خان برادرش به وطن برگشت کردند. (متن مکمل عريضه و درخواست برگشت سردار يحيی خان عنوانی امير عبدالرحمن خان و متن موافقت امير به قبولی درخواست موصوف در جلد چهارم - بخش نخست کتاب "سراج التواريخ"، تأليف علامه ملا فيض محمد کاتب، چاپ کابل 1390، صفحات 502 تا 505 و در باقی صفحات نیز گزارش ورود سردار با همه آل و بيت شان درج است.)

چند ماهی نگذشته بود که امير موصوف وفات کرد و پسرش حبيب الله خان جانشين پدر گرديد. امير جديد از حضور اين خانواده راضی و در نزديکی با آنها از لطف دريغ نکرد، چنانکه بتاريخ 20 ماه محرم الحرام 1320 هجری قمری (مطابق 1281ش - 1902م) صبيه سردار محمد يوسف خان (خواهر محمد نادرخان) مسماء محبوب سلطانه (بعداً ملقب نورالحرم - عليا جناب) را در عقد نکاح خود در آورد و دو پسر سردار يحيی خان را به حيث مصاحبان خاص خود عز مقام داد و به همين دليل خانواده ایشان در بين عوام به "خانواده مصاحبان" شهرت يافت. از آن تاريخ به بعد ستاره اقبال فرزندان اين خانواده بزرگ که در مکاتب هند برتانیوی درس خوانده بودند، رو به عروج گذاشت. محمد نادرخان و ديگر برادران و پسران عمويش همه بزودی در مقامهای بالا مقرر و به سرعت ارتقاء نمودند. (در مورد چگونگی اين ازدواج، البته با انصراف از بعضی شایعات ديده شود: جنرال اسدالله سراج: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادرشاه شهيد"، کابل، 1388، صحه 5 - 6)

تبعيد طولانی برای اين خانواده چند خصوصيت بارز را بار آورد که ممد راه آينده شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گرديد: آنها به حيث یک اقليت در سرزمين بيگانه هميشه دريک حلقه خانوادگی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم فارغ از رقابتهای درونی بار آمدند، تعليم ديدند و به زبانهای انگلیسی و اردو مسلط شدند و با تجدد و افکار عصری آشنا گرديدند. تقريباً همه جوانان اين خانواده از داخل خانواده، آنهم فقط یک زن گرفتند و با خانواده های ديگر ارتباط ويا پيوند نيافتند که اين وضع اتحاد و همبستگی شان را مستحکم تر



صف نشسته از راست به چپ: سردار شیر احمد خان، سردار فتح محمد خان، سردار یحیی خان، سردار محمد سلیمان خان، سردار محمد عزیز خان؛ صف ایستاد از راست به چپ: سردار شاه محمود خان، سردار نور احمد خان، سردار محمد هاشم خان، سردار محمد نادر خان، سردار شاه ولیخان، سردار محمد علی خان، سردار احمد شاه خان (این عکس در 1277 ش در هند گرفته شده و بار اول در کتاب "نادر افغان" به چاپ رسیده است)



از راست به چپ: سردار محمد هاشم خان، سردار احمد شاه خان، سردار محمد نادر خان، سردار محمد عزیز خان، سردار شاه محمود خان، سردار شاه ولیخان، سردار محمد علی خان (این عکس در 1268ش درهنگد برتانوی گرفته شده و بار اول با شرح فوق در کتاب "نادر افغان"، بقلم برهان الدین کشکی در کابل به چاپ رسیده است)

ساخت. وقتی به قدرت رسیدند، یکی دیگر خود را حمایت و تقویت نمودند و برای ارتقای جمعی خود کوشیدند، به دومین فرزند ارشد خانواده یعنی محمد نادرخان همه برادران و پسران کاکا منتهای احترام و اطاعت را پیشه کردند.

از اینجاست که پس از سقوط سلطنت شاه امان الله غازی و درهم کوبیدن حکومت 9 ماهه سقاوی، وقتی این خانواده به سلطنت افغانستان راه یافت، شیوه سلطنت شان نیز یک سلطنت خانوادگی بود که تمام قدرت و مقام های بزرگ سالها در انحصار اعضای خانواده قرار داشت و منافع خانوادگی بالاتر از هر منفعت دیگر بود.

راجع به خانواده مصاحبان باید گفت: مادر سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان مسماء "همدم" - دختر وزیر محمد اکبرخان غازی بود. سردار یوسف خان سه زن داشت: از زن اول "شرف سلطانه": یک دختر "محبوب سلطان" (بعداً ملقب به علیا جناب که با امیر حبیب الله خان سراج الملة ازدواج کرد و یگانه فرزندش سردار اسد الله خان سراج بود) و سه پسر: 1- محمد نادرخان (بعداً پادشاه افغانستان)؛ 2- شاه ولی خان (بعداً سفیر در لندن و پاریس که با صفیه "ثمرالسراج" خواهرشاه امان الله ازدواج کرد - پدر سردار عبدالولی)؛ 3- شاه محمود خان (بعداً وزیر حربیه و صدراعظم که با صفورا "قمرالبنات" دختر امیر حبیب الله خان سراج ازدواج نمود). محمد یوسف خان از زن دوم "مستوره" (ازنواده های سردار محمد عظیم خان) سه پسر داشت: 1- محمد عزیز خان (بعداً سفیر در مسکو و جرمنی - پدر محمد داؤد و محمد نعیم خان)؛ 2 - محمد هاشم خان (بعداً صدرعظم)؛ 3- محمد علی خان (صاحب منصب - پدرانجنیر محمد ولی یوسف). از زن سوم "شمسی" چهار دختر داشت: 1- "تاج سلطانه" (خانم سردار محمد سلیمان خان)؛ 2- "شهزاده" (خانم میر محمد حیدر حسینی هراتی - یگانه مرد خارج خانواده و بعداً وزیر مالیه که از طرف مادر با سلاله امیر شیرعلی خان پیوند داشت)؛ 3- "شیرین تاج" (خانم سردار محمد یونس خان پسر امیر محمد یعقوب خان)؛ 4 - "ذلیخا" (خانم سردار شیر احمد خان زکریا بعداً رئیس شورا - پدر غلام محمد شیرزاد بعداً وزیر تجارت).



عکس: سرداران محمد زائی مشهور به "یحیی خیل" یا "خانواده صاحبان": قطار اول از چپ به راست: سردار محمد عزیز خان فرزند سردار محمد یوسف خان سردار، سردار محمد یوسف خان فرزند محمد یحیی خان سردار محمد آصف خان فرزند محمد یحیی خان، سلیمان خان، محمد نادر خان، ردیف استاده از چپ بر است: شاه محمود خان، محمد هاشم خان، احمد شاه خان، شاه ولیخان، محمد علیخان

سردار محمد آصف خان چهار زن داشت: از زن اول مسماة "زينب" (نواسه امير دوست محمد خان): يك پسر - سردار محمد سليمان خان (پدر سردار احمد علي خان بعداً وزير دربار و سردار علي شاه خان) كه متباقي خانواده سليمان منسوب به همين شخص است؛ و يك دختر "بلقيس" (خانم سردار محمد رفيق خان). از زن دوم "مرواريد": يك پسر - سردار احمد شاه خان (بعداً وزير دربار - پدر ملكه حميرا)؛ و سه دختر هريک بنامهاي: 1- "خورشيد" (خانم محمد عزيز خان - مادر محمد داود و محمد نعيم خان)؛ 2- "ماهي پرور" (بعداً ملكه - خانم محمد نادر شاه و مادر محمد ظاهر شاه - بعداً پادشاه افغانستان)؛ 3- "گوهر" (خانم سردار عبدالغني خان از احفاد سلطان محمد خان طلائي). از زن سوم "هاجره" سه دختر: 1- "صابره" (خانم سردار نور محمد خان زكريا)؛ 2- "خاور" (خانم محمد اكبر خان)؛ 3- "سردار بيگم" (خانم عبدالرشيد خان). از زن چهارم "صنوبر" (سيرتي): يك پسر سردار محمد كريم خان.

محمد نادر شاه فقط يك خانم داشت (ملكه ماهي پرور - دختر سردار محمد آصف خان كاكائيش) كه از او دو پسر: يكي محمد ظاهر (در جواني در پاریس فوت كرد) و محمد ظاهر (بعداً پادشاه افغانستان) و پنج دختر به نامهاي: 1- "طاهره" (دزدان سقوي وفات كرد)؛ 2- "زهره" (خانم سردار محمد نعيم خان)؛ 3- "زينب" (خانم محمد داود صدر عظم و بعداً رئيس جمهور)؛ 4- "سلطانۀ" (خانم سردار محمد عمر خان نور)؛ 5- "بلقيس" (خانم سردار تيمور شاه آصفی - پسر سردار احمد شاه خان وزير دربار - برادر ملكه حميرا).

به مقصد توضيح مزيد روابط ذات البيني و رشته و بافته باهمي اين خانواده بزرگ با يکديگر بيمورد نخواهد بود در مورد محمد ظاهر شاه و ملكه حميرا نيز مختصر معلومات ارائه شود، از اينقرار:

به تعقيب شهادت محمد نادر شاه بتاريخ 16 عقرب 1312 (8 اکتوبر 1933) يگانه پسرش محمد ظاهر كه 19 سال داشت، بر طبق قانون اساسي کشور جانشين پدر شد و به حيث پادشاه افغانستان حلف

وفاداری یاد کرد. موصوف در 22 میزان 1293 (15 اکتوبر 1914) در شهر کابل چشم دنیا گشود، چهار سال مکتب ابتدائیه را در کابل خواند و ده ساله بود که به معیت پدر عازم فرانسه شد. شش سال در آن کشور به مکتب رفت و با زبان و فرهنگ فرانسه آشنائی پیدا کرد. هنگامیکه پدرش در کابل به پادشاهی رسید، محمد ظاهر که 16 سال داشت، نیز به وطن برگشت و در سال 1310 شامل تعلیم گاه عسکری کابل گردید. بعد یک سال از آنجا فارغ و از طرف پدر به کفالت وزارت حربیه و سپس به حیث وزیر معارف مقرر شد. در این پست فقط دو ماه ایفای وظیفه کرد که پدرش به شهادت رسید و جانشین پدر گردید و طبق معمول پادشاهان قبلی لقب (المتوکل علی الله) را بخود اختیار کرد و از آن به بعد تا چهل سال پادشاه افغانستان بود.

محمد ظاهر شاه در 17 سالگی با حمیرا (15 ساله) صبیبه ارشد سردار احمد شاه خان (وزیر دربار) در خزان 1310 در ارگ کابل ازدواج کرد. ملکه حمیرا نواسه سردار محمد آصف خان (عم محمد نادر شاه) است و از طرف مادر به خانواده شاغاسی شیردل خان لویباب نسبت دارد. سردار احمد شاه خان دو خانم داشت: خانم اول "زرین" (دختر شاغاسی خوشدل خان و یگانه خواهر علی احمد خان والی) بود که یک پسر - تیمورشاه آصفی (با بلقیس خواهر محمد ظاهر شاه ازدواج کرد) و چهار دختر به دنیا آورد، هریک: ملکه حمیرا؛ عالیه (خانم سلطان محمود غازی پسر شاه محمود خان غازی)؛ میمونه (خانم محمد عتیق رفیق)؛ و امینه (خانم جنرال عبدالله روکی سلیمان). احمد شاه خان از خانم دوم خود "حلیمه" (یکی از نواسه امیر محمد یعقوب خان) دارای پنج فرزند بود: دو پسر - هریک همایون شاه آصفی و هارون آصفی و سه دختر - هریک مریم، لیلا و زهره که به استثنای همایون شاه، همه اینها برخلاف معمول، خارج از حلقه خانوادگی ازدواج کرده اند.

حاصل ازدواج ملکه حمیرا با محمد ظاهر شاه دو دختر و شش پسر میباشند: دختران هریک بلقیس (متولد 28 حمل 1311) که با جنرال عبدالولی (پسر مارشال شاه ولیخان عموی پادشاه) ازدواج کرد و مریم (متولد سنبله 1313) که با محمد عزیز نعیم (پسر سردار محمد نعیم و زهره خواهر شاه) ازدواج نمود (محمد نادر

نعیم یگانه فرزند مریم و عزیز نعیم است؛ پسران شاه هریک: محمداکبر - در 9 سالگی وفات کرد؛ احمدشاه (متولد عقرب 1315) با خاتول نور (دختر محمد عمر نور و سلطانه خواهر شاه)، محمد نادر (متولد جوزای 1320) با لیلما حسینی (دختر محمد حیدر حسینی که مادرش دختر سردار سلیمان خان بود)، شاه محمود (متولد میزان 1325) با محبوبه غازی (صبیه شاه محمود خان غازی) و محمد داؤد پشتونیار (متولد حمل 1328) با فاطمه عارف (صبیه جنرال محمد عارف) ازدواج کردند و میرویس که تاحال ازدواج نکرده است.

همه این فرزندان شاه در شهر کابل بدنیا آمده و در کابل به مکتب رفته اند. محمد داود پشتونیار در سال 1980 و شاه محمود در سال 2003 چشم از جهان پوشیدند و باقی فرزندان محمد ظاهر شاه حیات دارند. ملکه حمیرا نیز بتاريخ 27 جون 2002 به عمر 86 سالگی در روم وفات کرد و جنازه او به کابل منتقل و در حوضیره آبائی شان در تپه مرنجان بخاک سپرده شد.

محمد ظاهر شاه پس از کودتای 26 سرطان 1352 از سلطنت رسماً استعفی داد و مدت 29 سال را در روم - ایتالیا در هجرت گذرانید. او چند ماه بعد از حمله امریکا به افغانستان و سقوط اداره طالبان و نیز تشکیل اداره مؤقت تحت ریاست حامد کرزی در ماه ثور 1381 (اپریل 2002) دوباره به وطن عودت کرد و در یک قسمت ارگ ریاست جمهوری که در زمان سلطنت خود به انکشاف آن بسیار زحمت کشیده بود، اقامت گزید. موصوف در لویه جرگه اضطراری مورخ 21 جوزای 1381 ش (10 جون 2002) اشتراک نمود و لویه جرگه را با بیانیه خود افتتاح کرد و انصراف خود را از کاندید شدن برای ریاست دولت اعلام داشت. در این لویه جرگه به ایشان لقب "بابای ملت" بطور "مدام العمر" اعطا گردید. محمد ظاهر شاه بتاريخ اول اسد 1386 ش (23 جولای 2007م) به عمر تقریباً 93 سالگی به رضای حق پیوست و در حوضیره آبائی و سلطنتی شان در بالای تپه مرنجان - کابل با اعزاز و احترام خاص در جوار پدرش محمد نادر شاه شهید به خاک سپرده شد.

قابل ذکر است که فرزندان این خانواده در نسل بعدی نیز مثل اسلاف خود بیشتر در حلقه خانوادگی ازدواج کردند و خواستند مرتبت و مقام خود را در اثر ازدواج با خانواده های دیگر افغان پایان آورند. بعضی از جوانان این خانواده تاهنوز هم در قید همین عرف خانوادگی باقی ماندند و کمتر حاضر شدند با خانواده های "غیر محمد زائی" و حتی محمد زائی فاقد مقام عروسی نمایند.

فصل دوم

چگونگی سلطنت محمد نادرشاه

پس از استعفای شاه امان الله غازی از سلطنت و جانشینی دو روزه سردار عنایت الله خان کشور در دست قوای حبیب الله کلکانی افتاد و موصوف به حیث امیر جدید زمام امور را در دست گرفت و در مدت تقریباً 9 ماه سلطنت او اوضاع کشور به شدت رو به بحران رفت. با ملاحظه این احوال که هنوز امان الله خان در قندهار بود و از محمد نادرشاه برای اعاده سلطنت به برگشت بوطن دعوت کرد و توصیه کرد تا از راه روسیه خود را به کشور برساند، اما سپهسالار محمد نادرخان با برادران خود محمد هاشم خان و شاه ولی خان که در شهر نیس فرانسه گردهم آمده بودند، ظاهراً به هدف نجات کشور از بحران و اما باطناً به مقصد رسیدن خودش به سلطنت که آرزوی دیرینه او بود، بتاريخ 5 دلو 1307 (25 جنوری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی شدند. آنها بتاريخ 3 حوت (22 فبروری) آن سال به بمبی و سه روز بعد به وسیله قطار آهن (ریل) به پشاور رسیدند و بتاريخ 16 حوت (7 مارچ) از طریق "کُرَم" (Kuram) داخل افغانستان گردیدند و از آنجا مبارزه و تبلیغات خود را علیه رژیم سقاوی آغاز و به تدارک قواء پرداختند.

شاه سابق امان الله غازی که در آنوقت در قندهار بود، به دلیل اجتناب از جنگ بین اقوام و قتل و قتال ناشی از آن تصمیم گرفت به تاریخ 2 جوزای 1309 (23 می 1929) قندهار را ترک کند و روانه هند گردید و از آنجا به اروپا رفت. با این ترتیب سپهسالار محمد نادر خان با شعار نجات کشور و اعاده سلطنت به شاه سابق مبارزه را ادامه داد و پس از هفت ماه نشیب و فراز زیاد به کمک قبایل جنوبی و قسماً وزیری های ماورای سرحد توانست خود را به کابل برساند.

دو روز بعد از آن که قوای قومی زیر نظر سردار شاه ولی خان سقوی ها را در کابل به شکست مواجه و مجبور به فرار ساخته بودند، محمد نادرخان بتاريخ 24 میزان 1308 (15 اکتوبر 1929) از چهلستون به کابل آمد و در قصر سلام خانه با تجمع عده ای از مردمان سرشناس بطور دراماتیک قبول پادشاهی کرد.

دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در زمان سلطنت محمد ظاهرشاه (یکی از افسران عالیرتبه و تحصیلکرده در رشته هوایی بود در زمان جمهوریت محمد داود به اتهام اشتراک در کودتای مسما به "میوندوال" زندانی و پس از تهاجم قوای روسی به کشور و نصب ببرک کارمل بقدرت در اثر اعلام عفو عمومی از زندان رها گردید و به امریکا مهاجر و در ایالت ویرجینا اقامت گزید و پس از چند سالی در آنجا وفات کرد) در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "افغانستان در جریان زندگی من" در مورد اینکه چگونه سپهسالار محمد نادر خان پس از ورود به کابل طی مجلسی در سلام خانه ارگ قبول پادشاهی کرد، چشم دید خود را از آن مجلس چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای مارشال شاه ولی خان، سپه سالار محمد نادرخان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند.

بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تاهنوز هم پابرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپهسالار نادرخان با دوبرادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان سپهسالار داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه بپا داشتند، بر سر خود لنگی خاکی زده بودند. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه داشتند. لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان [مومند] لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم

چک چک کرده بعد از آن سپهسالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهائی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگرجنرال عبدالرزاق خان در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم."، سپهسالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؟" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم"؛ در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادر ها و هیئتی که همراهش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم". بعداً پرسیدند راجع به محمود سامی و محمد ولی خان شما چه نظریه دارید؟"، باز هم همین دو نفر که عبارت از فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک باشند، گفتند: "هردویش را بکشید!"؛ نادرشاه فرمود که: "جرم محمود سامی زیاد است، اگر کشته شود درست است، اما محمد ولی خان به همان اندازه جرم ندارد، بهتر میشود که هشت سال حبس شود؛" باز هم همین دونفر گفتند: "فرموده اعلیحضرت را قبول کردیم."؛ بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند. «(کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 31 - 32)

استحکام سلطنت و قدرت خانوادگی:

محمد نادرشاه با آنکه به حیث یک شخص به سلطنت رسید، اما او سلطنت را عطیه خداوندی برای همه خانواده خود میدانست که در اثر تلاش مداوم برادران و منسوبین خانواده، همه باهم به آن دست یافته بودند. روی این ملحوظ اولین هدف شاه جدید استحکام پایه های سلطنت خانوادگی بود، به این زعم که قدرت دولت باید همه در دست و اختیار انحصاری اعضای خانواده او که قبلاً از بزرگان شان نام بردیم، قرارگیرد و هیچ فرد و خانواده دیگر در آن مدعی و معترض نباشد. به همین اساس شاه مقام صدارت را به برادر خود

محمد هاشم خان، مقام وزارت حربیه را به برادر دیگر خود شاه محمودخان، وزارت خارجه را به فیض محمدخان زکریا از بنی اعمام خود، وزارت داخله را به محمدگل خان مومند که مثل برادر برای او خدمت کرده بود، تفویض کرد و جوانان خانواده را نیز در پست های حساس ملکی و نظامی مقرر نمود که صلاحیت عملی آنها به مراتب بیشتر از آمران ظاهری شان بود.

محمد نادرشاه با تجربه که از رژیم امانی آموخته بود (یعنی هر رژیم که با مذهبیهون "سیاسی" سر مخالفت میگرفت، دچار مشکل میشد و برعکس کنار آمدن با آنها موجب سهولت و آسودگی رژیم میگردد)، کوشید تا از یک طرف با رهبران مذهبی و علمای با نفوذ دینی و از طرف دیگر با سران قبایل و شخصیت های قومی، البته تا آنجا که آنها به شاه و خاندان او سرطاعت بگذارند، به نحوی کنار آید و آنها را بدور خاندان جا دهد و در مقامهای بلند که بیشتر ماهیت اعزازی داشتند، بکارگمارد. لذا نخست فضل عمر مجددی (نورالمشایخ) را به حیث وزیر عدلیه و برادرش محمدصادق مجددی را به حیث سفیر در مصر مقرر کرد و بعداً در سال 1933 فضل احمد مجددی (از مجددی های هرات - داماد نورالمشایخ) را بجای خسرش به وزارت عدلیه گماشت. تأسیس جمعیت العلماء در سال 1931 قدم دیگر در این راه بود که بدانوسیله یک عده علمای دینی با نفوذ به حیث مامور در خدمت دولت قرار گرفتند و دولت از وجود شان نفع تبلیغاتی مبنی بر پابندی بر اصول دینی را از یکطرف و مشروعیت مذهبی اجراءات دولت را از طرف دیگر برآورده ساخت.

رهبران مذهبی و علمای دینی نیز بر عکس دوره امانی مجبور بودند که با حکومت از راه همکاری و تفاهم پیش آیند و در بدل مقام، نقش سیاسی را در تأیید هدایات حکومت بر عهده گیرند، زیرا آنها دیگر از بیرون حمایت نمی شدند و انگلیسها نیز ضرورت نداشتند از وجود رهبران مذهبی و علمای دینی علیه رژیم بهره برداری کنند. اکنون انگلیسها می کوشیدند تا این رهبران و علما را در خدمت رژیم جدید و در جهت استحکام آن به خدمت وادارند. (برای شرح مزید



از راست به چپ (قطار وسط): شهزاده محمد ظاهر، سردار شاه محمود خان، سردار محمد هاشم خان، محمد نادرشاه، سردار محمد عزیز خان، سردار شاه ولیخان، سردار احمد شاه خان؛ قطار ایستاده از راست به چپ: محمد عمرخان (والی کابل پسر محمد رفیق خان)، سردار علیشاه خان سلیمان (پسر سردار محمد سلیمان خان آصفی)، سردار محمد نعیم خان (پسر سردار محمد عزیز خان)، سردار محمد کریم خان آصفی (پسر سردار محمد آصف خان)، سردار اسدالله خان سراج (پسر امیر حبیب اله خان سراج المله)، قطار نشسته در زمین از راست به چپ: غلام محمد سلیمان (پسر سردار محمد سلیمان خان آصفی)، محمد حیدر اعتمادی (پسر سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله) و محمد فاروق سراج (پسر امیر حبیب الله خان سراج المله)

دیده شود - اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل زمر، دنمارک، 2001، صفحه 175 تا 177)

عین موضوع درمورد سران قبایل و شخصیت های بانفوذ محلی و قومی مصداق عمل داشت، تاجائیکه آنها مطیع دولت بودند، دولت آنها را در داخل تشکیل خود جا داد و به حیثیت محلی و قومی آنها افزود. روی این منظور برای اولین بار شورای ملی و بعداً مجلس اعیان تأسیس شد. با آنکه در روی کاغذ و در قانون اساسی برای شورا که متشکل از نماینده گان ملت بود، وجه و ماهیت مردمی داده شد و آنرا یک قدم عمده بسوی اشتراک مردم در دولت جلوه دادند، ولی هدف مافی الضمیر آن بود که در شورا و مجلس اعیان سران قبایل و شخصیت های بانفوذ قومی و محلی را مصروف سازند تا آنها را از محلات شان به مرکز آورده و به نحوی تحت مراقبت قرار دهند و در عین زمان آنها را با اشتراک در امور دولتی، به مامور و معاش خور دولت تبدیل نمایند. با این شیوه دیده میشود که تمرکز قدرت در دست خاندان سلطنتی و تأمین منافع خانوادگی در راس همه اهداف و اقدامات رژیم قرار گرفت و درحاشیه آن رهبران مذهبی و دینی و همچنان سران قومی و قبایلی به مثابه ستونهای محکم حمایتی به حیث عمال دولت در هرم قدرت جا گرفتند.

استبداد نوین: تصفیه و سرکوبی مخالفان:

دراثر اغتشاش و آن هم در مدت کوتاه تقریباً ده ماه دوره سقاوی اوضاع کشور نیم قرن به عقب رفت و شباهت به دوره قبل از امیر عبدالرحمن خان پیدا کرد. همین وضع موجب شد تا محمد نادرشاه با اعلام سلطنت، چرخ ها را به عقب بکشد و با پیش گرفتن روش نظیر امیر موصوف یک دوره نوین استبداد را در کشور جاری سازد.

تقرر همزمان برادرش محمد هاشم خان به مقام صدارت، این دوره را برای مدت 17 سال تمدید کرد که طی آن افغانستان در مجموع شکل یک زندان بزرگ را برای مردم به خود گرفت. روش این دو برادر در حقیقت تقلید شیوه استبداد عبدالرحمن خان بود، چنانچه می گویند: "روزی شاه با جم غفیری از دروازه ارگ خارج شد و همینکه در سرک مقبره امیر عبدالرحمن خان رسید، بایستاد و درودی بروح آن پادشاه خونریز بخواند و آنگاه روی به جمعیت کرد و گفت: در تمام

سلاطین افغانستان مردی که مردم افغانستان را خوب شناخت و اداره کرد، همین پادشاه بود. (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 44)

روش دو برادر با شیوه مستبدانه امیر عبدالرحمن خان از زوایای مختلف باهم در تشابه نزدیک قرار دارد: اتکاء به قوه نظامی، تمرکز مطلق قدرت در یک دست، شدت عمل و استبداد فردی، سرزنش جابرانه مخالفان، ضبط و ربط بسیار شدید استخباراتی، عدم اعتماد بر دیگران و قتل وقتالها. علاوه بر هر دو دوره آنها با حمایت انگلیس ها از ناحیه تحریکات خارجی کاملاً آسوده خاطر بودند و تمام مساعی را جهت تأمین و استقرار امنیت داخلی و تمرکز قدرت استبدادی خویش در داخل کشور مبذول داشتند. تفاوت بین امیر اسبق و شاه جدید تنها در دو خصوصیت بود: یکی امیر سابق کشوری غیر مستقل را با حضور قوای انگلیس و نداشتن حدود مشخص در حالی در دست گرفت که مدعیان پر قدرت همه با ادعای پاشاهی در هر کنج و کنار سربلند کرده بودند، اما محمد نادر شاه عنان کشور آزاد و مستقل را در دست گرفت که تنها در برابر یک قدرت یعنی سقاولی ها به مبارزه پرداخت؛ و خصوصیت دیگر اینکه: امیر هم شاه بود و هم مرجع تقلید دینی به تعبیر "پادشاه سایه خدا در روی زمین" و مشروعیت قدرت مطلقه خود را از همین تعبیر می گرفت، در حالیکه محمد نادر شاه در واقع عین شیوه را در پیش داشت، اما کوشید منبع مشروعیت خود را به تقلید از شاه امان الله از مردم جلوه دهد، چنانچه در قانون اساسی او این موضوع تصریح شده است. (دیده شود: اصول اساسی دولت علیه افغانستان، ماده 5 - حقوق پادشاه). تدویر لویه جرگه و تأسیس شواری ملی و مجلس اعیان نیز روی همین مفکوره استوار بود.

اولین کابینه در آن زمان 9 عضو داشت که وزارت های کلیدی بدست خاندانی و باقی در دست "مخلصین" بودند. غبار در این زمینه می نویسد: «کابینه اسماً کابینه بود و در معنی وزراء از سکرتر [منشی] های شخصی صدراعظم فرقی نداشتند. هیچ یک از وزراء بدون امر صدراعظم حق تنفس در مجلس وزراء و قدرت حتی استعفی از وزارت را نداشت. تمام قضایای عمده کشور در کابینه "اصلی ارگ" یعنی برادران شاه محرماتنه حل و فصل شده و

صدراعظم بدون چون چرا تصویب وامضای مجلس وزراء را در فیصله های می گرفت.» (غبار، مأخذ بالا...، جلد دوم، صفحه 56)

محمد نادرشاه و "شرکاء" به منظور استحکام سلطنت خاندانی و استقرار اوضاع در کشور از همان روزهای اول به تصفیه مخالفان و سرکوبی آنها پرداختند که این عملیات را میتوان در موارد آتی چنین خلاصه کرد:

1- تصفیه امیر حبیب الله کلکانی و یاران نزدیک او که همه در کوه دامن گردهم آمده بودند. محمد نادرشاه هیئتی را نزد کلکانی فرستاد و در حاشیه قرآن تعهد نمود که در صورت ورود به کابل، او را عفو خواهد کرد. کلکانی و 12 تن از یاران او به کابل آمدند، همه زیر نظارت گرفته شدند و عفو آنها اعلان گردید؛ مگر عرایض از طرف مردم (!!) به شاه ارسال شد که شاه نمی تواند حق مردم را ببخشد. بهر صورت شاه برای اخذ انتقام این دوازه تن محبوس را به مردم سپرد. همان بود که آنها به تاریخ 24 عقرب 1308 در پای دیوار شمالی ارگ تیرباران گردیدند و اجسادشان برای چند روز در چمن حضوری به دار آویخته ماند. (برای شرح مزید دیده شود: حَکَم، عبدالشکور: "از عیاری تا امارت"، پشاور، 2002، از صفحه 480 تا 490)

2- سرکوبی قیام اول و دوم مردم کوه دامن در ماه های عقرب و قوس 1308 و بعداً در ماه جوزای 1309 بطور فجیع توسط قوای قومی سمت جنوبی در دناک ترین خاطره را از خود بجا گذاشت و تا هنوز اثرات منفی این عقده قومی در بین مردم آنجا موجود است که حتی قوای قومی، زنان کوه دامن را به حیث "غنیمت جنگی" با خود بردند و هر قریه را به آتش کشیدند.

3- محاکمه محمدولی خان دروازی و محمود سامی و محکومیت آنها به جرم خیانت، نمونه دیگر از این سلسله اقدامات تصفیوی بود که جریان آن طی یک کتاب به نشر رسید. در نتیجه این محاکمه هر دوی به مرگ محکوم شدند، اما محمد نادرشاه جزای محمدولی خان را به حبس هشت سال تقلیل داد. (کتاب: "محاکمه خائنین ملی - محمد ولی

خان و محمود سامی"، نشریه رسمی دولت افغانستان، چاپ دوم، پشاور، 1387 - از روی چاپ اول (1310)

4 - تبعید تمام خانواده بزرگ شاغاسی خیل باهمه آل و بیت آن نخست به جلال آباد و از آنجا در صورت موافقه انگلیسها به هند. حکومت هند از قبولی این خانواده معذرت خواست و نیز توصیه کرد که بدلیل خطرات احتمالی، آنها را بزودی از سمت مشرقی دور سازند. لذا حکومت آنها را بعد شش ماه در اواخر سال 1309 به کابل خواست و زیر نظارت گرفت. نکته قابل ذکر این است که جوانان همه فامیل های مغضوب از مکاتب اخراج و از نعمت تعلیم محروم شدند و دست مردان خانواده نیز از کار مطلقاً گرفته شد. (اسمای بزرگان تبعیدی این خانواده منتشره جریده انیس سال 1309 در کتاب "از عیاری تا امارت" تألیف عبدالشکور حکم، ... صفحه 560 دیده شود)

5 - قتل غلام نبی خان چرخى به دستور شخص شاه در ارگ بنابر اتهام فعالیت علیه دولت بتاريخ 17 عقرب 1311 و زندانی ساختن تعداد زیاد شخصیت های سرشناس این خانواده بشمول ضبط و مصادره اموال و دارائی شان و زندانی کردن همه زنان و اطفال آنها.

6 - قتل بدون محاکمه غلام نبی خان چرخى انعکاس بسیار منفی را بین مردم ایجاد کرد و موجب بعضی فعالیت های مخالفان گردید که توأم با آن رژیم دست به شکنجه و تعذیب مخالفان زد و صدها تن را با سرنوشت نامعلوم روانه زندان کرد. انعکاس این دهشت یک سال بعد به واقعه قتل محمد عزیزخان سفیر در برلین (برادرشاه) بدست سید کمال انجامید (سرطان 1312) و سپس حادثه سوء قصد توسط محمدعظیم علیه سفارت انگلیس بوقوع پیوست (سنبله 1312).

7 - این حوادث حکومت را تکان داد تا اقدامات تصفیوی را با شدت بیشتر روی دست گیرد که باز هم به اعدام یک عده شخصیت های خاندان چرخى که در زندان بودند و اعدام محمد ولی خان منجر شد، با وجودیکه موصوف مناصفه مدت حبس خود را در زندان گذرانیده بود. همچنان حکومت صدها تن از شخصیت های مظنون و مخالف

احتمالی دیگر را به زندان انداخت و عده ای را به اطراف کشور تبعید نمود. (شرح مزید در فصل نهم این کتاب دیده شود)

8 - سرکوب قیام قبایلی در پکتیا که از عدم ایفای وعده های حکومت ناراضی بودند. این قیام در میزان 1311 از خوست آغاز شد و دامنه آن به کمک قبایل ماورای سرحد گسترش پیدا کرد. حکومت نسبت ضعیف قوای نظامی از حکومت هند برتانوی در سرکوبی این قیام طلب کمک نمود.

ترس از حامیان شاه امان الله و احتمال برگشت او یکی از مهمترین انگیزه ای تصفیه ها، زندانی ساختن ها و تبعید کردن ها بود. محکومیت محمد ولی خان و محمود سامی در یک محکمه نام نهاد، تبعید خانواده بزرگ شاغاسی خیل (برادران و پسران کاکای علیا حضرت سراج الخواتین مادر شاه امان الله غازی)، قتل غلام نبی خان چرخ و زندانی ساختن تعدادی از اعضای خانواده او، انگیزه قتل محمد عزیز خان در برلین که گویا سید کمال از هواداران غازی امان الله بود و نیز اقدام محمد عظیم در سفارت انگلیس، همه یکی پی دیگر نشانه های از ترس برگشت شاه امان الله بود که گفته می شد، آلمانها او را در این راه تقویه و حمایت خواهند کرد. این اندیشه بطور عمیق در ذهن برادران بخصوص شخص محمد نادر شاه و محمد هاشم خان جا گرفته بود که با عناد گذشته نیز ربط داشت. (شرح مزید در این مورد دیده شود: زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال آباد، 1391، صفحه 486 تا 504)

یکی از دلایلی که محمد نادر شاه از بین برادران خود محمد هاشم خان را برگزید و به صدارت گماشت، نیز همین روحیه مشترک شان در برابر شاه مان الله غازی بود. با آنکه شاه ولی خان و شاه محمود خان در سقوط رژیم سقوی و فتح کابل به کمک اقوام جنوبی، بخصوص وزیرای های مقیم ماورای سرحد و آماده ساختن



ورود محمد نادر خان به کابل و نیز در رسانیدن او به سلطنت خدمات بسیار مهم انجام دادند، اما محمد نادرشاه به دلایل چند محمد هاشم خان را نسبت به دیگر برادران خود ترجیح داد، از جمله:

الف - محمد هاشم خان هنگامیکه محمد نادرخان در عصر امانی به حیث وزیر مختار به پاریس مقرر شد، محمدهاشم خان در آنوقت سفیر افغانستان در مسکو بود و چون میدانست که میانه شاه امان الله با نادر خان برهم خورده و این فضا بزودی دامنگیر او نیز خواهد شد، تصمیم گرفت تا سفارت را ترک کرده و در پاریس با برادر خود یکجا شود و بعداً شاه ولی خان نیز در شهر نیس فرانسه با برادر خود پیوست، درحالیکه شاه محمود خان در آنوقت با شاه امان الله صادقانه به همکاری خود ادامه داد.

ب - محمدهاشم خان مثل محمد نادرشاه طبع لجوج، کینه توزانه و انتقام جو داشت و حتی دراین خصوصیت از محمد نادرشاه سبقت میکرد.

ج - به دلیل اینکه نورالسراج خواهر شاه امان الله که در ابتداء با محمد هاشم خان نامزد بود، بعدتر نامزدی خود را با او فسخ کرد و با محمد حسن خان پسر کاکای خود ازدواج نمود. محمدهاشم خان موجب اینکار را از شاه امان الله میدانست و در برابر او بیشتر از پیش عقده مند شده بود.



د - از آنجائیکه محمد نادرشاه با محمدهاشم خان از مادر جدا بودند، محمد نادرشاه برای حفظ وحدت خانوادگی محمد هاشم خان را به صدارت گماشت و اما در جوار او امور نظامی را به

برادر عینی خود شاه محمود خان - مرد معتدل و نسبتاً مهربان سپرد. شاه ولیخان چون بیشتر آرزوی خدمت را در خارج داشت و

در عین زمان چون خانمش ثمر السراج خواهر شاه امان الله بود و نیز روابط او با شاه امان الله از همان سالهای گذشته بسیار دوستانه بود، لذا شاه ولیخان تحت تأثیر خانم خود کوشید از گیر و دار و تصفیه ها که بیشتر متوجه حامیان امان الله خان بود، خود را به نحوی گوشه گیرد و از اشتراک در امور داخلی دوری جوید و به حیث سفیر روزگار آرامتر را بگذراند.

اجراآت عمده حکومت:

اولین اقدام محمد نادرشاه فعال ساختن چرخهای اداری حکومت بود که در قدم اول با نشر یک ابلاغیه رسمی "خط مشی دولت" را در ده فقره اعلام کرد و آن درحقیقت محور عمومی همه اجراآت حکومت را برای سالهای دراز به شمول محتویات قانون اساسی تشکیل میداد. در فقره اول ابلاغیه تصریح شده است که:

«حکومت موجوده موافق باحکام دین مقدس اسلام و مذهب مذهب حنفی امور مملکت را اداره و اجراء خواهد کرد و برای اینکه شریعت غرای محمد(ص) در امور مملکتی قایم و دایم باشد، ریاست شورای ملی و وزارت عدلیه مسؤل میباشند و شعبه احتساب از امور لازمی این حکومت است که به یک صورت منظم این شعبه دائر خواهد شد. موافق باحکام دین، اهالی افغانستان بدون امتیاز قومیت و نژاد باهم برادر و در حقوق مساوی یکدیگر شناخته میشود. حجاب در افغانستان بدین و شریعت محمد(ص) قایم خواهد بود.»

برطبق این فقره دیده میشود که: 1- قدرت قضائی کاملاً در حیطه صلاحیت رهبران مذهبی و علمای دینی قرار گرفت؛ کود جزا (نظامنامه جزای عمومی 1302) که صلاحیت قضات را در مورد جزایهای تعزیری محدود ساخته بود، دوباره به قضات ارجاع شد؛ 2- اداره احتساب دوباره به فعالیت آغاز کرد؛ 3- اهالی کشور فقط از نظر قومیت و نژاد حائز حقوق مساوی شناخته شدند؛ 4- در تعبیر حجاب به اساس شریعت عملاً دستور داده شد که از آن به بعد زنان مکلف به پوشیدن برقع (چادری) هستند.

فقرات دیگر ابلاغیه شامل مطالب ذیل است: فقره دوم در مورد منع رشوت و تحریم نوشیدن شراب (منع ساختن و فروش آن)؛ فقره سوم درباره لزوم تجهیز قوای مسلح و تأسیس مکتب حربیه؛ فقره

چهارم: ادامه برقراری و تشدید مناسبات افغانستان با دول خارجی؛ فقره پنجم: تنظیم امور داخلی و ادارات محل از قبیل تعیین حکام و مامورین باکفایت ولایات و حکومتی ها، انکشاف مخابرات، پست و ترانسپورت؛ فقره ششم: اصلاح وضع مالیات و تنظیم امور گمرکات، تأیید معافیت باقیات سابقه؛ فقره هفتم: توجه به انکشاف زراعت، صنعت، آبیاری و راه آهن؛ فقره نهم: طرز انتخاب وکلای شورا و مسئولیت وزراء و حکام در برابر وکلای ملت؛ فقره دهم: توظیف صدراعظم از طرف پادشاه و مقرری وزراء به پیشنهاد صدراعظم و تأیید پادشاه.

آنچه در این خط مشی بسیار مغلق و نا مفهوم به نظر میرسد، همانا فقره هشتم آنست که درباره انکشاف علم و فن چنین بیان میدارد: «علم و فن برای ترقیات دینی و دنیوی افغانستان از اهم ضروریات شمرده میشود و حکومت حاضر، این مسئله را خیلی اهم میداند، هر وقتیکه شورای ملی تشکیل و وکلای ملت جمع شوند، امید است راه خوبتری نسبت باین مسئله ساخته بتواند.» با این عبارت حکومت صلاحیت خود را در موضوع "علم و فن" یعنی معارف علناً به شورای ملی انتقال داد و این نکته میرساند که حکومت در مسائل معارف دچار مشکل بود و جرأت نکرد در زمینه مشی خود را ابلاغ نماید. (متن مکمل مشی ده فقره ای دولت بعد از سه سال باراول در سالنامه کابل سال 1311 نشر شد، صفحه 2 - 4؛ متن مکمل آن در ضمیمه شماره اول در اخیر کتاب دیده شود)

مقرری صدراعظم، تدویر لویه جرگه و شورای ملی و تصویب قانون اساسی:

برطبق اعلامیه فوق، محمد نادرشاه اولین کاری که کرد بوسیله فرمان مورخ 22 عقرب 1308 برادر خود سردار محمد هاشم خان را به حیث صدراعظم مقرر کرد و موصوف لست ده نفری اعضای کابینه خود را به شاه تقدیم و پس از منظوری شاه حکومت به کار آغاز نمود (لست اعضای کابینه اول محمد هاشم خان در ضمیمه دوم در اخیر کتاب دیده شود). همچنان به اساس فقره نهم خط مشی فوق، با صدور فرمان خاص پادشاهی حکومت لویه جرگه را بتاريخ 18 سنبله 1309 (9 سپتمبر 1930) با اشتراک جمعاً 525 نفر (از

جمله 299 نفر از شخصیت های مطلوب به حیث نمایندگان مردم، 207 نفر مامورین عالیرتبه و 18 نفر کوردپلماتیک مقیم کابل) دائر کرد. لویه جرگه اولین جلسه خود را تحت ریاست سردار محمد هاشم خان صدراعظم در تالار "قصر استور" برگزار نمود که مدت ده روز ادامه یافت و اولین هدف آن مَهر مشروعیت برسلطنت محمد نادرشاه بود. لویه جرگه ضمن تصویب چند موضوع فرعی (از جمله تصویب لایحه انتخابات شورای ملی، لایحه وکلای مجلس مشوره ولایات، نشانها و القاب دولت، تصویب رنگ و نشان بیرق) به یک موضوع دیگر بطور عامدانه و غیرمعمول پرداخت که طرح آن درلویه جرگه مورد نداشت یعنی طرح تقاضا و خواهش شاه سابق غازی امان الله خان برای مطالبه دارایی شخصی خودش و ملکه ثریا یعنی "عین المال". لویه جرگه دراین مورد نامه طولانی را با متن تحقیر آمیز عنوانی محمد نادرشاه مبنی بر رد درخواست شاه سابق به تصویب رسانید که محتوای آن عین خصومت رژیم جدید را با شاه سابق بیان میکرد. (متن این سند تاریخی در ضمیمه شماره سوم در ختم کتاب دیده شود)

همین لویه جرگه به تعداد 110 نفر را از بین خود به مثابه اعضای شورای ملی انتخاب کرد. شورا اولین اجلاس خود را بتاريخ 14 سرطان 1310 (5 جولای 1931) با ایراد بیانیه محمد نادرشاه آغاز نمود. شاه در بیانیه افتتاحیه خود پس از ذکر اهمیت شورا از نظر اسلام و عنعنه افغانی روی سخن را بطرف سیاست خارجی خود کشانید و خواست این شایعه را که وی به کمک انگلیسها به سلطنت رسیده است، رد کند؛ درحالیکه این موضوع در بین مردم در داخل و در مطبوعات خارج به شدت اشاعه می یافت و گفته میشد که اگر اعطای پول، تفنگ و کارتوس و نیز بسیج نمودن اقوام قبایل سرحد آزاد به کمک انگلیس ها نمی بود، او نمیتوانست به فتح کابل دست یابد. (متن بیانیه شاه در ضمیمه شماره چهارم در اخیر کتاب دیده شود)

شورای ملی پس از افتتاح وظیفه یافت تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. درماه میزان مجلس اعیان با عضویت 27 نفر شخصیت های انتصابی از طرف شاه به میان آمد. شورا اولین

اجلاس خود را بتاريخ 14 سرطان 1310 (5 جولای 1931) دائر نمود تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. در ماه میزان مجلس اعیان با عضویت 27 نفر شخصیت های انتصابی از طرف شاه به میان آمد. هردو مجلس به شمول 38 نفر دیگر به انتخاب حکومت در قصر دلکشا مسوده مرتبه قانون اساسی جدید را تحت عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" تائید و تصویب نمودند. به این ترتیب تصویب قانون اساسی مذکور نه از طرف لویه جرگه، بلکه از طرف یک جمعیت مرکب از اعضای شورای ملی و اعیان و 38 نفر دیگر (جمعاً 175 نفر) تصویب شد. این قانون اساسی بعد از توشیح شاه به تاریخ 8 عقرب 1310 (30 اکتوبر 1931) نافذ و قانون اساسی امانی "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" ملغی گردید، قانون اساسی جدید تا سال 1343 نافذ و پابرجا ماند.

نگاهی به نکات عمده قانون اساسی 1310:

این قانون که جمعاً در 110 ماده تدوین شده، بطور عموم از قوانین اساسی ترکیه، ایران و فرانسه و همچنان قانون اساسی دوره امانی الهام گرفته که در آن شریعت اسلامی به اساس مذهب حنفی از یکطرف و عرف "پشتونوالی" از طرف دیگر باهم ممزوج گردیده است. به اساس این قانون دین افغانستان اسلام و مذهب رسمی آن حنفی بوده، دولت در امور داخلی و خارجی کاملاً مستقل و به شیوه متمرکز اداره میشود، تمام اهالی مملکت به نظر حکومت مساوی بوده اهالی کابل هیچ امتیاز نسبت به دیگر شهرهای کشور ندارند. «ملت افغانستان عموماً ذات شاهانه شانرا پادشاه صحیح ولایت مملکت خود شناخته... و ملت متعهد میشود که سلطنت افغانستان به خاندان (اولاد ذکور کبیر و برادر) این پادشاه با انتخاب اعلیحضرت و اهالی ملت افغانستان انتقال میکند». حقوق پادشاه در ماده 7 چنین بیان گردیده است: «تعیین رتب و منصب، تعیین صدراعظم، اعطای نشان، منظوری وزراء، عزل و تبدیل شان، تصدیق اصولات مصوبه شورای ملی، اعلان مرعیت و محافظت آنها، حفاظت و اجرای احکام شرعیه و اصولیه، قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات، عفو و تخفیف مجازات تعزیری مطابق شرع شریف». به این ترتیب

دیده میشود که شاه کاملاً از مسئولیت مبراء بوده و برطبق ماده 76 مسئولیت همه اجراءات بدوش حکومت و وزراء قرار داشت. درمورد حقوق اتباع کشور طی ماده 9 تا ماده 26 نکات عمده ذیل درج گردیده است:

ماده 9: «همه افرادی که در مملکت افغانستان میباشند، بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته میشوند»؛

ماده 10: «کافه تبعه کشور در امور دینی و مذهبی و اصولات سیاسی دولت متبوعه خود مکلف و مقید بوده، آزادی حقوق مشروع خود را مالک هستند». در اینجا اگر "اصولات دولت" ذکر میشد، مقصد واضحاً اطاعت به قوانین بود، اما مقید بودن به "اصولات سیاسی دولت" در حقیقت سلب تمام آزادیهای سیاسی افراد را به شمول آزادی بیان و مطبوعات معنی میدهد که هیچکس حق ابراز نظر را درمورد اجراءات حکومت ندارد و هر آنچه را حکومت در جمله اصولات سیاسی خود ارائه و اعلام دارد، همه بدون استثناء "مکلف و مقید" به اطاعت از آن بوده و هیچکس و هیچ مرجع به شمول شورای ملی و وکلای آن حق ابراز نظر مخالف با خواسته های حکومت را ندارد.

ماده 11: «حریت شخصیه از هرگونه تعرض مصئون است، هیچ کس بدون امر شرعی و اصول نامه های موضوعه، توقیف و مجازات نمیشود؛ در افغانستان اصول اسارت ممنوع است، از زن و مرد هیچ کس دیگری را بطور اسارت استخدام کرده نمیتواند».

ماده 14: «عموم تبعه افغانستان نظریه قابلیت و اهلیت بقدر ضرورت حکومت، استخدام میشوند». در اینجا از عموم تبعه کشور ذکر شده است، اما به زنان که نصف تبعه افغانستان را میسازند، نه تنها در حکومت کار داده نشد، بلکه برای سالهای متمادی با جبری ساختن چادری، چانس هر نوع کار در بیرون خانه از زنان سلب گردید.

مواد 15 تا 18 تصریح میدارند که: در افغانستان مال و ملک هر شخص مصئون میباشد... مسکن و جای هر فرد تبعه کشور از هر گونه تعرض مصئون است... ضبط املاک و اموال اهالی ممنوع میباشد، البته «به استثنای کسانی که در خارج مملکت متوقف بوده و

بر علیه حکومت افغانستان تحریکات و نشریات مینمایند». در اینجا دیده میشود که بر علاوه ممنوعیت فعالیت های سیاسی در داخل، هر نوع تشبث و اقدام سیاسی علیه حکومت در خارج نیز ممنوع بوده و جزای آن ضبط دارائی آنها در کشور میباشد. درج این استثناء واضحاً بر میگردد به فعالیت های طرفدارن شاه امان الله غازی در خارج و نیز اقدامات احتمالی او برای اعاده مجدد سلطنت.

ماده 19: «شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج احکام شرع شریف و اصولنامه های دولت برای هیچکس مجازات داده نمیشود». باید خاطر نشان کرد که زجر و شکنجه های طاقت فرسا که بعد از انفاذ این قانون تا سالهای متمادی بر مردم بیگناه روا داشته شد و صدها نفر حتی بدون تحقیق از ده تا بیست سال حبس پرمشقت را گذرانیدند و بسیار شان در زندان جان سپردند، نقض کامل این ماده را توسط حکومت و عمال آن در عمل بیان میکند. (مثالها در این مورد آنقدر فراوان است که شرح آن در چندین کتاب نمیگنجد، با آنها به فصل نهم این کتاب مراجعه شود.)

ماده 20 مشعر است: «تعلیم ابتدائیه برای اطفال تبعه افغانستان واجبی و حتمی است». باز هم نصف این اطفال را دختران تشکیل میدهند و اما حکومت نه تنها دختران خورده سال را مجبور به رفتن به مکتب نساخت، بلکه دروازه های مکتب دخترانه را برای مدت چندین سال یک دم بست و جلو تعلیم و تربیه آنها را جداً گرفت.

قسمت های بعدی این قانون اساسی به تشکیلات، وظایف طرز کار شورای ملی و مجلس اعیان، همچنان وظایف و حقوق وزراء و مامورین دولت و امور مالییه اختصاص دارد. درشورا نفوذ حکومت و شخص شاه بسیار برجسته است: در اثنای تعطیل شورا، حکومت می تواند ضرورت قانونی خود را با تصویب مجلس وزراء توسط فرمان "تقنینی" که از طرف شاه صادر میشود، اجراء کند که البته هیچ اتفاق نیفتاده که همچو فرمان تقنینی از طرف شورا تردید شده باشد. علاوه نصاب قانونی، مناصفه اعضاء شناخته شده و تصویب به اساس اتفاق با اکثریت ساده آرای حاضر مجلس گرفته می شد که در این صورت اخذ تصاویب از نظر تخنیکي بسیار سهل و بدون مشکل صورت میگرفت. هرگاه به ماده 37 راجع به متن سوگندنامه اعضاء شورا نظر انداخته شود، واضح

می گردد که نماینده گان به اساس اعتماد "ملت و حکومت" ایفای وظیفه میدارند و تعهد میکنند که برای ملت و حکومت خود صادق میباشند. پس وکلاء ناگزیر بودند از خواستهای حکومت کاملاً اطاعت کنند. همچنان مواد 52 و 53 بر آزادی اظهارنظر وکلاء (ماده 38) محدودیت جدی وضع میکند.

مجلس اعیان که همه اعضای آن از طرف شاه انتخاب میشدند، واضحاً زیراراده و هدایت شاه و به حیث یک مرجع و سیط بین حکومت و شورا عمل میکرد. در صورتیکه بین شورا و اعیان روی یک موضوع خاص تفاوت نظر پیدا میشد و کمسیون مشترک آن دو مجلس قادر به حل موضوع نمیگردید، شاه تصمیم نهائی را اتخاذ می نمود. در این حالت شاه میتواندست هر مصوبه شورا را که مطابق به میل او نباشد، از طریق مجلس اعیان به مخالفت بکشاند و در نهایت تصمیم آخر بدست شاه بود که به این اساس شورا به حیث نمایندگان ملت مفهوم خود را عملاً از دست میداد. در مورد وزراء نیز همین طور بود که چون وزراء از طرف شاه مقرر و معزول میشدند، بناءً آنها جز اطاعت از امر پادشاه راه دیگر نداشتند و اما در برابر شورا مسئول بودند.

نام از شاهی "مشروطه".- کام از شاهی "مطلقه"

نکته بسیار مهم در این قانون اساسی از یکطرف در مغشوشیت و ابهام برخی مواد و کلمات آنست و اما از طرف دیگر تفاوت بسیار صریح آنچه در متن آمده با واقعیت های عملی در تطبیق و رعایت مواد مهمه این قانون اساسی میباشد، به این معنی که قانون اساسی مذکور در ظاهر و در متن یک نظام شاهی مشروطه را به تمثیل می گذاشت چنانکه در مواد فوق الذکر به آن اشاره گردید، اما حکومت مغایر با متن قانون اساسی یک نظام خشن مطلقه را در عمل پیش می برد.

در این ارتباط قابل ذکر است: دولت افغانستان وقتی به عضویت ملل متحد پذیرفته شد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را پذیرفت، مثل سایر کشورهای عضو آن مؤسسه مکلف گردید تا همه ساله گزارشی را در مورد اجراآت حکومت برای بهبود و رفاهیت حال و حقوق مردم به تاسی از منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر در کشور

جهت نشر در سالنامه حقوق بشر به آنجا ارسال نماید. برای اینکار حکومت شاه محمود خان به ریاست مستقل مطبوعات هدایت داد تا همچو راپور را تکمیل و از مجرای وزارت خارجه به دارالانشاء ملل متحد ارسال دارد.

ریاست مستقل مطبوعات گزارش بسیار مشروح را تحت عنوان "معلومات راجع به حقوق بشر در افغانستان" به استناد مواد قانون اساسی تهیه کرد که متن دری آن در سالنامه 1327 در بیش 60 صفحه به نشر رسید؛ درمقدمه آن چنین آمده بود: «شکرحکومت ملی افغانستان دارای قانون اساسی مکتوبه ای است که در 31 اکتوبر 1931 قبول و اتخاذ شده، مطابق این قانون اساسی رژیم حکومت رژیم شاهی مشروطه بوده، همه مواضع و قسمت های مملکت یک هستی و تمامیت واحد را تشکیل میدهد. مملکت منقسم به ولایات بوده و هر ولایت بذریعه یک نائب الحکومه (گورنر) و یک مجلس مشوره اداره میشود. حکومت برای حفظ امنیت و تطبیق قانون دولت تمام معنی مقتدر است. یک قانون اساسی مکتوبه در 1931 و قانون اساسی دومی در 19 اپریل 1932 تنفیذ شده بود. قانون اساسی جدید بذریعه "لویه جرگه" که در جولای 1931 اجتماع نموده بود، تنفیذ گردید.» (سالنامه کابل 1327، صفحه 50)

راجع به تاریخ لویه جرگه و تصویب قانون اساسی در متن فوق الذکر سالنامه کابل اشتباهاتی صورت گرفته است که باید در اینجا تصحیح گردد، از اینقرار که: لویه جرگه بتاريخ 18 سنبله 1309 (9 سپتمبر 1930) قانون اساسی را تصویب نکرده، بلکه همین لویه جرگه به تعداد 110 نفر را از بین خود به مثابه اعضای شورای ملی انتخاب کرد، تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. سپس با تشکیل مجلس اعیان (27 نفر عضو انتصابی) به شمول 38 نفر دیگر (جمعاً 175 نفر) مجلسی در قصر دلکشا دائر گردید که ماهیت لویه جرگه را نداشت و این مجلس مسوده مرتبه قانون اساسی جدید را تحت عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" تصویب نمودند که بعد از توشیح شاه قانون اساسی به تاریخ 8 عقرب 1310 (30 اکتوبر 1931) نافذ اعلام شد. در اینجا باید تصریح کرد که بتاريخ

19 اپریل 1932 قطعاً لویه جرگه دیگر دائر نگریده است تا قانون اساسی دومی (۴) را، طوریکه در متن فوق ذکر شده است، تنفیذ بدارد.

به هر صورت اگر از اشتباه فوق بگذریم، باید گفت که گزارش فوق الذکر که ترجمه دری آن در سالنامه کابل 1327 به نشر رسیده است، از نظر متن بیشتر به یک تفسیر دلخواه حکومت از محتوای آن قانون شباهت دارد و طوری تهیه و ترتیب شده که برویت آن هرخواننده فریفته نظام قانونی افغانستان میگردد، درحالیکه در عرصه 17 سال اول حکومت خاندانی اجراءات حکومت عملاً در تناقض با محتوای قانون اساسی قرار داشته است.

در اینجا فقط به ذکر یک پراگراف آن گزارش بطور نمونه پرداخته میشود که به حیث یک مقدمه بر موضوع "حقوق ملت" نوشته شده و در آن آمده است که: «قانون اساسی حاوی یک اعلامیه مبسوط و مفصلی راجع به حقوق اتباع افغانستان میباشد: همه باشندگان مملکت مساوی بوده، فرق و تبعیض دین و مذهب وجود ندارد، اما اتباع افغانی را که شامل همه باشندگان و ساکنین مملکت میباشد، لازم است به قیود و شرایط حکومت در معاملات مذهبی و سیاسی مقید و پابند باشند. قانون اساسی اعلام مینماید که: (به آزادی شخصی مداخلت و مزاحمتی نبوده) و هیچکس بدون امر (که مطابق به شریعت اسلام و یا قوانین مربوط نباشد) محبوس یا جزا داده نمیشود، هکذا قانون اساسی مذکور بردگی و غلامی را ممنوع قرار داده وضع تکالیف با اخذ بیگار (جز در اثنای وقت جنگ) ممنوع بوده و هر نوع شکنجه و عقوبت لغو و باطل قرار داده شده است. آزادی تجارت، صنعت و زراعت در حدود قانون گارانتی و ضمانت شده، جایداد و مایملک که از طرف حکومت گرفته شود (جز در مورد اشخاص که به خارج سکونت پذیر و مشغول پروپاگند و دسیسه بر علیه حکومت افغانستان باشند) تلافی و عوض داده میشود. مسئولیت مساکن و مکاتبات، آزادی مطبوعات (با تحدیدات جزئی بمذهب) و توريد آزاد همه جراید خارجی (که مسايل بر علیه مذهب و پالیسی حکومت افغانستان را حاوی نباشد) تأمین شده و مسلم میباشد. تعلیمات ابتدائی اجباری است، مدارس و مکاتب عامه بمنظور حفظ و صیانت تعالیم مذهبی در تحت نظارت حکومت

بوده، خارجی ها به باز نمودن مکاتب جز در مورد آموختن آرت و صنعت و السنه خارجی مجاز نمیباشند. اتباع افغانی بخدمات حکومتی طرف احتیاج قبول شده، مامورین ملکی از حمایت وسیعی مطابق قانون اساسی برخوردار میباشند» (سالنامه کابل 1327، صفحه 52)

محمد نادرشاه شخص متعصب مذهبی نبود، بر عکس موصوف و برادرانش همه با ورود خود به افغانستان از تجددگرایی وافکار جدید حمایت میکردند، چنانچه در عصر سراجیه وامانی همه ای آنها با گروههای مشروطه خواهان وتجدد گرایان محشور بودند. اینکه او پس از رسیدن به سلطنت تغییر روش داد، انگیزه آن بیشترسیاسی و تاکتیکی بود تا مفکوروی. اومیخواست بدین وسیله صف خود را از صف امانی جدا سازد و از ترس برگشت شاه امان الله خواست تا به تبلیغات خود علیه او و هوادارن او شدت بخشد و بناءً در قدم اول بر همه اصلاحات دوره امانی خط بطلان کشید. درعین زمان محمد نادرشاه برای استقرار رژیم خود میکوشید تا با منتقدین اصلاحات امانی، بخصوص کسانیکه بر رفع حجاب و موجودیت مکاتب نسوان انگشت اعتراض گذاشته بودند، به نحوی کنار آید. روی همین دلیل محمد نادرشاه با ابراز یک جمله آن هم به حواله شریعت محمدی که میتواند تعبیر وسیع داشته باشد، اکفاء کرد و زنان را مکلف به پوشیدن چادری ساخت ومکاتب دختران را کاملاً بست.

اینکه چرامحمد نادرشاه و سلف او بخصوص محمدهاشم خان صدراعظم به انکشاف معارف کمترعلاقه گرفتند، سوالیست که جواب آنرا باید در رابطه به تلاش جدی آنها به منظوراستحکام سلطنت خاندانی جستجوکرد، زیرا آنها دراین مورد به نظرمعروف سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله معتقد بودند که: «معارف مشروطه می زاید» ومشروطه خواهی مطلقیت قدرت شاه را مواجه با خطر میسازد و درنتیجه قدرت خانواده سلطنتی نیز محدود میگردد.

حادثه شهادت محمد نادرشاه توسط یک متعلم مکتب یک تکان مدهش در این زمینه بود. باهمین روحیه همه برادران درطول زمامداری خود به انکشاف معارف با کمال احتیاط و زیر مراقبت شدید با تائی قدم بقدام اقدام کردند و برعکس کوشیدند تا طبقه جدید

سرمایه دار و تجارت پیشه را با اعطای امتیازات انحصاری و مساعدتها جهت تشویق سرمایه گذاری از خود راضی نگهدارند.

خلاصه با آنکه قانون اساسی 1310 همه مشخصه های یک نظام شاهی مشروطه را در روی کاغذ بیان میکرد، ولی درحقیقت همه صلاحیت ها درقوای ثلاثه دولت در دست شاه و در مجموع در دست شورای خانوادگی سلطنت قرارداشت که عملاً یک نظام مطلق العنان شاهی را تبارز میداد، چنانکه به زوایای مختلف آن در مباحث بعدی به تفصیل روشنی خواهیم انداخت.

فصل سوم

شهادت محمد نادرشاه و جانشینی

محمد ظاهرشاه

قراربود به روز 16 عقرب 1312 بعد از توزیع انعامات برای شاگردان ممتاز مکاتب، مسابقه فوتبال بین لیسه های نجات و استقلال صورت گیرد. به همین مناسبت عده ای زیادی شاگردان و مدعوین درچمن قصر دلكشا گرد آمده و متعلمین مکاتب در یک صف دو قطاره برای پذیرائی شاه صف بسته بودند. هنگامیکه شاه از جلو شاگردان مکتب نجات میگذشت، یک متعلم آن مکتب بنام عبدالخالق که پدرش در خدمت خانواده چرخي قرارداشت، ناگهان از صف دوم به پیش آمد و بطرف شاه با تفنگچه فیرکرد. همان بود که شاه به زمین افتاد و اوضاع در قصر متشتت گردید. شهادت شاه ساعتی بعد رسماً اعلام شد و دیری نگذشت که بر طبق قانون اساسی پسر ارشد شاه — شهزاده محمد ظاهرکه در آن وقت فقط 19 سال داشت، جانشین پدر گردید و به حیث پادشاه افغانستان شناخته شد.

حینیکه فیر بر شاه صورت گرفت، شهزاده محمد ظاهر و شاه محمود خان وزیر حربیه نیز در محل حادثه حضور داشتند. شاه محمود خان فوری اداره مؤقت امور را تا چند ساعت بدوش گرفت. پس از کشته شدن شاه، بیم آن میرفت که کشتار جمعی کسانیکه در آنجا اعم از شاگردان مکاتب و معلمان صورت گیرد، همه راه خروجی از ارگ مسدود گردید و تعدادی توانستند با عبور از مجرای جوی ها از محل فرار کنند و اما اکثریت در ارگ زیر نظارت گرفته شدند. در این موقع سپهسالار اعزازی زلمی خان و نائب سالار اعزازی سربلند خان جاجی اصرار داشتند که باید شاگردان همه کشته شوند،

ولی شاه محمود خان با تأنی مانع اینکار شد و به استثنای تعداد چند از مظنونین، دیگران را تا ساعت ده شب از ارگ رخصت کردند. در این موقع محمد هاشم خان صدراعظم برای افتتاح راه "دره شکاری" عازم سمت شمال شده بود و شاه محمود خان وکالت صدراعظم را نیز بعهدہ داشت و موصوف با نشر یک اعلامیه شهزاده محمد ظاهر را به حیث پادشاه جدید افغانستان معرفی و شخصاً به او بیعت کرد.

در اعلامیه پس از ابلاغ شهادت محمد نادرشاه چنین آمده است: «برحسب امر شریعت غرا این خادم اسلام و تمامی مشایخ کرام و علمای اعلام و وزراء و مأمورین و عساکر و رعایای مرکز کابل به ذات عالی شهزاده محمد ظاهر فرزند ارشد اعلیحضرت غازی و شهید رحمت الله علیه بیعت نموده و به دل و جان ربقه اطاعت این پادشاه جوان بخت را که خدای عالم یار و مددگار شان باد، بدوش قبول گرفتند. این بیعت از طرف اعلیحضرت ممدوح قبول و بروز مذکور اعلیحضرت شان به پادشاهی افغانستان شناخته شدند. امضاء: وکیل صدراعظم و وزیر حرب شاه محمود»

دگر جنرال عبدالرزاق خان در فصل دوم کتاب خود باز هم چشم دید خود را از چگونگی اخذ بیعت عسکری به شهزاده محمد ظاهر پس از شهادت پدرش بروز 16 عقرب 1312 (مطابق 24 نوامبر 1933) چنین بیان میکند: «در این وقت ما یکعده افسران قوای هوایی، در حالیکه محمد احسان خان قوماندان هوایی هم موجود بود، والیبال میگردیم [در میدان هوایی قدیمی در شیرپور]. یکنفر صاحب منصب به سواری بایسکل آمد با احسان خان قوماندان هوایی سرگوشی کرد. قوماندان هوایی رو بطرف ما کرد و گفت: "امروز والیبال را معطل کنید، زیرا سپهسالار صاحب ما و شما را به کلوپ عسکری [ساحه مقابل میدان هوایی سابقه] خواسته و به سرعت باید بطرف کلوپ عسکری برویم". بعضی به سواری بایسکل و بعضی که بایسکل نداشت، احسان خان به موتر خود آنها را برداشت تا که به کلوپ عسکری رسیدیم. پیش از رسیدن ما یک تعداد صاحب منصبان از وزارت حربیه و هم یک تعداد از قلعه جنگی رسیده بودند، اما چون رخصتی بود، بسیار صاحب منصبان از وزارت به خانه های خود رفته بودند و تعداد موجود که بیشتر از دو تا سه صد

نفر بود، بمقابل سمت شمال کلوپ عسکری همگی صف گرفته، ایستاده شدیم.»

او در ادامه می‌نگارد: «درین وقت یک موتر جیپ سربازها که دربین آن شاه محمود خان سپهسالار و محمد ظاهرشاه موجود بودند، در مقابل قطعات صاحب منصب‌ها رسیدند. در اینجا یکی از جنرال‌ها تیاری و ولنگو گفتند. شاه محمود خان صاحب منصبان را خطاب کرده گفت که: "باکمال تأسف به شما می‌گویم که اعلیحضرت نادرشاه امروز از طرف یکی از طلاب به شهادت رسانیده شد. ما جمیع وزراء که در آنجا بودیم با کل مدعویین ظاهر شاه را به پادشاهی افغانستان قبول کردیم. حالا از شما صاحب منصب‌ها خواهش میکنیم شما هم ظاهرشاه را به حیث پادشاه افغانستان قبول کنید". به مجردی ختم این گفتار همگی با یک آواز گفتیم که ما اعلیحضرت ظاهر شاه را به پادشاهی قبول داریم. پس ازین قبولی از ما، موترها دور شده از کلوپ خارج شد و ما هم رخصت شده به خانه رفتیم.» (عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 37 - 40)

در این ارتباط باید یادآور شد که جانشینی شهزاده محمد ظاهر بجای پدر شهیدش در مقام سلطنت افغانستان تا حدی در نقاضت با قانون اساسی نافذه آنوقت قرار داشت، طوریکه قانون اساسی سال 1310 ماده 5، فقره اخیر آن حکم میکرد که: «ملت نجیب افغانستان متعهد میشوند که سلطنت افغانستان به خاندان این پادشاه ترقی خواه مملکت با انتخاب اعلیحضرت پادشاهی [محمد نادر شاه افغان] و اهالی ملت افغانستان انتقال میکند» و در تبصره ذیل این ماده آمده است: «خاندان عبارت است از اولاد ذکور کبیر و برادر».

از آنجائیکه اعلیحضرت محمد نادرشاه آنآ چشم از جهان پوشید و شهید شد، فرصت ابراز نظر را در مورد جانشینی خود پیدا نکرد و بناءً نظر قبلی پادشاه در این مورد (برطبق ماده 5 قانون اساسی) موجود نبود، لذا یگانه راه قانونی برای تعیین جانشین پادشاه مراجعه به نظر «اهالی مردم افغانستان» بود که به آن وقعی گذاشته نشد و صرف به نظر چند نفر آنهم «وزراء و دو تا سه صد نفر صاحب منصبان» اینکار صورت گرفت. شاید بعضی‌ها این کار را ناشی از حالت خاص "اضطرار" بدانند، اما باید گفت که همچو حالت

خاص قطعاً در قانون اساسی پیشبینی نشده بود که برای این اقدام مجوز قانونی محسوب شود. بهر حال سلطنت محمد ظاهر شاه بعداً با حصول بیعت سرتاسری و نیز عدم ادعای متقابل از طرف برادران شاه شهید مشروعیت خود را کسب کرد.

اقدام فوری شاه محمود خان در واقع سد راه آرزومندی سردار محمد هاشم خان گردید که میخواست به دلیل جوانی و بی تجربه گی شهزاده محمد ظاهر، برای مدتی خودش به مقام سلطنت نایل آید و چون از خود فرزندی نداشت، بعد از مدتی سلطنت را به شهزاده محمد ظاهر انتقال دهد، اما شاه محمود خان پیشدستی کرد و کار را در غیاب صدر اعظم و به حیث وکیل صدارت تا برگشت محمد هاشم خان از سفر به پایان رسانید و دست بیعت به شهزاده دراز کرد و بر برادر زاده عینی خود منت گذاشت.

شاه جدید با صدور یک اعلامیه خط مشی پدر را تأیید کرد و ضمناً با صدور اولین فرمان سردار محمد هاشم خان عموی خود را کما فی السابق به حیث صدر اعظم به تشکیل کابینه توظیف نمود.

قابل ذکر است که به نظر بعضی ها سه دلیل ذیل از همه بیشتر بر سوء قصد بجان محمد نادر شاه نقش داشته است: (فرهنگ، "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد سوم، چاپ پشاور، صفحه 618)

1 - عدم ایفای وعده اولی محمد نادر شاه در مورد برگشت مجدد شاه امان الله غازی.

2 - افواه جدی رابطه نزدیک شاه با انگلیسها.

3 - شدت عمل، تصفیه ها، گیر و گرفت ها، کشتار ها و تعذیب مخالفان سیاسی.

باید خاطر نشان کرد که محمد نادر شاه در مدت کوتاه چهار سال سلطنت خود موفق شد تا کشور را از جنجال جنگ داخلی نجات دهد و حکومت مرکزی را چنان به سرعت تقویه کند که بعد از امیر عبدالرحمن خان نظیر نداشت. موصوف شخص فعال، با درایت و صاحب انضباط قوی بود و اگر زنده می ماند، شاید بسیار معتدل تر از برادر خود محمد هاشم خان حکومت میکرد و در راه ارتقای کشور قدم میگذاشت.

سردار محمد هاشم خان بازهم در راس قدرت:

از آنجائیکه شاه جدید از یک طرف جوان 19 ساله و فاقد شناخت از وطن و مردم بود و نیز تجربه لازم در امور مملکتداری نداشت و از طرف دیگر وضع سلطنت با وجود تصفیه های جدی مخالفان طی چهار سال سلطنت پدرش استحکام نیافته و پایه های آن هنوز سست و پرمخاطره بود، محمد هاشم خان صدراعظم مرد صاحب تجربه و درامور کشور وارد، قدرت سلطنت و صدارت را در دست گرفت و به حیث یک دیکتاتور و شخص مطلق العنان کما فی السابق بکار ادامه داد. حتی شاه محمود خان برادرش به حیث وزیر حربیه قدم بقدم مجبور به متابعت از دساتیر صدراعظم گردید. پادشاه در طول مدت 17 سال صدارت محمد هاشم خان محض حیثیت یک سمبول را داشت و حتی جرأت نمیکرد در حضور صدراعظم عموی مقتدر خود به ابراز نظر بپردازد.

وقتی محمد هاشم خان حکم اعدام تعدادی را به خونخواهی شاه سابق صادر کرد، در جمله میرسید قاسم خان معین وزارت معارف که یک وقتی معلم خصوصی محمد ظاهر شاه بود، نیز در آن جمع شامل و جزء کاروان اعدام شوندگان بود که همه با زنجیر و زولانه روانه محل اعدام بودند. افواه عام در آنوقت مشعر بود که شاه جدید وقتی از حکم اعدام میرموصوف خبر شد، جرأت نکرد که شخصاً به صدراعظم بگوید تا میر را اعدام نکند؛ لذا او به فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و معتمد شاه و صدراعظم وظیفه داد تا پیامش را غیرمستقیم به صدراعظم برساند، طوریکه دیگران نفهمند و ظاهراً چنان وانمود کند که گویا این اقدام از طرف خود فیض محمد خان صورت گرفته است و صدراعظم که از مرجع اصلی پیام آگاه بود، به شفاعت فیض محمد خان زکریا فوراً تن داد و بدین ترتیب میرسید قاسم خان را از نیمه راه امر برگشت دادند و به زندان بردند و او از مرگ جان بسلامت برد. همچنین چند سال بعد روزی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که اصلاً از منتهای احتیاط محصور در ارگ شاهی و مصروف تعمیرات داخل ارگ بود، میخواست کمی آزادتر باشد، محمد هشتم خان نزد مادر شاه رفت و با لهجه جدی گفت: به پسر بفرمان که باز ما را در یک مصیبت دیگر قرار ندهد.

با این حال صدراعظم که ذاتاً شخص مستبد، اما زحمت کش و فعال و در عین زمان حب جاه و جلال داشت، به حیث یک قدرت مطلقه زمام امور را طی دوره هفده ساله صدارت خود در دست داشت و کسی جرأت نمیکرد در حضورش حرفی بزند که با طبع او سازگار نباشد. اهم رویدادها و اجراءات دوره صدارت او را در بُعد داخلی و خارجی میتوان چنین خلاصه کرد:

الف - امور داخلی:

1 - زندانها و زندانیها: استحکام پایه های سلطنت خانوادگی اولین و مهمترین هدفی بود که محمد نادرشاه به کمک دیگر برادران و بنی اعمام خود از همان بدو سلطنت آغاز کرد و پس از شهادت محمد نادرشاه سلسله اعدامها نسبتاً کم شد، ولی دروازه های زندان با پهنای زیاد باز گردید. برای نیل به هدف استحکام سلطنت خانوادگی کشتن، زندانی کردن و تبعید مخالفان و دگراندیشان، بخصوص حامیان شاه امان الله در زمان صدارت محمدهاشم خان به یک نقطه عطف رژیم به اوج خود رسید که داستانهای قساوت، و زندانی ساختن مخالفان و مظنونین بسیار دراز و شرح و بسط جزئیات آن از توان این مختصر بدور است. زندانهای مختلف و حتی استملاک سرای های تجارتي و تبدیل آن به زندان شدت این گیر و گرفت ها را در این دوره نشان میدهد.

2 - گسترش شبکه های استخباراتی: با شهادت محمد نادر شاه زنگهای خطر بیشتر به صدا درآمد و محمد هاشم خان را که همه قدرت در نزدش متمرکز شده بود، در برابر یک چلنج بزرگ یعنی استحکام سلطنت خانوادگی قرار داد. او میدانست که با نحوه حکومت شان روز بروز بر تعداد مخالفان افزوده میشود و با آنکه از قید و زندان هیچ دریغ نکرد، اما کوشید با گسترش شبکه های استخباراتی در سرتاسر کشور و در درون خانواده ها به کسب اطلاعات بپردازد و وقایع را قبل از وقوع کشف و خنثی سازد. به همین دلیل دستگاه مخوف ریاست "ضبط احوالات" را با طول و عرض بسیار در هر محل به شمول ادارت دولتی، مکاتب، مساجد و حتی خانه های شخصی توسعه داد. فعالیت این دستگاه آنقدر وسیع بود که مردم از همسایه و حتی عضو خانواده خود هراس داشتند و نمیتوانستند حرف عادی دل خود را با یکدیگر بازگو نمایند. نام

میرزا محمد شاه خان رئیس این دستگاه و نیز نام طره بازخان قوماندان امنیه کابل نزد مردم به مثابه "عزرائیل" بود که با شنیدن آن لرزه بر اندام هریک مستولی میگردید.



این فوتو. درسال ۱۹۴۴ م مطابق ۱۳۲۳ ش در روز مراسم عید. عکاسی شده است. ، ذوات ذیل از چپ بر است قطار اول : سردار احمد شاه خان وزیر دربار ، محمد هاشم خان صدر اعظم ، اعلحضرت محمد ظاهر شاه، سپهسالار سردار شاه محمود خان غازي وزیر حربیه ، قطار عقب : جنرال محمد عمر خان ابوي رئیس ارکان وزارت حربیه ، سردار سلطان احمد خان شیرزوي وزیر خارجه، در عقب اش شیر پاچا جان پسر حضرت نور المشایخ ، سردار اسدالله خان سراج جنرال مفتش اردو و گارد شاهی، محمد حیدر خان حسینی منشی حضور ، سردار احمدعلي خان سلیمان مصاحب حضور، محمد حیدر خان اعتمادی معین دربار ، و در ان سوي کتاره. حضرت فضل احمد مجددي وزیر عدلیه دیده میشوند

3 - تأمین امنیت سرتاسری: یکی از مهمترین کارهای هاشم خان صدراعظم و برادرش شاه محمودخان وزیر حربیه تأمین امنیت در کشور بود، با آنکه در چهار پنج سال اول بقدرت رسیدن این خانواده قیامهای خورد و بزرگ به دلایل مختلف براه افتاد، اما دولت با شدت عمل توانست فعالیت های مخالفان را سرکوب کند و عاملان را به جزاهای سخت محکوم نماید تا دیگران از آن پند گیرند. در عین زمان حکومت کوشید تا سران قومی با قدرت را در کابل به وظایف وکالت در شورا و مجلس اعیان و نظیر آن مصروف سازد و از محلات شان دور نماید و بعضی دیگر را با اعطای مقام های اعزازی، معاشات مستمری و دادن بعضی امتیازات به اقوام مربوطه شان به حمایت خود بکشاند. علاوهً با شریک ساختن بعضی از روحانیون مذهبی و علمای دینی در دستگاه حکومت، انها را زیر بال خود در آورد. اینکار بعد از مدتی نتیجه داد و مردم از منتهای ترس خود را آرام گرفتند و چون تهدید و تبلیغ جدی علیه حکومت از خارج وجود نداشت و شدت عمل در داخل نیز مانعی سد راه خود نمی دید، جنبش ها تدریجاً رو به کاهش گذاشت و در سالهای اخیر صدارت محمدهاشم خان اوضاع امنیتی کشور بسیار استحکام یافت.

4 - تقویه سرمایه گذاری ها در سکتور خصوصی: با استحکام امنیت و موجودیت ثبات نسبی دولت فرصت یافت تا به اعمار بعضی ساختمانها و عمارات و تأسیس چند شفاخانه و مکتب بپردازد و سرکهای موثر رو را بطور خامه تاحدی تمدید نماید. یکی از اقدامات مهم حکومت تشکیل اولین بانک در کشور بود که در سال 1311 با اشتراک مالی دولت و تعدادی از سهامداران انفرادی که همه جزء تاجران بزرگ بودند، نخست بنام "شرکت سهامی افغان" به وجود آمد و یک سال بعد به ابتکار عبدالمجید خان زابلی این شرکت به "بانک ملی" مسمی گردید. این بانک بر علاوه اجرای بعضی خدمات بانکی، در انکشاف تجارت خارجی و معاملات اسعاری نقش بارز بازی کرد. در سال 1314 نرخ تبادل افغانی در برابر اسعار بوسیله این بانک تثبیت گردید و تاجران مکلف شدند تا اسعار اضافی مایحصل صادرات خود را به قیمت معین به بانک سپرده و پول افغانی دریافت کنند. بانک از اینطریق توانست تا

اسعار مورد ضرورت را برای واردات از خارج تدارک نماید و در دسترس تاجران اموال وارداتی قرار دهد. با این وسیله تجارت خارجی رونق و نظم بهتر یافت و بانک ملی نیز از این معاملات کسب مفاد نمود.

یکی از پدیده های دیگر که موجب تمرکز سرمایه و تشویق تاجران بزرگ در محور بانک ملی گردید، همانا گرفتن امتیاز انحصاری بعضی اقلام صادراتی و وارداتی بود که از آن طریق بانک بسرعت بر سرمایه خود افزود و موجب تمول شرکای آن گردید تا بر علاوه فعالیت های تجارتی به سرمایه گذاریهای صنعتی و تأسیس بعضی فابریکات خورد و بزرگ خاصاً در ساحه نساجی در کشور اقدام نمایند. فرهنگ به نقل قول از "وارتان گریگوریان" راجع به عملیات بانک ملی در این دوره می نویسد: «بین سالهای 1312 و 1325 (1933 - 1946) بانک ملی موفق شد تا بخش بزرگ سرمایه خصوصی را جلب کند و در تقریباً 50 شرکت سهامی تجارتی و صنعتی بکار اندازد. تجار بزرگی که در بانک ملی سهم داشتند، در عین حال سهامدار شرکت های مذکور بودند. بانک ملی و رئیس آن عبدالمجید خان زابلی علاوه بر داشتن انحصار تقریباً کامل مال التجاره عمده وارداتی و صادراتی بر بخش بزرگ صنایع کشور نیز تسلط یافت که بر هردو بخش صنایع سابق دولتی و صنایع جوان نو تشکیل احتوا داشت. بانک سرمایه ملی را بسیج نموده آنرا در دست خود تمرکز بخشید و همکاری پر منفعت دو جانبه را با خانواده شاهی کشور برقرار ساخت و بعضی از اعضای قشر حاکم از جمله سهامداران آن بودند.» (فرهنگ: مأخذ بالا، جلد سوم، صفحه 650)

با این ترتیب دیده شد که تمرکز سرمایه بدست یک تعداد سرمایه داران خصوصی و اشتراک بعضی از اعضای خاندان شاهی، خاصاً شخص صدراعظم محمد هاشم خان در این معاملات یک قشر جدید صاحب قدرت را بوجود آورد و بر دارائی تعدادی از خاندان شاهی به حیث شرکای عیان و نهان این معاملات افزود. اما سهم مردم در این تحول جز فقر و بیچارگی چیز دیگر نبود که از ترس حکومت آوازی بلند کرده نمیتوانستند و در دل از آن سخت ناراض بودند.

در سال 1318 (1939) با تأسیس بانک مرکزی زیر نام "د افغانستان بانک" و بالوسیله نشر بانک نوته‌ها، نه تنها دولت سهمیه مالی خود را از بانک ملی جدا کرد و به حساب د افغانستان بانک به حیث بانک دولتی داخل کرد، بلکه اداره امور پولی و اسعاری را نیز در دست گرفت و بانک ملی مثل سابق به حیث یک بانک خصوصی تجارتی باقی ماند. (برای شرح مزید دیده شود: دریغ، امین الله: "افغانستان در قرن بیستم"، پشاور، 1379، صفحه 238 تا 243)

ب - در امور خارجی:

1 - حفظ علائق با انگلیسها و روابط با آلمانها:

با آنکه انگلیس ها در راه بقدرت رسیدن محمد نادرشاه از مدتها قبل برطبق پلان قدم بقدم زمینه سازی کردند، اما وقتی این پلان جنبه عملی یافت و آنها به هدف نایل آمدند، دیگر نخواستند با حمایت های آشکار، خود را حامی نظام جدید نشان دهند و خود را ظاهراً آرام گرفتند و به گفته سفير انگلیس که آنها در امور داخلی افغانستان مداخله نمیکنند. لودویک آدامک در کتب "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست" می نویسد: «کاری که نادرخان به عهده گرفته بود، سهل و آسان نبود. او با برادرانش بعد از شکست های مدهش و مکرر موفق شدند تا بچه سقاو را بالاخره شکست دهند و تاج و تخت را از آن تاجک بدست آورند. در وهله اول ذهنیت حکومت برتانیای تاریک و میهم بود، ولی بهر صورت نادرشاه طرف احترام زیاد برتانیای قرار گرفت و او را به وضاحت کامل به حیث پادشاه آینده افغانستان بر داوطلبان دیگر مرجع میدانستند. مگر برتانیای از آن اندیشه داشت که اظهار علنی این احساسات به موقف نادرخان صدمه وارد نکند و از درجه پذیرش مردم افغانستان نگاهد و برای او مضر تمام نشود. بنابراین از حمایت و طرفداری علنی و آشکار نادرخان خودداری کرد و نادرخان به نوبه خود در هر فرصت لازمه خود را مخالف برتانیای جلوه میداد، تا حدی که تماس های نزدیک خود را با قبایل هردو طرف سرحد افغانستان برقرار ساخت....» (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم 1377، پشاور، صفحه 251)

افواه دربین مردم و نیز در بعضی نشرات بیرون مرزی، بخصوص در هند برتانوی تبصره های زیاد در مورد نقش انگلیس در اینکار همچنان در جریان بود، تا حدی که محمد نادرشاه برای رد این ادعا ها مجبور شد در لویه جرگه 1309 در زمینه توضیحات دهد. اما حکومت افغانستان با دقت زیاد کوشید از همان آغاز روش بسیار محتاطانه را در امور روابط خارجی خود در پیش گیرد و با کشور های دیگر جهان به تشنید مناسبات دوستانه پرداخت. چنانچه حکومت افغانستان قرارداد بیطرفی و عدم مداخله متقابل در امور یکدیگر منعقد سال 1310 (1931) با اتحاد شوروی را بار دیگر در سال 1315 (1936) در مسکو تمدید کرد و نیز بر حجم معاملات تجارتي با آن کشور افزود. همچنان افغانستان در بین سالهای 1309 تا 1319 (1930 تا 1940) سعی کرد تا روابط دوستانه را با کشورهای آلمان، ایتالیا و جاپان که بعداً به کشورهای محور در زمان جنگ عمومی دوم مسمی شدند، برقرار نماید و موازنه را با کشورهای متحده یعنی انگلیس، فرانسه و روسیه که بعداً ایالات متحده نیز با آنها پیوست، حفظ نماید که از نظر توازن روابط خارجی اقدام بسیار مناسب بود. در سال 1315 (1936) روابط سیاسی افغانستان با ایالات متحده امریکا نیز برقرار شد و در قبال آن قرارداد تفحصات نفت در جنوب کشور با یک شرکت امریکائی امضاء شد.

حینیکه جنگ عمومی دوم مشتعل شد، حکومت و مردم افغانستان فکر میکردند پیروزی از آن قوای محور خواهد بود، لذا بعضی شخصیت های مؤثر سیاسی افغانستان و مردم عامه از پیشرفتهای قوای محور بخصوص جرمنی بسیار مشعوف و خوشحال بودند. حکومت آلمان نیز با این خوشبینی کوشید تا روابط اقتصادی خود را با افغانستان توسعه دهد و از آن طریق افغانستان را به حمایت از قوای محور بکشانند و با وعده های اقتصادی و نظامی از حکومت افغانستان بخواهد تا با ایجاد نا آرامی ها در قبایل آزاد ماورای سرحد که شخصی بنام "پیرشامی" بر علیه انگلیس ها در آنجا به فعالیت آغاز کرده بود، داخل اقدام شود. (برای شرح مزید دیده شود: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم"، مترجم: پوهاند محمد فاضل فاضل، چاپ دوم، پشاور، 1377، صفحه 313 تا 326)

2 - اعلام بیطرفی در جنگ جهانی:

با قبول تمام فشارها مبنی بر حمایت از کشورهای محور که در حلقات داخل کشور وجود داشت، حکومت افغانستان در اس آن محمدهاشم خان صدراعظم تصمیم دوراندیشانه و معقول مبنی بر بیطرفی افغانستان در جنگ گرفت و بتاريخ 7 سپتمبر 1939 آنرا رسماً اعلام کرد. اما با وجود اعلام بیطرفی هنوز هم بعضی شخصیت های افغان از جمله عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد در تلاش همسوئی با آلمانها بودند، چنانچه او وعده همکاری را با ارائه پیش شرط ها به جانب آلمانها مطرح کرده بود. تا آنکه یک روز بعد از تهاجم آلمانها بر روسیه شوروی وزیر خارجه علی محمد خان به سفیر آلمان در کابل گفت که هم پیمانی شوروی و برتانيا وضع سیاسی جهان را بکلی تغییر داده است و افغانستان نمی تواند هیچ یکی از همسایگان خود را مشتعل سازد.

در اکتوبر 1941 (عقرب 1320) دولت شوروی به دولت افغانستان یادداشتی فرستاد تا از فعالیتهای خرابکارانه کشورهای محور جلوگیری نماید و تدابیر لازم را برای اخراج 180 آلمانی و 8 ایتالوی که عده ای از آنها در افغانستان مشغول خدمت بودند و تعدادی دیگر از روسیه به افغانستان روی آورده بودند، اتخاذ نماید. حکومت افغانستان زیر فشارهای وارده از جانب شوروی و برتانيا در مورد اخراج آلمانها و چند ایتالوی موضوع را به لویه جرگه محول کرد و لویه جرگه مورخ 14 عقرب 1320 موضوع بیطرفی افغانستان و نیز شرایطی خروج مصئون آلمانی ها و ایتالوی ها را برطبق تضمین های لازم تصویب نمود. حکومت برتانيا حاضر شد برگشت سالم آنها را از طریق پشاور، کراچی و بصره به ترکیه و از آنجا به کشورهای شان تضمین نماید که اینکار به درستی عملی گردید. (برای شرح مزید دیده شود: آدامک، لودویک: مأخذ بالا...، صفحه 351 تا 368)

با این ترتیب با وجود تلاشهای ممتد که طی سالیان جنگ از جانب کشورهای محارب برای جلب همکاری افغانستان بعمل آمد، حکومت افغانستان و شخص محمد هاشم خان صدراعظم راه و روشی را در پیش گرفت تا سیاست خارجی کشور را به نحوی پیش

ببرد که سلامت کشور ایجاب میکرد و نیز تلاش حکومت در مورد برگشت مطمئن و سالم آلمانی ها و ایتالوی ها به اوطان شان طوری عیار گردید که در آن پرستیژ افغانستان به حیث یک کشور بیطرف و مستقل حفظ و بعداً موجب قدردانی کشورهای ذیدخل قرار گرفت.

چرا سردار محمد هاشم خان از مقام صدارت مجبور به استعفی گردید؟

برای پاسخ به این سؤال میتوان دلایلی را ارائه کرد که مستقیم و غیرمستقیم در عزل محمد هاشم خان از مقام صدارت نقش داشت، از جمله مهمترین آن قرار ذیل است:

1- رهایی شاه از قیمومیت صدراعظم:

طوری که قبلاً ذکر شد، سردار محمد هاشم خان مدت 4 سال در زمان سلطنت محمد نادر شاه و مدت 13 سال در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه (جمعاً 17 سال) در مقام صدارت با قدرت و صلاحیت بسیار ایفای وظیفه کرد، طوری که پس از جلوس محمد ظاهر شاه به سلطنت محمد هاشم خان عملاً هم پادشاه بود و هم صدراعظم کل اختیار. در این دوره شاه جز یک سمبول و محصور در ارگ و مصروف به کارهای ساختمانی در داخل ارگ کمترین نقش در امور کشور داشت. وقتی سن پادشاه از 19 سالگی بالاتر آمد، ذهنیت او در مورد نقش اش نیز تدریجاً تغییر کرد و دیگر حاضر نبود نام از او و کام از عمویش باشد و به حمایت شاه محمود خان وزیر حربیه عموی دیگرش که خود را پل ارتباطی بین شاه و صدراعظم قرار داده بود، به فکر یک تحول در اداره مملکت افتاد که در آن بتواند به نقش خود به حیث پادشاه تبارز دهد و برای نیل به این هدف راهی نداشت، جز آنکه به برکناری محمد هاشم خان تصمیم بگیرد.

2- پایان استبداد هفده ساله:

قبلاً از استبداد و شدت عمل، زندانی ساختن ها، زجر و شکنجه، گسترش قید و قیود، نظارت شدید ضبط احوالات و وفرت "رپوچی" ها در هر محل و اتهامات حق و ناحق بر هر کس که در دوره 17 ساله صدارت محمد هاشم خان به اوج خود رسیده و خواب را از

چشم مردم ربوده بود، یاد آور شدیم. این وضع نه تنها موقف سلطنت را در انظار مردم تیر و تار ساخته بود و احتمال بروز عکس العمل ها را به شکل انتقام جویانه همچو حادثه قتل محمدنادر شاه بار آورده بود، بلکه کشور را در مجموع بیک زندان وسیع مبدل ساخته نارضایتی مردم را بیشتر از پیش تقویه کرده بود. محمد ظاهر شاه که خود یکی از این ناراضی ها بود، برای برگشت از این وضع و حداقل ایجاد یک امیدواری و تسلی خاطر مردم لازم دانست تا با برکناری محمد هاشم خان از مقام صدارت مسئولیت اوضاع را بدوش او بیندازد و به سلطنت خود سیمای دیگر بدهد.

3 - بحران اقتصادی ناشی از جنگ عمومی دوم :

با وجودیکه افغانستان با احتیاط توانست موقف بیطرفی را در جنگ دوم جهانی پیشه کند، اما از نظر اقتصادی با صدمه بزرگ ناشی از جنگ روبرو گردید. در نیمه دوم سال 1941 بعد از حمله آلمان بر شوروی تجارت افغانستان با شوروی در پایانترین حد خود رسید و نیز در نتیجه حملات جاپان در بحرالکاهل تجارت افغانستان با کشور های محور و دیگر کشورهای اروپائی و آسیا که در ساحه جنگ قرار داشتند، قطع گردید؛ تا سال 1942 تنها هند برتانوی یگانه مرجع صدور اموال تجارتی افغانستان باقی ماند و در ساحه واردات نیز قلت مواد بخصوص پارچه های نخی، البسه، پطرویل، تیل خاک، شکر و دیگر اموال مورد نیاز مردم مشکلات زیاد را بار آورد. قیمت ها سریعاً روبه افزایش گذاشت، چنانچه در سال 1324 (1945) قیمت ها به مقایسه سال 1318 (1939) تقریباً هفت چند بالا رفت و در مقابل قیمت امتعه صادراتی افغانستان به دلیل بعضی اقدامات هند برتانوی کاهش یافت که در اثر آن صادرات کشور نیز صدمه دید.

علاوتاً اقدام دولت با نشر بیش از حد بانکنوت برای موازنه قدرت خرید مردم، موجب تورم پولی و افزایش مزید قیمت ها در داخل کشور گردید. این وضع در جوار نارضایتی های ناشی از استبداد محمد هاشم خان بر روحیه ضد سلطنت در بین مردم بیشتر از پیش می افزود، لذا ایجاد یک فضای متفاوت با آوردن تغییر در حکومت میتوانست این نارضایتی ها را تقلیل دهد و مردم را به آینده امیدوار سازد.

4 - آمادگی برای کسب عضویت در سازمان ملل متحد:

مسلم است که جنگ جهانی آلام و مصیبت های فراوان را عاید حال بشریت کرد و در پایان جنگ لزوم تأمین صلح و ثبات دائمی در جهان و نیز آرزومندی برای زندگی آرام اذهان جهانیان را به خود معطوف ساخت و کوشش بعمل آمد تا با تشکیل یک مجمع جهانی زیر نام "ملل متحد" این آرزومندی را ملل جهان با تفاهم و همکاری تحقق بخشند. تصویب "اعلامیه جهانی حقوق بشر" از طرف این سازمان اقدام مهم و بزرگی بود که ملل جهان را مکلف به تطبیق و رعایت آن می ساخت و قبولی عضویت کشورها در این سازمان بسته به رعایت شرایطی مندرج منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر بود. کشورهای جهان برای کسب عضویت این سازمان جهانی ناگزیر بودند تا در سیستم های حقوقی و سیاسی خود تغییراتی را بر وفق آن ایجاد نمایند و حکام سختگیر و مستبد را وادار می ساخت تا بر روش های حکومتداری خویش تجدید نظر نمایند.

افغانستان برای کسب عضویت در ملل متحد ناگزیر بود بر شیوه های حکومتداری خود تغییر وارد کند و برای پذیرش درخواست شمول خود زمینه سازی نماید. برای این منظور شاه و اطرافیانش مصلحت را در آن دیدند تا با تغییر در حکومت مقدمه یک تحول را براه اندازند. شاه تصمیم گرفت با برکناری محمد هاشم که نزد مردم منفور بود، قدم اول را بگذارد و بجایش شخص مورد اعتماد، با طبع ملایم و طرفدار تحول نسبی را که کسی جز عموی دیگرش سردار شاه محمود خان وزیر حربیه نبود، به حیث صدراعظم تعیین کند.

فرهنگ درباره چگونگی این تغییر که بتاريخ 19 ثور 1325 (9 می 1946) صورت گرفت، می نویسد: «صدراعظم به آسانی تسلیم [به اینکار] نشد و در آخر، کار استعفی درحالی بر او تحمیل شد که افراد اردو اطراف قصر صدارت را احاطه کرده بودند». فرهنگ می افزاید: «به موجب روایت شفاهی میر عبدالعزیز خان رئیس دفتر خصوصی شاه، وی نامه سر بسته ای را که غالباً استعفی نامه بود، پس از نیم شب از جانب شاه به صدارت برده و صدراعظم را از خواب بیدار ساخت. وی که از این پیشآمد سخت برآشفته بود، در مرحله نخست از گرفتن نامه ابا ورزید، اما چون از موجودیت

دوره صدارت شاه محمود خان غازی

افراد اردو در اطراف قصر آگاه شد، تغییر رویه داده نامه را مطالعه کرد و در جواب گفت: "به اعلیحضرت عرض کنید که امر ایشان اطاعت میشود." «(فرهنگ: مأخذ بالا... صفحه 660)

سردار محمد هاشم خان پس از استعفی از مقام صدارت مدت هفت سال و پنج ماه با گوشه گیری از امور رسمی بسر برد و بتاريخ 4 عقرب 1332 (26 اکتوبر 1953) به عمر 67 سالگی وفات کرد و با مراسم خاص و با شکوه در تپه مرنجان کابل دفن گردید.



وسط اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، طرف راست شاه محمود خان غازی وزیر حربیه و طرف چپ محمد هاشم خان صدراعظم در سالهای اخیر صدارتش

فصل چهارم

اوضاع عمومی اقتصادی و اجتماعی افغانستان طی سالهای 1940

جای شک نیست که در طول سالهای 1311 تا 1332 در ساحه اقتصادی کشور آنهم از طریق تشبث سکتور خصوصی اولین بانک تأسیس شد، چند فابریکه کوچک در اینجا و آنجا اعمار گردید و تجارت در داخل و خارج بطور نسبی رونق یافت که در راس این فعالیت ها بیشتر عبدالمجید خان زابلی با یک تعداد تجار و سرمایه داران افغان قرار داشتند. در آنوقت افغانستان فاقد زیربنا های اقتصادی بود. با آنکه سرک حلقوی افغانستان بطور خامه تکمیل گردید و شهر های بزرگ کشور از اینطریق باهم وصل شد، اما مشکلات بسیار زیاد در این ساحه موجود بود. یگانه پروژه بزرگ که به وسیله یک شرکت خارجی در افغانستان رویدست گرفته شد، همانا پروژه انکشاف وادی هلمند، اعمار بند کجکی، بند ارغنداب و کانال بغرا بود که آنهم با مشکلات عدیده مواجه گردید.

متأسفانه کمترین نشرات درباره اوضاع اقتصادی کشور قبل از سالهای 1325ش (1946) در دست است، به جز بعضی ارقام در مورد تجارت خارجی (واردات و صادرات)، عواید و مصارف دولت (در حدود بودجه سالانه)، معاملات پولی و بانکی و بعضی ارقام در باره تولیدات یک تعداد محدود فابریکات و دستگاه های صنعتی جدید التأسیس کشور که در آنوقت بطور مختصر در سالنامه های 1311 به بعد ضمن گزارش امور کاری بعضی از وزارتها و ریاست های مستقل به نشر رسیده اند. بر علاوه دو کتاب کوچک به زبان انگلیسی در سال 1946 (1325) در مورد تجارت افغانستان

چاپ شده اند: یکی تحت عنوان (Trade with Afghanistan) "تجارت با افغانستان" تألیف اس. ام. شاه (S.M. Shah) که در 103 صفحه در ماه اکتوبر 1946 (میزان 1325) در لاهور (آنوقت هند برتانوی) به چاپ رسیده است و کتاب دیگر که توسط محمد علی (مشهور به پروفیسور محمدعلی) تحت عنوان "فعالیت تجارتی افغانستان" (Commercial Afghanistan) در 71 صفحه در سال 1946 در دهلی طبع شده و بیشتر به شرح و بسط تولیدات صادراتی افغانستان بخصوص تولیدات زراعتی با ذکر ارقام و اعداد پرداخته است. همین مؤلف دو کتاب دیگر را نیز یکی: (Progressive Afghanistan) "پیشرفت افغانستان" در سال 1933 و کتاب دیگر بنام (Guide to Afghanistan) "رهنمای افغانستان" در 1938 به چاپ رسانیده که همه این کتابها اکنون کمیاب شده اند.

در اینجا نکات مهم را از کتاب ام. اس. شاه یادداشت میکنم: دستگاه برق آبی جبل السراج و چک وردک برای شهر کابل بشمول یکی دو فابریکه و دستگاه پلخمری برای فابریکه های نساجی آنجا و فابریکه قند بغلان و مربوطات آن برق مورد ضرورت را تهیه میکرد. در بعضی شهر های بزرگ افغانستان (قندهار، مزار شریف و جلال آباد) دستگاه های کوچک محلی به پیمانہ کم آنهم برای ادارت دولتی و بعضی محلات مهم دیگر برق تولید میکرد و اما در باقی حصص افغانستان به شمول شهرها و دهات بطورکل شب همه جا تاریک و از نعمت روشنائی برق محروم بودند.

ترانسپورت در داخل کشور که با اکمال سرکهای حلقوی بصورت خامه و با دشواریهای زیاد مواجه بود، توسط موترهای لاری فقط در امتداد شهرهای بزرگ بین کابل، قندهار، هرات و مزار شریف و نیز جلال آباد صورت میگرفت. در باقی قسمت ها وسیله انتقالات همانا مثل قدیم بوسیله حیوانات بارکش (شتر، قاطر، اسب و الاغ) انجام می یافت. از کابل و قندهار مال التجاره به پشاور و کویتہ انتقال می شد و از آنجا به دیگر کشورها صادر میگردد. بانک ملی افغان به حیث عمده ترین دفتر افغانی در آن دو شهر نمایندگی داشت که به امور اداری و گدाम داری و انتقال اموال توسط شرکت های ترانسپورتی انفرادی می پرداخت و نیز به همین ترتیب امور

انتقال مال التجاره وارداتی را از خارج به داخل کشور اجراء میکرد. در عین زمان حکومت افغانستان نیز یک شرکت را بنام "شرکت حمل و نقل" ایجاد کرده بود و مرکز آن در کابل و شعب آن در بعضی جاها به شمول پشاور فعال بودند، اما تجار بیشتر از وسایل انفرادی به دلیل سهولت در دسترسی و ارزان بودن کرایه آن که بوسیله "دلال ها" زمینه سازی می شد، استفاده میکردند.

بطور عموم فاصله تقریباً 200 میل بین پشاور و کابل را در آنوقت در ظرف دو نیم تا سه روز (نظر به شرایط اقلیمی) طی میکردند و فاصله 70 میل بین چمن و قندهار 24 ساعت را در برمیگرفت. غزنی که در 90 میلی کابل و در راه قندهار قرار دارد، یکی از مراکز مهم تجارتی محسوب می شد و کرایه مال التجاره به اساس فی سیر کابل (معادل تقریباً 7 کیلوگرام) از کابل تا غزنی 50 پول تا یک افغانی فی سیر بود. طی کردن فاصله 225 میل از غزنی تا قندهار دو روز را در برمیگرفت و قیمت فی سیر مال التجاره از غزنی تا قندهار به 1.50 تا 2 افغانی میرسید. ترانسپورت در صفحات شمال به سوب مزار شریف نیز از طریق کوتل "شبر" تقریباً دو روز طول میکشید، طوریکه در ایبک (سمنگان) شاخه سمت قندز، خان آباد، تالقان و فیض آباد جدا می شد. فاصله کابل - مزارشریف 390 میل و از ایبک تا فیض آباد 130 میل بود که قیمت انتقال مال التجاره از قرار فی سیر به مبلغ 3 تا 4 افغانی بالغ می شد. آقچه، اندخوی، میمنه، شبرغان و بلخ مراکز عمده تجارتی بودند و فاصله بسیار دشوار گذار بین مزارشریف و هرات تقریباً 510 میل بود که برای انتقال مواد از هرات به مزار شریف نسبت موجودیت کوتلها و دشواری راه ها کمتر مورد استفاده قرار میگرفت. هرات بیشتر از طریق فراه و قندهار با فاصله 410 میل به کابل و همچنان از طریق قندهار - سپین بولدک با چمن در هند برتانوی وصل میگردد. راه کابل جلال آباد و پشاور از طریق کوتل "لته بند" تقریباً یک و نیم روز را احتوا میکرد و راه "تنگ غارو" برای عبور و مرور لاریها استفاده نمی شد.

در این وقت فقط دو طرف یک جاده در شهر کابل به فاصله کمتر از نیم میل در امتداد پل باغ عمومی تا دروازه غربی ارگ (سینمای

کابل آنوقت) قیر شده بود که در وسط این جاده یک نهرجریان داشت و در اطراف آن پیاده رو و چند دکان واقع بود. این یگانه محل قیر ریزی شده در تمام افغانستان بود.

خدمات پستی (پوسته) در تمام افغانستان مثل مال التجاره تا حدود شهرهای بزرگ بوسیله لاریها و بس های مربوط وزارت مخابرات (هفته دویار) و از آنجا به بعد توسط حیوانات باربردار صورت می گرفت که با وجود طول مدت، اما بالاخره به آدرس مرسل الیه میرسید. خدمات پستی به خارج بیشتر از طریق شعب وزارت مخابرات در پشاور و چمن بوسیله موتر و از آنجا به بعد ذریعه ریل از طریق خدمات پستی هند برتانوی در داخل هند و از همین طریق به سایر کشورها و برعکس انجام می شد. نرخ پوسته (پاکت 20 گرام) به خارج مبلغ 1.25 افغانی و در داخل فقط 0.25 افغانی بود.

کابل از طریق تیلفون و تلگراف با سائر شهرهای بزرگ کشور بطور غیرمستقیم وصل بود یعنی از شبکه های فرعی استفاده می شد و چندین شبکه فرعی یکی با دیگر وصل میگردید تا پیامی بطرف مقابل برسد؛ تنها در کابل، قندهار و جلال آباد سیستم تیلفون مستقیم موجود بود. در امور تجارتی و دولتی بیشتر از تلگراف در داخل و خارج کشور استفاده میگردید. سیستم تلگراف افغانستان در شروع بیشتر با شعب تلگراف هند برتانوی ارتباط داشت، اما قبل از جنگ جهانی دوم ارتباط تلگرافی مستقیم افغانستان با کشورهای جرمنی، جاپان و ایران برقرار بود که بعد از جنگ ارتباط تلگرافی با ایالات متحده، برتانیه، ایران و روسیه نیز تمدید گردید.

در آنوقت افغانستان فقط یک دستگاه فرستنده رادیویی داشت و بنام "کابل رادیو" نامیده می شد که روزانه خدمات خود را روی موج 445.1 متر از ساعت 8 تا 10 شب یعنی چهار ساعت در تابستان و از 6 تا 8 شب - دو ساعت در زمستان به زبانهای دری و پشتو بطور زنده پخش میکرد. بروزهای چهارشنبه برنامه به زبان هندی و بروز جمعه از ساعت 8 تا 10 صبح نیز برنامه خاص پخش میگردید. در آنوقت فقط یک سینما در کابل وجود داشت و یک محل برای نمایش تیاتر که بعدها بنام "پوهنی ننداری" مسمی گردید و درجوار لیسه استقلال و عقب دیوار غربی ارگ واقع بود.

تعلیم و تربیه (معارف) در افغانستان نه تنها رایگان بود، بلکه حکومت برای شاگردان مکاتب لوازم ضروری مکتب از قبیل کتاب، کتابچه، قلم و غیره لوازم درسی را مجانی میداد و حتی برای تشویق به تحصیلات بالاتر به سطح بکلوریا و لیسانس برای محصلان پوهنتون معاش ماهانه از 50 تا 100 افغانی و در سال یک بار پول لباس تادیه میکرد. تا آنوقت در پوهنتون کابل چهار فاکولته تأسیس شده بود: فاکولته طب، فاکولته حقوق و علوم سیاسی، فاکولته ادبیات و فاکولته ساینس. کتب درسی دریگانه مطبوعه دولتی کشور در داخل طبع و در دسترس شاگردان قرار داده می شد.

در ساحه مطبوعات روزنامه انیس و اصلاح به حیث اورگانهای نشراتی دولتی در کابل و نیز بعضی روزنامه و هفته نامه ها در مراکز ولایات به نشر میرسیدند. مجله اقتصاد از طرف وزارت اقتصاد، مجله اردو از طرف وزارت حربیه (بعداً دفاع ملی)، مجله آریانا از طرف انجمن تاریخ، مجله کابل (به زبان پشتو) از طرف انجمن ادبی، مجله حقوق از طرف فاکولته حقوق، روغتیا از طرف وزارت صحیه (بعداً صحت عامه) و مجله پشتون ژغ از طرف وزارت مطبوعات و بعضی دیگر مجلات و روزنامه ها از قبیل اتفاق اسلام، طلوع افغان، اتحاد قطغن، اتحاد مشرقی در مراکز ولایات بزرگ کشور به نشر میرسیدند.

در حالیکه ام. اس. شاه راجع به تجارت خارجی افغانستان شرح کلی میدهد، اما محمد علی در کتاب خود واردات و صادرات کشور را که بیشترین آن از طریق هند برتانوی صورت میگرفت، با ذکر ارقام البته به میلیون کددار آنوقت هند چنین ارائه میکند: واردات در سال 1938 به 21.6، در 1940 به 26.9 و در سال 1942 به 32.9 میلیون کددار افزایش یافت، اما صادرات از طریق هند در سال 1938 به 37.1 میلیون، در سال 1940 به 39.7 میلیون و در سال 1942 به 62.4 میلیون کددار بالا رفت که در آن سالها به دلیل کمبود اسعار و کنترل آن از طرف دولت افغانستان و بند شدن راه ها در اثر جنگ جهانی و کم شدن واردات از خارج یک تفاضل قابل ملاحظه در بیلانس تجارت خارجی کشور به مشاهده رسید. در جمله اقلام وارداتی یک قسمت تولیدات هند و یک قسمت اموال ساخت خارج از هند شامل بود که از بازار های هند خریداری شده و به کشور

وارد میگردید و اما یک قسمت دیگر واردات از خارج هند خریداری و فقط بطور ترانزیت از هند به افغانستان وارد می شد که در هر دو حالت قسمتی از واردات از طرف تجار افغانی و قسمت دیگر از طرف دولت خریداری شده بودند. اقلام وارداتی بیشتر شامل منسوجات نخی، چای، بوت، چرم، سمنت، آهن و فولاد، پارچه جات ابریشمی، شکر و ماشین و آلات تخنیکی بودند که از کشور های جاپان، هند، جرمنی، برما، برتانیه و اضلاع متحده امریکا به افغانستان وارد می گردیدند و مقادیر زیادتیر آن از هند و امریکا بودند.

اقلام عمده صادراتی کشور طی سالهای فوق الذکر عبارت بودند از اقلام ذیل: پوست قره قل و انواع دیگر پوست باب (در سال 1942 به 40.6 ملیون کلدار) و میوه تازه و خشک (در آن سال به 13 ملیون کلدار) میرسید که این دو قلم تقریباً بیش از 85 فیصد صادرات را در برمیگرفت و متباقی آنرا قالین (2.2 ملیون کلدار)، پنبه (33 ملیون کلدار)، پشم (31 ملیون کلدار) و ادویه طبی (4.2 ملیون کلدار) تشکیل میداد.

در اینجا لازم به تذکر است که تا آنوقت حکومت افغانستان بر نرخ تبادل افغانی با اسعار خارجی و نیز پیمانه صادرات و واردات کنترول نداشت. بطور عموم هر وقتی واردات به تناسب صادرات بیشتر می بود یعنی بیلانس تجارت خارجی کسر میداشت، نرخ تبادل یک کلدار هندی تا 12 افغانی نیز میرسید و اما در سالهای جنگ عمومی دوم وقتی به دلایل مشکلات ترانسپورتی و قلت مواد، حجم واردات بسیار تقلیل یافت و در مقابل صادرات به همان پیمانه قبلی باقی ماند (تفاضل بیلانس تجارت خارجی)، نرخ تبادل یک کلدار هندی در آنوقت حتی تا 3 افغانی پایان آمد. (صفحه 41 تا 47 کتاب: محمدعلی دیده شود)

نکته قابل ذکر همانا در تجارت با شوروی بود که برطبق قرارداد بین دو کشور به شکل "بارتر" صورت میگرفت یعنی تاجران معادل به ارزش صادرات از شوروی باید متاع مورد نظر خود را وارد میکردند.

در آنوقت در افغانستان دو بانک موجود بود: یکی "بانک ملی افغان" که در سال 1934 (1313ش) در کابل بوسیله عبدالمجید خان زابلی اساساً به حیث یک بانک تجارتي (زیرنام شرکت سهامی) با سرمایه خصوصی 300 میلیون افغانی معادل 3.5 میلیون دالر امریکائی در کابل تأسیس گردید که در آن دولت نیز به حیث سهامدار شریک بود. سرمایه این بانک در سال 1948 با توسعه روز افزون معاملات تجارتي و کسب امتیازات انحصاری بعضی اقلام مهم به 454 میلیون افغانی (معادل 40 میلیون دالر) افزایش یافت. شعب این بانک در چندین مرکز ولایات بزرگ کشور و نیز در خارج به فعالیت پرداختند. این بانک در انکشاف تجارت خارجی و تدارک اسناد، تضمین تادیات و تصفیه حسابات تجار با خارج از طریق تأسیس نمایندگی ها و قرارداد با بانکهای خارجی نقش بس مهم را بازی کرد. بانک ملی شعب مستقل در لندن، نیویارک و برلین داشت و در نیم قاره هند در شهرهای کراچی، پشاور، کویت و بمبی نیز نمایندگی های فعال باز کرده بود. نمایندگی های آن بانک در لندن و نیویارک بر علاوه اجرای امور بانکی، در امور فروش اقلام صادراتی افغانستان نیز فعالیت میکردند. علاوه سهم این بانک در انکشاف صنایع و تأسیس فابریکات از جمله فابریکه های نساجی، قند بغلان و بعضی دیگر فابریکات کشور در همان وقت بسیار بارز بود. (برای معلومات مزید در باره تعداد و ساحه فعالیت و دیگر مشخصات شرکتهای تجارتي در افغانستان که در آنوقت شمار آن به 101 شرکت میرسید، دیده شود کتاب: اس. ام. شاه، ضمیمه هفتم، صفحه 94 تا 103)

دومین بانک در کشور تأسیس "د افغانستان بانک" به حیث بانک مرکزی و مسئول امور پولی بود که در سال 1938 (1317ش) با سرمایه ابتدائی 200 میلیون افغانی از بدنه بانک ملی جدا شد و سهم دولت در بانک ملی نیز به این بانک جدید انتقال یافت. بانک مذکور بزودی شعب خود را در بعضی مراکز مهم در داخل کشور افتتاح کرد و در عین زمان به انتشار بانک نوت پرداخت. قابل ذکر است که بعد از نشر پول کاغذی (بانکنوت) برای اولین بار در کشور در سال اخیر سلطنت شاه امان الله غازی که قسماً در دوره سقوی نیز در چلند بود، در زمان سلطنت محمد نادرشاه از دوران

کشیده شد و تا سال 1940 (1319ش) بانکوت در کشور موجود نبود. فقط در سال 1314 بانک ملی نوتهای مسمی به "نوت خزانه" را برای تصفیه معاملات پولی و پرداختها به نشر رسانیده بود که آنها پس از نشر و چلند بانکوتهای جدید از دوران کشیده شدند.

بانکوت های جدید در سال 1940 (1319) درلندن تحت مقررات و مراقبت خاص از طرف "د افغانستان بانک" چاپ و به دوران انداخته شد که شامل نوتهای 2، 5، 10، 20، 50، 100 و 500 افغانیگی بودند. در آغاز اعتماد مردم بر بانکوت کاغذی کم بود و ترویج و تعمیم آن یک مدت را در بر گرفت، زیرا مردم تا آنوقت به تبادل جنس به جنس بیشتر عادت کرده بودند، اما بعداً بانکوت به حیث وسیله تبادل در بین مردم بطور تدریجی ترویج پیدا کرد، طوریکه تا دو سه دهه بعد هنوز هم در بسا بازارهای محلی در نقاط دوردست کشور مردم به همان شیوه عنعنوی تبادل جنس به جنس می پرداختند.

در سال 1942 نرخ تبادل اسعار خارجی که در آنوقت تحت کنترل بانک قرار داشت، در کابل چنین بود: یک پوند سترلنگ تقریباً 53 افغانی، یک دالر امریکائی تقریباً 13 افغانی، یک فرانک سویسی تقریباً 3 افغانی و یک کدالر هندی تقریباً 4 افغانی.

از نظر اجتماعی بخصوص در رابطه با نقش زنان در جامعه باید گفت که برطبق اعلامیه ده فقره ای حکومت پس از رسیدن محمد نادر شاه به سلطنت که پالیسی عمومی او را بیان میکرد، زنان مجبور به پوشیدن برقه یا چادری گردیدند، لذا آنها کمتر از خانه پا به بیرون می گذاشتند و به ندرت در شهر دیده می شدند. مکتب دخترانه پس از سقوط سلطنت امانی برای سالهای دراز مسدود گردیده بود و فقط در سال 1938 یک مکتب دخترانه بنام "مکتب قابلیت" در محله اندرابی تأسیس شد و در سال 1940 آن مکتب به عمارت شفاخانه مستورات (عین محل امروزی) انتقال یافت و جایش را مکتب دخترانه گرفت که بعداً با افزایش تعداد شاگردان اناث نخست مکتب ملالی در شهرنو و بعداً مکتب زرغونه در عمارت "بوستان سرای" (در جوار پارک زرنگار عقب عمارت شاروالی کابل) که از عمارات قدیمی زمان سراجیه بود، انتقال و

دختران شهر کابل در آن دو مکتب شروع به درس کردند. دختران و معلمه ها در آغاز اکثر با چادری و دولاق به مکتب می آمدند که بعداً تنها به پوشیدن چادری اکتفاء کردند. تعداد شاگردان اناث تا سال 1943 به 1200 نفر میرسید که بیشتر آنها در آنوقت در صنوف ابتدائیه قرار داشتند. (برای معلومات مزید دیده شود: کاظم، داکتر سیدعبدالله: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" کابل، 2005، صفحه 242-251)

در کابل آنوقت چهار لیسه (حبیبیه، نجات، استقلال و غازی) وجود داشت و در مراکز ولایت بزرگ یک یک لیسه فعال بودند. مجموع شاگردان ذکور معارف در سال 1951 (1330ش) در تمام افغانستان (به شمول مکاتب ابتدائی و متوسطه و لیسه ها) 93367 متعلم میرسید که در 397 مکتب درس میخواندند و اما تعداد شاگردان اناث در آن سال به 5371 نفر میرسید که در 11 مکتب مصروف درس بودند. تعداد معلمین مرد جمعاً 3064 و معلمات اناث 250 نفر بودند. (برگرفته از ارقام معارف از کتاب "افغانستان در 50 سال اخیر، منتشره وزارت اطلاعات و کلتور، 1347، صفحه 63)

این بود تصویر مختصر از وضع عمومی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان از دهه چهل تا دهه پنجاه قرن بیستم بطور عام و نگاهی به شهر کابل به حیث مرکز سیاسی و فرهنگی کشور بطور خاص.

فصل پنجم

سوانح، خصوصیات شخصی و فامیلی شاه محمود خان غازی

مختصر سوانح رسمی:

سپهسالار شاه محمود خان غازی جوانترین فرزند سردار محمد یوسف خان پسر ارشد سردار یحیی خان فرزند سردار سلطان محمد خان "طلانی" است که در 12 جوزای 1269 (8 جون 1890) در دیره دون هند هنگام حکمرانی انگلیس ها بر آن کشور (ازبطن خانم اول سردار موصوف مسماء شرف سلطانه (سدوزانی) به دنیا آمد.

شاه محمود خان که هنگام ورود به وطن یازده سال داشت، نخست به مکتب جدید التأسيس حبیبه شامل شد و سپس در سال 1283 (1904) به حیث ضابط "سراسپور" در گارد شاهی مقرر گردید و از همین جا حیات مسلکی نظامی او آغاز یافت. در سال 1286ش (1907م) با برادارن خود در معیت امیرحبیب الله خان سراج الملة به هند سفر کرد و سال بعد به حیث افسر بالا رتبه در جمع محافظان خاص امیر گماشته شد و تا سال 1916 در این مقام تا افسر درجه اول آن مقام ارتقاء کرد و در سال 1296 (1917) به رتبه جنرالی رسید. در سال 1298 (1919) پس از شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة و آغاز سلطنت امیرامان الله خان، حینیکه جنگ سوم افغان - انگلیس براه افتاد، شاه امان الله قیادت محاذ جنوبی را به سپهسالار محمد نادرخان سپرد و او از شاه درخواست کرد تا دو برادرش هریک شاه ولیخان و شاه محمود خان را نیز با او همراه

سازد. بدین تریب شاه محمود خان به حیث قوماندان جبهه "پیوار-جاجی" دریکی از نقاط حساس آن محاذ با موفقیت ایفای وظیفه کرد.

پس از اعلام متارکه "آتش بس" که از طرف انگلیسها پیشنهاد گردید و مورد قبول شاه امان الله قرار گرفت و راه دراز مذاکره بین دو دولت آغاز شد، شاه محمود خان نظر به حسن اجراءت به حیث نائب الحکومه ملکی و نظامی سمت جنوبی مقرر شد و تا سال 1301ش (1922) به این مقام باقی ماند. سپس به حیث نائب الحکومه و قوماندان عسکری ولایت قطغن و بدخشان گماشته شد و در همراکبی برادر ارشد خود



سپهسالار محمد نادر خان روانه آن ولایت گردید که تا سال 1925 در آنجا در تأمین نظم و نسق خدمت کرد. شاه محمود خان در سال 1305 (1926) به حیث نائب الحکومه ولایت مشرقی مؤظف شد تا با اقوام افریدی و مومند و رفع مشکلات شان مذاکره نماید و این وظیفه را به وجه احسن انجام داد و در جنوری 1927 به کابل برگشت و چندی بعد به حیث معین دوم وزارت داخله مقرر شد.

پس از سقوط سلطنت شاه امان الله غازی و رویکار آمدن دوره سقوی، امیرحبیب الله کلکانی او را مؤظف ساخت تا برای جلب حمایت اقوام جنوبی و مشرقی و حمایت آنها به نفع رژیم سقوی دست بکار شود. شاه محمود خان بار دیگر در آنجا اینطرف و آنطرف مدتی را گذشتاند، تا آنکه سپهسالار محمد نادر خان از فرانسه به هند برتانوی رسید و از آنجا برای نجات کشور از غایله سقوی در ماه مارچ در سال 1929 به شهرخوست مواصلت کرد. دراین موقع شاه محمود خان که در آنجا فعال بود و نفوذ زیاد در

بین قبایل داشت، با برادر خود همکار گردید و در بسیج قوای قومی برای مقابله با قوای سقوی نقش فعال بازی کرد.

وقتی کابل بدست قوای قومی به سرکردگی شاه ولیخان فتح گردید و سقوی ها به کوهدامن فرار کردند، محمد نادرشاه به کابل آمد و اعلام سلطنت نمود، شاه محمود خان را به رتبه سپهسالاری ارتقاء داد و در کابینه سردار محمد هاشم خان به حیث وزیر حربیه مقرر کرد. او در ماه جنوری 1931 با حفظ مقام وزارت حربیه به حیث رئیس تنظیمه ولایات شمال کشور رهسپار آن ساحه گردید و پس از آنکه در بیرون راندن قوای ابراهیم بیگ لقی که از آنطرف دریای آمو به افغانستان آمده و ایجاد ناامنی کرده بودند، موفق شد، در ماه اگست آن سال به کابل برگشت. (دیدہ شود: "مختصر سوانح والاحضرت سپهسالار غازی صدراعظم" سالنامه کابل سال 1331، صفحه 3 و 4)

هنگامیکه محمد نادرشاه بتاريخ 7 نوامبر 1933 (16 عقرب 1312) بوسیله فیر تفنگچه یک متعلم مکتب نجات (امانی) بنام عبدالخالق به شهادت رسید، صدراعظم محمد هاشم خان مصروف بازدید از ولایات شمال کشور بود، اما شاه محمود خان حاضر صحنه و در کنار شهزاده محمد ظاهر شاهد آن رویداد بود. هنوز ساعتی از این حادثه نگذشته بود که شاه محمود خان شهزاده محمد ظاهر را که هنوز 19 سال داشت، بجای پدر شهیدش به پادشاهی پیشنها کرد و اولین شخصی بود که به او بیعت کرد و محمد هاشم خان را که احتمالاً آرزوی جانشینی برادر خود را داشت، در برابر یک عمل انجام شده قرار داد. محمد ظاهر شاه متعاقباً او را به مقام قبلی به حیث وزیر حربیه در کابینه محمد هاشم خان ابقاء کرد که تا رسیدن به صدارت به همان مقام به کار ادامه داد.

شاه محمود خان به حیث وزیر حربیه درجوار محمد هاشم خان صدراعظم در تحقیقات مملو از شکنجه از عبدالخالق قاتل محمد نادرشاه و محمود خان معاون او و تعدادی دیگر از مظنونین نقش بسیار فعال داشت. حکومت با تدویر یک محکمه اختصاصی که بیشتر شبیه به یک صحنه تمثیل بود، حکم اعدام 16 نفر را که 14 نفر آن با حادثه قتل ارتباطی نداشتند، صادر و امر شد تا آنها را در

میدان زندان دهمزنگ به دار آویزند. (برای شرح مزید دیده شود: صدیق، خالد: "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان"، جلد اول، صفحه 246 و 255)

شاه محمود خان وزیر حربیه در مارچ 1936 بغرض تداوی به اروپا سفر کرد و پس از عملیات جراحی در برلین به ادامه سفر در بعضی کشورها از جمله انگلستان، فرانسه، ایتالیا، جرمنی، روسیه، ترکیه و ایران پرداخت و از طریق ایران در ماه سپتمبر آن سال بعد از هفت ماه دوباره به کابل برگشت و به وظیفه خود به حیث وزیر حربیه ادامه داد.

بتاریخ 19 ثور 1325 (9 می 1946) محمد ظاهر شاه فرمان برکناری محمد هاشم خان صدراعظم را صادر و بجای او سپهسالار شاه محمود خان را به حیث صدراعظم مؤلف به تشکیل کابینه ساخت. دوره صدارت او مدت هفت سال و سه ماه دوام کرد و بتاریخ 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953) در حالیکه از نظر صحت کاملاً سرحال بود، اما خبر برکناری خود را از مقام صدارت به دلیل مریضی و کسالت مزاج از طریق رادیو کابل شنید و بجایش محمد داؤد (برادرزاده اش) به آن مقام مقرر گردید.

خصوصیات شخصی:

به دلیل اینکه زندگی خصوصی شاه محمود خان با زندگی رسمی او در طول حیاتش چنان باهم در آمیخته و پیچ خورده بود، مشکل است که این دو موضوع را از هم جدا بررسی کرد و لذا در بیان خصوصیات شخصی او ناگزیر مخلوطی از هر دو را ارائه نمود. میر محمد صدیق فرهنگ تصویری از این ترکیب را راجع به نقش او در دوره سلطنت محمد نادرشاه و صدارت محمد هاشم خان چنین بیان میکند: «در بین برادران وظیفه حفظ امنیت و سرکوبی مخالفان را [او] به عهده داشت و این کار را با شدت و قساوتی که حتی برای حفاظت پادشاهی هم بی لزوم بود انجام داد، اما پس از احراز مقام صدارت روش ملایمتری در پیش گرفت، چون اعتقاد راسخ به این اصول نداشت، بزودی مردد شده دوباره در صدد سلب آزادیها برآمد و دروازه زندان را به روی مشروطه خواهان باز نمود. معذالک زندان سیاسی در دوره او با زندان سیاسی قبل و بعد

از او تفاوت داشت و از طرز اداره عصری تر و متمدن تر نمایندگی میکرد.»

فرهنگ در ادامه می افزاید: «با اینکه شاه محمود خان در جمع مال و منال حرص و آز محمد هاشم خان را نداشت، بنابر افواه در موارد معین دارایی عامه را بدون مجوز قانونی تصاحب نمود، اما هیچگونه قرینه ای در دست نیست که آن را به خارج انتقال داده باشد. از دیگر سو، وی به القاب و عناوین بلند و بالا و پر طنطنه علاقمندی فراوان داشت و آنهاییکه این نکته را دریافته بودند، ماهرانه از آن بهره برداری میکردند، مثلاً متعلمین [محصلین] که می خواستند اجازه تشکیل اتحادیه را بگیرند، در بیانیه های خود او را پدر دموکراسی نامیدند و اجازه مطلوب را بدست آوردند.»

در مورد زندگی خصوصی او فرهنگ می نگارد: «شاه محمود خان راحت طلب و خوشباش بود، لیکن بیشتر تفریحات او در داخل خانه و با افراد خانواده اش صورت میگرفت و هیچگونه اطلاعاتی راجع به تعرض او به مال و ناموس افراد با استفاده از جاه و مقامش موجود نیست. در اداره کشور غیرجدی و تاحدی مساهله کار بود. بیش از سایر صدراعظمان به زیر دستانش اختیار و صلاحیت می داد، اما اگر کار و ابتکار ایشان با مشکلات مواجه می شد، از ایشان حمایت نمیکرد و غالباً شخص مورد انتقاد را از وظیفه اش معزول می نمود. به همین دلیل در دوره صدارت هفت ساله او بیش از هر دوره دیگر تغییر و تبدیل وزراء صورت گرفت و ثبات و تداوم در اداره از بین رفت. با وصف آن مردم در عصر او نسبت به دوره های قبلی و بعدی بیشتر احساس مصئونیت میکردند و خاطره کلی که از او در محیط بجا مانده، خاطره یک وزیر حرب سختگیر، اما یک صدراعظم با نرمش و مماشات بود.» (م.م.ص. فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد سوم، صفحه 675 - 676)

ناگفته نماند که شاه محمود خان از همان جوانی به سپورت علاقمند بود و در زمان وزارت حربیه و نیز صدارت خود در این ساحه کوشش های زیادی نمود و در ساحه کلوپ عسکری در کابل یک میدان ورزشی را برای تمرین و اجرای مسابقات سپورتی بخصوص فوتبال و هاکی آماده ساخت. او ستدیوم ورزشی را در

جوار چمن حضوری کابل اعمار کرد که تاهمین حالا بنام او "غازی استدیوم" یاد میشود. در ترویج و تشویق سپورت در لیسه های کابل و بعضی ولایات اقدامات مفید و به یاد ماندگار انجام داد، چنانچه در آنوقت حضور علاقمندان برای تماشای مسابقات مختلف سپورت های انفرادی و جمعی بسیار زیاد و با هیجان خاص همراه بود.

زندگی فامیلی:

شاه محمود خان در سال 1299ش با مسماء صفورا - ملقب به "قمر البنات" دختر امیر حبیب الله خان سراج الملة والدين (از بطن یک خانم سیرتی امیر که از نخبگان قوم چترالی - نورستانی بود) ازدواج کرد. قابل ذکر است این خانم امیر در جوانی بنا بر مشکل صحتی به ابدیت پیوست و قمر البنات از صباوت زیر نظر خاص علیا حضرت مادر شاه امان الله غازی بزرگ شد و تربیت یافت، چنانکه علیا حضرت او را در جمله دختران عینی خود محسوب میکرد و زیاد دوستش داشت. حاصل این ازدواج تشکیل یک فامیل بزرگ مشتمل بر شش پسر و ده دختر بود که یک پسر و دو دختر شان در طفولیت وفات کردند.

شاه محمود خان با آنکه بدون اطلاع قبلی بتاريخ 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953) از مقام صدارت برکنار گردید و اعلان برطرفی خود را از رادیو به دلیل مریضی شنید، در حالیکه مریض نبود و شنیدن خبر سخت تکان خورد، اما به حیث یک شخصیت بزرگ نزد شاه و خانواده به نظر بسیار احترام و عزت دیده می شد. او پس از برکناری کمتر در محافل رسمی و دولتی حضور می یافت و بیشتر اوقات خود را در منزل و با فامیل خود می گذشتاند. از آن به بعد سپهسالار شاه محمود خان غازی شش سال دیگر به حیث یک شخصیت واجب الاحترام زندگی کرد، تا آنکه بتاريخ 27 دسمبر 1959 به عمر 62 سالگی در کابل داعی اجل را لبیک گفت و جنازه اش با مراسم با شکوه و خاص نظامی در حوضیره آبائی این خاندان به تپه مرنجان کابل انتقال و در آنجا به خاک سپرده شد. او رفت و اما نام نیک از خود در تاریخ کشور بجا گذاشت.

فامیل بزرگ شاه محمود خان مشتمل بر فرزندان پسر و دختر از اینقرار اند:

- زلمی محمود غازی، ازدواج با شینکی* (صبیه شهید محمد داؤد)،
فرزندان: آرین و حوا؛
- سلطان محمود غازی***، ازدواج با عالیہ (دختر احمد شاه خان
آصفی - خواهر ملکہ حمیرا)، فرزندان: مسعود، رزمینہ، درانی و
مروارید؛
- عبدالعظیم غازی، ازدواج با رزمینہ* (دختر شهید سردار محمد
نعیم)، فرزندان: صفورا*، زہرا، اوشیلا، خورشید و اسداللہ؛
- نظام الدین غازی*، ازدواج با تورپیکی (دختر شہید محمد داؤد)،
فرزندان: شاه محمود، زہرا و محمد داؤد؛
- صلاح الدین غازی**، ازدواج با ہیلی (دختر غلام محمد سلیمان)،
فرزند: ابراہیم .

دختران شاه محمود خان غازی، ہریک:
- قمرسلطان، ازدواج با احمد ولی (پسر مارشال شاه ولی خان)؛
- عالیہ****، ازدواج با عبدالعلی سلیمان پسر احمد علی
سلیمان)؛
- حمیرا****، ازدواج با محمد انور (پسر محمد حیدر حسینی)؛
- نظیفہ****، ازدواج با داکتر محمد نواز (پسر اللہ نواز خان)؛
- لطیفہ****، ازدواج با عبدالقادر سلیمان (پسر محمد سلیمان
آصفی)؛
- ناجیہ، ازدواج با داکتر عزیز احمد زکریا (پسر نور محمد
زکریا)؛
- محبوبہ، ازدواج با شہزادہ شاه محمود (پسر چہارم محمد ظاہر
شاه)؛
- زہرا، ازدواج با داکتر محمد عمر سراج (پسر جنرال اسداللہ
سراج).

*در حادثہ خونین صبح 8 ثور کودتای 1357 به شہادت رسیدند؛

**نخست در پلچرخی با دیگر اعضای خانوادہ زندانی شد، اما چند
ہفتہ بعد او را با چند نفر دیگر از زندان برده و به شہادت رسانیدند.

***او و خامش چندی قبل از کودتای ثور به دیدن محمدظاهرشاه به روم رفته بودند و سپس به دیدن دختر شان به تهران آمدند و هنگام کودتای ثور در آنجا بودند و جان به سلامت بردند.

****هرچهار خواهر بعد از کودتای ثور با دیگر اعضای خانواده مسمی به "آل یحیی" در زندان پلچرخی زندانی بودند. درحالیکه 21 نفرمردان و جوانان ذکور خانواده در زندان ماندند، زنان و اطفال خانواده به تعداد 19 نفر بعد از هفت ماه از زندان رها و جبراً به خارج کشور فرستاده شدند. قابل ذکر است که چند عضو دیگر خانواده قبل از کودتا در خارج کشور بودند و از حادثه خونین صبح 8 ثور 1357 و بعداً زندانی شدن جان به سلامت بردند. (برای شرح مزید دیده شود: داکتر کاظم، سیدعبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام"، جلد سوم، چاپ کابل، 2019، صفحات 1127 تا 1135)

(بعضی از دختران سپهسالار شاه محمود خان بار دوم ازدواج کردند که در اینجا از ذکر آن صرف نظر میگردد)

فصل ششم

کابینه اول شاه محمود خان و تحولات بعدی

کابینه شاه محمود خان در مدت هفت سال صدارت او به دلیل وقوع تحولات مهم در داخل و خارج کشور چند بار ترمیم گردید. کابینه اول مشتمل بر اشخاص ذیل بود: علی محمدخان - معاون صدارت و وزیر خارجه؛ سردار محمد داؤد - وزیر حربیه؛ غلام فاروق عثمان - وزیر داخله؛ میر عطا محمد - وزیر عدلیه؛ محمد نوروز - وزیر مالیه؛ نجیب الله توریانا - وزیر معارف؛ عبدالمجید زابلی - وزیر اقتصاد ملی؛ محمد کبیر لودین - وزیر فوائد عامه؛ سردار سلطان احمد شیرزوی - وزیر صحنیه؛ غلام محمد شیرزاد - وزیر معدن؛ غلام یحیی طرزی - وزیر پست و تلگراف؛ میر محمد یوسف - رئیس مستقل زراعت؛ صلاح الدین سلجوقی - رئیس مستقل مطبوعات؛ سردار احمد شاه خان - وزیر دربار؛ سردار شیر احمد خان - وزیر دولت.

در این میان محمد داؤد در ماه ثور 1327 به حیث سفیر افغانستان در پاریس مقرر و بجایش جنرال محمد عمر ابوی به وزارت حربیه توظیف گردید اما در ماه عقرب سال 1328 محمد داؤد بار دوم به وزارت حربیه مقرر شد و در عین زمان ریاست گروپ اول و عضویت شورای دولت را نیز بعهدہ داشت. قابل ذکر است که در اواخر سال 1328 ترمیم کابینه به شکلی صورت گرفت که وزارت خانه ها به سه گروپ تقسیم شدند: گروپ اول مشتمل بر وزارت های حربیه، داخله و قبایل؛ گروپ دوم مشتمل بر وزارت های اقتصاد، تجارت و مالیه؛ گروپ سوم مشتمل بر وزارت های معارف، صحنیه و ریاست مستقل مطبوعات. رؤسای گروپ سه گانه با اتفاق

صدراعظم و وزیر خارجه صلاحیت واقعی را در دست داشتند و گرداننده اصلی امور کشور بودند، درحالیکه سایر وزراء در زیر اداره آنها ایفای وظیفه میکردند. (خاطرات فرهنگ، صفحه 231)

باید خاطر نشان ساخت که با بروز اختلافات در داخل خانواده شاهی از یکطرف و تشکیل "کلوپ ملی" به حیث یک جریان سیاسی از طرف محمد داؤد و عبدالمجید زابلی از طرف دیگر میانه شاه محمود خان و محمد داؤد را برهم زد و محمد داؤد در ماه میزان 1330 از ادامه کار خود را کنار کشید، تا آنکه بتاريخ 16 سنبله 1332 بجای شاه محمود خان به حیث صدراعظم توظیف شد.

تغییرات بعدی در اعضای کابینه در ماه عقرب 1329 حینیکه شورای ملی دوره هفتم بار اول حکومت را برای کسب رأی اعتماد فرا خواند، صورت گرفت که از اینقرار بود: عبدالاحد ملکیار - وزیر داخله؛ محمد نوروز - وزیرمالیه؛ میرسید قاسم - وزیر عدلیه؛ داکتر عبدالمجید - وزیر معارف؛ میرمحمد حیدر حسینی - وزیر اقتصاد ملی؛ داکتر غلام فاروق - وزیر صحیه، محمد اکرم پرونتا - وزیر فوائد عامه؛ محمد نعیم ضیائی - وزیر معدن.

در این میان تغییرات دیگر و ضمنی در اعضای کابینه چند بار عندالموقع به وقوع پیوست، چنانکه: سردار اسدالله سراج - معاون دوم صدارت؛ محمد گل مومند - وزیر دولت، سلطان احمد شیرزوی - وزیر خارجه؛ میر محمد حیدر حسینی و سپس غلام یحیی طرزی - وزیر مالیه؛ عبدالحسین عزیز و فیض محمد زکریا - وزیر معارف؛ سردار محمد نعیم - وزیر فوائد عامه؛ عبدالله ملکیار، غلام محمد شیرزاد، غلام یحیی طرزی و عبدالحکیم شاه عالمی - وزیر پست و تلگراف؛ سید قاسم رشتیا، محمد قدیر تره کی، محمد هاشم میوندوال و خلیل الله خلیلی - رئیس مستقل مطبوعات؛ محمد عتیق رفیق، امرالدین شنسب و محمد زمان تره کی - رئیس مستقل زراعت (دیده شود - م.م.ص. فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد سوم...، صفحه 676 - 678)

دلیل عمده این همه تحولات در کابینه که اکثراً به قسم تبدیلی از یک وزارت به وزارت دیگر بیشتر در محدوده همان شخصیت های مورد نظر صورت گرفت، برمیگردد به نشیب و فراز هائیکه در

این مدت کوتاه هفت سال شامل حال دولت گردید، بخصوص سیاسی شدن حیات اجتماعی کشور و آغاز فعالیت جریانات سیاسی از یک طرف و تبلیغات بیرونی علیه رژیم و نیز بروز اختلافات محسوس در بین خانواده شاهی از طرف دیگر همه در تغییر و تبدیل اعضای کابینه بطور مستقیم و غیرمستقیم نقش داشتند.

فصل هفتم

جنگ جهانی دوم و تأثیرات آن بر روابط خارجی افغانستان

عواقب جنگ و پدیده های جدید:

دوره صدارت شاه محمود خان از 19 ثور 1325 (9 می 1946) آغاز و تا 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953) دوام کرد، مصادف با ختم جنگ جهانی دوم بود. این جنگ بتاريخ اول سپتمبر 1939 پس از حمله آلمان به پولند و متعاقباً اتحاد برتانیه و فرانسه علیه آلمان آغاز گردید و بعد از 6 سال بتاريخ 2 سپتمبر 1945 پایان یافت. دامنه این جنگ که در خشکه و بحر تقریباً همه جهان را فرا گرفته بود، نخست از اروپا آغاز و به پاسفیک، اتلانتیک، جنوب شرق آسیا، شرق میانه، بحیره مدیترانه، شمال افریقا، شاخ افریقا، آسترالیا، و قسماً به شمال و جنوب امریکا گسترش پیدا کرد. آلمان، ایتالیا و جاپان بنام کشورهای "محور" از یکطرف و برتانیه، فرانسه، اتحاد شوروی و سپس اضلاع متحده امریکا و چین زیر نام "متحدین" از طرف دیگر از جمله کشورهای شامل جنگ بودند. در اثر این جنگ بر علاوه تخریب شهرها، مسدود شدن راه ها، و بنادر تجارتي، مصیبت بزرگتر آن صدمه انسانی اعم از ملکی و نظامی بود که بیش از 12 ملیون نفر از اتباع کشورهای "محور" و بیش از 61 ملیون نفر از اتباع کشورهای "متحدین" جانهای خود را از دست دادند و تعداد بیشمار دیگر آواره و بی سرپناه شدند، فقر، مرض و درماندگی را برای مدتها تحمل کردند.

با آنکه افغانستان با اعلام بیطرفی توانست خود را از شر مستقیم این جنگ به امان نگهدارد، ولی آثار غیرمستقیم آن حتی سالها بعد

از ختم جنگ دامنگیر کشور بود، از جمله مشکلات اقتصادی که در اثر مصیبت های جنگ بر اقتصاد افغانستان، بخصوص از طریق مشکلات بر واردات و صادرات و قلت مواد اولیه مورد ضرورت مردم به وجود آمد و موجب بلند رفتن سرسام آور قیمت ها در داخل کشور گردید. واردات از شوروی و نیز صادرات به آن کشور به دلیل برهم خوردن نظم اقتصادی و ویرانی اکثر فابریکات آنجا در اثر جنگ ضربه بزرگ در روابط تجارتي بین دو کشور وارد کرد که حتی این روابط تامت چند سال به کمترین مقدار باقی ماند. لذا یگانه منبع تجارت با خارج از طریق هند برتانوی بود که آنهم در اثر جنگ به رکود مواجه گردید.

بر علاوه خشکسالی مدهش که در شروع 1325 (1946) و سال بعد آن در افغانستان به وقوع پیوست، حاصلات زراعتی را شدیداً تقلیل داد و دولت مجبور شد تا از ایالات متحده امریکا گندم خریداری کند و این اولین بار بود که افغانستان مجبور به توريد گندم از خارج گردید. قلت دیگر مواد اولیه از قبیل شکر، تیل خاک، منسوجات نخی، پطرول، ادویه و سائر مواد مورد ضرورت پروژه های ساختمانی همه در مضیقه قرار گرفتند. این وضع حکومت شاه محمود خان را که تازه بکار شروع کرده بود، با مشکلات عدیده مواجه ساخت و تصمیم گرفته شد تا برای رفع مشکلات مردم دولت برنامه "رفاه عامه" را رویدست گیرد که بعداً به شرح آن پرداخته میشود.

در ساحه بین المللی ختم جنگ توأم بود به تشکیل ملل متحد که افغانستان قبلاً تقاضای شمول آنرا کرده بود. برای کسب عضویت به آن موسسه لازم بود تا حکومت افغانستان اسنادی مبنی بر اکمال شرایط عضویت را بر طبق منشور آن موسسه و اعلامیه حقوق بشر را ضم درخواست خود نماید و نیز نشان دهد که افغانستان تحولات مهم را بر طبق نیاز جامعه جهانی رویدست دارد. شاه محمود خان برای نیل به این هدف باید در مورد رهائی زندانی های سیاسی به سرعت اقدام میکرد، همچنان آزادی مطبوعات و حق آزادی بیان و تشکیل اجتماعات سیاسی، انتخابات آزاد پارلمانی و دیگر موضوعات مهم مندرج اعلامیه حقوق بشر از جمله شرایط

قبول عضویت در ملل متحد بود. که باید به آن رسیدگی عملی و قانونی میگردید.

ختم جنگ جهانی موجب شد تا دو قدرت بزرگ ایالات متحده و شوروی در جهان تبارز کنند و یکی در مقابل دیگر قرار گیرند و هریک بکوشد تا با ایجاد همبستگی و پیمانهای نظامی بر ساحه نفوذ خود در جهان بیفزاید. ختم جنگ گرم در واقع آغاز جنگ سرد بین دو قدرت مذکور گردید و در جوار آن کشورهای تازه به استقلال رسیده در قاره آسیا و افریقا که سالها زیر استعمار کشورهای صنعتی اروپا قرار داشتند، نیز از زیر خاکستر جنگ به کشورهای کم انکشاف مسمی به جهان سوم سربلند کردند و در پی انکشاف خود دست بکار شدند. افغانستان به حیث یک کشور از قبل مستقل، اما از نظر انکشاف در ردیف جهان سوم، بار دیگر در بین دو قدرت بزرگ قرار گرفت که درموازنه قدرت این بار امریکا جاگزین برتانیه گردید.

یکی دیگر از پی آمدهای جنگ جهانی دوم خروج برتانیه پس از دوصد سال استعمار از هند بود و برتانیه با خروج خود خواست نیم قاره هند را به دوحصه تقسیم کند و کشور جدیدی را از بدنه هند بنام پاکستان بطرف غرب و شرق هند جدا سازد و پاکستان غربی را شامل بر سرزمین های پشتون و بلوچ نشین گردانید. افغانستان بر نحوه تقسیم هند و تشکیل پاکستان اعتراض کرد و خواهان حق تعیین سرنوشت برای پشتونها و بلوچ ها شد و از برتانیه خواست تا در این مورد تجدید نظر کند. پاکستان خود را وارث دولت هند برتانوی دانست و حدود آنطرف خط دیورند را جزء خاک خود قلمداد کرد. با این ترتیب مشکلات زیاد بین افغانستان و پاکستان بروز کرد که در طول صدارت شاه محمود خان و بعد از آن به یک موضوع جنجالی بین دو کشور تبدیل گردید.

حکومت افغانستان که از زمان سلطنت محمد نادرشاه تا ختم صدارت شاه محمود خان به همان اندازه که تمایل با برتانیه داشت، به همان اندازه از نفوذ شوروی و احتمال تمديد سرحداتش بطرف جنوب در هراس بود. لذا شاه محمود خان پس از خروج برتانیه از هند تلاش میکرد تا در این مسیر جدید نظر امریکا را به افغانستان جلب کند. امریکا نیز با درک این موضوع روابط اقتصادی و سیاسی خود را

در افغانستان تقویه کرد و نمایندگی سیاسی خود را به سطح سفارت ارتقا داد، اما بعداً وقتی موضوع تشکیل پیمانهای نظامی مطرح شد، روابط با امریکا بیک مرحله دشوار درآمد و به دلیل بی توجهی ایالات متحده امریکا، افغانستان در سالهای بعد از صدارت شاه محمود خان ناگزیز شد روی به اتحاد شوروی برگرداند. (شرح مزید در فصل جداگانه)

کرونولوژی وقایع عمده روابط خارجی افغانستان از 1946 تا 1953:

برای سهولت جهت درک رویدادهای مهم درمورد انکشاف روابط خارجی افغانستان، بخصوص معضله پشتونستان و روابط با دولت جدیدالتشکیل پاکستان در دوره صدارت شاه محمود خان لازم است تا نگاهی مختصر به کرونولوژی وقایع عمده طی این دوره انداخت: - 9 می 1946 (19 ثور 1325): سردار محمد هاشم خان از مقام صدارت کنار رفت و بجایش شاه محمود خان غازی برادرش به آن مقام منصوب گردید؛

- 13 جون 1946 (23 جوزا 1325): معاهده سرحدی بین افغانستان و اتحاد شوروی در مورد حق استفاده از آب دریای کوکچه به امضاء رسید؛

- 9 نوامبر 1946 (18 عقرب 1325): مجمع عمومی ملل متحد عضویت افغانستان را در آن مؤسسه پذیرفت؛

- 19 نوامبر 1946 (28 عقرب 1325): عبدالحسین عزیزاولین نماینده دائمی افغانستان در ملل متحد اخذ موقع کرد؛

- جنوری 1947 (جدی 1325): تقرر سردار محمد نعیم به حیث وزیر مختار افغانستان در لندن؛

- 13 جون 1947 (23 جوزا 1326): افغانستان اولین نامه رسمی را به حکومت برتانیه و هند برتانوی ارسال کرد و در آن از باشندگان ساحات سرحدی افغان - هند و دریای سند یادآور شد که همه افغان استند و باید آنها حق تصمیم گیری داده شود که میخواهند به افغانستان یا پاکستان یا هند ملحق شوند و یا مستقل باشند؛

- 3 جولای 1947 (12 سرطان 1326): حکومت برتانیه جواب داد که برطبق معاهده 1921 سرحد بین هند و افغانستان مشخص

گردیده و موضوع مربوط هند است و افغانستان نباید در آن مداخله کند؛

– 10 جولای 1947 (19 سرطان 1326): افغانستان دومین نامه رسمی خود را به حکومت برتانیه ارسال داشت و علاوه کرد که معاهده 1921 با هند برتانوی امضاء شده بود و اکنون که هند برتانوی دیگر موجود نیست، لذا موضوع ایجاب یک تجدید نظر را میکند.

– 26 جولای 1947 (4 اسد 1326): شاه محمود خان صدراعظم جهت معاینات صحنی عازم امریکا گردید و اما با یک توقف کوتاه در لندن مذاکرات مستقیم را با صدراعظم و وزیر خارجه برتانیه در مورد آینده پشتونهای ماورای سرحد انجام داد. درغیاب شاه محمود خان برادرش مارشال شاه ولیخان غازی امور صدارت را مؤقتاً تا برگشت صدراعظم بعهدہ گرفت؛

– 3 اگست 1947 (12 اسد 1326): شاه محمود خان صدراعظم به نیویارک مواصلت کرد و برای مدت بیش از شش ماه در امریکا بسر برد و ضمن تداوی به مذاکرات سیاسی و اقتصادی با حکومت امریکا پرداخت؛

– 30 سپتمبر 1947 (8 سنبله 1236): افغانستان یگانه کشوری بود که بر علیه شمول پاکستان به عضویت ملل متحد رأی مخالف داد؛
– 10 نوامبر 1947 (19 عقرب 1326): داکترنجیب الله توروایانا معین وزارت معارف به حیث نماینده فوق العاده اعلیحضرت محمد ظاهرشاه جهت مذاکره با پاکستان روی موضوع حقوق پشتونهای ماورای سرحد به آن کشور اعزام گردید؛ مقارن همین وقت افغانستان و پاکستان موافقه کردند تا نمایندگی سیاسی خویش را به سطح سفارت ایجاد نمایند و مارشال شاه ولیخان غازی به حیث اولین سفیر افغانستان به کراچی تعیین گردید و سفیر پاکستان به کابل آمد؛

– 1 اپریل 1948 (12 حمل 1327): سردارمحمد نعیم به حیث اولین سفیر افغانستان در ایالات متحده امریکا شروع بکار کرد؛
– 6 می 1948 (16 ثور 1327): فیض محمد زکریا سفیر افغانستان در ترکیه به حیث اولین سفیر افغانستان در لندن مقرر شد؛

- 5 جون 1948 (14 سرطان 1327): نمايندگي سياسي ايالات متحده امريكا در كابل به سطح سفارت كبرا ارتقا يافت و "ايلای پالمِر" به حيث اولين سفير آن كشور معرفي گرديد؛
- 16 جون 1948 (25 سرطان 1327): پاكستان خان عبدالغفار خان و ديگر رهبران حزب "خدائي خدمتگاران" را زنداني كرد و به همين مناسبت راديو و جرايد افغانستان در مورد آزادي پشتونستان به نشرات مزيد پرداختتد؛
- 29 سپتمبر 1948 (7 ميزان 1327): هيئت افغان - شوروي علامه گذاري سرحد بين دو كشور را تكميل كرد و موافقتنامه تعيين بعضي نقاط تعديل شده آن به امضاء رسيد؛
- 24 مارچ 1949 (4 حمل 1328): گورنر جنرال پاكستان ساحات قبائلي را جزء پاكستان اعلام كرد و وزارت خارجه افغانستان اينكار را مغاير به وعده قبلي محمد علي جناح قايد اعظم پاكستان دانسته و در برابر آن موقف مخالف گرفت؛
- 2 اپريل 1949 (13 حمل 1328): پس از بمبارد قواي هوائي پاكستان بر ساحات وزيرستان، افغانستان شارژ دافير خود را از كرچي به كشور فراخواند؛
- 20 اپريل 1949 (31 حمل 1328): لويس ديفسيوز به حيث سفير كبير ايالات متحده در كابل اشغال وظيفه نمود؛
- 4 جون 1949 (14 جوزا 1328): افغانستان محدوديت بر عبور و مرور وسايل ترانسپورتي را در سرحد با پاكستان وضع كرد؛
- 12 جون 1949 (22 جوزا 1328): طيارات پاكستاني منطقه "مغلكي" را در ولايت پكتيا بمبارد كرد كه در اثر آن 23 نفر كشته شدند؛
- 30 جون 1949 (9 سرطان 1328): شوراي ملي دوره هفتم افغانستان شروع به كار كرد؛
- 11 جولای 1949 (20 سرطان 1328): وزير خارجه پاكستان اعلام كرد كه كشور ميخواهد درباره همكاريهاي اقتصادي با افغانستان مذاكره كند ، اما نه در مورد داعيه ساحات قبائلي؛
- 26 جولای 1949 (4 اسد 1328): شوراي ملي (دوره هفتم) افغانستان معاهده با برتانيه را در مورد ساحات قبائلي فاقد اعتبار اعلام نمود؛

- 6 اکتوبر 1949 (14 میزان 1328): اعلیحضرت محمد ظاهرشاه با هیئت معیتی کابل را جهت تداوی چشم به عزم فرانسه ترک گفت. این سفر تا 30 مارچ 1950 (10 حمل 1329) برای مدت تقریباً شش ماه بطول انجامید و شاه محمود خان صدراعظم در غیاب شاه وظیفه وکالت سلطنت را نیز بدوش داشت؛
- 4 جنوری 1950 (14 جدی 1328): قرارداد صلح و دوستی بین افغانستان و هند به امضاء رسید؛
- 13 جنوری 1950 (23 جدی 1328): افغانستان جمهوری مردم چین را به رسمیت شناخت؛
- 26 مارچ 1950 (6 حمل 1329): وزارت خارجه افغانستان عضو سفارت پاکستان را به دلیل عدم رعایت قانون فرا خواند؛
- 18 جولای 1950 (27 سرطان 1329): موافقتنامه چهار ساله تجارتی بین افغانستان و اتحاد شوروی به امضاء رسید؛
- 14 اکتوبر 1950 (22 میزان 1329): شاه محمود خان صدراعظم کابینه جدید خود را اعلام کرد که در آن محمد داود بار دوم به حیث وزیر دفاع شامل کابینه گردید؛
- اکتوبر 1950 (میزان 1329): حکومت افغانستان به یهودی های مقیم کشور اجازه مهاجرت به کشور اسرائیل را داد؛
- 9 فیروزی 1951 (20 دلو 1329): موافقتنامه همکاری های تخنیکی تحت پروگرام چهار نکته ای بین افغانستان و ایالات متحده امریکا امضاء شد؛
- 19 مارچ 1951 (28 حوت 1329): جارج میرل به حیث سفیر کبیر امریکا در کابل تعیین گردید؛
- 25 اپریل 1951 (5 ثور 1330): شاه محمود خان صدراعظم برای بار دوم به ایالات متحده امریکا مسافرت کرد؛
- 28 می 1951 (7 جوزا 1330): ملل متحد کمک های خود را جهت تفحصات تیل در شمال افغانستان آغاز نمود؛
- 15 جنوری 1952 (25 جدی 1330): اضلاع متحده امریکا کمک های اقتصادی و تخنیکی خود را به افغانستان تا امضای موافقتنامه دو جانبه تحت "قانون امنیت چند جانبه" متوقف ساخت؛
- 23 سپتمبر 1952 (اول میزان 1331): اتحاد شوروی از همکاری تخنیکی تفحصات تیل در شمال افغانستان به دلیل نزدیکی

آن با سرحدات شوروی ابراز نگرانی کرد و اما دولت افغانستان آنرا ناموجه دانست؛

– 18 مارچ 1953 (27 حوت 1331): سلطان احمد خان شیرزوی بجای علی محمد خان به حیث وزیر خارجه افغانستان مقرر گردید و علی محمد خان به معاونیت صدارت برگزیده شد؛

– 8 جون 1953 (18 جوزا 1332): ایالات متحده امریکا قرضه 1.15 ملیون دالر را جهت خریداری گندم و آرد از آن کشور اعطا کرد؛

– 6 سپتمبر 1953 (15 سنبله 1332): شاه محمود خان غازی از مقام صدارت مستعفی شد و بجایش محمد داؤد به حیث صدراعظم مقرر گردید.

فصل هشتم

شمول افغانستان در ملل متحد

درخواست شمول و کسب عضویت:

قبلاً از علاقمندی جدی افغانستان برای شمول در سازمان ملل متحد که بعد از ختم جنگ جهانی دوم برای استقرار صلح و ایجاد یک فضای امن در جهان با اشتراک 50 کشور عضو جدیداً تشکیل شده بود، مختصر اشاره کردیم. اینک متنی منتشره در سالنامه 1325 کابل را که در مورد شمول آن به نشر رسیده است، به حیث یک سند تاریخی در ذیل عیناً اقتباس میدارم که تحت عنوان "شمولیت افغانستان در یونو" گزارش یافته است:

«حکومت متبوعه افغانستان نظر به دلچسپی تام و علایق خاصی که به صلح و آرامش عمومی و رفاه عالم بشریت دارد، در ظرف این سال راجع به داخل شدن در مؤسسه ملل متحده تشبث لازمه نموده و پس از تصویب مجلس عالی وزراء و صحه ذات اشرف ملوکانه بتاریخ دهم سرطان 1325 مطابق 2 جولای 1946 تلگرامی دایر براین مطلب به مضمون ذیل از طرف والاحضرت اشرف سپهسالار غازی صدراعظم بنام منشی عمومی یونو مخابره شد:

"منشی عمومی مؤسسه ملل متحده نیویارک!

بنام ملت خود افتخار دارم این درخواست را جهت پذیرائی افغانستان به عضویت مؤسسه ملل متحده به شما مخابره کنم. افغانستان از سالیان درازی به ثبوت رسانیده که همواره یک دولت صلح دوست بوده و به نصب العین همکاری بین المللی چنانچه غایه مؤسسه ملل متحده را تشکیل میدهد، صرف مساعی نموده است. حکومت شاهی

افغانی با درخواست پذیرفته شدن به عضویت مؤسسه ملل متحده از موقع استفاده کرده اعلان مینماید که این مملکت حاضر است تعهدات مندرجه در پیمان [منشور] را قبول کند."

همان بود که پیشنهاد افغانستان بتاريخ 10 سرطان 1325 مطابق 2 جولای 1946 از طرف منشی عمومی رسماً به شورای امنیت سپرده شد. پس از آنکه کمیته مؤلف مرکب از نمایندگان جماهیر [اضلاع] متحده امریکا، مصر، انگلستان، چین، پولیند، اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی، هالند، مکسیکو، فرانس، برازیل و آسترالیا علی الترتیب بتاريخ 28 اسد مطابق 20 آگست 1946 وضعیت بیطرفی افغانستان را در ایام حرب عمومی دوم ستایش نمودند و پذیرفته شدن مملکت ما را به عضویت ملل متحده تصمیم گرفت و به اسامبله عمومی رسماً سفارش نمود و نظر به مقررات ماده چهارم پیمان [منشور] ملل متحده اسامبله عمومی موضوع شمولیت افغانستان را در قسمت دوم اجلاس نخستین خود تحت مطالعه قرار داده بتاريخ 27 عقرب 1325 مطابق 19 نوامبر 1946 نسبت به عضویت افغانستان در مؤسسه ملل متحده تصمیم قطعی اتخاذ نمود، چنانچه بروز مذکور مطابق به مقررات ماده 116 قوانین اداری مؤقتی اسامبله عمومی وثیقه الحاق حکومت افغانستان به مؤسسه ملل متحده با تشریفات معموله از طرف ع، ج. عبدالحسین خان عزیز وزیر مختار اعلیحضرت در واشنگتن که از حضور اعلیحضرت معظم همایونی اختیارات کامله حاصل کرده بودند، امضاء گردیده ع، ج عبدالحسین خان با ص، سید تاج الدین خان سابق سرکاتب وزارت مختاری اعلیحضرت در واشنگتن بحیث نمایندگان افغانی در اسامبله عمومی ملل متحده کرسی های خویش را اشغال نمودند. درعین زمان بیرق ملی افغانستان نیز در جلو عمارت ملل متحده با تشریفات معموله برافراشته شد و از طرف منسوبین بحریه اتازونی [اضلاع] متحده امریکا] رسم تعظیم بمقابل بیرق ملی افغانستان اجراء گردید."

(پایان گزارش منتشره سالنامه سال 1325، صفحه 56)

درمتن درخواستی حکومت افغانستان برای کسب عضویت ملل متحد این جمله که: حکومت شاهی افغانستان اعلان مینماید که این مملکت حاضر است تعهدات مندرجه در پیمان [منشور ملل متحد] را قبول کند، یک چلنج بزرگ محسوب میشد، بخصوص آنچه درباره

اعلامیه حقوق بشر و رعایت اساسات آن مطرح میگردید، حکومت افغانستان را در برابر تعهداتی قرار میداد که باید انجام دهد و اینکار ایجاب تحولات همه جانبه را میکرد که تا آنوقت حکومت افغانستان تحت صدارت محمد هاشم خان و نیز با دستیاری شاه محمود خان به حیث شخص دوم آن دوره عملاً در سمت مخالف آن در حرکت بود. لذا حکومت شاه محمود خان برای بار اول در برابر این امتحان بزرگ ملی و بین المللی در قبال ایفای تعهدات خود به حیث عضو ملل متحد قرار گرفت و اینکه چگونه برای تحقق آن اقدام خواهد کرد، سوالیست که پاسخ آن طی مباحثات بعدی ارائه خواهد شد.

باید خاطر نشان کرد که (UN Charter) " منشور ملل متحد" در 19 فصل و جمعاً 111 ماده تدوین گردیده بود که فصل اول آن تحت دو ماده اهداف اساسی آنرا بیان میکند، از اینقرار:

ماده 1: اهداف ملل متحد عبارت اند از:

1 - تأمین صلح و امنیت در ساحه بین المللی و اتخاذ تدابیر مؤثر دسته جمعی برای جلوگیری و امحای خطر در راه صلح و جلوگیری از اعمال تجاوز و یا رفع دیگر موانع صلح و ایجاد فضای صلح آمیز برطبق پرنسپ های عدالت و قانون بین المللی، بازنگری برمنازعات بین المللی و رفع اوضاعی که موجب برهم زدن صلح گردد؛

2 - انکشاف روابط دوستانه بین ملت ها بر مبنای احترام بر پرنسپپ حقوق مساوی و حق تعیین سرنوشت مردم و سائر اقدامات مقتضی که موجب تقویه صلح جهانی گردد؛

3 - ایجاد همکاری بین المللی جهت حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارای ماهیت بشری و تقویه و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه بدون تفریق نژاد، جنسیت، زبان یا مذهب؛

4 - ایجاد یک دفتر هم آهنگ کننده فعالیت های ملل برای رسیدن به اهداف مشترک.

ماده 2: این سازمان و اعضای آن برطبق اهداف مندرج ماده اول باید بر مبنای اصول ذیل عمل نمایند:

- 1 - اقدامات این سازمان به روی پرنسپپ های حقوق مساوی برای همه اعضا استوار است؛
- 2 - تمام اعضا برای برقراری حقوق و منافع ناشی از عضویت باید با نیت خوب وجایب خود را برطبق مندرجات این منشور عملی نمایند؛
- 3 - تمام اعضا باید منازعات بین المللی خود را از طریق صلح آمیز با این روحیه حل نمایند که صلح و امنیت بین المللی و عدالت به خطر مواجه نشود؛
- 4 - تمام اعضا باید در روابط بین المللی خود از تهدید جهت استعمال قوه در برابر تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور دیگر و یا سائر مواردی اجتناب نمایند که مغایر با اهداف ملل متحد باشد؛
- 5 - تمام اعضا باید ملل متحد را در اجرای هر عمل برطبق این منشور کمک کنند و از دادن هر نوع کمک برای کشور هائیکه ملل متحد در برابر آنها قیود احتیاطی یا قهری وضع کرده است، خودداری نمایند؛
- 6 - این سازمان باید به دولت هائیکه عضو ملل متحد نیستند، برطبق این اصول تا جائیکه برای تأمین صلح و امنیت بین المللی لازمی میباشد، از هر نوع کمک دریغ نکند؛
- 7 - در این منشور به ملل متحد صلاحیت داده نمیشود که در اموری دخالت کند که اساساً مربوط مسائل داخلی هر دولت است، مگر آنکه آن دولت موضوع را برطبق این منشور به آن ارجاع کند؛ این اصل در تطبیق اقدامات مندرج فصل هفت در نظر گرفته نمیشود.

اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد:

یکی از مهمترین اقدامیکه سازمان ملل متحد در سالهای اول آغاز کار خود آنرا به تصویب رسانید و در اجرای مواد آن بر کشورهای عضو تأکید داشت، همانا اعلامیه جهانی حقوق بشر بود که بتاريخ دهم دسمبر 1948 مجمع عمومی ملل متحد آنرا به اتفاق آراء تصویب کرد و آن مشتمل بر یک مقدمه و جمعاً 30 ماده میباشد. به دلیل اینکه هر کشور عضو ملل متحد در برابر رعایت مواد و اساسات این اعلامیه متعهد میباشد، افغانستان نیز در همان آوان که عضویت ملل متحد را کسب کرد، برای تصویب این اعلامیه رأی

داد و مواد آنرا پذيرفت و در تطبيق و رعايت آن متعهد گرديد. چون اين موضوع يکي از انگيزه هايي بود که حکومت افغانستان با آغاز صدارت شاه محمود خان خود را مکلف به آوردن تغييرات در اين راستا ساخت، لذا نظر به اهميت موضوع لازم می افتد که متن مکمل اين اعلاميه جهاني را به حيث يک سند مهم بين المللي که رعايت و اجراي آن يکي از مکلفيت هاي هر کشور عضو ملل متحد مي باشد، در اینجا درج نمايم:

متن مکمل (ترجمه به دري):

اعلاميه جهاني حقوق بشر

(Universal Declaration of Human Rights)

از آنجا که شناسائي حيثيت ذاتي کليه اعضاي خانواده بشري و حقوق يکسان و انتقال ناپذير آنان اساس آزادي، عدالت و صلح را در جهان تشکيل مي دهد،

از آنجا که عدم شناسائي و تحقير حقوق بشر منتهي به اعمال وحشيانه اي گرديده است که روح بشريت را به عصيان واداشته و ظهور دنيايي که در آن افراد بشر در بيان عقیده، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند، به عنوان بالاترين آمال بشر اعلام شده است،
از آنجا که اساساً حقوق انساني را بايد با اجراي قانون حمايت کرد تا بشر به عنوان آخرين علاج به قيام برضد ظلم و فشار مجبور نگردد،

از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بين الملل را مورد تشويق قرار داد،

از آنجا که مردم ملل متحد، اعتقاد خود را به حقوق اساسي بشر و مقام و ارزش فرد انساني و تساوي حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصميم راسخ گرفته اند که به پيشرفت اجتماعي کمک کنند و در محيطي آزاد زندگي بهتري به وجود آورند،

از آنجا که دول عضو متعهد شده اند که احترام جهاني و رعايت واقعي حقوق بشر و آزادي هاي اساسي را با همکاري سازمان ملل متحد تأمين کنند،

از آنجا که حسن تفاهم مشترکي نسبت به اين حقوق و آزاديها براي اجراي کامل اين تعهد کمال اهميت دارد،

مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام میکند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادی ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها میباشند، تأمین گردد.

ماده 1 - تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند. همه دارای عقل و وجدان میباشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده 2 - هرکس میتواند بدون هیچگونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد. به علاوه هیچ تبعیضی بعمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیمومیت یا غیر خودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

ماده 3 - هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده 4 - احدی را نمیتوان در بردگی نگهداشت و داد و ستد بردگان بهر شکلی که باشد، ممنوع است.

ماده 5 - احدی را نمیتوان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.

ماده 6 - هرکس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

ماده 7 - همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند تبعیض و بالسویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل می آید، به طرز تساوی از حمایت قانون بهره مند شوند.

ماده 8 - در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد و آن حقوق به وسیله قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هرکس حق رجوع مؤثر به محاکم ملی صالحه دارد.

ماده 9 - احدی نمیتواند خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید شود.

ماده 10 - هرکس با مساوات کل حق دارد که دعایش به وسیله دادگاه مستقل و بیطرف، منصفانه و علناً رسیدگی بشود و چنین دادگاهی در باره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزائی که به او توجه پیدا کرده باشد، اتخاذ تصمیم بنماید.

ماده 11 -

جزء 1: هرکس که به جرمی متهم شده باشد، بیگناه محسوب خواهد شد، تا وقتی که در جریان یک دعوی عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، گناه او قانوناً تثبیت گردد. جزء 2: هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است، محکوم نخواهد شد. به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می گرفت، درباره احدی اعمال نخواهد شد.

ماده 12 - احدی در زندگی خصوصی، امور خانودگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله های خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هرکس حق دارد که در مقابل این گونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد.

ماده 13 -

جزء 1: هرکس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید.

جزء 2: هرکس حق دارد هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود باز گردد.

ماده 14 -

جزء 1: هرکس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار پناهی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار کند.

جزء 2 : در موردی که تعقیب واقعاً مبتنی بر جرم عمومی و غیرسیاسی یا رفتارهایی مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد، نمیتوان از این حق استفاده نمود.

ماده 15 -

جزء 1 : هرکس حق دارد دارنده یک ملیت باشد.

جزء 2 : هرکس حق دارد هرکشور را ترک کند، به شمول کشورخودش و دوباره به کشورش برگشت نماید.

ماده 16 -

جزء 1 : هر زن و مرد بالغی حق دارد بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی میباشند.

جزء 2 : ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود.

جزء 3 : خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

ماده 17 -

جزء 1 : هر شخص منفرداً یا بطور اجتماع حق مالکیت دارد.

جزء 2 : احدی را نمیتوان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود.

ماده 18 - هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره

مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین

متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان میباشد و نیز شامل تعلیمات

مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس میتواند از این حقوق

منفرداً یا مجتمعاً بطور خصوصی یا بطور عمومی برخوردار باشد.

ماده 19 - هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل

آنست که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در

کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن

و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده 20 -

جزء 1 : هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد.

جزء 2 : هیچ کس را نمیتوان مجبور به شرکت در اجتماع کرد.
ماده 21 -

جزء 1 : هرکس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.

جزء 2 : هرکس حق دارد با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.

جزء 3: اساس و منشاء قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید بوسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و بطور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

ماده 22 - هرکس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی را دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نموی آزادانه شخصیت اوست، با رعایت تشکیلات و منابع هرکشور بدست آورد.

ماده 23 -

جزء 1 : هرکس حق دارد کارکند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد.

جزء 2 : همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت دارند.

جزء 3 : هرکس که کار میکند به مزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تأمین کند و آنرا در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی تکمیل نماید.

جزء 4 : هرکس حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه ها نیز شرکت کند.

ماده 24 - هرکس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و بخصوص با محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی های ادواری با اخذ حقوق ذیحق میباشد.

ماده 25 -

جزء 1 - هرکس حق دارد که سطح زندگانی او، سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبتهای طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء، بیوه گی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.

جزء 2 : مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت بخصوصی بهره مند شوند، کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

ماده 26 -

جزء 1 : هرکس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدائی و اساسی است، باید مجانی باشد. آموزش ابتدائی اجباری است. آموزش حرفه ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط مساوی کامل به روی همه باز باشد تا همه بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره مند شوند.

جزء 2 : آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به حد اکمال رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادیهای بشر را تقویت کند. آموزش و پرورش باید حسن تفاهم، گذشت و احترام عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیت های ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید.

جزء 3 : پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

ماده 27 -

جزء 1 : هرکس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد.

جزء 2 : هرکس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

ماده 28 - هرکس حق دارد برقراری نظم را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی، حقوق و آزادی هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است، تأمین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد.

ماده 29 -

جزء 1 : هرکس در قبال آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد.

جزء 2 : هرکس در اجرای حقوق و استفاده از آزادیهای خود فقط تابع محدودیت هایی است که به وسیله قانون منحصرأ به منظور تأمین شناسائی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگان در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است.

جزء 3 : این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نمیتواند برخلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجراء گردد.

ماده 30 - هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هریک از حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیت بنماید.

التزام حکومت افغانستان در ایفای تعهد:

افغانستان بتاريخ 25 سپتمبر 1943 به عضویت "جامعه ملل" پذیرفته شد و در نوامبر 1946 عضویت سازمان ملل متحد را کسب کرد. تعهد حکومت مبنی بر رعایت مواد مندرج اعلامیه جهانی حقوق بشر آن سازمان از یکطرف و تسکین فشارهای روانی که مردم طی 17 سال حکومت محمدهاشم خان متحمل شده بودند ازطرف دیگر، شاه و صدراعظم جدید شاه محمود خان را برآن واداشت تا در اولین قدم به رهائی تبعید شدگان در داخل کشور و خانواده های شان از تبعیدگاه ها و نیز رهائی یک تعداد زندانی های

سیاسی که از شروع سلطنت محمد نادرشاه و بعد از آن زندانی شده بودند، بپردازند.

از آنجائیکه اکثریت قاطع زندانیان سیاسی در افغانستان بدون جرم مشخص و بدون حکم محکمه ذیصلاح برای سالیهای متمادی در زندانهای مخوف و پرمشقت عمر عزیز خود را گزرانیده و حتی اعضای خانواده های شان که مرتکب هیچ گناهی نشده و محض به دلیل روابط فامیل و خانوادگی (به شمول زنان و اطفال معصوم) محبوس گردیده بودند، حکومت افغانستان را بنا بر تعهدی که در تائید و تعمیل اعلامیه جهانی حقوق بشر داشت، ناگزیر ساخت بر اساس مواد ذیل آن اعلامیه در یک تعداد موارد، از جمله: آزادی بیان و مطبوعات، فراهم آوری زمینه های تعلیم برای زنان و دختران و رهائی زندانیان سیاسی اقدام فوری نماید:

ماده 3 - هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده 5 - احدی را نمیتوان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.
ماده 6 - هرکس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

ماده 8 - در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد و آن حقوق به وسیله قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هرکس حق رجوع مؤثر به محاکم ملی صالحه دارد.

ماده 9 - احدی نمیتواند خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید شود.

ماده 11 - جزء 1: هرکس که به جرمی متهم شده باشد، بیگناه محسوب خواهد شد، تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، گناه او قانوناً تثبیت گردد؛ جزء 2: هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است، محکوم نخواهد شد. به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می گرفت، درباره احدی اعمال نخواهد شد.

ماده 19 - هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده 20 - جزء 1 : هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد.

ماده 26 - جزء 1 : هرکس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدائی و اساسی است، باید مجانی باشد. آموزش ابتدائی اجباری است. آموزش حرفه ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط مساوی کامل به روی همه باز باشد تا همه بنا بر استعداد خود بتوانند از آن بهره مند شوند.

ماده 30 - هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هریک از حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیتی بنماید.

با ملاحظه مواد فوق الذکر حکومت ناگزیر بود تا در مورد رعایت آزادیهای فردی، تشکیل اجتماعات، آزادی بیان و از همه مهمتر رهایی زندانیهای سیاسی و منسوبین خانواده های شان اقدام فوری نماید، در غیر آن به نقض صریح و جدی منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر مواجه میگردید. روی این اجبار شاه محمود خان، با آنکه خودش در 17 سال گذشته شریک در استبداد بود، تغییر مسیر داد و خواست به روی جامه قبلی، جامه ای نوین دموکراسی را به تن کند که هریک این اقدامات در فصول بعدی مورد بررسی قرار میگیرند.

فصل نهم

زندانیان سیاسی و رهائی شان از زندان

چند اثر ماندگار و بیان خاطرات در زندانها:

دربارهٔ استبداد این دوره که به هدایت دو برادر یعنی هاشم خان و شاه محمود خان به پیش برده می شد، طی چند دهه اخیر آثاری از طرف اکثر کسانی نوشته و چاپ شده که خود قربانیان این استبداد بوده و مدتی را در زندانهای آن دوره بسر برده اند، از جمله میتوان از نویسندگان ذیل و آثار شان نام برد:

- **میر غلام محمد غبار:** (کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، چاپ ویرجینیا - امریکا، 1999، صفحات 133 تا 173)؛ در بارهٔ زندگینامه مؤلف کتاب سخن بسیار است که در این مختصر نمی گنجد، اما این قدر باید گفت که این مؤرخ شهیر و شخصیت ملی در طول زندگی با تشیب و فراز های زیاد مواجه گردید و دو بار زندانی شد: بار اول در سال 1311 تا 1315 و متعاقباً چندین سال را در یک ولسوالی دورافتاده فراه بطور تبعید گذرانید و برادران او نیز در شمال کشور مجبور به اقامت تبعیدی گردیدند. بار دوم در سال 1331 تا 1339 زندانی شد. غبار در جلد دوم کتاب خود شرح مبسوطی از استبداد آن دوره را با ذکر خاطرات خود از زندان و نیز اوضاع عمومی خانواده های زندانی بقلم کشیده که ذکر چند جملهٔ آن کافی خواهد بود تا پرده از روی واقعیت ها بردارد، چنانکه می نویسد: «زندانیهای ارگ شاهی، کوتوالی کابل، دهمزنگ، سرای موتی و سرای بادام از محبوسین سیاسی پر شده بود (سرای بادام مخصوص محبوسین زنانه و اطفال خاندان چرخي بود). جوانان مسلوب [سلب شده] الحقوق با کودکان مطرود [طرده شده] از مدارس در کوچه های کابل سرگردان می گشتند و خانواده

های مقهور دریای چراغهای تیلی با شکم گرسنه میگریستند، زنان لب نانی را در سر گرفته پشت دروازه های زندان نزد بندیوانها لابه [عجز و نیاز و زاری] میکردند تا برای مردان محبوس شان بپرسانند.» (صفحه 137 کتاب مذکور)

- عبدالصبور غفوری: "سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ" عنوان کتابی است که نویسنده آن غفوری شرح مفصل از خاطرات زندان خود را به قید قلم آورده و این کتاب بعدها از روی نسخه خطی آن به اهتمام نصرین مهرین بوسیله انتشارات آرش در پشاور در سال 1380 به چاپ رسیده است. محتوای این کتاب از آغاز تا انجام خاطرات یک زندانی را بیان میکند که به جرم پخش و توزیع شبنامه مخالف رژیم بنام "حقیقت" که بطور مخفی نشر می شد، مدت هشت سال را در زندان پرمشقت قلعه ارگ و دوسال را در قلعه جدید زندان دهمزنگ سپری کرد و حینیکه در سال 1319 از زندان رها شد، مدت هفت سال را مجبور به اقامت تبعیدی در قندهار گردید.

- محمد هاشم زمانی: (کتاب "زندانی خاطرات - د هاشم خان در جهنمی زندانو یوه گوشه"، پشاور، 1379، در 288 صفحه). در مورد مؤلف کتاب باید گفت که: محمد هاشم زمانی - شاعر و نویسنده ملیگرای افغان پسر مرحوم شهید میرزمان خان کنری است که پدرش از سرکردگان جنگ سوم افغان - انگلیس در جبهه چهارم کنر و چترال بود. میرزمانخان یکی از بزرگان قومی و از طرفداران جدی شاه امان الله غازی بود که بعداً به نحوی مرموز به شهادت رسید. اما سالهای بعد (1324) خانواده بزرگ او اعم از زنان و اطفال و نیز جوانان و سالخوردگان شان بدون موجب و به اساس یک سوء ظن هنگام قیام مردم صافی در کنر در زمان صدارت محمد هاشم خان باز داشت شدند و برای مدت بیش از ده سال زندانی و سپس به شکل تبعید برای چند سال درهرات مجبور به اقامت گردیدند.

- خالد صدیق (چرخي): "از خاطراتم" نام کتابی است که در 2007 درکالیفورنیا به چاپ رسید و نویسنده آن خالد صدیق پسر غلام صدیق خان چرخي و برادر زاده شهید غلام نبی خان چرخي میباشد

که قبلاً در باره قتل او بتاريخ 16 عقرب 1311 به حکم شخص محمد نادرشاه در ارگ مختصر گزارش گردید و حکومت روز بعد از شهادت او اعضای خانواده چرخي را به شمول اطفال، زنان و جوانان شان به زندان افگند و جایادهای شان را ضبط و مصادره نمود و سپس تعدادی از مردان خانواده را اعدام کرد. خالد صدیق که از شش سالگی تا نوجوانی برای مدت بیش از 14 سال را در زندان های مختلف آن دوره با خانواده سپری کرده بود، خاطرات آن دوره را نخست در کتاب فوق الذکر به نشر رسانید و سپس کتاب دیگری را تحت عنوان "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان" در دو جلد تألیف کرد که چاپ اول آن به اهتمام نصیر مهرین در سال 1390 در هالند در دو جلد قطور جمعاً 1100 صفحه چاپ شد و سال بعد بار دوم تجدید طبع گردید. یک قسمت این کتاب باز هم به خاطراتش در زندان اختصاص دارد و اما بیشتر محتوای آن معلومات مزید درباره سوانح شخصیت های است که در زمره دگر اندیشان و مخالفان رژیم بوده که در آنوقت زجر زندان را دیده و برای مدت دراز زندانی سیاسی بوده اند.

استاد خلیل الله خلیلی: او پسر محمدحسین خان مستوفی الممالک است. پدرش یکی از شخصیت های پر قدرت دوره سراجیه و از حامیان سردار نصرالله خان و درعین زمان از مخالفان سرسخت شاه امان الله غازی بود که در آغاز سلطنت امانی محکوم به اعدام گردید. خلیلی با اکثر اعضای خانواده اش در زمان سقاوی از جمله فعالان پر قدرت و از حامیان امیرحبیب الله کلکانی بودند. او و مامایش نائب سالار عبدالرحیم خان صافی (نائب الحکومه مقتدر هرات هم در زمان سقاوی و هم بعد از آن و سپس وزیر فواید عامه و معاون صدارت) در دوره سلطنت محمد نادرشاه و سپس در دوره محمد ظاهر شاه برای مدتی صاحب مقام و منزلت گردیدند، اما بعداً (هر دو- ماما و خواهرزاده) با تعدادی از اعضای خانواده شان در سال 1324 در ارتباط با قیام صافی درکنر در دوره صدارت سردار هاشم خان برای مدت بیش از سه سال زندانی شدند. خلیلی در دوره صدارت شاه محمود خان از حبس رها و بار دیگر مقرب دربار گردید و تا مقام ریاست مستقل مطبوعات ارتقاء کرد. خلیلی که شاعر چیره دست و نویسنده توانا بود، در کتاب تحت عنوان

"یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری" درباره خاطرات زندان خود در زندان ارگ و سپس در زندان ولایت کابل و همچنین بعد رهائی از زندان در سال 1327 لزوماً از کابل به قندهار تبعید گردید، به شرح احوال خود و دیگر زندانیها پرداخته که مختصری از قسمت های آنرا بعدتر درج این فصل میکنم.

خصوصیات چند زندان مهم سیاسی در کابل:

در اینجا بيمورد نخواهد درباره ساختمان و شرایط زندگی در زندان های که نویسندگان فوق الذکر در کتابهای خود نام برده و اکثر این زندانها از آغاز دوره سلطنت محمد نادرشاه و صدارت محمد هاشم خان مدت 17 سال مملو از زندانیان سیاسی بوده اند، مختصر معلومات ارائه گردد، از اینقرار:

1 - زندان سرای بادام و سرای علی خان:

بعد از آنکه غلام نبی خان چرخي به امر محمد نادرشاه در ارگ بوسیله قنداق تفنگ به شهادت رسید، خالد صدیق درباره سرنوشت خانواده خود در کتاب "خاطراتم" می نویسد: «دو سه روز بعد از حادثه شهادت کاکایش یک شب یک تعداد سپاهیان و یک جمعیت زنان تلاشی کننده، تحت نظر والی محمد عمرخان و طره باز خان قوماندان به خانه ما آمدند. زنهار و ما اطفال کوچک را یک یک تلاشی کرده جواهرات و پول نقد و اشیای قیمتی، قالین، ظروف چینی همه را با خود بردند. از زنهای کلان سال گرفته تا دختران جوان، ما اطفال صغیر و خدمه ها همه را به داخل یک لباسی که درتن داشتند و یک یک کمپل (لحاف پشمی) به داخل یک موتر لاری سرباز انداخته و به یک حویلی که در کوچه تنور سازی واقع بود و به نام سرای بادام یاد می شد، نقل دادند.»

خالد صدیق در مورد ساختمان این سرای می نگارد: «در دو قسمت حویلی این سرای خانه های دو منزله از خشت خام وجود داشت که کلکین های آن به طرز قدیم سه پته ای از چوب ساخته شده بود و فقط پته آخرین آن یکی دو تا شیشه داشت و همراهی دست بالا و پائین می شد. در یک قسمت حویلی دیگر دو تا پیاده خانه های کوچک از خشت خام و در یک سمت دیگر آن یک دیوار بزرگی وجود داشت. خانه ها همه تاریک و نمناک و خیلی سرد و از

روشنی برق در آنها اثری نبود. یکی دو ساعت بعد از هر اتاق خانه خود ما، یک یک دانه فرش شطرنجی و یا گلیم با یک دو قلمدان شمع برای ما آوردند و به خانه های سرای بادام تقسیم کردند... فردای آنروز برای هر خانه یک لحاف صندلی و چند دانه دوشک از دارائی خود ما آوردند، ولی وسایل تسخین و صندلی وجود نداشت.... شش روز دیگر در حویلی را بروی ما بستند و احدی از ما خبر نگرفت. شش روز تمام همه گرسنه و تشنه به سربردیم... شش روز بعد دروازه حویلی که از عقب قفل انداخته شده بود، به روی ما باز گردید، دیدیم دو نفر مرد معمر با دوشک سپاهی که در سر آنها دو تینگ نان خشک بود، داخل حویلی شدند... روز دیگر باز هم به همین ترتیب یک مقدار چای، بوره و چراغ های اریکین با تیل خاک برای ما آوردند... یک روز مامور اسحاق - مامور امنیتی ما دو پسر کاکایم را که دوازده و سیزده ساله بودند، به دفتر خواست و گفت برای شما از طرف مقامات بالا معاش و یا جیره ماهانه مقرر شده: برای بزرگ سالان روزانه یک افغانی و برای خورد سالان روزانه یک یران (50 پول). شما لیست تعداد بزرگ سالان و خورد سالان را با ذکر نام شان ترتیب و برای من بسپارید. تعداد عمومی ما به 53 نفر میرسید که از جمله 12 نفر خورد سال و 5 نفر خدمه ها بودند و متباقی بزرگ سال به حساب می آمدند.... مادرها از همین پول روزانه یک افغانی مجبور بودند اسباب ابتدائی خانه، آذوقه و لباس خود و اطفال خود را تهیه نمایند. روزها شام می شد و شام ها روز، ترس از رویدادهای بدتر منتظره از یک طرف، سردی زمستان، کثافت حویلی سرای بادام و اتاق های دود آلود و تاریک از جانب دیگر اعصاب همه را خورد ساخته بود».

خالد صدیق در ادامه می افزاید: «وقتی که خانواده ماما غلام انور به سرای بادام سه سال بعد آمدند، در ضمن مصافحه با فغان و گریان اسمای هریک از شهیدان را یاد میکردند و به اصطلاح آواز می انداختند. این صحنه خیلی جان گداز بود.... از سخنان آنها معلوم شد که غلام ربانی، غلام مصطفی و عبدالطیف پسران کاکایم، همراه [با اقارب نزدیک عبدالخالق] جمعاً 18 نفر در جریان همان سال اول

زندانی شدن ما در سرای بادام به دار آویخته و به شهادت رسیده اند».

این خانواده مدت سه و نیم سال را با مشقت زیاد در سرای بادام زندانی بودند و اما به گفته خالد صدیق: «یک روز که هوا تاریک بود، دو عراده موتر لاری از ولایت کابل با یکی دو نفر صاحب منصب و سه نفر قابچی مؤظف و سپاهیانی که از ما حراست میکردند، ما را با اثاثیه مختصری که داشتیم از زندان سرای بادام به یک زندان دیگر که به نام سرای علی خان یاد می شد و در منطقه باغ علی مردان قرار داشت، نقل دادند. این زندان امتیاز بیشتری نسبت به زندان سرای بادام نداشت. یگانه امتیاز آن داشتن چراغ برق بود که واقعاً برای ما مایه دل خوشی گردید، زیرا مدت سه و نیم سال روشنی برق را ندیده بودیم. این زندان به سه سمت حویلی، اتاق های یک طبقه داشت، دیوارهای محوطه آن به شکل دیوارهای قلعه های قدیمی خیلی ضخیم و بلند بود که از درون آن هیچ گونه امکانی برای تماس با مردم و محیط بیرون زندان وجود نداشت».

پسران این خانواده که سن شان به بلوغ میرسید، از دامن فامیل جدا ساخته و به زندانهای دیگر انتقال می یافتند. خالد صدیق و پسر کاکایش عبدالعظیم نیز از آن جمله وقتی 18 ساله شدند، آنها را به زندان دهمزنگ در قلعه جدید بردند و خالد با دو برادرش عبدالغفار و غلام دستگیر هم اتاقی شد. (برای شرح مزید رویدادها در دو زندان فوق دیده شود: خالد صدیق: "خاطراتم"...، صفحه 43 تا 74)

2 - زندان مسمی به "توقیف خانه":

قوانین اغلب کشور ها به شمول افغانستان حکم میکند که مدت اقامت متهم در توقیف الی 24 ساعت و درحالات خاص بیشتر از 48 ساعت بوده نمیتواند، اما این محدوده قانونی در کشور صرف روی کاغذ بوده و در عمل "توقیف خانه" ماهیت یک زندان کاملاً عیار و حتی مقیدتر از دیگر زندانها را در طول سالهای سال داشته است. اگر از بررسی موضوع طی دوره های مختلف بگذریم و بحث را برسالهای بعد از 1308 تا 1326 متمرکز سازیم، بهتر است شرح حال این زندان را از زبان کسی شنید که مدتی را در سال 1310

در آنجا سیری کرده بود. عبدالصبور غفوری جوانی که به جرم نوشتن و توزیع شبنامه "حقیقت" در شب 10 ثور 1310 بوسیله طره باز خان قوماندان و تعدادی از پولیس ها از منزلش واقع انداربی باز داشت گردید و شب را در یکی از اتاقهای قوماندانی سپری کرد، فردای آن روز او را به توقیف خانه بردند و آن محلی است که برای گرفتن اعتراف از هیچ نوع زجر و شکنجه و عذاب جسمی و روحی متهم دریغ نمیگردید. غفوری در کتاب مشهور خود "سرنشینان کشتی مرگ..." حین ورود در باره خصوصیات این زندان می نویسد: «دروازه بزرگ سیه رنگ که از سالیان دراز به همین وضع هولناک به نظر میرسید، از مشاهده آن عابرین به خوف و دهشت می افتند؛ همه میدانند که در داخل تعمیر این محل انواع زجر و زحمت حق و ناحق به مردمان بدبخت که مستوجب عقوبتی میشوند، موجود است: زولانه، زنجیر، گنده، اتاقهای کثیف، حشرات، کیک و خسک، عفونت، ظلم، فقر و دیدن چهره های هولناک آدم کشان، دزدان نامی و نیز مجرمین سیاسی و مثل آنها... به امر مامور مؤظف دروازه زندان با آواز مخصوص برای بلعیدن یک شکار تازه وارد مانند دهان اژدها باز گردید و من داخل زندان شدم.»

او داخل توقیف خانه را چنین به تصویر می کشد: «یک حویلی کثیف و عمارت کهنه که در دو جانب حویلی واقع شده است و دو طبقه میباشد، در طبقه پائین هفت اتاق و یک برنده و در طبقه بالا هشت اتاق و یک برنده چوبی و در جانب مقابل هم به همین ترتیب ساخته شده و عبارت از سی اتاق میباشد. برای تقریباً سه صد نفر محبوس تخصیص داده شده، اما تماماً محبوسین داخل اتاق نیستند، در برنده ها روی حویلی روی هم افتاده اند. یک اتاق سیاه طولانی در یک کنج این زندان موجود است که آن را "دراز خانه" می نامند، خیلی تاریک است و تا وقتی که چشم تازه وارد به تاریکی آموخته نشود، چیزی را دیده نمیتواند. مامور محبس مرا به همین اتاق آورد؛ وقتی که داخل اتاق شدم، راستی خیلی ترسیدم و گمان کردم که همان سیاه چاه که زبان زد مردم است و از آن افسانه ها شنیده ام، همین جا خواهد بود. اما بعد از چند دقیقه ملتفت شدم که این تاریکی خانه اتاق محبوسین جنائی و قاتل و دزدان نامی و آدم کشان معروف است؛ قیافه هریک با موی های ژولیده و رنگهای زرد و یا سیاه

زردی دار و لباس های پاره پاره و کثیف بیننده را به هراس می افکند، با چشم های دریده و دهن های باز و دندانهای رزد و چرکین حیرت زده مرا می نگرند».

غفوری می افزاید: «پس از ساعتی اقامت در گوشه این دراز خانه، مامور موظف به من گفت که امر شده شما کوتاه قفلی باشید... من از شنیدن این سخن خیلی خوشحال شدم... بهرحال ده باشی آمد و کلید اتاق را آورد و به سرعت دروازه اتاق کشوده شد، اول مامور توقیف و بعد از او من و بعد از من ده باشی داخل اتاق شدیم. این اتاق مخوف آنقدر وحشتناک و غم انگیز است که در بیان نمی گنجد... این اتاق چه شب های هولناک و چه روزهای مرگبار را مشاهده کرده، لکه های خونین در و دیوار این اتاق منحوس را رنگین ساخته و هنوز از کنج و کنار آن آواز حزین ارواح کشته شدگان استماع میگردد.»

عبدالصبور غفوری یک هفته را در این اتاق گذشتاند، تا آنکه یک روز صبح زود او را زنجیر پیچ کردند با دوجوان دیگر و سه نفر از زندانی های سقاوی پای پیاده همه را بطرف بالاحصار بردند، جاییکه مقتل گاه بود و چوبه های دار انتظار قربانیان خود را می کشیدند. اما آنها هنوز به آنجا نرسیده بودند که ناگهان سرمامور پولیس سوار بر موتر سایکل فرا رسید و به مامور موظف پیام داد که اعلیحضرت سه نفر اهل معارف را از اعدام معاف کرده و آنها باید دوباره به زندان برگردانده شوند. از این به بعد داستان زندگی غفوری و دو رفیقش عبدالاحد و عبدالغنی به درازا می کشد و آنها را از توقیف خانه و نیمه راه مقتلگاه به زندان ارگ می برند و غفوری هشت سال تمام را در زندانهای مختلف از جمله زندان دهمزنگ و دو سال را بعد از زندان در تبعیدگاه در قندهار می گذرانند. کتاب فوق الذکر او داستان واقعی زندانیان آنوقت را در زندانهای مختلف به تصویر می کشد که نمیتوان شرح حال همه را در اینجا بیان کرد.

3 - زندان قلعه ارگ و زندان جدید ارگ:

با وجودیکه صدها زندانی در زندان های متعدد آن دوره برای سالها در قید بودند، اما کمتر کسی توانست خاطرات آن روز ها و سالهای دشوار را بنویسد، جز چند نفری که سالهای بعد به نوشتن خاطرات

خود پرداختند. لذا برای شرح مختصر زندان ارگ ناگزیر بار دیگر به خاطرات عبدالصبور غفوری و کتاب "سرنشینان کشتی مرگ" مراجعه نمایم.

حینیکه او را با دو رفیقش از توقیف خانه به زندان قلعه ارگ انتقال دادند و بعد از طی مراحل بیک اتاق که در جوار خود یک تشناب کوچک داشت، رهنمائی کردند. غفوری می نویسد: «بعد از یک ساعت من و عبدالاحد از اطاق خارج شده و حویلی بندی خانه ارگ و اتاقهای خاموش و تشناب ها را تماشا کردیم، از نقطه نظر آرامی و نظافت این بندی خانه خیلی خوب است و از لحاظ سخت گیری و مشکلات قیدیت و نا امیدی از قبرستان زنده ها هیچ فرق ندارد... فردا صبح بابه غازی [بندیوان مؤظف] آمد و ظروف چای را با خود آورد و اظهار داشت که: از طرف وزارت دربار سلطنتی برای ما سه نفر طعام مقرر شده است. من گفتم این طعام مخصوص برای ما سه نفر مقرر شده و یا به دیگر محبوسین هم داده میشود؟، گفت: "برای بندیهای شمالی [گروپ وابسته به سقاوی ها] نان خشک داده میشود و برای چند نفر منصبدارها مثل فیض محمد خان غندمشر و غلام دستگیر خان قلعه بیگی و امین جان غند مشر و محمد عمرخان تاتا برادر امین جان و چند نفر دیگر کشمش پلو داده میشود و برای شما هم کشمش پلو مقرر شده و از طرف صبح همین نان و چای و قند میباشد که برای نفری کابلی داده میشود، دیگر محبوسین چای و قند ندارند"؛ گفتم در ارگ به آمدن خویشاوندان و پایوazهای محبوسین اجازه داده میشود یا نه؟ گفت: قطعاً پایوaz موقوف است... کالای تان بوسیله حوالدار محمد عمرجان از دروازه برای تان میرسد، اگر کدام احوال داشته باشید، همین نفری برای پایوaz تان می برد، کالای تان وقت آمدن و رفتن تلاشی میشود که مبادا کدام کاغذ و یا چیزی دیگر در مابین کالا نباشد.»

غفوری با دو رفیقش چند ماه را در زندان قلعه ارگ می گذراند و روزی برای شان گفته میشود که آن سه نفر را به تعمیر زندان جدید ارگ انتقال میدهند. با این اطلاع آنها پای پیاده از آنجا به کنار دیگر ارگ به طرف زندان جدید روان شدند. غفوری می نویسد: «اشخاصیکه از کنار ما میگذرند، ترسیده ترسیده بما نگاه میکنند و بالاخره راه خود را میگیرند و میروند. اندک اندک به زندان جدید ارگ نزدیک شدیم؛ تعمیر آهن پوش یک طبقه یی سفید با هیبت و

سهمگین به نظر میرسید. در اطراف این تعمیر اتاقهای رهاشی قطعات مسلح محافظین ارگ شاهی ساخته شده است. پنجره های کوچک برنده های زندان که با سیخ های کلفت و جالی سیمی مسدود است، جانب اتاقهای محافظین عسکری واقع گردیده که حرکت جزئی محبوسین از نظر آنها پوشیده نمی ماند.... این زندان طوری تعمیر گردیده است که از مشاهده آن موی بر اندام راست می گردد. وقتی که داخل زندان می شوید، در دوطرف دروازه دو اتاق کلان برای محافظین ساخته شده، بعد از آن بدخل دروازه دیگر یک دهلیز بزرگ سنگ فرش به مشاهده میرسد. در این دهلیز دو اتاق بزرگ برای مامور محبس ساخته شده که در یک اتاق خود مامور رهاش میکند و در اتاق دیگر آن زنجیر ها و زولانه های مختلف الوزن، الچک ها، شانه بندها، کُنده های قین و چوبهای فانه، قمچین ها و انواع آلات قین و فانه و تیل داغ گذاشته شده است. این اتاقها قفل نیستند و برای اینکه محبوسین تازه وارد خوب واقف احوال خود باشند، اتاق مخصوص آلات توبیخ و تهدید برای شان نشان داده میشود.... ما داخل دهلیز تاریک شدیم که در مقابل هفت اتاق پهلوی هم واقع شده بود. این دهلیز به اندازه تنگ است که صرف یک نفر میتواند در آن راه برود. چراغهای دهلیز روشن است، مامور دروازه اتاق اول را گشوده گفت که اگر حرف مرا قبول کنید، همین اتاق اول برای شما خوب است، زیرا که از تشناب ها و میرزها دور است. من گفتم نظریه شما خوب است اما برای ما یک اتاق کفایت نمیکند و بسیار کوچک است و اصلاً برای یک نفر ساخته شده است و سه نفر در آن گنجایش ندارد... در جوابم گفت: تمام زندان بیست و هشت اتاق ریزه [خورد] و دو اتاق کلان دارد؛ در زندان ارگ کوته قفلی نیست، من مجبورم که در هر اتاق ریزه سه نفر، هیجده نفر در دو اتاق کلان شش نفره را جای دهم تا اتاقها برابر شود.... بالاخره موافقه کرد که من و عبدالاحد را در یک اتاق و عبدالغنی را در یک اتاق دیگر جا دهد.

این زندان چنان مستحکم و به یک نقشه مکمل تعمیر گردیده که قطعاً گریختن از آن بذریعه نقب و یا پنجره ها صورت پذیر نمیشد. محبوس وقتی پا در این زندان عجیب و غریب میگذارد، باید خود را مرده و اتاق محبس را گورستان قیاس نماید و از خیال آزادی و آرزوی گریز قطعاً صرف نظر نماید.» (شرح حال زندانیان و

زندگی در این زندان دراز است که برای مطالعه مزید باید به اصل کتاب رجوع کرد.)

4- زندان "سرای موتی" :

موقعیت و مشخصات این زندان را بهتر است از قول غبار بیان کرد، او می نویسد: «بعد از واقعه حمله محمد عظیم خان منشی زاده در سفارت انگلیس روز پنجشنبه بود 22 سنبله 1312 (1933) بعد از ظهر دروازه دفتر انجمن ادبی باز شد و دو نفر پولیس تفنگچه دار وارد انجمن گردیده مرا بازداشت کردند. اینها رقعۀ بنام من بامضای طره باز قوماندان کوتوالی کابل داشتند که در آن نوشته بود: "یکبار به قوماندانی حاضر شوید، چیزی پرسیده میشود جواب گفته واپس میروید"؛ پولیسها مرا به جانب دروازه لاهوری کشانیدند. اما وقتی که نزدیک کوتوالی رسیدم، پولیس اخطار داد که بخط دروازه لاهوری حرکت کنم، زیرا قوماندان کوتوالی آنجا منتظر من و دیگر اشخاص است. تصور کردم که من طبق مرسوم و معمول حکومت از دروازه لاهوری مستقیماً به مقتل بالاحصار برده میشوم. این تصور صاعقه مانند برای چند دقیقه دوام نمود. وقتی که دست پولیس بشانه ام مانده شد و گفت: "اینجا داخل شوید!"، دیدم این حد وسط بازار سراجی و سرایی است بنام "موتی" که صحنی داشت مستطیل و در اضلاع اربعه آن در دو طبقه چهل اتاق کوچک و یک بیت الخلاء و هریک دارای یک دروازه درآمد بود و برندۀ سرتاسری بمنزلۀ دهلیز اتاقها بشمار میرفت. این سرای کهنه و قدیمی [که اصلاً سرای تجارتی و زمانی به حیث مسافرخانه بود] با گذشت زمان شکل لانه حیوانات را بخود گرفته بود.»

او در ادامه می افزاید که هنوز ساعاتی نگذشته بود گروپ دیگر را به آنجا آوردند: «این گروپ نخستین مشتمل بر سی و چند نفر منورین از هر دستی بود، نویسندگان، صاحبمنصبان نظامی، کاتبان، کارکنان تلگراف، ترجمان ها، مامورین وزارت خارجه، معلمین، هوتلداران، مهاجرین هندی و غیره. در کمتر از دو ماه گروپ دوم رسید که تقریباً سی نفر مرکب از متعلمین مدارس، مامورین و کاتب های وزارت خارجه و کارکنان شعب مختلف بودند.»

غبار از همین جا داستان غم انگیز دوران زندان خود را آغاز میکند و از هریک کسانی نام می برد که با او در آنجا زندانی بودند. او می نگارد: «روزی که داخل زندان سرای موتی شدم، دو نفر برادرم میرغلام حامد خان بهار تولیمشر تحصیل کرده ماسکو و میرعبدالرشید بیغم تحصیل کرده جرمنی و دو نفر کاکا زاده های خودم سید اکرم خان سکرتر سابق سفارت افغانی در لندن و میرزا سید داؤد خان برادرش را هم زنجیر خود یافتم. آنها ده سال زحمت زندان و زنجیر و تبعید را کشیدند...» [اغلب این اشخاص به اتهام "امانیست" یعنی از "طرفداران شاه امان الله غازی" بودن به این سرنوشت گرفتار شده بودند]. (برای شرح مزید و اسمای بعضی دیگر از زندانیان سرای موتی و شرایط رقتبار آن زندان دیده شود: غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 139 تا 153)

5- زندان دهمزنگ:

زندانهای متعدد و پراکنده و نیز افزایش تعداد زندانیها که شامل شخصیت های مهم کابل و ولایات کشور بودند، حکومت را در همان آغاز به فکر اعمار یک زندان مرکزی برای زندانیهای جنائی و سیاسی انداخت تا اداره امور آن نیز آسانتر گردد. به این اساس در آغاز سلطنت محمد نادرشاه پروژه اعمار زندان مرکزی در منطقه مسمی به دهمزنگ رویدست گرفته شد و به سرعت کار ساختمانی آن در ظرف دو سال به پایه اكمال رسید. این بزرگترین زندان آنوقت در کشور بود و تا شروع سال 1360 یعنی دو سال پس از کودتای ثور هنوز هم با همان کثرت زندانی در آن جا داشتند. در آن سال رژیم خلقی با اكمال زندان مرکزی "پلچرخی" که کار آن در زمان جمهوریت محمد داؤد به شکل بسیار عصری آغاز گردیده بود، تصمیم گرفت این زندان فرسوده را به دلیل مرکزیت آن در داخل محدوده شهری ویران کند و اینکار را با مراسم رسمی و دادن شعارهای میان تهی برضد رژیم های سابق عملی کرد. اینکه رژیم خلقی در زندان پلچرخی و صدها زندان دیگر در تمام افغانستان چه کرد، از موضوع بحث ما در اینجا خارج است و اما اینقدر باید گفت که افغانستان در هیچ دوره ای قبل از آن سوابق خونبارتر از این رژیم سفاک را در تاریخ معاصر خود ثبت نکرده است.

اعمار زندان "دهمزننگ" در آنوقت یکی از ساختمان‌هایی بود که از بیرون شکل یک قلعه نظامی را با دیوارهای بلند و برج‌های کنترل در چهار طرف داشت و اما در داخل از حجره‌های کثیف و دخمه‌های تاریک و متعفن در سه عمارت بنامهای زندان عمومی، قلعه جدید و تعمیر جدید یاد می‌شدند، تشکیل بود.



نمای بیرونی و موقعیت زندان دهمزننگ در سه راهی سرک دارالامان - عقب
منار عبدالوکیل خان

در اینجا به ذکر بعضی خاطراتی از چند نفری می پردازم که مدتی را در آنوقت در این زندان سپری نموده اند: خالد صدیق (چرخ) هنوز سیزده سال داشت که او و پسر کاکایش را از زندان زنانه به دلیل جوان شدن در سال 1318 بیرون کردند و به قلعه جدید در زندان دهمزنگ آوردند. او درباره این زندان در کتاب "خاطراتم" می نویسد: «زندان دهمزنگ دارای سه عمارت بزرگ بود که به نامهای محبس عمومی دهمزنگ، قلعه جدید و تعمیر جدید یاد می شد. دو عمارت آن که قبلاً ساخته شده بود و یک عمارت آن بنام تعمیر جدید که بنای آن در سال قبل گذاشته شده بود و بعد از مدت کم وقتی ما در آن زندان بودیم، کار آن تکمیل گردید. در قلعه جدید محبوسین سیاسی و جنائی همه باهم یکجا محبوس بودند، در اتاقهای بیست نفری، پانزده نفری و ده نفری یکجا زندگی میکردند. همه زندانیان اعم از سیاسی و جنائی علی العموم ازطرف روز به کار برده می شدند و در مقابل روزانه دو قرص نان بدست می آوردند..... در داخل تعمیر قلعه جدید یک دهلیز آن به نام "کریدورمخصوص" یاد می شد، که در آن یک تعداد محبوسین سیاسی زندگی میکردند. محبوسین این کریدور حق نداشتند با سایر محبوسین سیاسی و جنائی داخل تعمیر قلعه جدید در تماس شوند. اما تماس با دیگر زندانی ها منع نبود.

یکی دیگر از این اشخاص عبدالصبور غفوری است که هشت سال را در زندانهای توقیف خانه و ارگ گذشتاند و در ماه میزان 1318 از زندان ارگ به زندان دهمزنگ انتقال یافت و مدت دو سال را در این محبس زندانی بود. او حینیکه با تعدادی دیگر آماده انتقال از زندان ارگ به این زندان بود، از اشخاصی نام می برد که سالهای دراز را در زندان ارگ بسر برده بودند و می نویسد: «در دهلیز عبدالهادی خان داوی، میرصاحب سیدقاسم خان، بسمل صاحب، حکیم اسلم خان بلوچ، قاضی غلام حضرت خان، قلعه بیگی غلام دستگیرخان، حبیب الله خان سرمامور خواهر زاده آقای داوی و شکورجان برادر وی ایستاده بودند. امر انتقال آنها داده نشده و در ارگ ماندند. من با همه وداع کردم ... آنها دعا نمودند و خواهش کردند تا در حق شان دعا کنیم».

موتزلاری سربسته حامل این زندانی ها وقتی به محبس دهمزنگ رسیدند، آنها را به عمارت "قلعه جدید" رهنمائی کردند که در آن بندیهای سیاسی و قسماً جنائی زندانی بودند. غفوری در کتاب خود "سرنشینان کشتی مرگ..." می نگارد: «مرا در اتاق محمد سرور خان در طبقه دوم جا دادند که دروازه های آن بطرف حویلی زندان باز میشود، اما پنجره های محکم و مسبک داشت؛ اتاق پاک و پاکیزه رنگ و روغن شده میباشد. اتاق گنجایش پانزده نفر را دارد، فعلاً ده یا دوازده نفر در آن رهائش دارند. این اتاق را در مقابل شش هزار افغانی [در آنوقت پول بسیار گزاف بود] این چند نفر از نزد مدیر محبس بدست آورده اند.»

غفوری در مورد زندان بزرگ دهمزنگ که 3700 نفر محبوس بیشتر جنائی در آن زندانی میباشند، می نویسد: «این زندان بزرگ یک زندان ترسناک و مفلوک است، یک شفاخانه در حویلی آن موجود است که دو نفر داکتر و یک نفر دواساز و یک نفر جراح دارد... در این زندان یک حمام هم ساخته شده ، یک اتاق بزرگ برای استحمام زندانیان گرم میشود و دارای شیردهن های متعدد است که زندانیان به نوبت از آن استفاده میکنند. برای محبوسین کارگاه های صنعتی از قبیل شطرنجی بافی، نجاری، بوت دوزی، آهنگری، بلول سازی از سمنت، ساخت خشت سمنتی و دیگر چیزها است. محبوسین همگی مصروف کار ها بوده و یک دستگاه دیگر سنگ شکنی موجود است. محبوسین سنگ های سفید را با چکش ریزه ریزه میکنند و برای ساختن خشت سمنتی آماده می سازند و این تولیدات در مغازه هائیکه برای فروش محصولات محبس تخصیص داده شده بفروش میرسند.»

عبدالصبور غفوری از زندان "قلعه جدید" خاطرات خود را با شرح و بسط می نویسد که یکی از این خاطرات او را طور نمونه در اینجا با اختصار ذکر میدارم. او می نویسد: «دیروز به قدم زدن در صحن حویلی بزرگ زندان مشغول بودم.... وقتی که میخواستم داخل عمارت شوم، با یک نوجوان لاغر اندام که رنگ به چهره نداشت و نهایت ضعیف و نحیف بود، مقابل شدم... او آهسته آهسته با زولانه هایش راه میرفت، به مقابل من ایستاد و سلام داد و گفت صبورجان خودت هستی؟ گفتم بلی! آغا خودت را نشناختم؟ گفت من از کوچه

گی شما هستم در انداربی و قاسم نام دارم.... وقتی شما بندی شدید من هفت هشت ساله بودم من برادر عبدالخالق [قاتل محمد نارشاه] استم و خانه ما پهلوی خانه نعیم جان و عظیم جان بود. گفتم حالا شناختم. در اینوقت طفل مریض و معیوب گریه را سر داد و آنقدر گریست که من بی طاقت شدم... در گوشه اتاق که تاریکتر بود نشستیم. وقتی از هق هق گریه خاموش شد و اشک های خود را با دستار کهنه که در سرداشت، پاک کرد، به او تسلی دادم... بیچاره اظهار داشت که قسمت و نصیب همین بود و گفت: مادر و خواهر ریزه ام در بندی خانه زنانه فوت شدند، من در بندی خانه زنانه بودم، مگر تقریباً یک سال میشود که مرا به نسبت اینکه گفتند جوان شده به این زندان آوردند، مگر بسیار مریض هستم همیشه تب میکنم علاوه بر آن بندی ها و لچک ها هم شب مرا آزار میدهند و باعث لت و کوب و اذیت میشوند... گفتم نان برایت میدهند؟، گفت: دنان پاوی برایم میدهند و بعضی بندیها طور خیرات چای و بوره و کدام زره شوربا و گاهی یک روپیه نقد می دهند. خیر اگر به ملاصاحب مسجد که در همین دهلیز است، بگوئید مرا در آنجا جا دهد تا مردم لچک را نگذارد مرا اذیت کنند. بیانات قاسم بیچاره طفلک مریض و مأیوس مثل آتش سراپای وجودم را سوخت، یک نوت ده افغانیگی در جیبم بود برایش دادم و گفتم من از هیچ گونه کمک محضاً الله با تو دریغ نمیکنم». غفوری با همکاری دیگر زندانیان موفق شد داکتر را قانع سازد تا یک بستر برای قاسم در شفاخانه اختصاص دهد و نیز کوشش کرد تا زولانه را نیز از پاهای او دور کنند.

در همین وقت "تعمیرجدید" با آنکه کارش هنوز هم کاملاً تکمیل نگردیده بود، طبق امر صدراعظم تعداد بندی هایی که از ارگ آورده شده و در محبس "قلعه جدید" جا داده شده بودند، باید به عمارت "تعمیرجدید" انتقال یابند. همان بود که آنها را به شمول غفوری به آنجا انتقال دادند. او حینیکه مادرش برای دیدار فرزند خود به این زندان آمد و از شرایط زندگی زندان پرسید، غفوری در جوابش گفت: «مادر جان این زندان نسبت به محبس عمومی بهتر است، اتاقها پاکیزه است، زندانیان جنایتکار در این زندان نیستند، جنگ و جدل و قماربازی و بداخلاقی نیست». او دوسال را در این زندان گذشتاند و بعد از جمعاً ده سال بالاخره بتاريخ 22

میزان 1319 از زندان رها شد و اما بطور تبعید به قندهار اعزام گردید.

اکنون به بیان سرگذشت یک خانواده بزرگ دیگر منسوب به شهید میرزمان خان کنری می پردازم که پسرش محمد هاشم زمانی در کتاب خود تحت عنوان "زندانی خاطرات" به پشتو نوشته است. این خانواده اعم از زن و مرد، پیر و جوان هنگامی باز داشت و به زندان افکنده شدند که در سال 1324 قیام مردم در کنر بنام "جنگ صافی" رخ داد و موجب تلفات زیاد مردم و عساکر گردید. صدراعظم محمد هاشم خان برای قوماندان و نائب الحکومه مشرقی در آنوقت سردار محمد داؤد خان هدایت داد تا بعضی از سرشناسان قومی کنر را با خانواده های شان تحت الحفظ به کابل گسیل دارد که یکی هم خانواده بزرگ شهید میرزمان خان کنری بود. محمد هاشم زمانی در کتاب خود می نویسد (ترجمه دری): «درسال 1324 هجری بتاریخ 27 اسد ظالم بزرگ عصر هاشم خان صدراعظم به داؤد جاه طلب و مستبد که در ننگرهار نائب الحکومه ملکی و نظامی بود، امر کرد که تمام خانواده میرزمان خان را بندی کرده و به کابل روان کند. 9 عر داده موتر لاری آمدند و زنان و اطفال را در آن انداختند و سه لاری عسکری نیز در آن شامل بود، یک لاری در سر و لاری دوم در وسط و لاری سوم در آخر. هنگام بالاشدن در لاریها مردان، زنان و اطفال ما به گریان و فغان پرداختند، افسر محافظان به آنها گفت که شما را برای تماشای جشن به کابل می بریم که بزرگان شما همه در آنجا هستند و برای اینکه شما را سالم به آنجا برسانیم و از شر اشرار به امن باشید، حکومت محافظان را مقرر کرده است.»

به همین ترتیب این خانواده را از کنر به جلال آباد و از آنجا به کابل آوردند. بزرگان این خانواده قبلاً در کابل در قلعه شخصی شان در ساحه بینی حصار [کابل] به حیث یرغمل اقامت داشتند. رئیس ضبط احوالات محمد شاه خان و قوماندان امنیه خواجه نعیم خان شباشب به قلعه ایشان با تعدادی از عساکر رفتند تا خان محمد خان، شیر محمد خان و عصمت الله خان را بازداشت کنند. عصمت الله خان در چهلستون به خانه خسر خود رفته بود. او را از آنجا گرفتار کردند. خلاصه اینکه به تعداد 32 نفر از مردان و جوانان این

خانواده را نخست به صدارت و از آنجا به زندان دهمزنگ انتقال دادند و زنان و اطفال شانرا به زندان زنانه بردند.

محمد هاشم زمانی در کتاب خود داستان تراژید زندانی ها به شمول سرنوشت خود و مردان خانواده اش را در قلعه جدید دهمزنگ برای یازده سال با شرح و بسط زیاد تحت عناوین جداگانه چنان در قید تحریر آورده که از مطالعه آن اشک در چشم خواننده سرازیر میشود. او در یک قسمت کتاب خود از یک بخش زندان به نام "کره خانه" یاد میکند و می نویسد: «کره خانه یک بخشی از زندان عمومی دهمزنگ است، آنعه اطفال معصوم که سن شان از ده ساله بالاتر بودند، در منزل پائین محبس عمومی یک اتاق بزرگ بنام کره خانه بود، زیر نظر یک ملای لوگری اداره می گردید که شخص فاسد بود و تنها در نام ملاء نامیده می شد. چندین بار اطفال شکایت کردند که او را به دلیل سوء اخلاق از ده باشی گری آنها برطرف کنند، اما مورد قبول مدیر انضباطی محبس قرار نگرفت. اکثر اطفال کره خانه را تعدادی یتیم و یسیر تشکیل میدادند که روی اجبار و بدست آوردن یک لقمه نان در بازار به دزدی و کیسه بری می پرداختند و توسط پولیس دستگیر و بجای آنکه آنها را به مرستون و یا دارالتأدیب ببرند، به زندان آورده بودند».

هاشم زمانی درمورد سرنوشت نامعلوم زنان و اطفال خانواده خود می نگارد: وقتی ما را در شام روز به محبس دهمزنگ تحویل دادند و زنان و اطفال با گریه و فغان از پدران، برادران، شوهران و نوجوانان خود جدا شدند، آنها را به محبس زنانه در عمارت ولایت کابل انتقال دادند. در آنجا امر شده بود تا به تلاشی آنها پرداخته و هر آنچه را با خود داشتند، از نزد آنها باید گرفته شود. در بین آن صندوقچه اسناد ملکیت، فرمانهای شاه امان الله عنوانی میرزمان خان و مدالهای متعدد او با زیورات شخصی خانمها بود که همه را از نزد شان گرفتند. زنان و اطفالی که در قلعه بینی حصارهنوز باقی مانده بودند، فردا شب آنها را نیز به زندان آوردند.

در زندان زنانه زنان دیگر نیز زندانی بودند که زمانی از آنها نام می برد و می نویسد: «ببوگل خانم حبیب الله سقاو که به "سنگری" مشهور بود با دو دخترش هریک سلطانجان دختر کلان و سلطانه که در زندان زنانه تولد شده بود و مدت یازده سال را در زندان

گذشتانند؛ خانم وزیر حربیه سقاو خانم مزاری و نیز شرین گل خانم ناظر غلام نبی خان چرخی، حوریه جان نامزد عبدالخالق با آنها بود. همچنان از جمله هشتاد نفر خانواده عبدالرحمن ازبک که از ساحه شوروی به افغانستان پناه آورده و با خود زیورات، طلا و الماس فراوان همراه داشتند که همه توسط حکومت ضبط گردید، فقط یک زن زنده مانده بود و او نیز در این جمع قرار داشت». هاشم زمانی از 28 تن زنان و اطفال خانواده خود نام می برد که در زندان وفات کردند و بیشتر آنها به دلیل موجودیت شپش و عدم رعایت نظافت به مرض مهلک "حمای لکه دار" مصاب شدند. از همه بدتر اینکه در زندان برای آنها این شایعه را که گویا همه زنان و اطفال خانواده شان کشته اند، پخش کردند که موجب ناراحتی بسیار زیاد آنها گردید، ولی بعدتر معلوم شد که آن حقیقت نداشت.

برطبق یک سند دیگر از خانواده شهید میر زمان خان کنری به تعداد 17 نفر مردان، 25 نفر زنان و 71 نفر اطفال و برعلاوه به تعداد 12 نفر از وابستگان غیر خانوادگی آنها به شمول خدمه ها که جمعاً به 125 نفر می رسیدند، از سال 1324 تا سال 1336 در زندان دهمزنگ و زندان زنانه در کابل محبوس بودند و بعد از رهائی تا سال 1344 به اقامت تبعیدی در هرات مجبور شدند. اشخاص ذیل در جمله مردان خانواده میر زمان خان کنری شامل بودند: شیرمحمد خان، گل محمد خان، عصمت الله خان، حبیب الله خان، محمد ارسلان خان، خیرمحمدخان، یارمحمد خان، و محمد هاشم خان (پسران میر زمان خان کنری)، عبدالرحمن خان، خوشحال خان، شیرعلیخان، محمد یعقوب خان و سکندر خان (نواسه ها) و خان محمد خان، عبدالقادرخان، و محمد نادرخان (برادر و برادرزاده های میر زمان خان کنری)

در جوار این همه مصیبت ها، برای یک عده جوانان در این زندان جای مسرت بود که این مدت را در جوار کسانی زندانی بودند که اکثر با فیض علم و دانش آراسته و توانستند خدمت بزرگ را در راه تعلیم آن جوانان انجام دهند و از برکت همین بزرگان آنعه جوانانی که از رفتن به مکتب محروم ماندند، در درون زندان توانستند به کسب دانش و فرا گرفتن علم تاحد ممکن بپردازند.

اکنون به شرح مختصر خانواده دیگر می پردازم و آنهم از قول استاد خلیل الله خلیلی. درباره معرفی استاد خلیل الله خلیلی و نائب سالار عبدالرحیم خان صافی (ماما و درعین زمان خسر خلیلی) قبلاً بطور فشرده اشاره شد که هر دو از آغاز سلطنت محمد نادرشاه تا یک سال قبل از برکناری محمد هاشم خان از صدارت مورد اعتماد حکومت بودند و نائب سالار موصوف که یک شخص با وقار و درهرات مصدر خدمات شایان گردیده بود، تا مقام وزارت و معاونیت صدارت ارتقا نموده بود. اما چه شد که آن دو دفعتاً از اوج عزت در حضيض ذلت به زندان افکنده شدند و مدت بیش از سه سال را زندانی بودند. استاد خلیلی در کتاب "یادداشتها..." شرحی در زمینه دارد که مختصر آن ذیلاً ارقام میشود، او میگوید که: درماه جدی 1324 میخواستم به مهمانی بروم که پولیس به درب منزل آمد و گفت که شما را در محفلی به صدارت دعوت کرده اند، فوری حاضر شوید و با من به آنجا بروید. با تعجب درنگ کردم که احضار به دعوت بوسیله پولیس! درهمین حال دیدم که چند پولیس دیگر نیز با او همراه هستند. مرا آوردند به ارگ... دیدم نائب سالار را نیز آورده اند. در اینوقت سید صالح خان قوماندان عسکری ارگ بود و از سادات کثر پیش و من و یک صاحب منصب دیگر طرف زندان ارگ براه افتادیم. وقتی آنجا رسیدیم، مرا در یک رهرو تنگ رهنمائی کردند که در عمر خود آنجا را ندیده بودم. خلاصه بعد از تلاشی مرا به یک اتاق خالی بردند که نمناک و پر از خاک بود و تنها یک کلکینچه کوچک در فراز دیوار نزدیک به سقف داشت. با این شکل داستان غم انگیز زندان برای من و نائب سالار صاحب در جوار کسانی شروع شد که بیش از پانزده سال را تا آنوقت در آنجا گذشتانده بودند، به شمول کاکایم محمد یوسف خان که از آغاز سلطنت محمد نادرشاه به دلیل همکاری با رژیم سقوی زندانی شده بود.

بعد از چند روز در نیمه های شب مرا از زندان به قصر صدارت در دفتر صدارعظم هاشم خان بردند که محمد داؤد خان و محمد نعیم خان نیز با صدارعظم نشسته بودند. صدارعظم به من اجازه نشستن داد و به آرامی و ملاطفت روبه من کرد و گفت: «دیدی خلیل الله خان که عبدالرحیم خان چی کرد...؟ گفت: "من از چیزی خبر ندارم که چی کرده است؟"، گفت: من به او کم احسان کردم؟

معاون صدارت من بود، من در یک قصر می نشستم و او در قصر دیگر می نشست؛ کمر را به روی حکومت افغانستان تحریک کرد؛ من گفتم: "ابتدا اطلاع ندارم...."» (برای شرح مزید دیده شود: "یادداشت‌های..."، صفحه 217 تا 221)

استاد خلیلی در ادامه راجع به تحقیقات که توسط هیئت مؤظف مشتمل بر میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات، خواجه محمد نعیم خان قوماندان، میر عبدالعزیز خان رئیس دفتر شاه و محمد اسمعیل خان مایاروالی کابل بودند و در قصر گلخانه (ارگ) از طرف شب صورت می‌گرفت، می‌گوید: شب اول مرا تهدید به اقرار کردند که چیزی حاصل شان نشد و شب دوم که قرار بود از قین و فانه کار گیرند، دیدم تحمل آنرا ندارم گفتم شما بنویسید، هرچه می‌خواهید من آنرا امضاء می‌کنم. آنها نوشتند و من هم امضاء کردم. در همین حال نمیدانم چه واقعه شد، دروازه سالون گلخانه باز شد و یک جوانکی با روی پیچیده و عینک‌های سیاه به چشم درآمد و از من پرسید: «خلیل الله خان شما هستید؟ گفتم بلی!، گفت: "علیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان می‌فرمایند که اگر کسی شما را شکنجه کرده باشد یا بخواهد شکنجه کند یا کسی بخواهد شما را تهدید کند، هیچ کس حق ندارد. اگر اسنادی، کاغذی و نوشته‌یی از شما برآمد و کسی شهادت داد... مجرم و بدترین جزاء به شما داده خواهد شد، و گرنه تهدید و شکنجه آنهم در قصر من و در گلخانه‌یی که من در کنار آن خواب می‌شوم، اجازه نیست..."، حیران ماندم چه بگویم یکی یک چیز می‌گوید و یکی دیگر چیز، گفتم خداوند سایه مبارک علیحضرت را کم نکند تا حالی که مرا شکنجه نکرده اند..... به مجردی که این آدم از میدان برآمد [گلخانه را ترک کرد]، قوماندان خواجه نعیم خان گفت: بسیار جای تعجب است ... صدراعظم صاحب هاشم خان امر می‌کنه که از اینها به شدیدترین شکنجه‌ها از پیش شان اقرار بگیرین و علیحضرت پادشاه افغانستان امر می‌کنه که شما حق شکنجه را ندارین، حالا ما حیران ماندیم کدام را بشنویم...» (شرح مزید: مأخذ بالا صفحه 217 تا 226)

اینکه آن "جوانک" مرموز کی بود، آیا واقعاً او را پادشاه فرستاده بود و اینکه چرا صدراعظم یک امر و شاه به شکل معکوس امر

دیگر میداد و نیز اینکه چرا این تضاد امر فقط در مورد خلیلی مرعی گردیده و در مورد دیگران چنین کاری صورت نگرفته و آوازی از پادشاه علیه استبداد صدراعظم بالا نشده بود، همه سؤالهای اند که پاسخ به آن دشوار و جز آنکه گفته شود "والله اعلم" دیگر چیزی نمیتوان در زمینه گفت.

خلیلی درباره شورش کُتر و رابطه آن با زندانی شدن نائب سالار عبدالرحیم خان می نویسد: «مردم کُتر یک حرکتی یک شورشی در برابر حکومت کردند و شورش به سبب این بود که بر آنها مالیات گزاف تحمیل شده بود و مردم بسیار فقیر و برهنه بودند، حتی پوست می پوشیدند و روز بد داشتند، چون آنها از عشیره صافی هستند و ما هم از عشیره صافی هستیم، این مامای من عبدالرحیم خان مرحوم خلش تنگ شده بود و مرد عسکری بود و در زندگی هر روز تحقیر احساس میکرد، خانمش هم مرده بود و یک خانم دیگر از این سادات کُتر گرفته بود، نواسه شیخ پاچا و به آن خانواده حکومت محمد هاشم خان بسیار بدبین بود و خوش نبود به این خویشاوندی. بهر حال این مردم کُتر شورشی کردند و از کابل عسکری فرستاده شد. ما از مرگ خود خبر داشتیم و به اصطلاح ازین واقعه خبر نداشتیم که کی تحریک کرده و کی گفته، اما شکی نیست که با مردم کُتر بیشتر روابطی نائب سالار عبدالرحیم خان داشت بواسطه این خویشاوندی نو که کرده بود، بعضی از بزرگان و ریش سفیدانش که می آمدند در منزل عبدالرحیم خان شب میکردند، اما آنها را همیشه توصیه میکرد و به اتحاد و اتفاق وحدت و دوستی و اطاعت بحکومت، نه اینکه بگویند بروید شما شورش کنید...» شرح مزید: مأخذ بالا، صفحه 195)

به هرحال خلیلی با نائب سالار و تعداد زیاد خانواده شان تا سال 1327 زندانی بودند که مدت یکنیم سال اخیر را خلیلی در زندان ولایت کابل گذرانید و پس از رهائی از زندان به قندهار تبعید شد و بعد از مدتی دوباره به کابل آمد و بار دیگر راه ارتقا را تا ختم سلطنت محمد ظاهر شاه پیمود و به گفته خودش: «سالها گذشت، من از زندان رها شدم، منشی مجلس وزراء شدم، وزیر مطبوعات [رئیس مستقل مطبوعات] شدم، وزیر مشاور پادشاه افغانستان شدم،

بالاخره وکیل ملت شدم به پارلمان رفتم، سفیر شدم در جده و در بغداد، بعد از مدتی کمونیستها آمدند و کابل را اشغال کردند و من استعفی کردم...» (مأخذ بالا...، صفحه 253)

در ارتباط با زندانها و زندانی شدن آنها در آنوقت باید گفت که در پهلوی صدراعظم محمد هاشم خان، دو شخص دیگری که در آن دوره با شنیدن نام شان ترس و وحشت نزد مردم ایجاد می شد، همانا یکی میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات و دیگری طره باز خان قوماندان امنیه کابل (کوتوالی) بود. بعد ها شخصی دیگری جای طره باز خان را گرفت به اسم خواجه محمد نعیم خان که او نیز دست کم از دو نفر فوق نداشت (دربارۀ او بعداً به ارتباط توطئه ناکام اول حمل 1329 به تفصیل صحبت میشود).

غبار از قول خواجه نعیم در بارۀ انواع زندانی های آن دوره می نویسد که می گفت: «در محابس کابل سه قسم محبوس افتاده بود: یکی متهمان حقوقی و جنائی، دیگری دسته سیاسی و سوم اشخاصی که متهم حقوق و جنائی و سیاسی نبودند و هیچگونه دوسیه در دوایر دولتی نداشتند. اینها فقط به گناه داشتن عقل و هوش محبوس شده بودند و دوسیه آنها عبارت از یک کلمه "باشد" بود که بقلم صدراعظم نوشته میشد. هرباری که فهرست رهائی محبوسین به صدراعظم تقدیم می شد، او در پهلوی نام اینها همان کلمه "باشد" را می نوشت. با این سبب کلمه "باشد" آنقدر عام شد که وقتی از محبوسی پرسیده می شد از کدام محبوسین هستی، جواب میداد از "باشد"، لذا دیگر راجع به او تحقیقی و باز پرسی لازم نبود.» (غبار: افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 153)

به همین ترتیب طوریکه در بالا ذکر شد، درطول 17 سال صدارت محمد هاشم خان تعداد همین نوع محبوسین "باشد" به شمول زنان، اطفال در جمع چندین خانواده و اشخاص بیشترین زندانیها را تشکیل میدادند که سالهای متمادی بدون کدام جرم مشخص در شرایط رقت بار عمرعزیز خود را در زندانهای مخوف آن دوره سپری کرده بودند وعده ای از آنها در زندان به دیار حق پیوستند.

تصمیم رهائی زندانیان سیاسی:

شاه محمود خان وقتی به صدارت رسید، وعده داد که در مورد رهائی زندانیان سیاسی که از سالها بدانسو بدون تحقیق و حکم محکمه در زندانهای متعدد کابل محبوس بودند، اقدام لازم خواهد کرد. با آنکه او به حیث شخص دوم حکومت در طی هفده سال صدارت هاشم خان، مخصوصاً در کشتن و بندی کردن تعدادی پس از حادثه شهادت محمد نادرشاه دست دراز داشت، با آنهم این وعده او دریچه ای امید را در دلهای شکسته ای زندانیها و خانواده های شان باز کرد و همه منتظر اجرای آن بودند که بزودی عملی شد.

محمد ظاهر شاه پادشاه کشوری به مناسبت تجلیل از جشن استقلال و آنهم زیر نام اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید در جوزای سال 1325 فرمان به اصطلاح عفو تعداد کثیر زندانیان سیاسی را امضاء کرد و متعاقب آن کار رهائی آنها آغاز شد. واقعاً این رویداد برای مردم یک فال نیک و یک آغاز خوب پر از امید پنداشته شد و خاصناً برای زندانیها و خانواده های شان به مثابه یک جشن مایه مسرت و آرامش گردید. اما در عین زمان کسانی که در طول دوره زندان جان باختند و آرمان دیدار عزیزان خود را به گور بردند، فقدان شان در عین خوشی برای خانواده ها روز ماتم و عزا بود.

خالد صدیق در کتاب "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان" از یک کسانی نام می برد که دیگر به خانه های خود برنگشتند یا به شهادت رسیدند و یا به دلیل کبر سن و یا مریضی در زندان جان باختند. او از تعداد کسانی یاد میکند که محکوم به اعدام شدند، از جمله: جنرال پنین بیگ؛ میرزا محمد اکبر؛ امیرالدین؛ عبدالطیف کوهاتی، محمد نعیم کوهاتی؛ عیسی خان قلعه سفیدی؛ تازه گل لوگری؛ سلطان محمد مرادخانی؛ محمد حکیم چهاردهی وال؛ احمد شاه کندکمر احتیاط؛ دوست محمد غندمشر پغمانی؛ سیدمحمد کندکمر قندهاری؛ تاج محمد پغمانی؛ عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة؛ غلام محی الدین آرتی (در پشاور به قتل رسید)؛ ملک محسن والی سقوی؛ سیدمحمد یاور بچه سقاء؛ شیرجان وزیر دربار بچه سقاء؛ عبدالوکیل سپهسالار بچه سقاء؛ عبدالغیاث سپهسالار بچه سقاء؛ محمد محفوظ معین حربیه بچه سقاء؛ میرزا غلام قادر محرر سیدحسن؛ خواهر زاده حبیب الله بچه سقاء؛ محمد صدیق نائب سالار

برادر وزير دربار بچه سقاء؛ امير حبيب الله مشهور به بچه سقاء؛ حميدالله برادر بچه سقاء؛ جنرال محمود سامي؛ نائب سالار غلام نبي خان چرخي؛ جنرال غلام جيلاني خان چرخي؛ محمد ولي خان دروازي؛ فرقه مشر شير محمد خان؛ فقير جان رئيس جنگلات؛ محمد مهدي منشي اعلي حضرت امان الله خان؛ غلام رباني چرخي و غلام مصطفى چرخي پسران غلام جيلاني خان چرخي؛ عبداللطيف چرخي پسر عبدالعزيز خان چرخي؛ عبدالخالق متعلم مكتب نجات؛ محمود متعلم مكتب نجات؛ علي اكبر؛ محمد حسين برادرش؛ محمد ايوب خان معاون مكتب نجات؛ غلام رسول معلم سپورت؛ خداداد پدر عبدالخالق؛ قربان علي ماماي عبدالخالق؛ مير عزيز؛ مير مسجدي و اعظم خواجه. (خالد صديق: "برگي چند از...، جلد اول، صفحه 172 - 174)

همچنان خالد صديق از 43 نفرانات و 12 نفر پسران خورد سال منسوب به خانواده چرخي جمعاً 55 نفر نام مي برد كه در زندانهاي سراي بادام، سراي علي خان و قلعه چه زنداني بودند و در سال 1325 بعد از مدت بيش از 14 سال زندان پرمشقت رها گرديدند. (لست مكمل آنها ديده شود: خالد صديق: "خاطر اتم"، صفحه 113 تا 115 و كتاب: "برگي چند از...، جلد اول، صفحه 168 - 170)

خالد صديق از تعداد بيش از 160 نفر زندانيهاي دوره محمدنادر شاه و محمد هاشم خان نام مي برد كه در زندانهاي مختلف در آنوقت زنداني بودند و اكثر شان در طول سال 1325 و 1326 از زندان رها شدند، از جمله: عبدالهادي داوي؛ محمد انور بسمل؛ نائب سالار جانباز خان چرخي با دو برادرش محمد عمر و محمد عثمان و چهار پسرش هريك پير محمد، محمد علم، محمد يحيي و عبدالرحمن؛ محمد عمر تاتا كوhestاني؛ محمد امين؛ عبدالشكور داوي؛ محمد سعيد؛ ميرسيد قاسم؛ احمد جان رحمانی؛ عبدالله منصوري؛ محمد عمر پيلوت؛ فيض محمد ناصري؛ فتح محمد فرقه مشر، لالا سيدمير؛ حبيب الله سرمامور؛ غلام دستگير قلعه بيگي؛ عبدالصبور غفوري، غندمشرفيضا محمد سكندر شاغاسي، عبدالغني معلم، هاشم خان مامور وزارت خارجه؛ محمد امير ترجمان، محمد ابراهيم صفا؛ محمد طاهر بسمل؛ محمد اسلم بسمل؛ محمد نعيم

بسمل؛ محمد هاشم اختر، محمد اكبر اختر، محمد اسماعيل سودا؛ محمد نسيم؛ محمد يوسف حقيقي؛ عبدالغفار سرحد دار و برادرش عبدالغفور؛ مير غلام محمد غبار؛ محمد سرور جوياء؛ حسن خان جوياء؛ سعدالدين بهاء؛ عبدالعزيز خان قندهاري مشهور به بابا؛ عبدالرحمن مامور وزارت خارجه؛ سيد احمد نائب سالار و غلام حيدر پسران شاه نور هزاره؛ لالا محمد ايوب؛ غلام نبي فرقه مشهور به چپه شاخ؛ فتح محمد فرقه مشر؛ نبي جان منصوري؛ ماما غلام انور منسوب به خانواده چرخي و پسرش عبيدالله؛ محمد جعفر ايوبي؛ محمد اكرم؛ عبدالحكيم رستاقى؛ غلام محى الدين انيس؛ محمد خالد انيس؛ فقير جان پنجشيري؛ محمد عثمان ترجمان؛ محمد على ترجمان؛ محمد عمر معلم؛ محمد حيدر نيسان؛ پابنده محمد مامور وزارت خارجه؛ محمد اكبر پرواني؛ كرنيل حبش خان؛ صالح محمد پرونتا؛ محمد ابراهيم؛ محمد ايوب غوربندى؛ محمد كبير غوربندى؛ عبدالحبيب شاغاسى؛ محمد زبير شاغاسى؛ احمد شاه خان رئيس؛ ياور محمود خان شاغاسى؛ گل احمد خان حاكم؛ عبدالاحد فدائى؛ غلام فاروق تلگرافى؛ حبيب الله تلگرافى؛ غلام صديق تلگرافى؛ رحيم وردكى تلگرافى؛ عبدالاحد رسام؛ محمد ابراهيم خليل؛ فيض محمد مامور وزارت خارجه؛ سيد امير فرقه مشر؛ ملك قيس و پسرانش؛ پسران مير زمان خان كنرى؛ محمد يونس مهندس؛ ملك اصغر؛ ميرزا شير احمد؛ حاجى عبدالحالق معاون بلديه؛ عبدالحميد مشهور به قندى آغا و برادرش محمد نبي؛ محمد امان فراش باشى؛ غلام صفدر اعتمادى؛ محمد شريف ضيائى؛ محمد عثمان افغان بيگ مغازه دار؛ غلام غوث افسر؛ غلام صديق توخى، غلام غوث توخى؛ غلام محبوب توخى؛ عظام محمد پسر خاله عبدالحالق، حيكم اسلم مهاجر؛ محمد رضا سنجرى؛ حيدر على متعلم؛ محمد منير منشى زاده، محمد كبير منشى زاده، محمد كريم منشى زاده و عبدالله منشى زاده (برادران محمد عظيم منشى زاده كه به ارتباط حمله بر سفارت انگليس اعدام گرديد)؛ داد محمد كورير؛ محمد رحيم كورير؛ غلام محمد متعلم؛ قربان على پيزاردوز؛ سيد عبدالله و برادرش صوفى فرنى هوتلى؛ عبدالودود انجنير؛ ميرزا عبدالقيوم مدير بودجه؛ عبدالكريم؛ خواجه اعظم (بعداً اعدام گرديد)؛ محمد نعيم هوتكى؛ شاهرخ ميرزا؛ عبدالصبور لغمانى؛ سيد غلام حيدر پاچا؛ عبدالرزاق خان؛ محمد كريم حاكم

اعلی؛ محمد حسین معاون لیسه استقلال؛ ماما عبدالواحد دگروال؛
صفر علی امنی؛ محمد اسحق امنی؛ عبدالقدیر کوهدامنی؛ عبدالله
متعلم مکتب نجات؛ محمد کریم کابلی؛ محمد عزیز توخی؛ محمد
اسحق هزاره؛ محمد اسحق شیردل شاغاسی (همصنف و رفیق
عبدالخالق)؛ محمدا مان شیردل شاغاسی؛ عبدالغنی ترجمان؛ کرنیل
شریف خان؛ غلام حیدر برادر محمود (رفیق عبدالخالق)؛ سید حسن
فرقه مشر کنری؛ غلام غوث رشاد؛ محمد ناصر رشاد؛ محمد
یعقوب غندمشر؛ لالا کرنیل للندری؛ غلام حضرت و غلام دستگیر
پسران لالا کرنیل؛ عبدالوهاب و پسرش عبدالغفار؛ میر محمد نعیم
هزاره؛ عبدالصمد صدیق؛ عبدالغفار صدیق، غلام دستگیر صدیق
و خالد صدیق پسران غلام صدیق خان چرخي؛ عبدالعظیم پسر
عبدالعزیز چرخي؛ عبدالله و عبدالرحمن پسران کاکای عبدالخالق؛
منه سنگه از سکه های هند؛ و محمد امین برادر تاتا. (خالد صدیق:
"برگی از..."، جلد اول، صفحه 160 تا 167 از اشخاص فوق الذکر
به شمول عکس های شان دیده شود - مأخذ بالا، جلد اول و دوم)

فصل دهم

اقدامات در جهت رفع مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ جهانی

کمبود مواد و صعود قیمت ها:

با وجودیکه دولت افغانستان به تائید لویه جرگه در جنگ دوم جهانی موقف بیطرفی را اتخاذ کرد و از صدمات مستقیم نظامی آن جنگ کشور را در امان نگهداشت، اما از نظر اقتصادی با صدمه بزرگ ناشی از جنگ روبرو گردید. در نیمه دوم سال 1941 (1320) بعد از حمله آلمان بر شوروی تجارت افغانستان با شوروی در پایان ترین حد خود رسید و نیز در نتیجه حملات جاپان در اوقیانوس آرام (پاسفیک) و کشورهای شرق دور تجارت افغانستان با کشورهای محور و دیگر کشورهای اروپائی و آسیائی که در ساحه جنگ قرار داشتند، قطع گردید و تا سال 1942 تنها هند برتانوی یگانه مرجع صدور و ورود، اموال تجارتي افغانستان باقی ماند. در ساحه واردات قلت مواد بخصوص پارچه های نخی، البسه، پطرویل، تیل خاک، شکر و دیگر اموال مورد نیاز مردم مشکلات زیاد را بار آورد؛ قیمت ها سریعاً روبه افزایش گذاشت، چنانچه در سال 1324 (1945) قیمت ها به مقایسه سال 1318 (1939) تقریباً هفت چند بالا رفت و در مقابل قیمت امتعه صادراتی افغانستان به دلیل بعضی اقدامات هند برتانوی پایان آمد که در اثر آن صادرات کشور نیز تقلیل یافت.

میر محمد صدیق فرهنگ در شماره 42 مورخ 12 جدی 1330 جریده "وطن" (اورگان نشراتی حزب وطن) مقاله دلچسپی درباره افزایش قیمت ها به مقایسه قبل از جنگ و بعد از آن نوشته و قیمت

مواد حیاتی را از سال 1317 (1938) با قیمت عین مواد در سال 1330 (1951) در شهر کابل مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده است که طی مدت 13 سال فوق سطح قیمت ها بطور اوسط به اندازه پنج چند بالا رفته و اما سطح عاید مردم در شهر کابل بسیار کمتر از آن افزایش یافته که در نتیجه سطح زندگی مردم شهری بطور قابل ملاحظه تنزل کرده است. ارقام ذیل صعود قیمت مواد اساسی حیاتی را از سه سال قبل از شروع جنگ جهانی و سه بعد از ختم آن نشان میدهد: (سیر کابل معادل 7.06 کیلو گرام)

1- آرد یک سیر: از 5 افغانی (در سال 1317) به 22 افغانی (در سال 1330)؛

2 - روغن یک سیر: از 32 افغانی به 180 افغانی؛

3 - گوشت گوسفند یک سیر: از 12 افغانی به 72 افغانی؛

4 - چای یک پاو: از 4 افغانی به 20 افغانی،

5 - بوره یک سیر: از 12 افغانی به 80 افغانی؛

6 - برنج یک سیر: از 5 افغانی به 30 افغانی؛

7 - چوب 15 سیر: از 10 افغانی به 60 افغانی؛

8 - ذغال یک سیر: از 2 افغانی به 10 افغانی؛

9 - برق یک کیلووات: از 25 پول به 1 افغانی؛

ای تحول بیشتر از همه ناشی از قلت مواد در بازار و بلند رفتن قیمت تیل، چای، بوره و بعضی اقلام وارداتی دیگر بوده که موجب بلند رفتن سطح عمومی قیمت ها گردیده و در عین زمان احتکار تاجران عامل قلت مصنوعی در بازار شده بود، اما دلیل مهم دیگر دولت تا چندی قبل پول کاغذی را به نشر رسانیده بود، بدون توجه با تأثیرات انفلاسیونی مقدار بیشتر از حد لازم پول را متواتر به جریان انداخته بود، بخصوص با بلند رفتن قیمت ها دولت ناگزیر به افزایش معاشات و نیز مصارف خود شده و اقدام غیرمستقیم به افزایش سریع تر قیمت ها منتج گردید.

تأسیس "مجمع رفاه عامه":

حکومت شاه محمود خان برای رفع این مشکل بزرگ اقتصادی که موجب قلت مواد و در نتیجه بلند رفتن قیمت ها گردیده و زندگی

روزمره مردم را در مضيقه شديد اقتصادي قرار داده بود، تصميم گرفت مجمعي را زير نام "رفاه عامه" به پيشنهاده وزارت اقتصاد ملي در ماه ميزان 1325 (1946) تشكيل دهد تا اقدامات لازم را جهت رفع مشكلات مردم و تأمين ضروريات عامه رويديست گيرد.

مجمع رفاه عامه كه متشكل از تعدادي از اعضاي كابينه و اشخاص خبير ديگر بود، زير نظر ميرزا محمد خان يفتلي وزير دولت به حيث رئيس و سيدقاسم رشتيا كفيل رياست مستقل مطبوعات به حيث منشي بكار آغاز نمود و وظيفه داشت تا در قدم اول راجع به كمبود گندم و آرد، شكر، پطرول و منسوجات نخي و پشمي با فعال ساختن يك تعداد مؤسسات جديد دولتي تحت نظر و اداره وزارت اقتصاد ملي، وزارت داخله و رياست مستقل زراعت از جمله ديپوي تعاوني، كوپراتيف مامورين، دائره ارزاق، شركت قند و پطرول و نيز شركت حمل و نقل اقدام عاجل و فوري نمايد.

طي يك سال پس از تشكيل اين مجمع كه در آنوقت به "مجلس رفاه عامه" شهرت يافته بود، فعاليت هاي جدي صورت گرفت كه توانست تاحدي از شدت بحران اقتصادي بكاهد. در سالنامه كابل سال 1326-1327 گزارش مفصلي در زمينه به نشر رسيده است كه نكات مهم و قابل توجه آن ذيلأ با اختصار تقديم ميشود:

در گزارش آمده است كه : ديپوي تعاوني طبق هدايت مجلس رفاه عامه به خريداري منسوجات "رخت" از خارج پرداخت ويك قسمت آنرا بصورت كوپوني توزيع كرد، طوريكه در شش ماه اول سال 1325 و اوایل 1326 در تمام مملكت در حدود 16 مليون متر تكه را تا دورترين نقاط كشور توسط هيئت هاي ثابت و سيار به نرخ تمام شد به اهالي عرضه نمود و در نتيجه قيمت هاي رخت باب در بازار سياه اقلأ پنجاه فيصد تقليل يافت. ضمناً مازاد تكه ها را در دوكان ها بطور آزاد به قيمت نازلتر از بازار سياه بفروش گذاشت. براي نيمه دوم سال 1326 ديپوي تعاوني به توريد مقدار بيشتر تكه و توزيع آن به قسم كوپون و نيز بطور آزاد با حجم بيشتر پرداخت كه در نتيجه قلت و كمبود تكه باب تا حدي مرفوع گرديد.

راجع به غله كه در اثر خشك سالي دو سال گذشته حاصلات گندم سخت صدمه ديده و كسر فاحش به وجود آمده بود، وزارت اقتصاد

تصمیم گرفت تا به مقدار 25 هزار تن گندم از امریکا خریداری کند. برعلاوه ریاست ارزاق یک مقدار غله را از نقاطی که حاصلات آن نسبتاً خوب بود، بطور خوش برضا خریداری کرد و وقتیکه وضع بازارغله در مندوی های کابل، قندهار، مشرقی، قطغن، میمنه و هرات خراب بود، تا رسیدن گندم از امریکا ریاست ارزاق آنرا بخصوص در مندوی کابل و قندهار عرضه نمود و با ورود گندم امریکائی ارسال آن به مقدار کافی به سائر ولایت کشور نیز آغاز شد و حتی مقداری از گندم را برای زارعین بطور تقاوی برای زراعت تخصیص دادند. مجلس رفاه عامه تصمیم گرفت تا مقدار 5000 خروار گندم را برای اعاشه عسکری نیز در دسترس قرار دهد و یک مقدار باقیمانده را در گدامها به قسم احتیاط ذخیر کردند. گندم امریکائی با قیمت تمام شد در حدود 14 افغانی فی سیر (تقریباً هفت کیلو) و آرد فی سیر 15 افغانی در کابل عرضه شد و در سائر جا ها با اضافه مصارف ترانسپورت داخلی بفروش رسید.

در گزارش آمده است که قیمت گندم با ملاحظه ساختمان زراعتی هر ولایت و موجودیت گندم متفاوت میباشد، طور مثال در هرات گندم فی سیر کابل 6 الی 7 افغانی، در فراه 8 الی 9 افغانی، در قندهار 10 الی 12 افغانی، در بدخشان 5 الی 6 افغانی، در قطغن و مزار و میمنه 10 الی 14 و در اطراف کابل 13 الی 14 افغانی بوده است.

مشکلات ناشی ازجنگ در هند از یکطرف به واردات پترول صدمه رسانید و حتی بعضاً برای یک دوهفته متوقف میگردید، ازطرف دیگر افزایش تعداد موتر ها بخصوص برای حمل و نقل به اطراف ضرورت به پترول بطور جدی مطرح بود و قیمت آن به دلیل کمبود در عرضه رو به صعود داشت. وزارت اقتصاد ملی با تأسیس شرکت پترول توانست به ورود پترول نظم بخشد و در اثر آن از کمبود جدی و ایجاد بازار سیاه بوسیله محتکرین جلوگیری کند. در اواخر 1326 حکومت نرخ ثابت پترول را فی گیلن 8 افغانی و 75 پول در سرتاسر کشور تعیین کرد که اینکار موجب از بین رفتن احتکار پترول گردید و نیز از نوسانات فاحش نرخ حمل و نقل کالا به نقاط مختلف کشور که با ارتباط قیمت های

متفاوت و اغلب احتکاری پطرول درتغییر بود، یک نوع ثبات بخشید.

تیل خاک که مورد استفاده برای تنویر یکی از احتیاجات مبرم مردم در تمام کشور بود، نیز از طریق شرکت پطرول مرفوع گردید و از بازار احتکاری آن با قیمت های بلند جلوگیری بعمل آمد. شرکت پطرول در جوار تورید پطرول مقدار کافی تیل خاک را نیز از روسیه وارد و در سرتاسر کشور از طریق بازار توزیع میکرد.

از جمله احتیاجات اولیه چای و صابون بود که روز بروز بر قلت آن افزوده می شد و فابریکه کوچک صابون سازی قندوز به دلیل تقلیل حاصلات پنبه نیز توانائی تولید لازم را از دست داده بود. لذا وزارت اقتصاد ملی به تورید مقدار صابون اقدام کرد. عین موضوع شامل حال چای بود که به دلیل برهم خوردن نظام اقتصادی در هند و سیلون واردات چای از آنجا به مشکل مواجه گردید و دولت مجبور شد برای رفع این معضله بجای اتکاء به تجار انفرادی خودش به تورید چای از هند و سیلون بپردازد و بدینوسیله این مشکل را مرفوع و دست محتکران را کوتاه سازد و نیز قیمت را تاحدی در بازار زیر کنترل آورد. (برای شرح مزید دیده شود: گزارش "مجلس رفاه عامه"، سالنامه کابل، سال 1326 - 1327، صفحه 61 - 69)

ایجاد "دیپوی تعاونی مامورین":

در همین موقع سیدقاسم رشتیا از کفالت ریاست مطبوعات تبدیل و به حیث رئیس "دیپوی تعاونی مأمورین" که مسمی به کوپراتیف مأمورین بود، مقرر شد و موصوف در کتاب "خاطرات" خود شرحی در زمینه دارد که در یک قسمت آن می نویسد: «برای تهیه و تدارک چندین قلم مواد ضروری مامورین از داخل و خارج اقدامات به عمل آمد تا علاوه بر سه قلم مواد سابق (آرد، بوره و تکه) به توزیع شش قلم دیگر مثل روغن، چای، برنج، زغال، چوب و نمک موفق گردیدیم و ازطرف دیگر برای آنکه اسعار خارجی برای تهیه اجناس ضروری از خارج بدست آید، یک شعبه تجارتی در مؤسسه افتتاح و با صدور دانه زغر و کنجد، پسته و بادام یک سلسله اموال مورد احتیاج را از منابع اولیه آن وارد نمودیم، چنانچه

در قدم اول روغن نباتی (بصورت مارگرین) و تکه های دریشی، بوت و سامان توالت از هالند، بنیان [زیر پوشی] و اقسام جراب، دستمال های بافتگی و امثال آن از هند و دریشی های دوخته از سویدن وارد گردید و از طرف دیگر نظم و ترتیب مغازه ها برخلاف گذشته که هفته ها کوپون داران از فقدان مواد مقابل مغازه ها صف کشیده به مظاهره می پرداختند، اکنون ترتیب توزیع بطور منظم صورت می گرفت که از اثر این اصلاحات و انکشافات در مدت کمی مؤسسه تعاونی شهرت نیکی در محیط حاصل کرد.» (رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی..."، ویرجینیا، 1376، صفحه 99)

قابل ذکر است که پس از سقوط حکومت شاه محمود خان و صدارت محمد داود فعالیت های سه ساله اخیر ریاست دیپوی تعاونی مورد بررسی قرار گرفت و وزیر مالیه عبدالملک عبدالرحیمزی هیئتی را برای تفتیش امور آنجا مقرر کرد که پس از سؤال و جواب، وزارت مالیه به این نتیجه رسید که: «در ریاست کوپراتیف از رئیس گرفته تا پایان همه درین راه غفلت نموده اند و پولهای حکومت تلف شده است». رشتیا که آنوقت از ریاست آن مؤسسه منفصل شده بود، نظر وزارت مالیه را در زمینه رد کرده و در کتاب خاطرات خود می نویسد: «بعد از رفتن من در سال اول در اثر اقدامات بی تدبیرانه عبدالملک خان مؤسسه ورشکست و دچار بحران گردیده در سال دوم از فعالیت بازماند و در سالهای سوم و چارم بکلی از بین رفت و مثل دیپوی تعاونی و امثال آن به تصفیه سپرده شد.» (رشتیا: مأخذ فوق ... صفحه 112)

واقعیت امر اینست که در ظرف هفت سال صدارت شاه محمود خان بحران ناشی از عواقب جنگ جهانی دوم از حالت پراگندگی درنظم جهانی دوباره به حالت عادی برگشت و مشکلات در برابر صادرات و واردات بطور کل رفع شد و در قبال آن تدابیر عاجل و اضطراری در افغانستان نیز قدم بقدم رو به عادی شدن گذاشت و دیگر نیازی به موجودیت دیپوی تعاونی و مؤسسات مشابه آن که به حیث یک تشکیل تجارتی دولتی تغییر شکل یافته بود، احساس نمیگردید. لذا فعالیت آن متوقف و مؤسسه لغو شد، اما بجای آن در حکومت بعدی در قسمت تورید پطروول و یکی دو قلم مهم استراتژیک دیگر دولت با تشکیل مؤسسه بنام "انحصارات دولتی" اقدام کرد.

فصل یازدهم

باز شدن یک روزنه کوچک به روی زنان

در این مبحث از همه اولتر به این سؤال پاسخ باید گفت که چرا بعد از نهضت نسوان در دوره امانی موضوع زنان و تعلیم آنها به عقب برگشت کرد و بار دیگر زنان پس از رسیدن محمد نادر شاه به سلطنت مکلف به پوشیدن چادری شدند و چرا دروازه های مکاتب نسوان برای چند سال به روی دختران بسته ماند؟ همچنان به شرح این موضوع پرداخت که بعد از یک دوره انجماد چگونه بهار نسوان در زیر چادری آغاز و قدم بقدم راه خود را بسوی آینده باز کرد؟ البته در این ارتباط لازم است نگاهی مختصر به انکشاف معارف نسوان و ارتقای مکاتب ابتدائیه به لیسه ها و تعلیمات عالی نسوان انداخت و نیز از تأسیس مؤسسه خیریه نسوان (بعداً میرمنو تولنه) که اولین تهداب آن در زمان صدارت شاه محمود خان گذاشته شد و زمینه تماس و تعلیم را برای زنان بیرون از خانه فراهم کرد، مطالبی مختصر تقدیم کرد:

برگشت به عنعنه زیر نام شریعت:

طوریکه قبلاً تذکار یافت، اولین اقدام محمد نادرشاه فعال ساختن چرخهای اداری حکومت بود که در قدم اول با نشر یک ابلاغیه رسمی "خط مشی دولت" در ده فقره اعلام گردید و آن درحقیقت محورعمومی همه اجراءات حکومت را برای سالهای دراز به شمول محتویات قانون اساسی تشکیل میداد. در فقره اول ابلاغیه تصریح شده بود که: «حکومت موجوده موافق باحکام دین مقدس اسلام و مذهب مهذب حنفی امورمملکت را اداره و اجراء خواهد کرد و برای اینکه شریعت غرای محمد(ص) درامورمملکتی قایم و دایم

باشد، ریاست شورای ملی و وزارت عدلیه مسؤل میباشند و شعبه احتساب از امور لازمی این حکومت است که به یک صورت منظم این شعبه دائر خواهد شد. موافق باحکام دین، اهالی افغانستان بدون امتیاز قومیت و نژاد باهم برادر و در حقوق مساوی یکدیگر شناخته میشوند. حجاب در افغانستان بدین و شریعت محمد (ص) قایم خواهد بود.»

در مواد قانون اساسی و نیز در مثنی اساسی دولت در هیچ جا مطلبی به نظر نمی خورد که رسماً بر زنان و دختران محدودیت آشکار وضع شده باشد، مگر یک جمله کوتاه در فقره فوق الذکر که: «حجاب در افغانستان موافق بدین و شریعت محمد (ص) قایم خواهد بود»، عملاً معنی اجباری بودن مجدد چادری را برای زنان تحمیل کرد و هدایت داده شد که زنان نمی توانند بدون چادری از منزل بیرون شوند. از آنجائیکه پوشیدن چادری یک اصل شرعی و اسلامی نیست و در اسلام به رعایت ستر برای زنان تأکید شده، نه پوشانیدن روی و دستها، اینکه چرا بنام شریعت خواستند عرف و عنعنه را بجا سازند، دلیل آنرا باید در وضع ملتهد و عکس العمل های آنوقت در برابر رفع حجاب در زمان امانی و تخریشهای ناشی از آن دانست که به وسیله تبلیغات شدید مخالفان ایجاد گردیده بود.

با آنکه محمد نادرشاه و بردارانش اشخاص متعصب مذهبی نبودند، ولی روی اجبار و رعایت شرایط وقت بر زنان قید چادری را وضع کردند و نیز دروازه مکاتب دختران را برای چندین سال بستند. به این ترتیب راه دراز زنان در زیر چادری آغاز گردید که تا ماه سنبله 1338 ادامه پیدا کرد و در یک شب جشن ملکه و خانم صدراعظم محمد داود بدون چادری برای تماشای یک مسابقه فوتبال به غازی ستودیوم رفتند و از آن به بعد پوشیدن چادری از حالت جبری به اختیاری تبدیل شد.

محمد ظاهرشاه در آغاز سلطنت طی فرمانی اعلام کرد که مثنی اساسی پدرش را در تمام امورا عم از داخلی و خارجی تعقیب میدارد و در عین زمان قانون اساسی 1310 را بدون تعدیل نافذ دانست. این قانون به استثنای یکی دومورد که تعدیل ضمنی به آن صورت گرفت، در دیگر موارد تا سال 1343 به همان شکل اولی مرعی الاجراء بود. با آنکه در این قانون هیچ تذکری در مورد محدودیت بر

زنان ذکر نشده و در رابطه با حقوق اساسی افراد همیشه از کلمات مثل "کلیه اتباع" و "کافه اتباع" کشور نام برده شده که زن و مرد را احتوا میکند و بطور غیرمستقیم به تساوی حقوق زن و مرد البته در چارچوب شریعت اعتراف میشود، ولی در عمل حکومت با این موضوع بطور معکوس برخورد کرد و زنان کشور را از حقوق مشروع شان محروم ساخت، چنانکه ماده 10 قانون اساسی تصریح میدارد که: "کافه تبعه کشور در امور دینی و مذهبی و اصولات سیاسی دولت متبوعه خود مکلف و مقید بوده، آزادی حقوق مشروع خود را مالک هستند." از آنجائیکه قید "اصولات سیاسی دولت" با مشی اساسی دولت عین حکم قانون را بخود میگرفت، پوشیدن چادری که عملاً شامل مشی اساسی دولت در زمان محمد نادرشاه بود، در دوره جدید نیز به همان قوت و شدت خود باقی ماند و زنان باز هم مجبور به ادامه پوشیدن چادری در بیرون از منزل بودند.

علاوئاً ماده 14 قانون اساسی حکم میکرد که: «عموم تبعه افغانستان نظر به قابلیت و اهلیت، بقدر ضرورت حکومت استخدام میشوند». در اینجا زنان که نصف نفوس کشور را میسازند، با پوشیدن جبری چادری، از این حق قانونی خود عملاً محروم گردیدند و این وضع که در حقیقت نقض قانون اساسی بود، تا چندین سال بعد ادامه یافت، تا آنکه دروازه یکی دومکتب نسوان به روی دختران شهر کابل باز شد و از آن طریق چند خانم به حیث معلمه و قابله فرصت کار را در بیرون از منزل پیدا کردند.

به همین ترتیب ماده 20 قانون اساسی که تعلیم و تربیه برای اطفال تبعه افغانستان را واجبی و حتمی میدانست، باز هم به حال نصف نفوس اطفال کشور که دختران را احتوا میکرد، حکومت نه تنها آنها را مجبور به رفتن مکتب نداشت، بلکه دروازه های مکاتب دختران را مسدود نگهداشت و مانع تعلیم آنها گردید. مسلماً دلیل عمده نقض مواد فوق، نتیجه سیاست شدید محافظه کارانه دولت بخصوص در دوره صدارت محمد هاشم خان بود که در اثر همسوئی عناصر دینی و مذهبی و به مقصد دلجوئی و قرب آنها به دستگاه حکومت، حقوق مشروع اتباع و در مجموع حقوق زنان را عملاً مورد اغماض قرار داد و صدمه بزرگ به نهضت زنان کشور وارد کرد.

اینکه درمشی اساسی دولت درزمان محمد نادرشاه و ادامه آن در دوره محمد ظاهرشاه تصریح شده بود که "حجاب در افغانستان بدین و شریعت محمد(ص) قائم خواهد ماند". موضوعیست که دوسوال عمده را مطرح میسازد: یکی اینکه آیا حجاب در شریعت محمدی شامل پوشانیدن همه بدن زن بشمول روی او میگردد؟ و دیگر اینکه اگر چنین است، پس رفع حجاب که بعد از سی سال توسط شخص پادشاه و صدراعظم و خانم های شان که بتاریخ دوم سنبله 1338 (23 اگست 1959) عملی گردید، باید یک عمل غیر شرعی تلقی می شد که چنین نبود. این استدلال واضح میسازد که مشی اساسی دولت در آنوقت مبنی بر پوشیدن جبری چادری بر زنان یک امر نهایتاً سیاسی بوده که به آن صبغه شرعی داده شد و این اشتباه بزرگ بود.

این وضع نه تنها بر زنان شهری، بلکه بر زنان روستائی نیز اثر بخشید و آزادی عنعنوی آنها را محدود ساخت، چنانچه میر غلام محمد غبار در خاطرات ایام تبعید خود در قریه بالابلوک ولایت فراه (1935) در زمینه می نویسد: «مردم این منطقه عموماً قوی پیکر و زیبا و زحمتکش و در عین فقر، چشم سیر و مغرور بودند. زنان برق و حجاب نمی شناختند و با مردان خود شریک کار بودند. این زنان آزاد و بی پروا، زندگی عقیف را یک امر طبیعی می شمردند و از مفاسد اخلاقی مبراء بودند.... در عیدهای رمضان و قربان مردان و زنان دهات، در میدان های وسیع یکجا شده و به بازی ها و تخم جنگی و اتن می پرداختند. اجتماع زنان جداگانه و در نزدیک اجتماع مردان بعمل می آمد، ولی در یکی از همین اجتماعات بود که امر رسمی سردار علاقه دار رسید و گفت: چون دولت اسلامی اعلیحضرت معظم همایونی پابند شریعت اسلامی است، بعد از این نباید زنان در ایام عید بغرض میله در میدان های آزاد برآیند و اگر زنی از خانه برآمد، مردش مجازات میشود. اینست که در عید دیگر میله ها مخصوص مردان شد و از زن خبری نبود». (غبار: مأخذ بالا....، جلد دوم، صفحه 184 و 185).

باز شدن مجدد مکاتب برای زنان و دختران :

پس از گذشت پنج سال از سقوط دوره امانی گام اول نهاده شد و انهم بازگشائی شفاخانه مستورات و مکتب قابلیت بود. این شفاخانه

که در دوره امانی در قلعه "باقرخان" در منزل "اخت السراج" (خواهر امیر حبیب الله خان سراج الملة) تاسیس و شروع به کار کرد، در دوره اغتشاش "سقاوی" مثل سائر مؤسسات مسدود گردید و تا سال 1934 عصر سلطنت محمد ظاهر شاه هنوز هم مسدود باقی ماند، اما پس از چند سال نظربه ضرورت عاجل، این شفاخانه به عین نام ولی در یک عمارت دیگر در جوار دریای کابل مسما به محل "اندرابی" دوباره باز گردید. این عمارت که یکی از عمارات زمان سراجیه بود، محلی تاریخی است که تحرک زنان در زیر چادری از همین جا آغاز شد و راه دراز و پرپیچ و خم خود را بسوی آینده درپیش گرفت تا بسر منزل مقصود یعنی رهایی از زندان چادری رسید. در نیمه اخیر 1319 (1940) عمارت جدید شفاخانه مستورات در همان محل اولی (زمان امانی) در قلعه باقرخان تکمیل گردید، شفاخانه و مکتب قابلیت هردو به آنجا انتقال کردند و شفاخانه تا امروز در همان محل فعال و روز بروز در حال تکامل بوده و خدمات ارزشمندی را برای مردم انجام داده است. در سالهای بعد شفاخانه جزء کلینیک های مؤسسات طبی پوهنتون کابل گردید و تاحال شفاخانه مخصوص برای نساء می باشد.

با انتقال شفاخانه و مکتب قابلیت به محل دیگر، مکتب دختران جای آن را گرفت که رسماً بنام (مکتب مستورات) و اما بین مردم تا اخیر بنام (مکتب اندرابی) مشهور بود. با این تغییر مکتب اندرابی، این طفل کوچک معارف مثل چوپه کبوتر از زیر بال مادر بیرون جست و خود به تنهایی در فضا به پرواز درآمد و اما پرواز نامطمئن و پراز مشقت. در اینجا بیمورد نخواهد بود که از دو خانمی نام برد که هردو از جمله بنیان گذاران معارف نساء کشور در این دوره محسوب میشوند، هریک: خانم فریسه اولین مدیره این مکتب (خانم مسیو فریسه مدیر مکتب استقلال - تبعه فرانسه) و خانم مارگریتا برشنا، مدیره بعدی (افغان جرمن تبار) ملقب به ماه گل (خانم استاد شهیر عبدالغفور برشنا).

با افزایش سریع تعداد شاگردان در مکتب اندرابی، وزارت معارف در سال 1317 (1938) تصمیم گرفت یک عمارت جدید را در ساحه مشهور به "باغ نقیب" برای مکتب اعمار کند. این عمارت در سال 1941 تکمیل و آماده استفاده گردید. مکتب جدید نخست به مکتب

"نمره اول" واما بعد بنام تاریخی "ملالی" مسمی شد. از مجموع تقریباً 1200 شاگرد (از صنف اول تا ششم)، در حدود 650 شاگرد که در صنف چهار تا شش بودند، به مکتب جدید انتقال یافتند و باقی در حدود 450 شاگرد از صنف اول تا سوم در مکتب اندرابی به درس ادامه دادند. دو سه سال بعد به تعداد شاگردان جدید چنان افزود گردید که وزارت معارف وقت ناچار شد عمارت مشهور به "بوستان سرای" را برای مکتب تخلیه کند و آنرا به مکتب نمره دوم مسمی سازد که بعداً نام تاریخی "زرغونه" را به آن دادند. به این ترتیب مکتب مستورات یا اندرابی به حیث یک مرکز تعلیم و تربیه نسوان کشور نام خود را در تاریخ معارف کشور ثبت کرد و سپس به دومکتب ملالی و زرغونه (بعداً لیسه) تقسیم و منحل گردید.

لیسه ملالی بر علاوه آنکه محل تاسیس اولین مؤسسه نسوان، اولین دارالمعلمات نسوان و اولین فاکولته نسوان در افغانستان محسوب میشود، اولین لیسه عصری اناث افغانستان بود که در سال 1326 (1947) برای نخستین بار یک گروه شش نفری فارغ التحصیلات نسوان را به جامعه تقدیم کرد (هریک: کبرانورزائی، عالیہ پوپل، شفیقه رشیدی، و سید بی بی واعظی همچنان دو سامع: رقیه حبیب و حمیرا نورزائی).

بدون شک در بین نسوان افغانستان اولین نویسنده معاصر، اولین مدیره افغان یک لیسه دختران، اولین دختر و خانم روی لچ، چندین نفر از کمیته مرور قانون اساسی ولویه جرگه سال 1964، اولین وزیر، اولین مدیر مسئول یک جریده، یکی از وکلای شورا، یکی از اولین اعضای مجلس اعیان، اولین فارغ التحصل چند فاکولته پوهنتون کابل، اولین تعلیم یافته خارج در چند رشته جدید، اولین گوینده رادیو، و اولین آواز خوان، همه دست پرورده این لیسه میباشند". (گروس، نسرین ابوبکر: "قصاریخ ملالی یا خاطرات اولین لیسه دختران افغانستان"، چاپ اول، ویرجینیا، 1998، صفحه 38-39)

لیسه زرغونه وقتی به عمارت "بوستان سرای" انتقال کرد که به تعداد شاگردان آن افزود گردید. این لیسه عین نقش را در ارتقا و انکشاف معارف نسوان بازی کرد که لیسه ملالی همزمان بعهدہ

داشت. خانم برشنا اولین مدیره این لیسه تعداد شاگردان مکتب را در سال 1332 (1953) بالغ به 1500 دختر می داند که توسط جمعا 56 معلم تدریس میشدند. زبان خارجی در این مکتب نخست جرمنی بعداً به انگلیسی تبدیل شد، درحالیکه درمکتب ملالی زبان خارجی فرانسوی بود. لیسه زرغونه چون در مرکز شهر بود، به سرعت به تعداد شاگردان آن افزود گردید که عمارت گنجایش آنرا نداشت، لذا برای لیسه زرغونه عمارت جدید درقلعه فتح الله خان (شهرنو) اعمار گردید ومکتب درشروع 1339 (1960) به آنجا انتقال یافت. درعین زمان در اواخر سالهای 1950 حکومت تصمیم گرفت تا به تعداد لیسه های نسوان درکابل و ولایات کشور بیفزاید. اولین لیسه نسوان در ولایات افغانستان لیسه "سلطانہ رضیہ" درهرات و بعداً لیسه "نازو انا" درقندهار بود که به همین سلسله درسالهای بعد درمرکز اکثر ولایات بزرگ لیسه های اناث به سرعت تاسیس گردیدند. همچنان مکاتب ابتدائی دختران بعداً در شهرک های دوردست کشورافتتاح شد که شرح هریک از موضوع بحث این کتاب دور است.

افزایش سریع تعداد شاگردان ازیکطرف و کمبود معلمه ها، آنهم کسانیکه سویه بهترتدریس داشته باشند، حکومت وقت را واداشت تا درصدد فراهم نمودن زمینه های تحصیل بالاتر برای نسوان برآید. همان بود که درسال 1327 (1948) یک پروگرام دوساله رویدست گرفته شد و "دارالمعلمات" تشکیل گردید که هدف اصلی آن تربیه معلمه ها در دو رشته ساینس و ادبیات برای مکاتب نسوان بود.

فاکولته هم درلیسه ملالی شروع شد و چون اکثر فارغ التحصیلات علاقه و ضرورت داشتند که کار کنند و از طرف دیگر معلم نسوان بسیار کم بود، بنابراین فیصله بعمل آمد که آنها قبل از ظهربه حیث معلمه وبعد از ظهر دروس فاکولته را پیش ببرند. فاکولته در دوره اول دو صنف داشت: ادبیات وساینس. این سلسله ادامه یافت ودرطول 12 سال، بیش از دوصد خانم لیسانسیه ازاین مرکز به جامعه نسوان افغانستان تقدیم گردید، تا آنکه بارفع حجاب در سال 1338 (1959) برای اولین بار پروگرام مشترک تعلیمات عالی

دختران و پسران نخست در فاکولته طب و سپس در سال 1340 (1961) در دیگر فاکولته های پوهنتون کابل آغاز شد.

تأسیس مؤسسه خیریه نسوان (میرمنو تولنه):

در سال اول صدارت شاه محمود خان 1325 (1946) یک قدم مهم در راه امور زنان در کابل گذاشته شد و آن تأسیس "مؤسسه خیریه نسوان" به پیشنهاد عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد بود که بعداً نام "د میرمنو تولنه" را بخود گرفت. این مؤسسه در جوار یک عده مؤسسات دیگر از قبیل مرستون (دارالمساکین) و روزنتون (حمایت اطفال) در کابل فعالیت مقدماتی را نخست زیر نظر وزارت مالیه آغاز کرد که مسئولیت امور آن بدوش سیدقاسم رشتیا (معاون ریاست مستقل مطبوعات وقت) و همکاری خانم الیزابت نعیم (خانم انجنیر محمدنعیم ضیائی) گذاشته شد. این مؤسسه که بعداً فعالیت خود را زیر نظر وزارت معارف ادامه داد، برای بار اول در یک عمارت نسبتاً کوچک در مقابل لیسه ملالی آغاز بکار کرد، پس از دوسال به عمارت مغصوبه محمولی خان دروازی (وکیل سلطنت در عصر امانی) در جوار هتل کابل منتقل شد.

مؤسسه خیریه نسوان که بعد از "انجمن حمایت نسوان" عصر امانی، یک گام دیگر در راه رشد اجتماعی نسوان بود، به سرپرستی (افتخاری) قمر غازی (دختر صدراعظم شاه محمود خان) و اداره رقبه عنایت سراج - اعتمادی و زینب عنایت سراج (یکی از پیش کسوتان نهضت زن که خدمات ارزشمند او درخور تقدیر است) و به همکاری یک عده زنان باسواد و با تجربه دوره امانی شروع به فعالیت کرد و بزودی به یک مرکز تجمع زنان جوان و کلانسال کابل مبدل شد. پروگرام های آن بیشتر شامل سواد آموزی، دوخت و بافت و همچنان امور منزل بود.

رشتیا در کتاب "خاطرات سیاسی" خود از تشویشی که در محیط راجع به تجمع و رفت و آمد زنان، آنهم در ساعات صبح و عصر در شهر منعکس گردیده بود، با ارائه یک راه حل چنین می نویسد: «ما وقت شروع و ختم کار شاگردان و کارکنان مؤسسه را نیم ساعت بعد از آغاز و انجام کارمامورین قرار دادیم، بر علاوه عمارت مؤسسه که در منزل مرحوم محمولی خان در جوار هتل کابل قرار داشت، به

چند سمت راه داشت تا منسوبین مؤسسه را از چند راه مختلف به خانه های شان بفرستیم.... در بس های شهری تصمیم گرفته شد که چند قطار پیشرو که دروازه علیحده دارد، برای خانمها تخصیص داده شود.... همچنان تصمیم گرفته شد بقسم تجربوی سینمای کوچک در داخل عمارت مؤسسه ترتیب و بعضی فلمهای منتخب هفته برای خانمها نمایش داده شود، وزارت داخله که در انوقت مسئول امور سینما و توریذ فلم بود، از مساعدت و دادن فلم امتناع ورزید و مجبور شدیم از بعضی سفارتهای خارجی فلم های مستند تربیوی و معلوماتی را اخذ و درسینمای موقتی مؤسسه به نمایش گذاریم که خیلی مورد استقبال طبقه نسوان قرار گرفت". (رشتیا: "خاطرات سیاسی...."، صفحه 51 و 52)

با شروع فعالیت در مؤسسه نسوان قدمهای دیگر نیز برداشته شد، از جمله لطیفه کبیرسراج (صبیه سردار عنایت الله خان معین السلطنه) اولین خانم افغان بود که در سال 1326 (1947) باچادری به "رادیوکابل" آن وقت که در جوار پل باغ عمومی موقعیت داشت، به حیث نطاق شروع بکار کرد. همچنان میرمن پروین یکی از پیش کسوتان آوازخوانی کشور اولین اجرای خود را بنام "گل فروش" در سال 1951، زمانیکه استاد برشنا متصدی اداره رادیو بود، به علاقمندان آواز تقدیم کرد که شهرت فراوان پیدا نمود و سال بعد ریکارد شد. واقعاً در آن زمان تشبث به اینکارها جرأت و شهامت بسیار میخواست، مخصوصاً اینکه فضای فرهنگی جامعه در برابر هنرمندی زنان بسیار منجمد بود؛ در اثر فداکاری همین مردان و زنان پیشتاز بود که تحت شرایط سخت طلسم جامد عنعنه در شهر شکست و پس از دوره امانی بار دیگر تحرک بسوی تجدد راه خود را در زندگی مردم باز کرد.

در سال 1329 (1950) اولین کودکان در کشور تأسیس شد که در یکی از عمارات شخصی مقابل عمارت ولایت کابل (در منزل سردار علیشاه خان) موقعیت داشت و تعدادی از اطفال خرد سال شامل آن شدند و یکی از برنامه های آن سرودن ترانه های دسته جمعی بود که توسط استاد غلام حسین تصنیف و با پیانو همراهی می شد و این اولین بار بود که اطفال کودکان با یک یونیفورم معین به آنجا می رفتند و والدین در رفت و آمد آنها کمک میکردند.

از همه مهتر علاقمندی خانم های شهری در رفتن به سینما بود. تا آنوقت که هنوز ملحقات عمارت میرمنو تولنه تکمیل نشده و سینمای آن مسما به "زینب ننداری" زیرساختمان قرارداشت، در اثر علاقه روز افزون زنان شهرکابل به سینما و ازدحام بیش از حد آنها در سینمای بسیارکوچک و ابتدائی مؤسسه نسوان درجوار هوتل کابل، حکومت در سال 1331 (1952) تصمیم گرفت تا یکی از سینماهای شهر را که درنفس شهرکهنه (در محلی بین کوچه اچکرائی ها و باغ قاضی) چندسال قبل اعمار شده و دارای یک محوطه و دو راه ورودی بود، برای هفته دو روز برای خانمها اختصاص دهد. دراین دو روز فلمهای سینمائی اغلب هندی در روز سه بارنمایش داده میشد و درآن روزها درهر دو دروازه ورودی محافظین امنیتی وقبوجی های مؤسسه نسوان عبور و مرور را شدیداً کنترل میکردند و به اطفال اعم ازبچه و دختر اجازه ورود به محوطه سینما را نمیدادند. یک نمایش قبل ازظهر و دو نمایش بعد ازظهر بود که زنان باچادری از اطراف واکناف شهرمی آمدند وحتی در محوطه سینما چادری ها را به اصطلاح "کلوله" کرده درکنار خود نگهمیداشتند و به مصافحه و تماشای فلم می پرداختند.

عجیب بود که آنروزها دربین زنان وخانواده ها سخن ازداستان فلم ها بود، زیرا مردها عین فلم را درسینماهای مردانه و زنان آنرا در سینمای زنانه میدیدند و اینکار موجب شد تا زنان ومردان برای بار اول در باره چشم دیدهای مشترک خود که اکثراً زبان فلم را نیز نمیدانستند، باهم به تبادل نظر وبحث بپردازند. عطش سینما رفتن درآغاز بین زنان آنقدرزیاد بود که بسیاری خانمها هفته دو روز را ازصبح تا عصر درمحوطه سینمای بهزاد سپری میکردند واز دیدن یک فلم در سه نوبت دریغ نداشتند. با آنکه این عطش دیرپا نبود وتدریجاً فروکش کرد، ولی اثرعمده آن دربیداری وآشنائی زنان خارج از محیط خانواده وتماس کتلوی بدون شناخت های قبلی یک نوع آمیزش باهمی را توأم با احساس موجودیت گروپی بین زنان بطور کل ایجاد کرد. آنها درک کردند که ولو در زیرچادری ومحصور درحلقه خودی، باز هم یک کتله عظیم جامعه اند و میتوانند در اثر شناسائی ها وفعالیتهای جمعی برای خود یک محیط فرهنگی واجتماعی درتقلید مود و فیشن، درطرز برخورد ومعاشرت باهم، در طرز لباس و رعایت نظم، درطرز کلام وسخن و از همه مهتر

به امید بازشدن یک روزنه بسوی آینده واحساس تشریک مساعی بین آنها نقش بسیاراساسی ومهم بازی کرد که پهنای این تحول کوچک را میتوان با فعال شدن مزید میرمنو تولنه درسالهای بعد به وضاحت مشاهده کرد.

آن عده زنان شهری که اجازه رفتن به سینما نداشتند و یا از اجتماع زنان درمؤسسه نسوان دوربودند، دیگرمحلی برای تفریح جمعی شان میسرنبود، مگریک باغ بزرگ شهری دارای حصار و یک در ورودی با یک عمارت کوچک در بین آن. این باغ مسمی به "باغ عمومی زنانه" بود که درمحل شهرآرا و درشروع سرک کارته پروان موقعیت داشت. این باغ درسه فصل سال به روی همه زنان، دختران واطفال خوردمسال برای میله وتفریح در زیر سایه درختان بلند و روی سبزه های نیمه زرد باز بود. زنان ازهرنقطه شهربا چادری همراه با لوازم میله وپخت وپز ازصبح تا عصربه آنجا میرفتند و باهم دیدارمیکردند، چادری ها را از سرکشیده ومثل فضای حویلی شخصی احساس آزادی و آرامش می نمودند. این میله ها مخصوصاً در روزهای آخرهفته (جمعه) و روزهای نوروز جم غفیری را به خود می کشانید. در دم دروازه ورودی قابوچی ها و پولیس، مؤظف به حفظ امنیت آنجا بودند؛ در داخل باغ وسایل تفریحی به شکل ابتدائی برای اطفال موجود بود و اما زنان و دختران جوان با پخت وپز و دید وادیده ها و قصه های شخصی روزخود را به خوشی سپری میکردند.

قابل ذکر است که زنان افغان بیشتر در دو موقع باهم دیدار جمعی داشتند: یکی درمراسم نامزدی، عروسی، شب حنا، نام مانی، وشب شش تولد نوزاد وهمچنان یگان نذر و نیاز که فضای خوش و پر از سرور، آنها را درجمع خودشان به رقص و پایکوبی و آواز خوانی و درعین زمان نمایش چندین دست لباس که از سرمحفل تا ختم آن عوض میکردند، مشغول میساخت. دیگر درموقع عزا و فاتحه که همه با چادر و لباس های تاریک، غمزده و محزون، غرق در فغان و گریان دور هم می نشستند و یکی دیگر را دلداری میدادند و هم گاهی از فرط غصه وگاهی به فحوای غم شریکی وادای دین سر و آواز بلند میکردند و می گریستند، در غیر این حالات، مصروفیت روزمره زنان در رفتن بازار، دیدار دوستان و اقارب نزدیک، عیادت مریضان و انجام امورخانه و پرورش اطفال مختص میشد،

زیرا حق کار در خارج خانه از ایشان سلب شده بود و اکثراً حتی اجازه بیرون شدن از منزل را به تنهائی نداشتند.

حین بررسی این موضوع نظرم در یک گزارش بسیار مفصل تحت عنوان "تاریخچه مختصر مؤسسه نسوان" افتاد که بقلم خانم زینب عنایت سراج کفیلہ ریاست انجمن خیریه نسوان نوشته شده و در سالنامه کابل سال 1330 (1951) از صفحه 273 تا 288 به نشر رسیده و فعالیت های آن مؤسسه را در ظرف مدت پنج سال از بدو تأسیس بیان کرده است.



طوریکه قبلاً گفته شد، زینب عنایت سراج یکی از پیش قدمان نهضت دوم زنان در کشور است که خدمات بسیار ارزنده در این راه انجام داده و تا وقتی که چشم از جهان پوشید، زندگی خود را وقف انکشاف این مؤسسه کرد و به همین دلیل برای قدردانی از خدمات او حکومت نام سینمای جدید را که از ملحقات آن مؤسسه بود، بنام او مسمی ساخت و تا امروز این سینما به همان نام یاد میشود. در این گزارش مفصل ضمن شرحی در مورد تشکیلات، اموراداری، مالی و بودجه آن که همه بوسیله خانم های پیشگام آنوقت با ذکر نام و مقام هریک پیش برده می شد، از تدویر کورسها و صنوف درسی برای زنان جوان که سن شان متقاضی رفتن به مکتب نبود و نیز کورسهای سواد آموزی برای اکابر و تشویق زنان با استعداد در امور کارهای دستی از جمله خیاطی، گلدوزی و غیره معلومات مفصل ارائه گردیده است.

در این مقاله ضمن آنکه از یک تعداد خانم های افغان که در امور اداری و مسلکی آن مؤسسه فعالیت داشتند، نام برده شده و اما از 28 خانم دیگر که اعضای مشورتی این مؤسسه معرفی شده اند، بدون آنکه از ایشان نام برده شود، فقط به ذکر نام شوهران و یا مقام شوهران شان اکتفا شده است، طور نمونه: عصمت مآبه محترمه خانم سردار محمد داؤد خان، عصمت مآبه محترمه خانم وزیر صاحب معارف، عصمت مآبه محترمه خانم رئیس صاحب امور بین المللی وزارت امور خارجه، عصمت مآبه محترمه همشیره خلیل الله خان عنایت سراج و به همین ترتیب و با ذکر "عصمت

مآبه محترمه" همه اعضای مشورتی به معرفی گرفته شده اند و از یگانه خانمی که در این میان مشخصاً نام برده شده همانا عصمت مآبه محترمه مستوره افغان میباشد. از این معلوم میشود که رعایت عنعنه سخیف اجتماعی مانع ذکر نام و هویت شخصی این خانم ها گردیده که در آنوقت ذکر نام زن و افشای هویت او را کسر شأن خانواده میدانستند و همیشه زنان را به اسم شوهر و یا پسر بزرگ شان یاد میکردند. در حالیکه در همین مقاله نام نویسنده آن زینب عنایت سراج به حیث وکیلۀ ریاست این مؤسسه با تعدادی دیگر اعضای اداری آن هریک با ذکر نام و حتی تخلص یاد شده اند، چنانچه از شفیقه عظیمی [عظیم ضیائی] به حیث معاونه اداری، رقیه ابوبکر [حبیب] مدیرۀ کورسهای سواد خانی، حلیمه هاشم مدیره تحریرات، ملیحه سراج مدیره فرمایشها، میرمن حمیده مدیره قرارداد ها، میرمن رابعه مدیرۀ تجارتي و میرمن صدیقه مدیره کورسهای کاردستی ذکر گردیده است و نیز از آمنه بیگم، عالیہ غوثی، هاجره روع، صابره عظیمی، عزیزه بیگم، حمیرا خانم، عالیہ بیگم، صدیقه اعتمادی، پیغله ماه گل، پیغله عزیزه، پیغله شراین گل، میرمن مهتاب، پیغله زینب و میرمن ستاره به حیث مأمورین اداری و مسلکی آن مؤسسه در رتب پایانتز یادآوری شده است. از این وضع برمی آید که تجدد در دیوار کهنه عنعنه در کشور رخنه کرده و در حال باز کردن راه خود بسوی آینده میباشد. (نا گفته نباید گذاشت که در جوار خانم های فوق الذکر چند نفر مردان کلانسال نیز در امور محاسبه و غیره در آن مؤسسه شامل کار بودند.)

نهالی که آنوقت در زمین سخت با صد مشکل غرس شده بود، در سالهای بعد حاصل فروان بار آورد و در سنبله 1338 در زمان صدارت شهید محمد داود رفع حجاب بطور اختیاری عملی گردید و از آن به بعد فضای زندگی برای زنان کشور باز شد و بار اول زمینه محیط درسی و کار مشترک بین زن و مرد با احترام کامل به حقوق زنان مساعد و فراهم گردید. امروز از برکت آن با وجود نشیب و فراز هائیکه زنان افغان در طول چندین دهه مواجه شدند، اما توانستند با متانت، استقامت و قبول دشواریها و حفظ حیثیت و شرافت راه خود را بسوی پیشرفت باز نمایند و باید نسلهای جدید دختران و زنان کشور از پیش کسوتان این راه سپاسگذار باشند.

فصل دوازدهم

نقش آزاد مردم در انتخابات بلديه (شاروالی)

نگاهی به گذشته بلديه:

بلديه يا امور شهرداری در کشور سابقهٔ بیش از صد سال دارد. در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان شعبهٔ در جوار گنبد کوتوالی بنام ادارهٔ مسئول تنظیفاتی و عمرانی وجود داشت و اما برای اولین بار در زمان سلطنت شاه امان الله غازی با انفاذ "نظامنامه بلديه" در سال 1303 امور مربوط شهری به استناد نظامنامه مذکور انکشاف کرد و ادارهٔ آن شکل انتخابی را گرفت، چنانچه در آن اصولنامه تحت مواد متعدد آمده است که:

«در کابل و مراکز ولایات و حکومت های اعلی و حکومت های کلان دواير بلديه موجود اند که از طرف یک مجلس بلدی که اهالی انتخاب میکنند، اداره میشود. وظایف مجلس بلديه و انجمن اداره بلديه ترتیب بودجه، قرارداد جواز استقراض خواه از حکومت خواه از دیگر طرف و تدقیق و تجویز مقاولات و امتیازات بلدی، امور تنظیفیه و حرکت گادیها و اداره مساجد و امنیت بازار و مقادیر و اوزان و امور تنظیف و تنویر و مقررات آبادی های جدید و صحت اهالی شهر طی فصول جداگانه در آن اصولنامه تعیین گردیده است. در ضمیمهٔ که در ماه جوزای 1306 بر آن ایزاد گردید، محصول موتر و گادی و موتر سایکل و بایسکل مشخص شد و نیز اشخاصیکه درپوری موتر و یا موتر سایکل و گادی بانی را مینمایند، بداشتن شهادتنامه و گرفتن اجازه نامه بلديه مکلف شدند».

اولین مدیر بلدیہ امیرالدین خان نام داشت و اولین شخصی که در آن عصر به حیث رئیس بلدیہ ایفای وظیفه کرد شخصی بنام محمد یونس خان بود.

تطبیق این نظامنامه بعد از دوره امانی به فراموشی سپرده شد و اداره شهری با آنکه بعد از سقوط دوره سقاوی دوباره مطرح گردید، اما اداره امور ظاهراً انتخابی، ولی در واقع انتصابی بود.

تحول در امور بلدیہ - مرحله جدید:

در دوره صدارت شاه محمود خان در سال 1326 (1947) قانون جدید بلدیہ (شاروالی) از طرف شورای ملی دوره ششم به تصویب رسید و انفاذ آن یک سال بعد به دلیل مسافرت صدراعظم به خارج به تعویق افتاد. بر طبق قانون جدید انتخابات شاروالی ها در سال 1327 آغاز گردید و در شهر کابل که بار اول چنین اقدام براه افتاده بود، مردم با شوق و هیجان زیاد برای انتخاب اولین شاروال که در آن وقت رئیس بلدیہ گفته می شد، دست بکار شدند و در مبارزات انتخاباتی به رأی‌دهی به نفع کاندید مورد نظر خود اشتراک کردند. در نتیجه انجنیر غلام محمد فرهاد برنده این انتخابات گردید و به حیث اولین شاروال انتخابی به شکل آزاد بدون مداخله حکومت به فعالیت آغاز نمود و به همین ترتیب شورای شهری (انجمن بلدیہ) نیز انتخاب شد. مردم کابل از مبارزات انتخاباتی در این مرحله متوجه اهمیت حق استفاده از رأی و نظر خود شدند و این درسی خوبی بود که باید از آن در انتخابات شورای ملی که در پیش بود، به نحوی احسن استفاده نمایند. با رویکار آمدن انجنیر فرهاد اولین قدم در راه احداث جاده میوند گذاشته شد که در اثر آن یک قسمت شهر قدیم تخریب و جاده طویل و مستقیم از غرب بطرف شرق شهر کشیده شد و این سرآغاز تحولات بعدی در ساختمان شهر جدید کابل گردید.

در باره جزئیات تشکیل بلدیہ کابل ضمن تحقیق نظرم به یک مقاله جالب بقلم سرور جويا افتاد که تحت عنوان "بلدیہ ملی کابل" در سالنامه "کابل کالنی" سال 1327-1328 (صفحه 598 تا 601) به نشر رسیده بود. قبل از آنکه به نکات مهم این مقاله بپردازم، بيمورد نخواهد بود درباره نویسنده آن که یکی از شخصیت های

مبارز آنوقت بود، بطور مختصر اشاره کنم. سرور جویا نویسنده، شاعر و یکی از فعالان عصر خود و دارای روحیه پرشور بود که در سال 1277ش در کابل بدنیا آمد و در فن طباعتی و زنگوگرافی در روسیه به تحصیل پرداخت، بزبانهای انگلیسی و روسی مسلط بود و مدتی در ولایت هرات به حیث مدیر مسئول جریده اتفاق اسلام کار کرد و در سال 1310 عضو انجمن ادبی گردید. قلم پرشور او موجب شد تا در سال 1312 بزندان برود و تا سال 1325 مدت 13 سال را در زندان شاقه بگذراند. پس از رهایی زندان بار دیگر به فعالیت سیاسی در همکاری با "حزب وطن" پرداخت و در همین وقت که قانون بلدیہ نافذ گردید، به حیث وکیل یکی از نواحی شهر کابل انتخاب و عضو شورای شهری بلدیہ کابل شد، اما دیری نگذشت که بار دیگر در سال 1330 بزندان رفت، تا آنکه در سال 1340 به عمر 63 سالگی در محبس سیاسی دهمزنگ چشم از جهان پوشید. یادش گرامی و روحش شاد. (شرح مزید - خالد صدیق: "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان"، جلد اول، چاپ دوم، صفحه 314 - 317)

سرور جویا در آغاز مقاله خود می نویسد: «یکی از مؤسسات مهم و بزرگی که در بهار 1327 در پایتخت مملکت عزیز ما رویکار آمد و بصورت عصری و بی سابقه اساس گرفت، همانا بلدیہ ملی یا بلدیہ جوان و جدید شهر کابل است که جای انکار نیست که ما از دوره های بسیار پیشتر و قدیمتری نه تنها در شهر کابل، بلکه در تمام ولایات حتی به بعضی محلات هم دارای مؤسسات بلدیہ بوده ایم، ولو این مؤسسات به اسمای مختلفی از قبیل مندوی و گنج و بلدیہ یاد شده و بصورت گوناگونی در زیر اداره حکام مندوی یا عامل ها و ضابط ها و یا رؤسای دائر شده و بکار افتاده است. ولی انصافاً چنین بلدیہ که به اثر انتخابات اهالی شهری بصورت آزادی رأی تقسیم تعرفه و اصول عصری دنیای امروزی تأسیس شده و هم به سیستم پارلمانی اداره شود، تا اکنون نداشتیم. بجرئت میتوانم بگویم این بلدیہ ملی موجوده ما فقط و فقط مولود سعی و عمل جوانان آزادیخواه این شهر و عطیۀ شاه جوان و همراهی صدراعظم آزادی پسند این دوره بوده است و بس.»

او در ادامه می افزاید: «تقریباً از عرصه سالی متجاوز از تأسیس این بلدیه بین هموطنان جوان و حساس متمکن این شهر ولوله های شکایت آمیزی از وضعیت مؤسسه بلدیه آنزمان ورد زبانها شده هر فردی بنوبه خود بهر محفلی هرچه میخواستند، گفتند و متعاقباً هرچه می دانستند، به جراید نوشتند. مقارن آن اوقات حکومت متبوعه نیز از اداره و اوضاع بلدیه متأثر گشته و بغرض تبدیل وضعیت بلدیه ها بصورت عموم در مملکت هیئت کار آزموده و صلاحیت داری را گماشتند تا به قوانین و اصول موضوعه گذشته رسیدگی کرده و تعدیلاتی را که لازم بدانند، بجا آورده و از صحنه شورای ملی بگذرانند [مقصد از تصویب و انفاذ قانون بلدیه است].

گویا مساعی مشترک جوانان حساس و مباشرین خیرخواه حکومت موجودیت یک بلدیه ملی و جدیدی را در کابل ایجاد کرده قریب اواخر حمل 1327 طوریکه از نوشته منتشره 27 حمل روزنامه اصلاح ظاهر است، والاحضرت شاه محمود خان صدراعظم ملاقات شاغلی تره کی [محمد قدیرتره کی رئیس مستقل مطبوعات وقت] را پذیرفته و اشاره فرمودند تا به توسط مطبوعات بمردم حالی کنند که رئیس بلدیه کابل را از افراد برجسته شهرکابل جستجو و انتخاب نمایند. از آن به بعد مقالات مفصل و مبسوطی در تخنیک انتخابات و توصیه هایی که رئیس بلدیه چطور شخصیتی باید داشته باشد، به جراید منتشر گردید. مخصوصاً از نشرات 31 حمل روزنامه ملی انیس بوضاحت هویدا گشت که صدراعظم به هیئت مطبوعاتی فرموده بود که باید بلدیه بعد ازین انتخابی باشد، نه انتصابی و به ارشاد آنها قانون بلدیه تدوین یافته و از هر دو اطاق پارلمانی [مقصد مجلس شورای ملی و اعیان است] گذشته و به امضای اعلیحضرت رسیده و برای آگاهی ملت بمعرض نشر هم گذاشته شد.»

سرور جویا علاوه میکند که: «به تعقیب این فرمایشات و نشریات جراید بلدیه قدیمی نیز برای انتخابات ترتیبی گرفته، چنانچه رسماً اعلام کردند که روز 15 الی 19 ثور اهالی نواحی پانزده گانه شهر در مساجد جامع مربوطه هر ناحیه بروز های معینه اجتماع کرده و کمیته برای انتخابات را بصورت مؤقت و طرزی که در اصولنامه بلدیه نشان داده شده معین نمایند. در آن روز 19 ثور رؤسای کمیته

های انتخابی و اعضای شان تماماً معرفی گردیدند. در خلال این احوال جوانان منور شهر و علاقمند بخدمات ملی در هر ناحیه به تعداد بسیاری خود شان را به وکالت داوطلبانه کاندید کرده و احساسات با حرارتی در جراید نشان میدادند و فراموش نشود که بدواً هیئت مطبوعاتی و پسانتر جوانان طالب العلم فاکولته ها و مکاتب عالی از صنوف بلند و نهائی در تبلیغات برای تعیین وکلا و رئیس بلدیة سهم کافی گرفتند و خدمات قابل قدری انجام دادند. تا آنکه رؤسای کمیته های انتخابی در ختم ترتیبات مقدماتی خودشان به 12 جوزای در بلدیة مجلسی منعقد کرده و 15 جوزا را روز انتخابات تعیین نمودند و نظر به آنکه عامه موظفین درین روز ملی خود آزادانه در انتخابات شرکت جسته بتوانند، آنروز را از ساعت یک بجة [بعد از ظهر] به بعد رخصتی عمومی اعلان کردند، ولی بعد ها نظر به معذرتی آنرا بروز 22 جوزا به تعویق انداخته و از 22 الی 24 سه روز انتخابات به پای تکمیل رسید؛ صندوقهای رأی گیری در بلدیة سپرده شد و ترتیبی که سابقاً گرفته شده بود، نتایج ظاهر و از پانزده ناحیة شهر با ملحقات آن به تعداد پنجاه نفر وکیل اصلی و پنجاه نفر دیگر هم احتیاطی اعلان گردید.»

در مورد اجراءات بعدی سرور جويا می نگارد: «روز 25 جوزا در اولین جلسه که عموم وکلای شهر در صالون بلدیة [که در آنوقت ریاست بلدیة در عقب لیسه حبیبیه و در جنب زیارت و مقبره تیمورشاه در یک عمارت قدیمی یک منزله واقع بود] انعقاد دادند. برطبق اصولنامه بلدیة آقای سیدجلال خان وکیل ناحیة پنجم را من حیث کبر سن بحیث رئیس جلسه قرار داده و سرور جويا را منشی مجلس تعیین کردند، درحالیکه شاغلی غلام فاروق [عثمان] وزیر داخله و شاغلی سیدقاسم خان رشتیا کفیل ریاست مطبوعات اصولاً بحیث مشاهد حضور داشتند، رأی گیری شروع و شاغلی غلام محمد خان [فرهاد] رئیس شرکت برق را که از وکلای ناحیه سیزدهم بود، با آنکه در آن جلسه حضور نداشته است، نظر به اهلیت و فعالیت او با اکثریت مطلق بریاست بلدیة برگزیدند و نسبت به انتخابات منشی ها و معاونین چنان اندیشیدند که برای چند روز دیگر تا برگشت رئیس بلدیة جدید از خارج معطل بوده و درین مدت قلیل کفالت بلدیة را به آقای عزیزالله خان رئیس بلدیة سابق تفویض نمایند. مذاکرات

مجلس تصویب شد و در عصر همان روز از صحنه همایونی گزارش یافت».

در ادامه مقاله آمده است: «قریب یک هفته ازین تجویز نگذشت که تنقیدات و اعتراضات اهالی نسبت به کفالت رئیس سابقه در جراید اشاعه یافت و به احتمال اینکه مبدا برگشت رئیس بلدیّه جدید بطول انجامد، بروزهای 6 و 7 سرطان جلسه عمومی وکلا در ریاست بلدیّه دایر شده و باز در نتیجه رأی گیری به اکثریت آراء شاغلی میرمحمد صدیق خان [فرهنگ] و شاغلی عبدالله خان (داکتر واحدی) وکلای ناحیه 12 به معاونی، شاغلی محمد حسین



خان نهضت وکیل ناحیه 15 و شاغلی حاجی قلندر خان [محمود] وکیل ناحیه هشتم به منشی گری بلدیّه انتخاب شدند و شش نفر دیگر از وکلای شهر که مرکب از شاغلی براتعلی خان [تاج]، جویا [سرور - نویسنده مقاله] وکلای ناحیه یازده، شاغلی صالح محمد خان وکیل ناحیه نهم، شاغلی سید احمد خان وکیل ناحیه چهارم، شاغلی حسن خان کریمی وکیل ناحیه اول، شاغلی میراحمد خان انجنیر وکیل ناحیه ششم باشند، حسب مراتب آتی بکثرت آراء عضویت منتخب گشته و برحسب تصویب جلسه عمومی عهده کفالت را نیز دارا بوده امور بلدیّه را زیر اداره گرفته و با معاون و منشی های انجمن در حدود وظایفی که اصولنامه برای هر کدام تعیین نموده بود، بکار آغاز کردند، ولی متأسفانه کفالت شاغلی میرمحمد صدیق خان از دو هفته بیشتر دوام نکرد. آنها در اثر تعهداتی که قبلاً به دیپوی تعاونی کرده و هم به نسبت برخی معاذیر شخصی که بصورت دائمی و هر روزه نمی توانستند به بلدیّه مصروف باشند، در جلسه 23 سرطان استعفای خود را از عهده معاونی و کفالت پیش کرده و خود طالب عضویت انجمن گشتند.

در همان جلسه شاغلی صالح محمد خان عضو انجمن برحسب کاندید خود شان و تصویب مجلس به معاونی انتخاب و شاغلی میرمحمد صدیق خان باریگر بعضویت انجمن موقع گرفتند و هم عهده کفالت به شاغلی دکتور عبدالله خان [واحدی] که به معاونی سابقه دارتر بودند، تفویض گردید وکلای منتخبه بلدیہ دوباره بکار ادامه دادند. چون انجمن دایمی بلدیہ در جلسات اولی خویش علاوه برعضویت انجمن وظایف نشریات را نیز به بنده موکول فرموده بودند، من هم جریانات را در آغاز کار که اواسط سرطان باشد الی آخر سال مرتباً و مسلسلأ در جراید گاه در [روزنامه] اصلاح و گاهی در انیس و زمانی به هردو جریده برای آگاهی همشهریان انتشار داده ام».

سرور جویا در مورد وضع مالی بلدیہ می نویسد: «در اوایل وقتیکه وکلای جدید امور را تسلیم گرفتند، با دیدن بودجه پرده از روی کارهای آن برداشتم که این مؤسسه نهایت فقیر و بی بضاعت بود، به تقریب 19 لک افغانی عواید و هشتاد لک افغانی معاش و مصارف آن معین شده یک قسمت قرضه هم به آن ضمیمه شده از آن گذشته به چندین جاده های مختلف کار پخته کاری راه افتاده و به تیکه داران یک مقدار قلیل پول پیشکی داده شده و کثیر آن باقیمانده بود که بلدیہ موجود از پرداخت پول بقیه عاجز مانده بود. کارکنان جدید بلدیہ با مشکلات و دست بندیهای قانونی یک مدتی را وقف ترتیب بودجه و کارهای معوق مانده قدیم نمودند، تا آنچه را مهمتر دانستند بکار انداختند و از غیرمهم آن برای مؤقت صرف نظر کردند و به واریسی پولهای پیشکی آن کمسیونها تعین کرده و از قراردادی ها رسیدگی کردند، مدارک عایداتی سنجیدند و برای جشن استقلال که در پیش رو داشتند ترتیبات دیگری گرفتند.

او در ادامه می نویسد: «در اواخر میزان که شاغلی غلام محمد خان [قزهداد] رئیس جدید وارد کابل شد و چوکی ریاست را اشغال کردند، انجمن بلدیہ آقایان حاجی قلندر خان منشی را بمدیریت عمومی تنظیمات، حسن خان کریمی را بمدیریت عمومی عایدات، میراحمد خان انجنیر را بمدیریت عمومی تعمیرات، سید احمد خان را بمدیریت تفتیش و محمد حسین خان نهضت منشی بلدیہ را بحیث آمر شعبه تحریرات معین کرده و ضمناً شعبه مامورین را نیز به نهضت سپردند. علاوه برین توسعه تشکیلاتی نظر به اهلیت، فعالیت

و صداقتی که بر جناب رئیس بلدیہ دیدہ میشد، نہ تنها انجمن بلدیہ بلکہ مجلس عمومی عزل و نصب مامورین تا اندازہ مصارفات را نیز بہ او اختیارات دادہ و در جریان امور دست آزاد برای او قایل شدند. این بود کہ در عرصہ قلیلی با تمام مشکلات موسمی، بلدیہ توانست کارهای بسیار را بصورت محسوس و مشہود براہ بیاندارند، حتی در اخیر سال خوشبختانہ انجمن بلدیہ توانست بہ 30 حوت بودجہ مرتبہ را بہ مجلس عمومی وکلا تقدیم نماید و ما برای تمام اجراءات از شعب مختلف مدیریت ها اداری، عایداتی، تعمیراتی، تفتیشی، طبی، نمایشاتی تا بہ ترافیک کہ در این اواخر بہ بلدیہ جدید سپردہ شدہ و بہ اندک زمان تغیر وضعی دیدہ اوراق علیحدہ ترتیب دادہ و در ذیل این رقمہ تقدیم مینمایم کہ بعد سلسلہ تشکیلاتی اجراءاتی را برای آگاهی عامہ نشر نمایند.»

اینکہ چرا متن تقریباً مکمل مقالہ را درج این صفحات کردم، چند دلیل دارد: یکی بلدیہ جدید بر طبق یک اصولنامہ کہ از طرف شورا تصویب و بہ صحہ پادشاہ رسیدہ بود، بہ حیث یک مؤسسہ انتخابی شہری از طریق انتخابات آزاد بہ وجود آمد؛ دوم در انتخاب وکلای سیزدہ ناحیہ کابل نظم و نسقی بہ میان آمد کہ قبلاً نظیر نداشت؛ سوم نقش جوانان و قشر آگاہ شہر کابل در راہ اندازی انتخابات و سهمگیری مردم در محلات رأی دہی آنقدر چشمگیر و با خوشی و استقبال نیک ہمراہ بود کہ بینندہ تصور میکرد کہ روز جشن است؛ چہارم تشکیل مجمع عمومی وکلای انتخابی و از میان آنها انتخاب اعضای انجمن بلدیہ در مجلس منعقدہ چنان با آرامش و تفاہم برقرار گردید کہ گوئی آنها از سالیان متمادی در چنین کار تجارب بسیار داشتہ اند؛ پنجم انتخاب رئیس بلدیہ در حالیکہ خودش در مجلس حضور نداشت و حتی خارج کشور بود، یکی دیگر از مشخصاتی بود کہ احترام وکلا بیک شخصیت شناختہ شدہ و صادق را افادہ میکرد؛ ششم بہ رئیس بلدیہ صلاحیت عام و تام از طرف انجمن دادہ شد و او در انتخاب آمران شعب مختلف توانست از بین اعضای انجمن اشخاص با تجربہ را در راس شعب بگمارد؛ ہفتم بلدیہ در آغاز از نظر مالی آنقدر فقیر بود کہ عایدات آن تقریباً 20 لک و اما مصارف آن بر 80 لک بالغ بود، اما در ظرف یک سال بلدیہ جدید توانست بودجہ خود را متوازن سازد.

احداث جاده میوند و انکشاف شهر جدید کابل:

نگاهی مختصر به وضع شهر کابل که نه تنها به حیث پایتخت، بلکه به حیث یک مرکز بزرگ فرهنگی کشور همیشه از اهمیت خاص برخوردار بوده و در واقع مهد تحولات مهم در تاریخ کشور محسوب میشود، میتواند ما را به زوایای اجتماعی و فرهنگی کشور بطور نمونه آشنا سازد و از روی آن قیاس کرد که وضع در دیگر شهر بزرگ افغانستان در آنوقت چگونه بوده است.

اگر از اهمیت تاریخی بالاحصار کابل که درطول قرنهای مرکز سلطنت و زمامداری شهزادگان و مرکز فعالیتهای مهم در کشور بود، بگذریم و توجه را بعد از ویران شدن آن محل با ملحقات آن که در جنگ دوم افغان - انگلیس (1879م) توسط قوای مهاجم انگلیسی به انتقام کشته شدن سفیر برتانیه - لوئیس کیوناری منفجر و به خاک یکسان گردید، معطوف داریم، امیر شیرعلیخان بار اول کوشید مرکز اداره خود را با اعمار یک ساحه وسیع همواریهای نزدیک به تپه "بی بی مهر و" بنام "شیر آباد" که بعد ها، مسمی به "شیرپور" گردید، انتقال دهد، اما این پروژه به دلیل وفات امیر موصوف و تهاجم انگلیسها به پایه اکمال نرسید. پس از آن وقتی امیر عبدالرحمن خان در سال 1884 به سلطنت رسید، دست به اعمار ارگ کابل زد که از آن تاریخ تا حال به حیث مرکز قدرت در کشور تلقی میشود. ارگ کابل و اطراف نزدیک آن، بخصوص در عصر سراجیه و امانی انکشاف بیشتر کرد که بعداً کابل جدید در حواشی آن تدریجاً انکشاف نمود.

با آنکه بالاحصار ویران شد و از مرکزیت و مقر پادشاهان خالی گردید، اما شهر قدیم کابل که در حواشی بالاحصار در دامنه کوه "شیردروازه" بطرف غرب امتداد یافته بود، بجای خود ماند و مرکز اقامت اهالی شهر کابل محسوب می شد. اگر به نقشه شهر کابل دقت شود، بقایای شهر قدیم کابل تاهنوز در بعضی ساحات چنډاول، بارانه، شوربازار، درخت سنگ و حصه های عاشقان و عارفان به چشم میخورد.

قسمت دیگر شهر قدیم کابل بطرف شمال دریای کابل در دامنه کوه آسه مائی قرار دارد که از قدیم بنام "ده افغانان" شهرت دارد و محله

اندرابی، بالا کوه، نخاس، جوی شیر از جمله محلات مشهور آن است. ده افغانان بعداً با احداث دو سرک در جوار دریای کابل و اعمار اپارتمانها و دکانها در دو طرف آن به شمول عمارت بزرگ لیسه حبیبیه سابق در جوار مقبره تیمورشاه در دوره سلطنت محمد نادرشاه و اوایل سلطنت محمد ظاهرشاه بیک مرکز تجارتی مهم شهرکابل و محل اسکان مردم مبدل گردید.

راجع به خصوصیات این شهر قدیم که شباهت به شهرهای قرون وسطائی داشت، پوهاند غلام جیلانی عارض می نویسد: «کابل قدیمه پلان نامنظم داشت؛ گذرها و محله ها دارای خانه های محاط با دیوارهای بلند گلی بود، مصالح تعمیراتی خیلی ابتدائی و خام در آن استفاده شده بود؛ کوچه ها خورد، کم عرض، نامنظم و مارپیچ بود که تنها اشخاص پیاده و دوچرخه های ابتدائی در آن امکان رفت و آمد را داشت. کوچه های هر محله در اثنای شب با دروازه های بزرگ مسدود و قفل می شد و با این ترتیب امنیت شان تأمین میگردید و بیشتر شکل دفاعی داشت.

در هر محله عشایر و افراد متجانس منسوب به یک قبیله و قوم بود و باش داشت و بدور محور "اتنو سنتریزم" می چرخیدند که از اوصاف شهرهای قرون وسطائی نمایندگی میکند. رسم و رواجهای قبیله‌ای در هر محله وجود داشت، خانه های دریاچه دار رو به شمال و رخ تعمیرات اغلباً به سمت تابش آفتاب بود.

خانم ها در چار دیوار خانه محصور و مستور بودند. موجودیت نقاره خانه، توچی و روز بازار و نخاس ممیزه دیگر باستانی بودن این شهر را ثابت میسازد. (عارض، پوهاند غلام جیلانی: "کابل دیروز، کابل امروز با فردای مبهم آن"، پشاور، 1377، صفحه 22 -

(23)

خانه ها فاقد محل حمام بودند و مردم اعم از زن و مرد از حمام های عمومی استفاده میکردند. از نظر روابط اجتماعی مردمان هر محله، بدون در نظر داشت قرابت قومی مثل یک خانواده باهم زیست نموده و در خوشی و ماتم باهم شریک بودند. در هر محله مردان با وقار بنام "کاکه ها" امور اخلاقی و بشری را مراقبت می کردند و نمی گذاشتند قوی برضعیف و ناحق برحق غلبه کند. مردان

مسن از احترام خاص برخوردار بودند و رفتن به مسجد و ادای نماز جز وظایف روزانه هر مرد بود.

با شرح فوق سیمای یک شهر عنعنوی و قدیمی با خصوصیات مهم آن بیان گردید، اما این وضع وقتی رو به تحول گذاشت که نفوس شهری افزایش یافت و شیوه های جدید زندگی در اجتماع شهری تدریجاً به وجود آمد. این تحول با احداث "جاده میوند" در سال 1329 رونما گردید. طوریکه قبلاً گفته شد، در سال 1327 قانون شاروالی نافذ گردید و بلدیہ انتخابی رویکار آمد که در اثر انتخابات انجنیر غلام محمد فرهاد (یکی از تحصیل یافتگان جرمنی) به حیث اولین رئیس بلدیہ انتخابی کابل شروع بکار کرد. مهم ترین کار او احداث یک جاده مستقیم از حواشی شهر قدیم کابل از سمت غرب بطرف شرق بود که قسمت اول آن از دهنة چنداول در جوار دریای کابل آغاز و تا کوچه سنگتراشی و تقاطع چار چته را احتوا کرد و قسمت دوم آن چند سال بعد به عین استقامت تا چمن حضوری ادامه یافت.

تخریب یک قسمت شهر قدیم و عبور سرک جدید با پهنای وسیع آنهم با بیل و کدال و انتقال خاک و تسطیح سرک با وسایل بسیار ابتدائی کار زحمت ده و شاق بود که بوسیله قوای انسانی به پیش برده شد و مدت تقریباً یک سال را در بر گرفت و هنوز از عمارات اطراف جاده خبری نبود که در اواسط سال 1330 قسمت اول جاده رسماً افتتاح شد.

اجرای این پروژه با تخریب یک تعداد منازل رهایشی در یک قسمت شهر قدیم کابل توأم بود، لذا برای تعداد بیجا شدگان در دو پروژه جدید انکشافی شهر کابل: یکی بطرف شمال ارگ بنام "شهرنو" و دیگری بطرف غرب کابل از چهاراهی "دهمزننگ" بطرف شمال غرب بنام "کارته 4" زمین های رهایشی توزیع گردید و در همان ساحات عماراتی نیز از طرف بانک رهنی و تعمیراتی که تازه بکار آغاز کرده بود، ساخته شد و به بعضی از مامورین دولت بطور اقساط بفروش رسید. این اولین بار بود که یک تعداد نخبگان و اشخاص و خانواده های سرشناس شهر قدیم را ترک کرده و به ساحات جدید شروع به اعمار خانه های یک منزله و دارای باغچه با سبک مدرن آنوقت کردند. تعداد دیگری فامیلهای بیجا شده که



نمایی از شهر قدیم کابل از چنډاول تا بالاحصار در دامنه کوه شیردروازه پس
از احداث جاده میوند (حوالی سالهای 1340)

اکثر شان اهل پیشه بودند و در شهر قدیم دکان داشتند، آنها نمی خواستند شهر قدیم را ترک گویند و لذا به خانه های کرائی آنجا انتقال نموده و یا اینکه خانه کسانیرا که به محلات جدید کوچ کرده بودند، خریداری نمودند.

این تغییر از نظر اجتماعی موجب تحولات دیگر شد و با پراکنده شدن مردم و دوستان به اصطلاح "کوچه گیها" که از پدر پدر باهم شناخت و دوستی داشتند، از هم دور و در نقاط مختلف پراکنده شدند و با این تحول خصلت عمده "اتنو سنتریزم" که مشخصه شهر قدیم بود، شروع به از هم پاشیدن کرد. مردم در محلات جدید شهرنو و کارته 4 برای رفت و آمد و نیز خرید مواد خوراکه و دیگر مایحتاج و ضروریات در آغاز دچار مشکل بودند و سیستم ترانسپورت شهری نیز بطور منظم وجود نداشت. در آنوقت بیشتر از گادی به حیث وسیله انتقال انفرادی کار گرفته می شد، فقط مامورین بلند پایه و بعضی از سرمایه داران و تاجران بزرگ صاحب یک عراده موتر تیز رفتار بودند و باقی مردم پای پیاده و یا توسط بایسکل رفت و آمد می کردند.

فصل سیزدهم

تحول در انتخابات دوره هفتم شورای ملی

قدم اول در جهت تأسیس شورای ملی:

شاه امان الله غازی وقتی از سفر اروپا برگشت و سومین لویه جرگه را بتاريخ 5 سنبله 1307 (9 آگست 1928) در پغمان دائر نمود، پس از مراسم افتتاحیه ضمن سخنرانی مبسوط خود در باره ایجاد تحولات جهت ترقی و تعالی کشور از لزوم تبدیل شورای دولت به شورای ملی سخن گفت و فرمود: «منتظر بودم، همینه قابلیت مملکت قدری پیش برود و وکلای ملت بتوانند شورای مملکت را اداره کنند، این حق را باویشان بدهم. اینست که امروز این قابلیت را در وکلا ملاحظه کرده و این حق را بملت میدهم». سپس قانون انتخابات وکلا طرح و لایحه آنرا سرمنشی حضور غلام صدیق خان [چرخي] قرائت کرد که بعد از بحث و مذاکره مواد ذیل به تصویب و از طرف جرگه تصدیق شد که مختصر آن در جریده امان افغان به نشر رسیده است، از اینقرار:

- «1- عده وکلای ملت به شورای ملی یکصد و پنجاه نفر است.
- 2- تقسیم وکلای از هر سمت به جدول ملحقه این نظامنامه است.
- 3- شرایط انتخاب کنندگان: تبعه افغانستان باشند، سن شان از 20 سال کم نباشد، در منطقه انتخاب متوطن یا اقلأ شش ماه قبل در آنجا ساکن باشند.
- 4- کسانی که حق انتخاب ندارند، آنائیکه زیر وصایت باشند، تجاری که به تقصیر مفلس شده باشند، محکومین جنایات.
- 5- کسانی که بواسطه شغل و مقام خود از انتخاب محروم اند: صاحب منصبان و ضابطان و افراد عسکری و پولیس کوتوالی و ژاندارمه.

6 - شرایط انتخاب شوندگان یعنی وکلا: تابعیت افغانی داشته باشند، خارجی هائیکه تبدیل تابعیت کرده اند بعد از اخذ تذکره ده سال در افغانستان اقامت کرده باشند، دارای سواد باشند (اقوامیکه فکر میشود اوشان خواننده ندارند، استثناء اجازه دارند تا ناخوان [بیسواد] انتخاب کنند و درکابل تعلیم صوتی غازی [اصول سواد آموزی که شاه آنرا تدوین نموده بود و در کورسهای اکابر تدریس میکردید] را بنمایند)، سن شان تا دوره چهارم انتخاب کم از بیست و پنج سال، بعد از آن از سی و بیش از هفتاد نباشد، معروف بصدافت و راستکاری باشند، متشبثین خاندان شاهی خواه بلاواسطه [مستقیم] مثل پسر، برادر و عم شاه یا با واسطه [غیرمستقیم] مثل برادر زاده و پسر عم شاه در صورت داشتن شرایط فوق از شاه اجازه بگیرند. 7 - محرومین حق انتخاب وکالت: صاحب منصبان و ضابطان و افراد عسکری و پلیس کوتوالی و ژاندرمه، مامورینی که بخواهند وکیل شوند در محل ماموریت خود قبل از اقدام به وکالت از ماموریت استعفی بدهند و اگر در غیرمحل ماموریت انتخاب شوند، بعد از انتخاب استعفا بدهند و تاجرهای مفلس به تقصیر هم حق انتخاب ندارند.»

نویسنده جریده امان افغان می افزاید: مواد فوق که در این نظامنامه مهم بود، تصدیق و برای تصویب باقی مواد جزئی آن به مجلس جداگانه مرکب از یک نفر از وکلای هر ولایت موکول شد. (برای شرح مزید دیده شود - آهنگ، پوهاند محمد کاظم: "سیر ژورنالیزم در افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، 1378، صفحه 279 - 280، به نقل از: جریده امان افغان، شماره فوق العاده از جریان لویه جرگه سوم 1307 در پغمان)

برگزاری شورای ملی در دوره محمد نادرشاه:

اولین اقدام محمد نادرشاه فعال ساختن چرخهای اداری حکومت بود که در قدم اول با نشر یک ابلاغیه رسمی "خط مشی دولت" در ده فقره اعلام گردید و آن درحقیقت محورعمومی همه اجراءات حکومت را برای سالهای دراز به شمول محتویات قانون اساسی تشکیل میداد. برطبق فقره نهم آن که به طرز انتخاب وکلای شورا ومسئولیت وزراء وحکام در برابر وکلای ملت اشاره میکرد، بتاريخ 18 سنبله 1309 (سپتمبر 1930) برطبق فرمان خاص پادشاهی

حکومت بر علاوه 207 نفر مامورین عالی رتبه، به تعداد 299 نفر از شخصیت های مطلوب را به حیث نماینده گان لویه جرگه در کابل دعوت کرد. جرگه تحت ریاست محمد هاشم خان صدراعظم مدت ده روز ادامه یافت و ضمن تصویب چند موضوع فرعی، به سلطنت محمد نادر شاه مُهر مشروعیت گذاشت. همچنان لویه جرگه به تعداد 110 نفر را از بین خود به مثابه اعضای اولین شورای ملی انتخاب کرد. شورا اولین اجلاس خود را بتاريخ 14 سرطان 1310 دائر نمود تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. در ماه میزان مجلس اعیان با عضویت 27 نفر شخصیت های انتصابی از طرف شاه به میان آمد. بتاريخ 24 عقرب هردو مجلس به شمول 38 نفر دیگر در قصر دلکشا مسوده مرتبه قانون اساسی جدید را تحت عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" تصویب نمودند که بعد از توشیح شاه به تاریخ 9 میزان 1310 نافذ اعلام شد و قانون اساسی امانی "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" ملغی گردید، قانون اساسی جدید تا سال 1334 نافذ و پایرجا ماند.

در این قانون اساسی از ماده 27 تا ماده 66 به مسایل مربوط شورای ملی اختصاص دارد که تحت عناوین فرعی از جمله تشکیلات، قسمنامه [تحلیف]، وظایف، و عنوان مطلب [چگونگی اتخاذ تصمیم و تصاویب] درج گردیده و نیز از ماده 67 تا 70 به امور مجلس اعیان ارتباط میگیرد.

نکته بسیار مهم و حساس در ماده 10 این قانون اساسی مطلبی است به این عبارت که: «کافه تبعه کشور در امور دینی و مذهبی و اصولات سیاسی دولت متبوعه خود مکلف و مقید بوده، آزادی حقوق مشروع خود را مالک هستند».

در این ماده اگر تنها "اصولات دولت" ذکر میشد، مقصد واضحاً اطاعت قوانین بود، اما مقید بودن به "اصولات سیاسی دولت" در حقیقت سلب تمام آزادیهای سیاسی افراد را به شمول آزادی بیان و مطبوعات معنی میدهد که هر آنچه دولت بخواهد زیر نام اصولات سیاسی میتواند مورد اجراء قرار دهد و هیچکس حق ابراز مخالفت را در مورد اجراءات حکومت ندارد. همین قید به اصولات سیاسی دولت شامل حال شوری و وکلای آن بود که تا دوره هفتم مطلقاً به

همان شیوه به پیش برده شد، اما در دوره هفتم این قید تاحدی از میان رفت و وکلاء زبان به اعتراض و ابراز نظر آزاد گشودند. لذا برای درک مقایسوی خصوصیات دوره هفتم و اهمیت آن، لازم است نگاهی مختصر به ماهیت شورای ملی، چگونگی انتخاب اعضا و طرز اجراء آن از آغاز تا دوره ششم انداخت تا با ملاحظه آن بتوان به اهمیت تحول در دوره هفتم پی برد.

قابل ذکر است که دوره اول شورا با بیانیۀ علیحضرت محمد نادرشاه بتاریخ 18 سنبله 1310 (مطابق 9 جولای 1931م) افتتاح گردید و علیحضرت در بیانیۀ خود ضمن نقش مشوره در اسلام و نیز وظایف وکلا در قبال آن سخن گفت و هم به فحوائ اینکۀ انگلیس ها در آمدنش او را کمک نکرده و فقط به همت اقوام اینطرف و آنطرف سرحد موفق به نجات وطن شده، تذکراتی ارائه کرد (متن مکمل این بیانیۀ که در ضمیمه شماره چهارم در ختم کتاب گنجانیده شده است، از سالنامه کابل سال 1311 گرفته شده و نیز این بیانیۀ در کتاب "آیینۀ شوری"، صفحه 47 تا 53 به نشر رسیده است)

خصوصیات و ماهیت شورای ملی:

درباره جریانات مختصر شورای ملی کتابی تحت عنوان "آیینۀ شوری" در دو جلد، تألیف محمد محسن صابر هروی که مدتی هفت سال مدیر عمومی نشرات ولسی جرگه بود، در سال 1386 از طرف ریاست اطلاعات و ارتباط عامه ولسی جرگه (جمعاً بیش از 620 صفحه) با عکس های تاریخی از گروپ های وکلاء در دوره های مختلف به نشر رسید که میتوان آنرا یک مأخذ مستند و قابل اعتبار در زمینه محسوب کرد. جلد اول کتاب حاوی معلومات مختصر درباره دوره اول تا دوره نهم است و جلد دوم آن از دوره دهم تا دوره سیزدهم را در بر میگیرد. در این کتاب مطالبی درباره شورای دوره اول نگاشته شده که یک نمونه ای ممثل برای شش دوره بعدی نیز محسوب میشود و نگاهی مختصر به آن میتواند برای درک ماهیت دوره هفتم مورد بحث ما کمک کند.

مؤلف کتاب صابر هروی درباره خصوصیات دوره اول شورا می نویسد: «در دوره اول شورای ملی که ظاهراً یک دوره نمایندگی و فقط نام آن شورا بود، چون در باطن همه وکلا انتصابی و غیر

انتخابی بودند و به حیات قانون گذاری بلدیت نداشتند، فقط از این‌که در دستگاه حاکمه راه پیدا کرده و اعزاز و اکرام می‌شدند، خوشحال بودند و از دیگر وجایب و وظایفی که یک وکیل به تمام معنی در برابر مؤکلین و منطقه خود دارد، بی اطلاع بودند. در آن وقت به وکلا معاش، کرایه خانه اگر فامیل دار می‌بودند، سال دو دست دریشی (دریشی‌ها به شکل یونیفورم مخصوص شورا) توسط خیاط شورا مطابق به قد و اندام هر وکیل بهاری و زمستانی تدارک و توزیع می‌گردید و در موقع آمدن از اوطان خود و رفتن بسوی شهرها و مناطق خویش کرایه راه به وکلا پرداخته می‌شد و هر روز در موقع اجلاس به وکلا نان طبخ می‌گردید که این امتیاز در واقع به وکلای که حیثیت قانونی خود را نمی‌دانستند، می‌فهماند که هر موضوع را که حکومت به شورا می‌فرستد در آوای همان امتیازات باید پذیرفته شود. موضوع فقط یکبار از طرف منشی در مجلس قرائت می‌شد، کفایت می‌کرد. در موضوعات داخل اجندا که در مجلس مطرح می‌گردید، نظر وکلا عین نظر دولت و نظر دولت عین نظر وکلا بود.»

صابر هروی می‌افزاید: «در وقت حاضری صبح وکلا هر جا بودند دریشی متحدالشکل خود را پوشیده دسته دسته و با انفرادی داخل سلامخانه ارگ شاهی می‌شدند و مرتب بالای چوکی‌های یک‌نفری که در دو سمت تالار سلامخانه مقابل یکدیگر چسبیده شده بودند، قرار می‌گرفتند و وقتی رئیس شورای ملی عبدالاحد خان مایار (وردک) و اعضای اداری (معاون و منشی‌ها و مخفف نویسان) داخل تالار می‌شدند، همه وکلا به پا خاسته تا وقتی رئیس به چوکی خود می‌نشست؛ به اجازه رئیس (مانند طلاب مکتب) دو باره می‌نشستند و صدای احدی بر نمی‌خاست، تنها حق حرف زدن را وقتی یک وکیل داشت که رئیس مجلس از او در موضوع مطرح شده چیزی می‌پرسید، آنهم مشروط به شروط و وقتی که معین می‌کرد. وکیل مانند یک متعلم که درسش را بازگو می‌کند، از جای خود برخاسته و پس از تعظیم و احترام رئیس را مخاطب قرار میداد و چند کلمه مختصر (بی ربط) میدانست که به اصل موضوع خیلی هم ارتباط نداشت، بی پیرایه و عامیانه می‌گفت و به اجازه رئیس پس بجای خود می‌نشست و همینطور در موضوع چند نفر معدودی که موضوع وقتاً به آنها نظر به اعتمادی که رئیس و هیئت اداری به

آنها داشتند، دیکته شده بود مطابق به آرزو و تمنیات حکومت و رئیس مجلس سخنرانی میکرد و وکیل صحبت کننده افتخار داشت که در موضوع روزمره داخل اجندای مجلس نوبت سخنرانی بیشتر به او داده می شد و او خود را عالم تر از وکلای دیگر می شمرد، به فهم و دانائی نطق و بیان و علمیتش ولو جز همان چند کلمه دیکته شده را نمیدانست، ارج می گذاشتند و او را احترام میکردند.»



1 نمایندگان دوره اول شورای ملی

در داخل مجلس مطابق حکم ماده 18 اصول وظایف داخلی شورا مصوبه عقرب 1310 وکلا حق صحبت کردن را حین گفتار یک وکیل نداشتند، چنانچه صابر هروی می نویسد: «منشیان مجلس حیثیت سرجماعت (کفتان) صنوف مکتب را داشتند، هرگاه یک وکیل در جریان مجلس می خندید و یا با دیگری آهسته صحبت میکرد، نامش را منشیان می نوشتند و به رئیس می سپردند که بعد از ختم مجلس به وکیل موصوف اخطار میکردید. در وقت حضور در مجلس هیچ یک از وکلا حق بیرون شدن از تالار را نداشتند (ولو به قضای حاجت که یک امر طبیعی است). مطابق ماده 44 وظایف داخلی وکلا حق کشیدن سگرت را در تالار نداشتند، ولی در هر قطار از چوکی های که وکلا قرار میگرفتند، یک "تفدانی" برای تف کردن نصوار موجود بود.»

در مورد تهیه مصوبات صابر هروی می افزاید: «تند نویس ها که بنام مخفف نویس یاد می شدند و کمی باسوادتر از وکلا بودند، مطالب را می نوشتند و با روحیه اصل مطلب گزارش کوتاهی تهیه و آنرا به چند پراگراف تقسیم و بنام هر وکیل مورد نظر که صحبت کرده بود، نسبت میدادند و منشی مجلس فوراً آنرا بشکل فیصله قطعی و رأی اکثریت می نوشت. همینکه صدای رئیس مجلس که در آنوقت مکرووفون و بلندگو وجود نداشت، بلند می شد، چون فضای مجلس کاملاً ساکت و خموش بود، همه وکلا میداستند که وقت رایگیری است، مثل کودکی که درسش را امتحان داده و منتظر زنگ تفریح و تعطیل است، بعد از اعلان رایگیری در موضوع دست خود را از شانه بالاتر کرده رأی قطعی خود را ابراز می نمودند. در اینوقت چون وکیلی پیدا نمی شد که مخالف باشد، زیرا مخالفت در موضوع مطروحه گناه نابخشودنی بود، پس از اعلام تصویب موضوع به اکثریت جلسه را خاتمه میداد. در این فرصت بود که وکلا مانند متعلمین مکتب از تالار بیرون می پریدند و در برنده ها و روی چمن باغ سلامخانه به صحبت و مزاح پرداخته سپس دیوانه وار به اتاق نانخوری هجوم برده و در ظرف چند دقیقه نان خوردن ختم و پس از ادای نماز ظهر متفرق می شدند.» (صابر هروی؛ محمد محسن: "آیینة شوری"، جلد اول، چاپ کابل، 1368، صفحه 14 تا 16)

در این دوره عبدالاحد خان (مایار وردک) وکیل شهر کابل به حیث رئیس انتخاب شد و تعداد وکلا به 114 نفر میرسید که دوره کاری شان برطبق قانون اساسی و "اصول انتخابات وکلای شورای ملی افغانستان" مصوبه لویه جرگه 1309 (در چهار فصل و جمعاً 29 ماده) برای سه سال تعیین گردیده بود [این اصول با کمی تغییر عین همان مصوبه لویه جرگه 1307 پغمان در عصر امانی بود]. برطبق این اصول شخصیکه به حیث وکیل انتخاب می شد، باید سن او بین 30 تا 70 سال و "حتی الامکان دارای سواد" می بود و بصداقت و راستکاری شهرت میداشت. صابر هروی می نویسد: «البته بیشتر این کاندیدها قبلاً به استشاره حکومت معمولاً از بین ارباب ها، ملاکها و خوانین منتفذ انتخاب می شدند و حکومت بدینوسیله کوشش میکرد تا همچو اشخاص را از محل دور کرده و تحت نظر خود در کابل مصروف نگهدارد». نحوه و طرز انتخاب در هر حوزه انتخاباتی طبق اعلان قبلی کاندید یا کاندیدها حاضر و توسط اهالی آنجا گویا بطور "مستقیم و بلاواسطه" به اکثریت آراء توسط جرگه انتخاباتی که از دو روز قبل در حوزه مربوطه تجمع میکردند، انتخاب و یا به عبارت دیگر برگزیده می شد و در پایان جرگه کاتب محکمه شرعی صورت انتخاب را در سه نسخه حاضر کرده به امضای هیئت محکمه شرعی و حکومت محلی رسانیده و یک نسخه آنرا به حیث اعتبار نامه به وکیل منتخب داده و وکیل بعداً آنرا به هیئت اداری شورا به حیث سند وکالت خود در شورا ارائه میکرد. نا گفته نماند که این شیوه تا انفاذ قانون اساسی 1343 (1964) همچنان نافذ بود. به همین ترتیب وقتی دوره اول شورا شروع بکار کرد، اصول وظایف داخلی را در ماه عقرب 1310 در داخل 45 ماده تصویب نمود که به صحنه پادشاه رسید و نافذ گردید. (دیده شود - مأخذ بالا... صفحه 53 تا 58 و نیز صفحه 68 تا 75)

قابل ذکر است که در همین دوره یکی از فعالان سیاسی مشهور به بابا عبدالعزیز که از جمله جوانان نهضت دوم مشروطیت بود و در زمان شاه امان الله غازی به حیث مدیر "طلوع افغان" در قندهار کار میکرد، در سال 1309 به حیث وکیل شهر قندهار به لویه جرگه و سپس به حیث وکیل آن شهر در دوره اول شورا انتخاب گردید. موصوف که شور در سر داشت به دلیل مخالفت با انتخاب عبدالاحد

خان مایار بریاست شورا مورد غضب مقامات قرار گرفت و از عهده وکالت برکنار و مؤقتاً بیک وظیفه در وزارت خارجه تبدیل گردید و چندی نگذشته بود که موصوف مثل صدهای دیگر بدون جرم مشخص زندانی شد و مدت 13 سال را در زندان دهمزنگ گذراند. (خالد صدیق: "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان"، جلد دوم، صفحه 313 تا 317)

در دوره دوم شورای ملی که بروز 18 سنبله 1313 آغاز یافت، و باز هم تعداد وکلا 114 نفر بودند و تعدادی از چهره های تازه و بعضاً باسوادها جای چند ارباب و ملاک و خان را گرفتند، اما شیوه کار تغییر نکرد و بار دیگر عبدالاحد خان ریاست آنرا بعهده گرفت. نکته قابل توجه در این دوره برای بار اول مخالفت یکی از وکلا با ترکیب بودجه دولت بود، چنانچه صابر هروی می نویسد: «یکی از وکلا که نامش افشا نشد با بودجه دولت مخالفت علنی خود را به بعضی اقلام آن ابراز نمود که حیرت وکلا را سبب گردید و همه به ملامت و نکوهش او پرداختند و وکیل مذکور در جلسه بعدی از مخالفتی که در مورد کرده بود، شاید از طرف رئیس شورا با مقام ضبط احوالات تهدید شده باشد، معذرت خواست و با این ترتیب به وکلای دیگر حکومت ثابت کرد که هروکیل که به نظر و عقیده حکومت مخالفت کند، مانند وکیل تحت فشار و توییح قرار خواهد گرفت.» (صابر هروی: مأخذ بالا ... صفحه 91)

دوره سوم شوری که از سنبله 1315 آغاز بکار کرد، تفاوت زیاد از دوره قبلی نداشت و اما باز هم چند وکیل باسواد در جمع وکلا افزوده گردید و به این ترتیب فضای مخالفت در برابردیکته موضوعات از جانب حکومت و رئیس مجلس یک کمی بازتر شد، چنانچه صابر هروی در کتاب خود از یک برخورد دیگر یک وکیل در مورد بودجه یادآور میشود که وکیل موصوف با سرسختی و لجابت بر برخی اقلام بودجه انتقاد کرد و برای اولین بار در موقع رأی دادن، علناً رأی مخالف داد که در نتیجه قراریکه بعداً افشا شد، رئیس شورا عبدالاحد خان به تحقیر و توهین او پراخت و خواست او را به اصطلاح آن زمان شلاق بزند که با مداخله وکلای دیگر اینکار عملی نشد و وکیل مذکور بعداً به اتهام دست داشتن به یکی از مسایل سیاسی وقتی دوره وکالتش به آخر رسید، محبوس و

مدتی در زندان بود.» (صابرهروی: مأخذ بالا... صفحه 107 - 108)

دوره چهارم شورا که از ثور 1319 آغاز گردید، بازهم بریاست عبدالاحد خان مایار تا سال 1322 به عین شیوه فقط به حیث مهر رابری حکومت ایفای وظیفه کرد. دوره پنجم از اول اسد سال 1322 تا عقرب 1324 بازهم برای پنجمین دوره ریاست آنرا عبدالاحد خان مایار بعهدہ داشت، بکار ادامه داد که تغییری در راه روش آن دیده نشد. دوره ششم شورا که از اواخر سال 1324 آغاز و تا اوایل 1327 دوره کاری آن به پایان میرسید، با تغییری مواجه شد و آنهم ریاست آن از عبدالاحد خان مایار به سلطان احمد خان وکیل کابل انتقال یافت و اینکار پس از تقریباً پانزده سال و پنج دوره یک تغییر مهم محسوب می شد، زیرا در آنوقت در اثربحران اقتصادی ناشی از جنگ و شدت عمل حکومت محمد هاشم از یکطرف و آرزومندی شمول افغانستان به عضویت ملل متحد ایجاب میکرد که ریسمان های تحکم در همه امور بخصوص در داخل شورا یک اندازه گسسته شوند. در این دوره بود که تغییر مهم به وقوع پیوست و حکومت هفده ساله محمد هاشم خان جایش را به حکومت جدید به صدارت شاه محمود خان عم دیگر پادشاه و وزیر حربیه قبلی سپرد و در قبال تحولات وارده انتخابات دوره هفتم شورا نیز تحت تأثیر همین تحولات به گونه ای دیگر که قبلاً نظیر نداشت، براه انداخته شد.

چگونگی انتخابات دوره هفتم:

قبلاً در مورد انتخابات بلدیہ (شاروالی) در شهر کابل که در یک فضای آزاد و با اشتراک قاطبه ساکنان شهر بخصوص نسل جوان و شخصیت های فعال صورت گرفت و در گذشته نظیر نداشت، صحبت کردیم. انتخابات دوره هفتم شورا بازهم به همین روحیه و اما با شور هیجان زیاد نه تنها در شهر کابل، بلکه در بعضی از شهر های بزرگ کشور برگزار گردید.

میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب "خاطرات" خود می نویسد: «در شروع سال 1328 ش (1949م) دوره سه ساله شورای ملی [دوره

ششم] خاتمه یافت و موقع انتخابات فرا رسید. پس از حادثه عبدالعزیز خان وکیل قندهار [قبلاً شرح شد] انتخابات شوری در تمام دوره محمدهاشم خان زیر نظر دولت از طریق ریاست ضبط احوالات و نائب الحکومه ها و حکام محلی صورت می‌گرفت، بدین معنی که چند ماه پیش از انتخابات فهرست اشخاص مناسب برای وکالت از طرف حکام ترتیب یافته از طریق نائب الحکومه ها بر ریاست ضبط احوالات می‌رسید و پس از صحنه ریاست مذکور حکومت های محلی موظف می شدند تا برای اشخاص مورد نظر وثیقه وکالت ترتیب و مهر و امضاء و شست صاحب رسوخ های منطقه را خواه ناخواه در ذیل آن اخذ کنند و با تصدیق محکمه توسط خود شخص به مرکز بفرستند و وی باین صورت برای مدت سه سال وکیل منطقه مربوطه شمرده می شد و وظیفه اش را که صحنه گذاشتن به پیشنهاد های حکومت بود، اجراء می‌کرد. شش دوره شوری باین صورت سپری شد. در دوره هفتم شاه محمود خان تصمیم گرفت تا برای مردم یک اندازه آزادی در انتخاب وکلای شان داده شود و بر اساس آن مامورین دولت در انتخابات کمتر مداخله کردند و یک عده روشنفکران مثل نزیهی از اندخوی، گل پاچا الفت از جلال آباد و عبدالحی حبیبی از قندهار انتخاب شدند.» (فرهنگ، م.م. صدیق: "خاطرات..."، صفحه 221 - 222)

شهر کابل به اساس سهمیه معینه به تناسب نفوس مستحق داشتن دو وکیل در شورای ملی بود و با استفاده از تجربه انتخابات بلدییه تصمیم بر آن شد تا انتخابات در شهر کابل زیر نظر انجمن بلدییه دائر گردد که پنج نفر برای این دو کرسی خود را کاندید کردند: میر غلام محمد غبار، داکتر عبدالرحمن محمودی، میا محمد معصوم مجددی، امرالدین شنسب و علی اصغر شعاع که هریک آنها از چهره های شناخته شده شهر کابل بودند. غبار شخص مبارز سیاسی که یک دوره طولانی زندان را گذرانیده بود، داکتر محمودی که با افکار پر شور و استعانت به مریض ها در بین مردم کابل تازه به شهرت رسیده بود، مجددی که پسر شخصیت روحانی شمس المشایخ بود و شخص نسبتاً متجدد اما در لباس روحانیت طرفداران خود را داشت، انجنیر شنسب از تحصیل کرده های آلمان که روابط نزدیک با عبدالمجید خان زابلی داشت و بالاخره علی اصغر شعاع پسریکی

از بزرگان اهل تشیع کابل "آقا میرآقا" که خودش نیز یک خطیب برجسته بود.



تصویری از جریان یک اجلاس شورای ملی دوره هفتم درسلامخانه ارگ سال 1328

مبارزات انتخاباتی با این شکل تحت تأثیر خصوصیات کاندیدهای فوق و محیط و ماحول هریک آنها در روزهای معین آغاز گردید. عده ای به حمایت از غبار به فعالیت پرداختند و عده ای دیگر به محمودی و به همین ترتیب برای سه کاندید دیگر. همچو فضای گرم

و جدی قبلاً در هیچ دوره انتخابات در تاریخ کشور دیده نشده بود؛ هریک از هواداران کاندید ها با امکانات دست داشته برای جلب رأی مردم به نفع کاندید مورد نظر خود تلاش و سعی میکردند، از یک محله شهر به محله دیگر میرفتند و در بین جمعیت مردم به سخنرانی و تشویق آنها در سهمگیری انتخابات و رأی به نفر مطلوب خود می پرداختند.

روز موعود انتخابات فرا رسید و صندوق های رأی به همان شیوه انتخابات بلدی که سال قبل صورت گرفته بود، در سالون بلدیّه زیر نظر انجمن آن ریاست گذاشته شد و ورقه های رأی به اشخاص واجد شرایط به رویت تذکره داده شد که با انتخاب یکی، ورقه را در صندوق رأی بیندازند. وقتی ساعت موعود ختم رأی گیری فرا رسید، باز هم تحت نظر هیئت موظف به شمارش آراء پرداخته شد که در نتیجه داکتر عبدالرحمن محمودی با اخذ بیش از چهارده هزار رأی به درجه اول و میر غلام محمد غبار با تعداد بیشتر از سیزده هزار به درجه دوم برنده انتخابات به حیث وکیل شهر کابل در شورای ملی دوره هفتم شناخته شدند.

عبدالحمید مبارز که خود در آنوقت از جمله جوانان فعال سیاسی بود، در کتاب "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان" می نویسد: «به یک تناسب بسیار کوچک در انتخابات تقلب صورت گرفت، مگر در هر صورت محمودی و غبار انتخاب شریان بود و اکثریت داشتند. از ولایات دیگر نیز تعدادی از شخصیت های فرهنگی و قومی که در حلقه روشنفکران قرار داشتند، چون مولوی خال محمد خسته از مرکز مزار شریف، سخی امین از ولسوالی دوشی، محمد کبیر از ولسوالی غوربند، محمد کریم نژیی از ولسوالی اندخوی، نظر محمد نوا از شهر میمنه و سید محمد دهقان از بدخشان وارد تالار شورای ملی شدند و هسته مخالف حکومت را تشکیل کردند. به همین ترتیب تعدادی دیگر از شخصیت های قومی و فهمیده و با تجربه چون عبدالرشید الکوزی و برادرش، وکیل نابینا سیغانی [محمد یوسف] با یک تعداد دیگر طرفدار حکومت شاه محمود خان وارد شورا گردیدند و اکثریت اعضاء را بدور خود جمع کردند. استاد صلاح الدین سلجوقی وکیل هرات، سردار محمد رفیق وکیل گرشک، بهره [عبدالواحد] وکیل جلگی هرات گروپ طرفدار سردار محمد داود را در شورای ملی هدایت می نمودند؛ بعدتر که

شور و بحث شورا تند و گرم گردید، کبیر وکیل غوربند و یک تعداد دیگر نقش میانه را انتخاب کرده خود را طرف قرار نمیدادند و مسایل را بصورت ابژکتیف [آفاقی] مورد بحث قرار میدادند به این ترتیب اولین پارلمان انتخابی افغانستان بدون تجربه قبلی به فعالیت آغاز کرد و برای اولین بار به سامعین اجازه داد شد تا در جلسات شورا اشتراک نمایند. «(مبارز، عبدالحمید: "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان از 1919 تا 1996"، پشاور، 1375، صفحه 141-142)

غبار راجع به ترکیب اعضای جدید شورا می نویسد: «شاه محمود خان در زمستان 1948 انتخابات سری و آزاد شورای ملی دوره هفتم را اعلان کرد، قسمتی از روشنفکران کابل و ولایات در این انتخابات حصه گرفته و کاندیدهای خود شانرا اعلان نمودند. دولت نیز یکعده گماشتگان خود را وارد مجلس نمود. درین ضمن سرمنشی [دفتر] ظاهر شاه عبدالهادی خان داوی که تا هنوز شهرت سابقه خود را نباخته بود [!] به حیث وکیل ده سبز داخل شورا و رئیس این مجلس گردید. با اینصورت 171 نفر وکلای شورا مرکب از سه دسته: روشنفکر مبارز و مخالف دولت، گماشتگان دولت و اشخاص بیطرف تکمیل شد. رویهمرفته وکلا از هر دستی بودند: ملاکین بزرگ و تجار بزرگ، عده از روحانیون، روشنفکران طبقات متوسط و خورده، مامورین سابقه، روشناسان محلی و غیره.» (غبار: مآخذ بالا، جلد دوم، صفحه 261-262)

دست آورد های کاری دوره هفتم شورا:

نگاهی به قانون اساسی 1309 میرساند که این قانون اساسی از نظر عبارات و متن برای خواننده نا آگاه از جریان عملی امور، یک قانون اساسی بسیار لیبرال و واجد حقوق اساسی مردم معلوم میشد و به همین دلیل بود که لزوم تعدیل مواد آن در طول بیش از 33 سال مدت انفاذ آن کمتر احساس گردید، اما برعکس صورت اجراءات اکثر مواد این قانون اساسی و دیگر قوانین برعکس روحیه و متن قانون عملی می شد که مثالهای زیاد در زمینه موجود است. یکی از مشخصات مهم دوه هفتم شورای ملی آن بود که عده از وکلای جدید با ملاحظه متن و صلاحیت های مندرجه این قانون اساسی که به شورا تفویض گردیده بود، خواستند از صلاحیت های

قانونی خود جهت نظارت بر اعمال حکومت، بودجه دولت و معاهدات و مقاولات و موافقتنامه ها با دول خارجی بطور بی سابقه که تا آنوقت معمول نبود، استفاده نموده و آن موارد را بطور آزاد مطرح بحث ساخته و در زمینه تصامیم لازم اتخاذ نمایند. اگرچه در این موارد هنوز هم نقش وکلای طرفدار حکومت که اکثریت داشتند، به دفاع از حکومت می پرداختند، زیاد بود، اما مباحثات مخالفان و جدیت آنها یک جریان جدید بحث های گرم و استدلال منطقی را در شورا بار آورد که در حقیقت مبنای یک تحرک جدید در این راستا محسوب میشد. دست آوردها و مصوبات این دوره چه در امور روابط خارجی کشور و قراردادهای چه در اجراءات حکومت و چه در وضع قوانین و وارد کردن تعدیلات لازمه در آنها زیاد است و بحث پیرامون هریک در اینجا نمی گنجد، لذا به ذکر اهم مشخصات آن که با گذشته متفاوت بود، بسنده میشود، از اینقرار:

1 - اگرچه در قانون اساسی نافذ آنوقت کسب رأی اعتماد حکومت از شورای ملی واضحاً تصریح نگردیده بود، ولی شورای ملی دوره هفتم به استناد ماده 76 قانون اساسی که حکم میکرد: «هریک وزراء در سیاست عمومیه دولت مشترکاً و در امور مؤظفه وزارت متعلقه خود مخصوصاً نزد شورای ملی مسئول اند، بناءً علیه ذات شاهانه غیرمسئول میباشد»، حکومت شاه محمود خان را به گرفتن رأی اعتماد از شورا مکلف دانست و برای اولین بار در تاریخ کشور صدراعظم و اعضای کابینه جدید مشتمل بر 16 وزیر به شورای ملی جهت اخذ رأی اعتماد حضور بهمرسانیده و رأی اعتماد حاصل نمودند. شورا به تأسی از ماده فوق در موارد مختلف به استجواب و استیضاح از وزراء نیز پرداخت که قبلاً چنین کاری معمول نبود. اگرچه با حضور تعداد بیشتر وکلای طرفدار حکومت موضوع استجواب و استیضاح محض روی شکلیات باقی ماند و کدام اقدام جدی در زمینه صورت نگرفت، اما اینکار سرآغاز یک اقدام مهم بود که قدرت انحصاری حکومت را تحت الشعاع قرار داد و اصل کنترل بر اجراءات حکومت را مطرح ساخت و به مردم فهماند که حکومت ها قدسیت ندارند و میتوانند مورد انتقاد قرار گیرند.

2 - تصویب "اصولنامه مطبوعات و نشرات" اولین اقدامی بود درطول دوره 20 ساله سلطنت که در جوار نشرات دولتی برای نشر جراید آزاد (غیردولتی) نیز زمینه مساعد گردید. در پرتو این تحول آزادی بیان نیز مجاز دانسته شد و در اثر آن جراید انتقادی ازطرف بعضی جریانات سیاسی از جمله جریده "نداء خلق"، "وطن"، "ولس"، "انگار"، "نیلاب"، "آئینه" و بعضی دیگر شروع به نشرات کردند. (در این زمینه بعداً به تفصیل صحبت میگردد).

3 - برای بار اول شورای ملی به تشکیل یک تعداد کمسیون های اختصاصی زیر نام انجمن ها پرداخت، از جمله: کمسیون مالی و بودجه، کمسیون تدقیق قوانین، کمسیون صحنیه، کمسیون داخله و بلدیہ، کمسیون زراعت، کمسیون معارف، کمسیون مخابرات، کمسیون سرحدات، کمسیون امور خارجه، کمسیون سمع شکایات و کمسیون دفاع ملی. غبار در این ارتباط تصریح میکند که: «در تشکیل کمسیونهای متعدد و انتخاب رؤسا و منشیان کمسیونها اپوزیسیون توانست آرای اکثریت را به نفع خود حاصل و ریاست کمسیونها را منحصراً بدست آرد» (غبار: مأخذ بالا .. صفحه 262). علاوه انجمن رؤسای کمسیونها برای انسجام امور بین کمسیونها یکی دیگر از همچو تشکیلات بود. در این دوره با آنکه مثل سابق برای وکلا سال دو دست دریشی(یونیفورم) منظور شده بود، اما مکلفیت پوشیدن آن از بین رفت و هر وکیل میتوانست به میل خود لباس بپوشد.

4 - برطبق ماده 37 تشکیل مجلس شورای ملی مصوبه لویه جرگه 1309 وکلا در آغاز کار مکلف به ادای تحلیف به این عبارت بودند: «ما امضا کنندگان ذیل از جهت اعتمادی که ملت و حکومت برما نموده بخداوند عظیم و قرآن کریم سوگند می نمایم برای ملت و حکومت خود صادق میباشیم.»

غبار در این مورد می نویسد که: «هنگام ایفای رسم قَسَم که بصورت معمول آنوقت تعهد وفاداری به ملت و شاه و حکومت بود، روشنفکران از ذکر نام حکومت خودداری کرده و علی الرغم قاعده قدیم فقط سوگند وفاداری نسبت به مملکت و ملت برداشتند.» (غبار: مأخذ بالا... صفحه 262)

5- شورای دوره هفتم برای اولین بار به سامعین و علاقمندان اجازه داد در جلسات علنی شورا اشتراک و در یک محل معین اخذ موقع نمایند، به جریان مباحثات شورا حضوراً گوش فرا دهند و از ابراز نظر و کلاً آگاهی یابند. بدینوسیله زمینه انعکاس نظریات و کلاً برای مردم از طریق جراید آزاد فراهم گردید.

6- شورا زیر عنوان "مواد هفتگانه" موفق شد کار اجباری و بیگار را منع کند، اجبار فروش غله را به قیمت نازل به دولت از دوش زارع بردارد، اخذ مالیات مواشی شمار نشده، مالیات خارج قانون از جمله وضع مالیات بلدی به خرده فروشان و دست فروشان شهری را لغو کند و امور دیپوی تعاونی دولت را مورد تفتیش و نظارت قرار دهد.

7- شورای دوره هفتم توانست تصامیم لازم در باره معاهدات جدید با دول خارجی، نحوه اخذ قرضه ها از مؤسسات و کشورهای خارج، بخصوص در مورد قرضه از منابع امریکائی جهت تمویل پروژه وادی هلمند و قرارداد با کمپنی موریسن کنودسن و امور دیگر نظیر آنرا مورد مذاقه و غور جدی قرار دهد و آنرا با ملاحظات خاص به تصویب برساند که اینکار در دوره های قبلی شورا معمول نبود.

8- شورا در این دوره موضوع عضویت افغانستان در مؤسسه ملل متحد و تعهد بر ایفای مکلفیت های مندرجه منشور آن مؤسسه و اعلامیه حقوق بشر را مورد تصویب قرار داد و بر تعهدات دولت افغانستان در زمینه مهر مشروعیت گذاشت و بر طبق آن عضویت کشور را در سازمانهای مختلف آن مؤسسه تأیید و تصویب نمود.

9- موضوع روابط با پاکستان یکی از داغ ترین مسائلی بود که جار و جنجال زیاد در شورا برپا کرد و شورای ملی به تأسی از قیام مردمان پشتون و حق تعیین سرنوشت به آنها پالیسی حکومت را تأیید کرد و به اثر تقاضای پشتونهای ماورای سرحد حمایت خود را از آزادی خواهی آنها اعلام نمود و به همین مناسبت روز نهم سنبله را به نام روز پشتونستان به حیث یک روز رخصتی عمومی تصویب کرد. این شورا حتی فراتر از صلاحیت قانونی خود لغو معاهده دیورند را اعلام نمود که بعداً در باره به تفصیل صحبت خواهد شد.

10 - شورا در این دوره سرآغاز یک سلسله جریانات و تشکلات سیاسی بعدی گردید و بدون موجودیت قانون احزاب فعالیت ها حزبی زیر نام "خلق"، "وطن"، "ویش زلمیان" و "دموکرات ملی" (مسمی به کلپ ملی) براه افتاد که در باره آنها بعداً به تفصیل صحبت می‌گردد. (برای شرح سائرمصوبات و اقدامات شورا در ساحت دیگر در این دوره دیده شود کتاب: "آئینه شوری"، تألیف صابر هروی، جلد اول، صفحات 177 تا 196)

این بود شرح مختصر در مورد خصوصیات دوره هفتم شورا. اینکه پس از بسر رسیدن موعد کاری این دوره تاریخی و آغاز انتخابات برای دوره هشتم چه تحولات به وقوع پیوست و چگونه فضا تغییر نمود، در مبحث جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فصل چهاردهم

انفاذ قانون مطبوعات و پي آمدهای آن

روز نامه ها و جرايد دولتي:

در دوره صدارت شاه محمود خان روزنامه ها و جرايد دولتي که از مدتي بدانسو در کابل و بعضی ولايات کشور به نشر ميرسيدند، به استناد سالنامه 1329 از اينقرار بودند:

الف : در شهر کابل:

- روزنامه اصلاح بمديريت: محمد محسن فيروز؛ - روزنامه انيس بمديريت: محمد يونس حيران؛
- مجله سه ماهه آريانا بمديريت محمد ابراهيم خليل؛ - مجله سه ماهه افغانستان نشریه رياست مستقل مطبوعات؛
- مجلات ماهانه: مجله اردو منتشره وزارت حربيه؛ - مجله روغتيا بمديريت داکتر عبدالغني افضل؛ - مجله پشتون ژغ بمديريت علي احمد نعيمی؛
- مجلات پانزده روزه : مجله کابل بمديريت عبدالرؤف بينوا؛ - مجله اقتصاد نشریه وزارت اقتصاد؛ - مجله ژوندون بمديريت عبدالحکيم نوري؛ - مجله پانزده روزه برگ سبز بمديريت عبدالرشيد لطيفی؛ جريده هفته وار هيواد بمديريت صديق الله رشتين؛ مجله عرفان بمديريت عبدالطيف آرين.
- آريانا دائره المعارف به زبان دری نشریه انجمن آريانا دائره المعارف؛ - آريانا دائره المعارف بزبان پشتو نشریه پشتو تولنه؛

ب - در ولايات:

- روزنامه طلوع افغان (قندهار) بمديريت قيام الدين خادم؛ - روز نامه اتفاق اسلام (هرات) بمديريت عبدالعلي شايق هروی؛

- مجلات ماهانه: - مجله ادبی هرات بمدریت محمد ابراهیم رجائی؛
- مجله بلخ بمدریت عبدالاحد رقیم؛
- جراید هفته دوبر: - جریده بیدار (مزارشریف) بمدریت عبدالغفور
جبارخیل؛ - اتحاد قطغن بمدریت میرامین الدین انصاری؛
- جراید هفته وار: - جریده اتحاد مشرقی بمدریت محمد یونس مراد؛
- جریده جنوبی ورانگی بمدریت پاینده محمد روهیلی؛ - جریده
ستاره میمنه بمدریت محمد ناصر غرغشت؛ - جریده فراه و سیستان
بمدریت عبدالمنان دردمند؛ - جریده بدخشان بمدریت محمدقاسم
واجد؛

نشر جراید آزاد - سرآغاز یک تحول:

طوریکه قبلاً تذکار یافت، بتاريخ 9 نوامبر 1946 مجمع عمومی
ملل متحد عضویت افغانستان را در آن مؤسسه پذیرفت و هفته بعد
عبدالحسین خان عزیز به حیث اولین نماینده دائمی کشور معرفی و
کرسی افغانستان را در آن مؤسسه اشغال نمود. تعهد افغانستان در
مورد پابندی به اعلامیه حقوق بشر شامل آزادی بیان و مطبوعات
نیز بود که حکومت افغانستان باید به آن تمکین میکرد. همان بود
که تهیه مسوده اصولنامه جدید مطبوعات از طرف حکومت
رویدست گرفته شد، اما به دلیل مسافرت شاه محمود خان صدراعظم
به اروپا که از ماه اسد 1326 (جولای 1947) تا ثور 1327 (اپریل
1948) برای مدت 9 ماه ادامه یافت و مارشال شاه ولیخان به نیابت
شان امور صدارت را به پیش می برد، طی مراحل آن اصولنامه به
تعویق افتاد، تا آنکه پس از برگشت صدراعظم از سفر مسوده
مذکور به شورای ملی دوره هفتم رویت داده شد و شورا آنرا در 9
جدی سال 1329 به تصویب رسانید و پس از صحه پادشاه نافذ
گردید که برطبق مواد مندرجه آن برای جراید آزاد اجازه نشرات
داده شد.

قبل از انفاذ اصولنامه مذکور فضای انتقادات بر اجراءات حکومت
در بعضی جراید و روزنامه های دولتی کمی باز گردیده بود،
خاصتاً روزنامه انیس بمدریت محمد یونس حیران در این راه تاحدی
پیشقدم شده بود، چنانچه مقاله میرغلام محمد غبار تحت عنوان
"اقتصاد ما" که بر روش انحصاری معاملات تجارتی بوسیله بانک

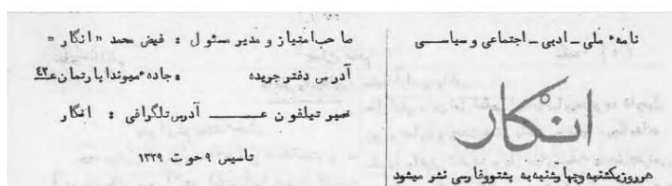
ملی و در راس آن عبدالمجید خان زابلی انتقاد داشت، موجی از عکس العمل‌ها را ایجاد کرد. همچنان نشر مقاله دیگر در روزنامه انیس تحت عنوان "یا ایهاالوزراء" در مورد کابینه دوم شاه محمود خان دارای نکات انتقادی بر حکومت بود. در چنین فضا بود که پس از رهایی یک تعداد روشنفکران از زندان از یکطرف و باز شدن فضای سیاسی و آزادی‌ها حین انتخابات بلدی و سپس در انتخابات شورای ملی ازطرف دیگر، افکار سیاسی آغاز به تحرک کرد و بار اول جناح منتقد دولت هم در داخل شورا و هم در بیرون آن، ولو با تعداد کم اما مؤثریت زیاد تبارز نمود.

درعین زمان با وارد شدن مجلات ایرانی در کشورعلاقه مردم خاصاً نخبه‌ها به مطالعه و آشنا شدن با رویداد های ایران که با اقدامات داکترمصدق دچار آبستن شده بود و نیز تبلیغات شدید برنامه رادیویی پاکستان (مهرخان) علیه دولت افغانستان و علاقمندی مردم به شنیدن آن، یک روحیه جدید را دربین قشر آگاه کشور بخصوص درشهر کابل توأم با تشکلات سیاسی منتقد حکومت بار آورد. با این ترتیب نهضت جدید مطبوعات نیز همراه با تحولات فوق براه افتاد و در جوار جراید نوظهور از جمله جریده پامیر، جریده آئینه، صدای ملت، پیام افغان، چهار جریده آزاد دیگر بنامهای "انگار"، "تداء خلق"، "وطن" و بعداً "ولس" که هریک منسوب بیک جریان سیاسی بودند، درآسمان نیمه تاریک مطبوعات کشور پدیدار شدند. نظر به اهمیت سیاسی جراید اخیر الذکر لازم است نگاهی به چگونگی فعالیت و محتوای نشرات هریک آنها انداخت:

جریده "انگار" :

جریده انگاراولین نشریه آزاد است که دارای وجه سیاسی بوده و در واقع حیثیت اورگان نشراتی حرکت ویش زلمیان (جوانان بیدار) را داشت. در بالای لوگو یا نشان معرفه آن به خط درشت "انگار" نوشته شده که برگرفته از تخلص صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن فیض محمد انگار میباشد. درقسمت بالائی لوگو، جریده را "نامه ملی ادبی، اجتماعی و سیاسی" خوانده که هر یکشنبه و چهارشنبه به پشتو و دری بوسیله مطبعه گسنتتر شخصی انگار در کابل از 4 تا 6 صفحه سائز کاغذ عادی (8×11) به نشر میرسید و قیمت هر شماره آن 50 پول تعیین شده بود.

اولین شماره آن بروز چهارشنبه مورخ 9 حوت 1329 (28 فبروری 1951) به نشر رسید و در صفحه اول آن تحت عنوان "مرام این نامه" مطالبی از طرف مدیر مسئول فیض محمد انگار نگاشته شده بود، با این عبارت: «خود را بختیار و مسعود میدانم که برای اولین مرتبه از قانون مطبوعات استفاده کرده و با نیت پاک و دل پر آرزو به نشر این نامه کوچک ملی میپردازم. اگرچه این نامه نسبت به آرزوهای من خیلی کوچک و ناچیز است ولی با اینهم مرام بزرگ و مقدسی را دارد و آن عبارت است از: خدمت به ملت افغان! ما از این حقیقت چشم پوشیده نمیتوانیم که ملت ما نسبت به تمام ملل عالم بصد ها سال عقب مانده و اکنون به کوچکترین خدمت کوچکترین افراد احتیاج شدید دارد. چون بنده نیز یکی از افرادی به آرزوی خدمت به این ملت هستم، میخواهم به نوبه خود خدمتی که در خور توان من باشد، به این ملت بیچاره بکنم.»



او در ادامه می نویسد: «بعقیده من درد مهمی که داریم این است که درد خود را نمیدانیم و این وظیفه چیزنویسان و دانایان وطن است که در تنویر اذهان عامه بکوشند، علل و اسبابیکه باعث عقب ماندن این ملت مظلوم گردیده روشن سازند و هم راه حلی برای رفع آن علل بسنجند و عوام را رهنمائی کنند. مرام این نامه نیز به همین اساس است تا به کمک نویسندگان با احساس ملی و جوانان بیدار مملکت بتوانند خدمت کوچکی در راه تنویر اذهان عامه کرده باشد. البته خدمت به ملت افغان منحصر به این نامه کوچک نیست، شاید اشخاصی هم باشند و یا پیدا شوند که عملاً در راه خدمت بملت داخل میدان گردند. پس این نامه مؤید و معاون هر فرد یا مؤسسه و جماعتی است که به ملت عقب مانده افغان صادقانه خدمت میکنند و همیشه آنها را پشتیبانی خواهد کرد»

این جریده توانست تا 15 شماره ادامه یابد که در مجموع نویسندگان سرشناس آنوقت با ارسال مقالات خود به غنای محتویات آن

افزودند، از جمله نورمحمد تره کی، عبدالرؤف بینوا، داکتر عبدالرحمن محمودی (وکیل در شورای ملی)، میر غلام محمد غبار (وکیل در شورای ملی)، احمد علی کهزاد، عبدالحمید مخمور، محمد رسول پشتون، غلام حسن صافی، م. پیروز، ببرک غشتلی، خانم ماگه رحمانی (یکی از زنان فعال سیاسی در آنوقت)، حیدر ژوبل، میر علی اصغر شعاع، م. روشن و عده ای دیگر، همچنان شخصی با نام مستعار "چکوره" که طنزهای انتقادی را زیر عنوان "اژانس چکوره" با سبک خاص خود می نوشت. علاوهً اشعار انتقادی محمد ابراهیم خلیل و ضیاء قاریزاده نیز در این جریده به نشر رسیده اند.

متأسفانه این جریده همانطوریکه به حیث اولین ستاره درآسمان مطبوعات آزاد کشور در آنوقت تلالو کرد، به همان سرعت نیز افول نمود و نشرات آن به دلیل عدول از قانون مطبوعات از طرف حکومت متوقف گردید.

دلیل توقف آن همانا نشر یک مقاله بود تحت عنوان: "موی مبارک" بقلم غلام حسن صافی با این عبارات: «ازچندیست در سرخرود ننگرهار عمارتی بنام موی مبارک ساخته شده است که سه چهار جریب زمین احاطه آن است. آیا اسناد و شهود و روایات تاریخی برای آن موجود بوده و تا کنون این موی کجا و به کی منسوب است؟ دیناً ما باطاعت افعال و اقوال موثوقه پیشوایان اسلام مکلف هستیم و حقیقتاً اسلام از اینگونه خرافات پرستی ها بیزار است. مردم با اطلاع آگاهند که سی و چند سال قبل زیارتی در غوربند تأسیس ولی حکومت فوراً بتحقیقات شروع و اشخاصی را که برای فریب مردم این دستگاه را چیده بودند، حبس و زیارت ساختگی شان را کاملاً تخریب نمود، اما اکنون سی سال میگذرد ولی مامورین بزرگتر حکومت موی مبارک می سازند. متصل همان جائیکه اکنون زیارت موی مبارک ساخته شده احاطه مکتبی است که از مدتها تعمیر آن به تعویق افتاده و حتی مصالح آنرا باین زیارت جدید صرف نمودند. آیا از نقطه نظر دین که تحصیل علم را بر هر مسلم و مسلمة فرض میداند و از نقطه نظر ایجابات مدنی ما به تعمیر مکتب محتاجیم و یا بساختن زیارتهای جدید برای گمراه ساختن مردم؟ حالت امروزی ما شرم آور است افغانستان و مخصوصاً مشرقی محتاج بمدرسه های مدنی است که چشم مردم

را به حقایق تلخ و ناگوار مملکت باز ساخته و آنها را از گرداب جهالت و بدبختی و خرافات پرستی برهاند. ما از علمای کرام و جوانان منور آرزومندیم که با اینگونه خرافات پسندی ها و فریب کاریها مبارزه کرده و نگذارند که یکعده مغرضین چشم و گوش مردم را بسته و آنها را باین زیارت سازهها و موی مبارک پیداکردنها فریب دهند». (مقاله صافی، محمدحسن: "موی مبارک"، جریده انگار، شماره پانزدهم، مورخ 28 حمل 1330)

عبدالحمید مبارز در زمینه می نویسد: «به علت نشر مقاله تحت عنوان موی مبارک به قلم غلام حسن صافی [جریده انگار] متهم به خلاف رفتاری از احکام مذهبی گردیده صافی به حکم محکمه تا ظاهر شدن آثار اصلاح و توبه در جبین وی محبوس گردید و جریده انگار مصادره شد. تعدادی از اعضای ویش زلمیان روز بعد آن در چمن فوتبال لیسه استقلال [مشهور به کول استقلال درجوار آن لیسه] جمع گردیده و مظاهره را علیه توقیف صافی و مصادره جریده انگار تشکیل کردند و در آن روز خاوری استاد پشتو لیسه غازی بعداً عضو پشتو تولنه - بیانیه زنده علیه اقدام حکومت ایراد کرد که پولیس به امر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس به ضرب کمر بند های خود حاضران را متفرق ساخت که جریان آن به قلم مؤلف [عبدالحمید مبارز] در جریده ندای خلق به نشر سپرده شد. با این ترتیب چراغ دموکراسی یکی پی دیگر خاموش ساخته شد و حکومت شاه محمود خان آهسته آهسته بسوی دیکتاتوری جدید تقرب می نمود.» (مبارز، عبدالحمید: "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان از 1919 تا 1996"، صفحه 138)

م.م. صدیق فرهنگ در کتاب "خاطرات" خود دراین باره شرح متفاوت از مبارز دارد. فرهنگ می نویسد: «از جمله حوادثی که در همین ایام اتفاق افتاد و برای چندی سرو صدا در محیط براه انداخت، مقاله غلام حسن خان صافی راجع به "موی مبارک" بود و تکفیر او از جانب روحانیون، خصوصاً حضرات بود. غلام حسن صافی که از خارج برگشته و دوباره به شغل تجارت مصروف بود، مقاله در جریده نشر نموده و در آن متذکر شده بود که حاکم سرخرو و ولایت مشرقی از مردم اعانه جمع کرده و در نظر دارد که عمارت مزینی برای "موی مبارک" یعنی تار موی منسوب به پیامبر اسلام

که در آنجا موجود است، بنا کند، در حالیکه منطقه مذکور مکتب اصولی ندارد و بهتر است وجه مذکور در تعمیر یک بنا برای مکتب به مصرف برسد».

غبار می افزاید: «حضرت مجددی که از رهبران درجه یک روحانیون در افغانستان بود، این موضوع را بهانه ساخته روز جمعه ضمن خطبه غلام حسن صافی را به بی احترامی به پیغمبر اسلام متهم ساخته و تحریکات گسترده ای را علیه او آغاز کرد. غلام حسن صافی که مرد فعالی بود، برای دفاع از خود از یک سو بعضی ملاها را با پول و غیره وسایل با خود همراه ساخته از ایشان فتوای متقابل گرفت و از سوی دیگر حزب ویش زلمیان و جوانان پشتون را بسیج نمود. در نتیجه تصادمی در بین طرفداران دو گروه در چمن مکتب استقلال رخ داد که در آن چند سر و دندان شکست و با رو آوردن ملاها از اطراف به مرکز و بحماییت از حضرات نزدیک بود غوغای بزرگی برپا شود. دولت غلام حسن صافی را توقیف کرد و چون این توقیف بدون حکم محکمه صورت گرفته بود، ویش زلمیان به دو حزب وطن و خلق رجوع نموده همکاری ما را در دفاع از صافی تقاضا کرد. در مجلسی که با این مناسبت دایر شد، قرار بر آن آمد که هیئتی نزد شاه رفته احتجاج احزاب را بر زندانی شدن بدون محاکمه صافی ابراز نماید.... ورق احتجاجیه را به سرمنشی دارالتحریر شاهی تسلیم دادیم. پس از چندی غلام حسن صافی از زندان رها گردید و این غائله فرو نشست.» (فرهنگ: "خاطرات..."، صفحه 242)

در این مورد فیض محمد انگار بعد از آنکه پولیس به دفتر و مطبعه کوچک او واقع در یکی از آپارتمانهای جاده میوند یورش برد و دفتر جریده را مسدود نمود، طی یک نامه تحت عنوان "مصادره بدون تحقیق و محاکمه" از این بی مبالائی قانونی دستگاه پولیس شکایت نمود. با آنکه این نوشته در شماره هشتم جریده "نداء خلق" چاپ شد، ولی این آواز دادخواهی بجایی نرسید و جریده "انگار" برای همیشه از نشر بازماند و به تاریخ پیوست.

چندی بعد از توقیف جریده انگار در همان راستای فکری حرکت ویش زلمیان یک جریده دیگر بنام "ولس" که صاحب امتیاز آن یکی از اعضای برجسته ویش زلمیان گل پاچا الفت در جلال آباد شروع

به نشرات کرد. الفت چهره شناخته شده و یک شاعر ورزیده در زبان پشتو بود. او به حیث وکیل جلال آباد در شورای ملی دوره هفتم انتخاب شد و در جمع وکلای مشروطه خواه موقف گرفت.

الفت از داعیه پشتونستان به شدت حمایت میکرد و در جریده ولس نیز در این راستا مقالات زیاد در زبان دری و پشتو به نشر رسانید که از این ناحیه محتوای نشرات آن تاحدی مؤید موقف حکومت بود. همچنان نویسندگان جریده بخصوص بینوا، خادم و عده دیگر با استفاده از تجربه دو سه جریده آزاد که قربانی شدت لحن خود شدند، کوشیدند تا کمتر با نکات حساس حکومت تماس گیرند و لحن نسبتاً معتدل را در پیش گرفتند و به همین دلیل جریده ولس موفق شد به عمر نشرات خود بیفزاید.



جریده "نداء خلق" :

شماره اول این جریده بتاريخ 12 حمل 1330 (اول اپریل 1951) تحت نظرداکتر عبدالرحمن محمودی به حیث صاحب امتیاز و بمدریت مسئول انجنیر ولی احمد عطایی (داماد او) به شکل تایی گستنتر به نشر رسید. این جریده که لوگو یا عنوان آن در بالای صفحه اول به خط نستعلیق و رنگ سرخ بطور درشت "نداء خلق" نوشته شده بود، به حیث "نامه ملی ادبی، اجتماعی و سیاسی" بروز های دوشنبه و پنجشنبه هر هفته به زبانهای پشتو و دری در مطبعه کوچک گستنتر شخصی آن که ضم دفتر آن واقع یکی از اپارتمان های جاده میوند بود، در 4 تا 10 صفحه (به کاغذ سایز 8×11) چاپ می شد و به قیمت 50 پول تا یک افغانی بفروش میرسید.

بر علاوه صاحب امتیاز و مدیر مسئول عده دیگر نویسندگان سرشناس آنوقت با ارسال مقالات و اشعار خود به این جریده رونق خاص بخشیده و تعدادی کثیر مردم را به مطالعه و علاقمندی به آن کشانیده بود، از جمله اشخاص آتی را میتوان نام برد: محمد یوسف آئینه، سید احمد شاه هاشمی، عبدالرحیم غفوری (برادر عبدالصبور

غفوری نویسنده کتاب "سر نشینان کشتی مرگ"، حیدر علی پیکار، سعدالدین بهاء، میر غلام محمد غبار، محمد حسین نهضت، سید محمد دهقان (وکیل در شورای ملی)، غلام حسن صافی، عبدالحمید مبارز و محمد نعیم شایان (هر دو از همکاران فعال این جریده)، خانم عابده فاروقی و عده دیگر به شمول ضیاء قاریزاده و ابراهیم خلیل که اشعار دلنشین شان زیب جریده بود.



داکتر محمودی در شماره اول نداء خلق درباره هدف نشر این جریده چنین نوشت: «بنام خدای عزیز و توانا! نامه "نداء خلق" خادم خلق، رهنمای مردم با اساسات دیموکراسی و مبارز حقوق خلق است. نامه نداء خلق که حصول حکومت خلق، توسط خلق و برای خلق را بمرم نشان میدهد، متکی بر اساسات دیموکراسی، نامه ما برای رویکار آوردن یک شورای اساسی و آزاد، انتخابات آزاد، تأمین تعادل اساسی در بین قواء ثلاثه سعی و نشرات نموده و در این ساحه خود را مدافع حقوق خلق می شناسد. تأمین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، مصئونیت حیات و مسکن، تلاش برای معارف مفید و عمومی و حیات صحی، آزادی فکر و بیان و تلاش برایش برای تأمین عدالت اجتماعی در کار و ارتقاء و تأمین محکمه آزاد هدف اولی و اساسی نامه ما بوده و مبارزه در راه تأمین اساسات دیموکراسی را نداء خلق فرض خود میدانند. برای بوجود آمدن این بنیاد دیموکراسی و آگاه شدن مردم بحقوق خود و تشکیل حکومت خلق، البته نشر قوانین دیموکراسی لازم بوده و ما قوانین سائر

ممالک و قوانین موجوده مملکت را با نظریات و عقاید خود نشر و تنویر خلق را درین زمینه و جیبۀ خود میدانیم. فداکاری با نشتر قلم در راه حفظ تمامیت خاک و صیانت ناموس وطن و خلق و نوامیس مشروطیت از فرایض اولیۀ نامه نداء خلق است. مجاهده در راه تأمین وحدت ملی، تحریص مردم بکار و دفاع از حقوق و منافع خلق در کار و پیکار هدف اساسی این نامه بوده در رهنمائی خلق و مبارزه با استثمار و دشمنان منافع خلق را هدف خود میداند. نامه نداء خلق استبداد رأی، استبداد در محاکمه و استنطاق، استبداد در استخدام و تقاعد، استبداد در نشریات و سانسور و خلاصه هر نوع استبداد فکری و عملی را مخالف اساس و اصول دیموکراسی شمرده و با زور منطق و توان قلم و قدرت آراء عمومی خلق و با مجاهده بر علیه آن مبارزه مینماید. نامه نداء خلق ثابت میکند که چگونه نیروی مشترک خلق، آگاه شدن آنها بحقوق و قدرت مادی و معنوی خود و همکاری در راه تأمین با دیموکراسی حقیقی و ادراک حس مسئولیت اجتماعی و پابندی و عشق بقانون و نظم و دشمنی با تشدد و اغتشاش و بی ثباتی که مخالف مرام و اساس دیموکراسی است، میتوان شاهد سعادت و خوشبختی را باغوش کشیده و مظالم و سیاه روزی را برطرف ساخت. این است روح مرام نامه نداء خلق که بلا تفریق نژاد و قوم مظهر احساس و عواطف و افکار از آمو تا سند بوده و حاضر است هرگونه مقالات و تنقیدات و شکایات مردم را بر روی این اساس بپذیرد و من الله التوفیق . محمودی» (شماره اول، جریده "نداء خلق"، مورخ 12 حمل 1330)

در همین شماره اول میتوان از ورای مطلبی به حیث سخنی از حاشیۀ کتاب ملا نصرالدین محتوای انتقادی این جریده را به وضاحت درک کرد که با صراحت لهجه مستقیم و غیرمستقیم نظریات خود را پیرامون مسایل کشور بیان میدارد و نکات انتقادی را بگوش حکومت میرساند، چنانچه نوشته است: «تقاعد - یعنی مؤسسه طرد کسانی که اقتضائات محیط را نداند؛ رئیس شرکت - آنکه پول زیاد داشته ولی بیسواد باشد؛ نویسندگان مرتجع - یعنی نغمه سرایان بوستان مدیحه سرائی که سیاه را با اعجاز قلم سفید سازند؛ ویش زلمیان و یا جوانان بیدار - یعنی آنهاییکه هنوز در خواب غفلت اند؛ قانون مطبوعات - مال ارتجاع، میراث استبداد و ضد دموکراسی».

آثاری از این قبیل نوشته ها بقلم نویسندگان دیگر نیز با ماهیت روحیه شدید انتقادی موجب گردید تا همچو قطرات آب درگلولی تشنگان حق و عدالت ریخته شود و علاقمندان این جراید در سرتا سر افغانستان از آن دل خود را خوش و وجدان خود را آرام سازند. با آنکه تیراژ این جریده هر بار به بیش از 1500 میرسید، ولی کمبود آن موجب می شد تا جریده دست بدست بگردد و حتی از روی آن با قلم کاپی برداشته شده و بین دوستان در شهر و ولایات کشور تقسیم گردد.

همین شهرت موجب شد تا دست های مرموز در صدد ترور داکتر محمودی برآیند، چنانچه در شماره 27 مورخ 12 سرطان 1330 این جریده گزارشی در زمینه با این عبارت به نشر رسید: «بین ساعت 11 و 12 مورخ 11 سرطان شاغلی محمودی وکیل کابل در شورای ملی و صاحب امتیاز نامه نداء خلق را به بهانه معاینه مریض ذریعه موتر طرف شاه شهید برده از مقابل عمارت فواید عامه سابق [عمارت ملحقه غازی استودیم درجوار چمن حضوری] عبور و نزدیک کول موتر را متوقف ساختند و گفتند که کدام جای موتر عیب پیدا نموده.... از پهلوها چند نفر اطرافی که از گفتار و ظواهر شان فهمیده شد، کجائی هستند بموتر داخل و اطراف شاغلی محمودی را احاطه نمودند.... اشتباهی آقای محمودی را درین حرکت از موتر پائین نموده و حینیکه عقب موتر دور خورده اند، از عقب دستهای شان را پیچانیده با نکتائی بگلولی شان فشار و عینک های شانرا که وسیله دیدن بود، برداشتند و مقاومت شاغلی محمودی سبب گردید که با ضربتی به پشت سر گنجش سازند... چون تقدیر اغلباً با این تدابیر شوم موافقت ندارد و خداوند یار حق است، چند طفلی که در آن نزدیکی مشغول بازی بودند، داد و فریاد نموده، حریفان از ترس فرار نمودند. صدمات وارده جزوی و شاغلی محمودی صحیح و سالم هستند. ندای خلق از این ناجوانمردی که چند نفر بفریب و دسیسه یک آدم را میخواهند بربایند، اظهار نفرت [نموده] و یقین است این دسیسه ها از عمال انتهائی است که اراده دارند بین طبقه جوان و دولت رخنه انداخته بمقاصد شوم خود برسند.»

عبدالحمید مبارز که یکی از همکاران نزدیک داکتر محمودی بود، عامل یا عاملان این سوء قصد را کسانی میدانند که گویا مخالف دموکراسی بودند و چون موثر مورد استفاده به جنرال فیض محمد سریاور پادشاه [بعداً نائب الحکومه جنوبی - والی و قوماندان عسکری ولایت پکتیای بزرگ] تعلق داشت و در همان روز در جاده میوند بسرقت رفته بود، میخواستند تا از یکطرف داکتر محمودی را از بین ببرند و ازطرف دیگر پای نزدیکان پادشاه را در میان بکشند و روشنفکران را علیه شاه تحریک نمایند و شاه مجبور شود از دموکراسی دست بردارد و حکومت شاه محمود خان را به دلیل ضعف اداره سقط سازند و زمینه برای بقدرت رساندن سردار محمد داؤد فراهم شود. (مبارز: تحلیل واقعات سیاسی...، صفحه 156 - 157)

فرهنگ یک قدم فراتر گذاشته و می نویسد: «در سال 1951 [1330] یک نفر به نام حسن شرق از جمعیت "اتحادیه آزادی پشتونستان" دوکتور محمودی را که در شوری علیه محمد داؤد خان سخنرانی نموده بود، اختطاف کرده میخواست از بین ببرد، اما موفق نشد و محمودی نجات یافت» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر، صفحه 664)

با آنکه از تحقیقات پولیس در زمینه اطلاعی در دست نیست، ولی سؤالهای زیاد در این ارتباط مطرح میشوند: یکی اینکه موثر سریاور پادشاه و آنهم یک جنرال مقتدر چرا بدون درایور رسمی که معمولاً یک شخص مورد اعتماد و یک عسکر بوده است، در جاده میوند توقف داشته که دزدان بتوانند به سرقت آن برای انجام سوء قصد بجان یک شخصیت مهم سیاسی از آن استفاده نمایند؟ این موضوع بسیار بحث برانگیز است، شاید خود درایور به نحوی در این توطئه دست داشته و زمینه سرقت را فراهم کرده باشد (والله اعلم)، اما انگیزه اینکار بسیار مغلق تر است، از آنچه در بالا بیان شده و سپس میر محمد صدیق فرهنگ (یکی از مخالفان سر سخت محمد داؤد آنرا در چند جمله طور دیگر بیان کرده و مسئولیت کار را بدوش یکی از اعضای جمعیت "اتحادیه آزادی پشتونستان" به نام حسن شرق انداخته است. از آنجائیکه حمایت از آزادی پشتونستان در شورای دوره هفتم طرفداران زیاد داشت و حتی داکتر محمودی

و غبار و با دیگر وکلا از داعیه پشتونستان تا آن حد دفاع کردند که سخن به بطلان خط دیورند کشید و آنها دریکی از تصاویر خود خط مذکور با نام "خط مرده دیورند" یاد نمودند. بناءً چگونه امکان داشت که یکی از حامیان "اتحادیه آزادی پشتونستان" دست به چنین کاری بزند که همه در یک جبهه برای دفاع از قضیه پشتونستان فعالیت داشتند؟

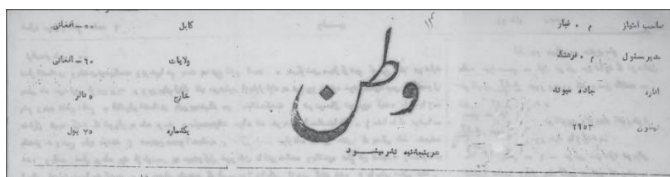
در این ارتباط قابل ذکر است که در عین زمان روابط افغانستان و پاکستان در آن سالها به شدت رو به خرابی داشت و برنامه رادیویی مهرخان هرشب بر خانواده سلطنتی افغانستان تاخت و تاز شدید میکرد. لذا به احتمال قوی که در حادثه سوء قصد بجان داکتر محمودی و پلان قتل او دست پاکستان بیشتر شریک بوده باشد تا از یکطرف کسانی را که در شورا برای عدم اعتبار خط دیورند و حمایت از حقوق مردم پشتونستان داد و فریاد میکردند، خاموش سازد و از طرف دیگر با سرعت موثر سریاور پادشاه روشنفکران را علیه سلطنت برانگیزد و فضای نیمه باز سیاسی را در افغانستان برهم زند. (والله اعلم بالصواب)

جریده نداء خلق در شماره های اخیر خود بیشتر به گزارشاتی از مباحثات در شورای ملی می پرداخت تا مردم از جریان مباحثات وکلاء در آنجا مطلع شوند و در عین زمان متن مکمل اعلامیه حقوق بشر را طی چند شماره متواتر به نشر رسانید تا مردم را از حقوق شان مندرج این سند بزرگ جهانی آگاه سازد و توجه حکومت را در ایفای تعهدات و مکلفیت هایش در راستای تحقق مواد آن اعلامیه جلب دارد. دامنه این مباحث به تدریج از نوشته ها به عمل کشیده شد و فعالیت هایی رویدست گرفته شد که بدون موجودیت قانون احزاب عده ای از فعالان سیاسی به تشکیل احزاب پرداختند و یکی هم داکتر محمودی بود که بنیان حزب خلق را ریخت و مرامنامه آنرا ترتیب داد و مجبور شد آنرا در شماره بیست و نهم نداء خلق مورخ 16 سرطان 1330 تحت عنوان "مرامنامه حزب خلق" در 24 ماده نشر کند که نشر آن موجب مصادره و توقیف این جریده گردید. درباره مجبوری نشر مرامنامه آن حزب عبدالحمید مبارز می نویسد که متن: «این اساسنامه از نزد داکتر محمودی سرعت شد و او از ترس اینکه تشکیل حزب غیرقانونی تلقی نشود، اساسنامه

را در جریده ندای خلق نشر نمود و خود در همان روز عریضه اجازه تشکیل حزب را به دارالتحریر شاهی سپرد، مگر ساعت ده صبح مذکور جریده توسط پولیس مصادره و در اعلامیه مختصری که عصر روز مذکور در روزنامه ملی انیس نشر گردید، اخطار داده شد که اگر فعالیتی از طرفداران حزب صورت گیرد، اخلاف گری تلقی و مورد تعقیب قرار داده میشوند. به این ترتیب جریده ندای خلق برای ابد توقیف شد. «مبارز: مأخذ بالا...، صفحه 158)

جریده "وطن":

به سلسله جراید آزاد نوظهور که ماهیت سیاسی داشت و به حیث اورگان نشراتی حزب جدیدالتأسیس بنام "وطن" فعالیت را آغاز کرد، جریده "وطن" بود که صاحب امتیاز آن میرغلام محمد غبار و نخست بمدیریت مسئول علی محمد خروش و سپس میرمحمد صدیق فرهنگ در کابل (جاده اندرابی) به نشر رسید. اولین شماره این جریده بتاريخ اول حمل 1330 به مردم عرضه شد و مثل جراید آزاد دیگر آراسته با طبع گسترنری و با قطع کاغذ 11x8 در هر صفحه سه ستون با حروف کوچکتر توسط مطبعه ملی (یک مطبعه کوچک شخصی) هر پنجشنبه چاپ می شد.



لوگوی جریده با خط نستعلیق وحروف درشت "وطن" در وسط بالای صفحه اول جا داشت. جریده وطن با احتیاط زیاد توانست تا 47 شماره به حیات نشراتی خود ادامه دهد و با نشریک گزارش در شماره 47 راجع به برخورد نائب الحکومه قندهار با رئیس محاکم آن ولایت مصادره و به دلیل تخطی از قانون مطبوعات توسط حکومت برای همیشه متوقف گردید.

در شماره اول مرام این جریده بقلم صاحب امتیاز آن میرغلام محمد غبار به نشر رسید که در آغاز از پیشرفت های جهان و عقب

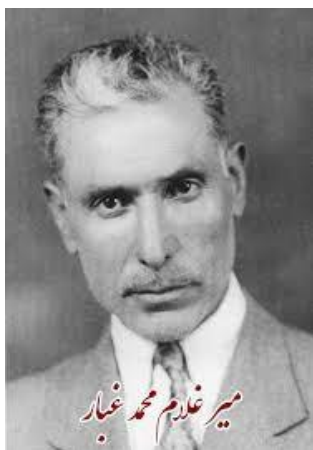
ماندگی کشور مطالبی نوشته شده و در ادامه آن چنین آمده بود: «این است که می‌گوئیم در روی کره خاکی آخرین ملتی هستیم که دیرتر و دورتر از همه در مسیر تاریخ تحول و تکامل بشری افتان و غلطان روانیم. ولی به حکم طبیعت انسانی این تأخر و پس ماندگی ابداً سبب ناامیدی و دلشکستگی ما نمی‌گردد. برعکس روح، سعی و قوت کوشش در حد اعظم آن بما [توان] می‌بخشد تا برای تلافی مافات [آنچه فوت شده و از دست رفته است]، برای دفع آفات، برای حفظ حیات و بالاخره برای جلب سعادت از آن استمداد و استفاده نماییم. در میان مردم که منحصراً به این جد و جهد عرق آور مؤظف و مکلف اند به عقیده ما وظیفه منورین کشور گران تر و عمده تر و مفیدتر است و لهذا به حکم این عقیده است که ما با قلت بضاعت و استطاعت توانستیم توسط طبع و نشر روزنامه وطن ساحه فعالیت های نظری که مقدمه هر نوع خدمات عمل اجتماعیست برای طبقه منور و جوان مملکت آماده نماییم و ما مصمم هستیم در این راه مبارک توانائی محقر خویش را وقف کنیم.»

غبار در ادامه می نویسد: «البته مرام و نصب العین ما در روزنامه "وطن" به شکل ثابت و پایه دار عبارت خواهد بود: نشر اصول دیموکراسی در کلیه شئون اجتماعی مملکت به اساس رژیم مشروطه شاهی به معنی مساوات عموم مردم بدون قید و رجحان نژاد، زبان، مذهب، ولایت، قبیله و غیره و به معنی آزادی قانونی مردم در گفتار و کردار، کسب و کار، اجتماع و اقامت و مسافرت و به معنی تفکیک قوای ثلاثه دولت و تعیین حدود و مسئولیت هریک و مسئولیت مال و جان و حقوق مردم از تعدی و تجاوز و تعیین مجازات به [اساس] احکام و محاکم صالحه، هکذا تقویة وحدت ملی به استناد تاریخ مشترک، وطن مشترک، مفاد مشترک که از آغاز تاریخ تا امروز مردم افغانستان را در رشته واحد ملیت منسلک ساخته است. و ارائه طریق حفظ منافع عامه اعم از مامور و مستخدم، زارع و کارگر، معلول و معیوب، بواسطه وضع قوانین و ایجاد مؤسسات تعاونی و بحث در اطراف مسائل مهمه معارف، اقتصاد و حفظ الصحه عمومی. همچنین مجادله برضد اقوال و اعمالیکه به نوعی از انواع تمامیت و امنیت و استقلال خاک را جرح و وحدت ملیت و مبانی دیموکراسی را نقض و اخلاق اجتماعی

را دچار فساد کند. اینست مرام و نصب العین کار کنان "وطن" که تعقیب خواهد شد.»

غبار در پایان نوشته می افزاید: «این نقطه [نکته] قابل تذکر است که افق نظر "وطن" وسیعتر از آنست که در نشرات خویش - مادامی که حیات و سعادت جامعه منظور آنست - با اشخاص و افراد معینی، خوب یا بد بپردازد، زیرا "وطن" فرد را هرچه باشد منحیث هوو نمی شناسد بلکه اعمال و افعالی را مورد تبصره و انتقاد قرار خواهد داد که در سرنوشت کشور کم یا بیش مؤثر باشد. پس نشرات و انتقادات "وطن" مبتنی بر دو رکن است: - یکی موضوع او امری از امور اجتماعی خواهد بود، نه فرد یا افراد معین زیرا ما با هیچ کسی مخالفت یا محبت شخصی نداریم مگر در امور اجتماعی؛ - دیگر انتقادات "وطن" در هر موضوعی که باشد محض تظاهر و بی نتیجه نه، بلکه با نشان دادن راه های اجتماعی و عملی توأم خواهد بود.» (غبار: "مرام جریده وطن"، شماره اول جریده وطن، مورخ اول حمل 1330)

وقتی به شماره های قابل دسترس این جریده اکنون نظر انداخته شود، واضح میگردد که صاحب امتیاز و همه نویسندگان مقالات آن جریده از جمله نخبه های آنوقت بودند که با قلم رسا و عبارات متین، اما در عین حال بسیار محتاطانه و در جوف عبارات به اصطلاح "حمله و گریز" مطالب انتقادی و نظریات خود را ابراز میکردند و به همین دلیل آنها توانستند به مقایسه دو جریده دیگر عمر نسبتاً بیشتر را نصیب شوند. یکی دیگر از مشخصات این جریده همانا تهیه گزارشات در باره اخبار و رویدادهای مهم خارج کشور بود و بخصوص در باره معضله "پشتونستان" هر سه جریده فوق موقف مشترک داشتند و از حقوق مردم آن ساحه در جهت حق تعین سرنوشت شان



حمایت جدی میکردند. علاوه بر جریده وطن طرح مسایل اقتصادی کشور بخصوص بقلم عبدالحی عزیز و میرمحمد صدیق فرهنگ بیشتر جلب توجه میکند. سائر نویسندگان این جریده را شخصیت های مبارز دیگر از جمله برات علی تاج، سرور جویا، علی احمد نعیمی، داکتر فاروق اعتمادی، علی احمد کهزاد، محمد اصف آهنگ، عبدالعلیم عاطفی، علی محمد خروش، عبدالرؤف بینوا و تعدادی دیگر تشکیل میدادند.

گزارشی که موجب تعطیل و توقیف جریده وطن گردید و بهانه ای بدست اولیای امور داد، مطلبی بود که تحت عنوان "تعرض به قوه قضائیه" در شماره 47 جریده مورخ 18 دلو 1330 در صفحه 4 آن به این عبارات به نشر رسید که در آن آمده بود: «اطلاع رسیده است که در یکی از روزهای هفته گذشته آقای عبدالغنی خان حاکم ملکی و نظامی قندهار در مجلس بزرگی از مامورین و اهالی آن ولایت نطق ایراد و در ضمن آن بر محاکم عدلی و قضات تعرض و آنها را عموماً استخفاف و استحقار نمودند. فضیلت مآب مولوی عبدالحی خان پنجشیری قاضی مرافعه قندهار که در مجلس حضور داشتند، در مقام دفاع برآمده، سعی نمودند به آقای نائب الحکومه حالی کنند که محاکم عدلی از مداخله حکام مصنون است و فقط وزارت عدلیه میتواند در صورت اشتباه به تفتیش آن بپردازد. اما آقای نائب الحکومه از استماع دلایل تردید ناپذیر مشارالیه عصبانی گردیده، بر قاضی صاحب تاختند و شخصاً بضرب مشت به سینه شان نواختند. قاضی صاحب هم از خود مدافعه نمود تا اینکه آقای نائب الحکومه اوشان را با خشونت زیاد از مجلس خارج ساخت و بعد پهره نظامی بالای خانه ایشان مقرر کرد و بالاخره فردای روز مذکور آنها را تحت الحفظ از ولایت قندهار اخراج نمودند.»

در ادامه گزارش فوق اداره جریده وطن در مورد رویداد مذکور چنین ابراز نظر کرد: «ما همیشه در صفحات وطن اعلان کرده ایم که شرط اول تأمین عدالت و دیموکراسی، استقلال قوه قضائیه است که قانون اساسی افغانستان این استقلال قضائی را تأیید کرده و از مقام سلطنت و صدارت فرامین و احکام متعدد برای اجرای آن صدور یافته است. اما معلوم میشود که آقای حکمران قندهار به هیچ یک از این قوانین و احکام واجب الاطاعه پابندی ندارند. چنانچه سال

گذشته خواستند هیئت های انتصابی خود را در سر تا سر قندهار جانشین محاکم عدلی بسازند و قاضی "دهراود" را در محضر عام تحقیر و تشهیر کردند، احکام مجلس مشوره ولایت را که با اکثریت آراء اتخاذ شده بود، به رأی شخصی خود نقض نمودند و بالاخره چند نفر از مامورین بلند رتبه مملکت را مثل مدیر عمومی مخابرات و مدیر احصائیه و مدیر مکلفیت را لت و کوب و توهین نمودند و البته در صورت تصدیق این قضایا باید گفت که چنین طرز اداره بیشتر برفتار یک جنرال فاتح در سرزمین مفتوح میماند تا برفتار و اداره یک مامور مطیع به قانون و خادم ملت.»

بعد از شرح رویداد اداره جریده با توقع رسیدگی به قضیه چنین نوشت: « اکنون وظیفه وزارت عدلیه است که به حیث نماینده قوه قضائیه مملکت از این واقعه اسف انگیز و ناگوار عبرت گرفته برای تطبیق اصول استقلال قضائی و مسئولیت محاکم عدلی طبق قانون اساسی و فرامین و احکام منتشره یک قدم جدی و سخت جدی بردارد. همچنان امیدواریم که حکومت این قضیه را مورد تفتیش و رسیدگی جدی تری قرار داده شخص متعرض را به محاکمه بسپارد تا آینده احدی جرئت تخطی از احکام قانون و فرامین را نداشته باشد.»

از آنجائیکه جنرال عبدالغنی گردیزی (مشهور به قلعه بیگی) شخص بسیار نزدیک به شاه و حکومت بود و از جمله اراکین دولت از ابتدای سلطنت محمد نادرشاه محسوب میگردید، نوشته فوق مثل چکشی بود که بر فرق همچو یک شخص خودخواه و پرقدرت کوبیده شد، لذا حکومت با ماهیت اصلی خود عمل کرد و بجای آنکه به قضیه رسیدگی نماید، برعکس مطلب منتشره را بهانه ای برای مداخله در امور حکومت وانمود کرده و جریده را مصادره و نشر آنرا برای همیشه متوقف ساخت و به این ترتیب آخرین نشریه آزاد سیاسی به دارالابد پیوست.

البته این نکته قابل یادآوریست که چون حکومت خود را در آستانه انتخابات دوره هشتم شورای ملی می دید و نمیخواست وکلای معترض بر اجراءات حکومت بار دیگر در شورا راه پیدا کنند، لذا کوشید که قبل از راه اندازی انتخابات درجه فعالیت احزاب منتقد حکومت را که همان نشر جراید آزاد شان بود، از قبل بسته کند تا

صدای آنها خاموش شود و وسیله تبلیغ شان از میان برود. لذا به بهانه های مختلف سد راه نشر جراید مذکور گردید و به دلیل اینکه گویا نشرات شان مغایر با قانون مطبوعات است، به عمر کوتاه آن جراید پایان داد.

فرهنگ نظر مقایسوی خود را درباره محتویات و شیوه بیان سه جریده چنین ابراز میکند: «از نظر فلسفه سیاسی هر سه جمعیت اصولاً از دموکراسی به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری میکردند، اما از نگاه اسلوب و نحوه تبلیغ تفاوت های بارزی در بین ایشان به نظر میرسید به این معنی که مضامین "وطن" و "ولس" معتدل و استدلالی و طرز بیان "ندای خلق" تند و جذباتی بود، در حالی که "انگار" اسلوب خاصی نداشت و لحن مضامین آن از یک نویسنده تا نویسنده دیگر فرق میکرد.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر" ... ، صفحه 664)

فصل پانزدهم

سفر هفت ماهه شاه به خارج

با آنکه فعالیتهای سیاسی چه در داخل شورای ملی و چه در خارج آن با گذشت هر روز در حال گسترش بود و باز شدن فضای سیاسی مردم را به جریانات روز بسیار علاقمند ساخته بود، برای شاه فرصتی میسر گردید تا برای اولین بار پس از گذشت پانزده سال سلطنت و رهائی از قیمومیت محمد هاشم خان به اراده خود عزم سفر خارج کند و برای مدت شش ماه از وطن دور و عنان نیابت سلطنت را به صدراعظم شاه محمود خان بسپارد.

محمد ظاهر شاه بتاريخ 14 میزان 1328 (6 اکتوبر 1949) بوسیله طیاره "ایرفرانس" از کابل به قندهار و هرات و از آنجا به تهران، بغداد، دمشق، نیکوسیا (قبرس)، آتن، روم و پاریس مسافرت کرد و از 20 میزان تا 29 دلو یعنی بیش از چهار ماه را در پاریس و بعضی شهرهای دیگر فرانسه گذراند. شاه در راه برگشت به وطن نخست به قاهره و از آنجا برای ادای حج عمره به مکه معظمه (حجاز - عربستان سعودی) رفت و سپس از بغداد دیدار کرد و در پایان سفر به تهران آمد. شاه افغانستان که در همه جا مورد استقبال گرم اولیای امور آن کشور ها قرار گرفت، بتاريخ دهم حمل (بقول سالنامه کابل 12 حمل) 1329 از تهران به کابل مواصلت کرد.

در این سفر شهزاده محمد نادر (هشت ساله)، محمد نوروز رئیس دفتر شاه، جنرال محمد عمر، غلام محمد شیرزاد وزیر معدن، غلام فاروق غندمشر ارکانحرب رئیس ارکان قوای مرکز، گلپهار خان تولیمشر قوای هوایی و عبدالله خان بلوکمشرجزء هیئت معیتی اعلیحضرت بودند. بعدتر علی محمد خان معاون اول صدارت و وزیر خارجه و نیز سردار محمد نعیم که در آنوقت وزیر فواید عامه بود، در حالی بحضور شاه در پاریس رسیدند که مارشال شاه ولی خان سفیر کبیر افغانستان در لندن و نجیب الله توریانا سفیر کبیر

افغانستان در دهلی نو نیز به آنجا آمده بودند. در آنوقت محمد داؤد به حیث سفیر افغانستان در پاریس ایفای وظیفه میکرد و این همان موقعی بود که موضوع پشتونستان بین افغانستان و پاکستان در یک مرحله حساس رسیده بود و در عین زمان فعالیت گروپ های سیاسی در کابل روبه گسترش داشت.

جای شک نیست که نگرانی هایی از اوضاع در داخل کشور محسوس بود که این شخصیت های کلیدی در پاریس بتاريخ 20 میزان تجمع کردند و متعاقب آن بتاريخ 28 عقرب محمد داؤد از پاریس به کابل آمد و به حیث معاون صدارت و وزیر دفاع (بار دوم) در کابینه شاه محمود خان مقرر و شروع بکار کرد.

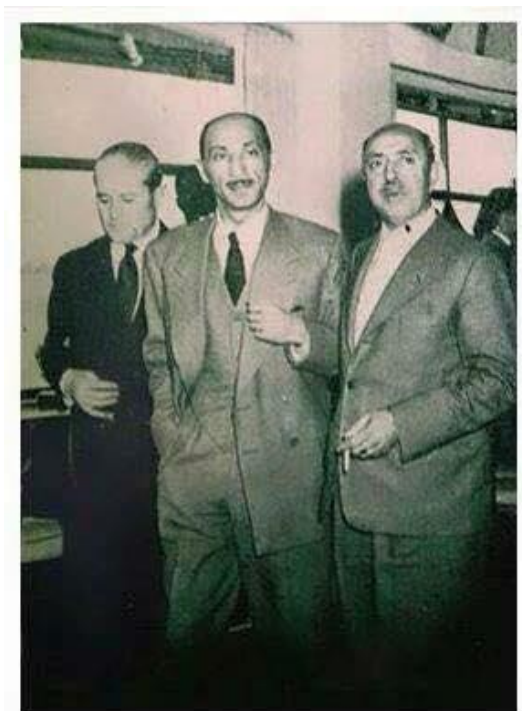
در ارتباط با گزارشات سفر شش ماهه محمد ظاهر شاه در آن موقع حساس هیچ یک از تاریخ نویسان به آن تماس نگرفته اند، درحالیکه در سالنامه 1329 راپور بسیار مفصل این سفر درج گردید و نیز یک نشریه خاص به مناسبت برگشت شاه از سفر از طرف روزنامه اصلاح بمدیریت محمد محسن فیروز بتاريخ اول حمل 1329 با قطع و صحافت مخصوص روزنامه به نشر رسید که راپور جریان سفر با ذکر تاریخ و دیدارهای شاه با اولیای امور کشورها و عکس های مربوطه در آن گنجانیده شده بود. (یک نسخه این نشریه کمیاب در آرشیف اسناد تاریخی اینجانب موجود است)

اینک به استناد همان شماره نشریه مخصوص روزنامه اصلاح اهم نکات راپور سفرشش ماهه محمد ظاهرشاه جهت تداوی چشم و دیگر مشکلات صحنی که عاید حال شان شده بود، با اختصار تقدیم میگردد: برطبق پروگرام اعلیحضرت بساعت 9 بجه صبح 14 میزان از میدان هوایی کابل (خواجه رواش) به وسیله طیاره مخصوص ایر فرانس نخست به قندهار و هرات و از طریق تهران بصوب فرانسه عزیمت کردند. درمیدان هوایی همه اراکین دولت به شمول جم غفیری از مردم برای خداحافظی حضور بهم رسانیده بودند. قبل از عزیمت اعلیحضرت با حاضران مصافحه کردند و سعادت مملکت و رفاه مردم را از بارگاه الهی مسئلت فرمودند. بالمقابل حضرت نورالمشایخ مجددی و فخرالمشایخ میاگل جان آخندزاده تگاب و نیز والاحضرت سپهسالار غازی شاه محمود خان

صدراعظم سفر اعلیحضرت را قرین خیریت دانسته و صحت و سلامت و شفای کامل شان را از خدای بزرگ استدعا کردند. اعلیحضرت در قندهار مورد مشایعت گرم مردم قرار گرفت و به زیارت خرقة مبارک شتافت و سپس به مقبره احمد شاه بابا تشریف برد و دعا کرد و شب را دارالحکومگی قندهار گذشتاند. فردا مورخ 15 میزان بطرف هرات پرواز نمود و در آنجا مورد استقبال گرم مردم و اولیای امور آن ولایت قرار گرفت و پس از قبول رسم احترام عسکری به هوتل پارک هرات تشریف برد و بعد از استراحت مختصر ظهر آنروز به فرقه عسکری زلمی کوت رفت و پس از معاينه قوا به زیارت خواجه عبدالله انصاری(ع) ومقبره امیر دوست محمد خان رهسپار شد و در عرض راه از مینارهای مصلّا دیدن کرد. شب را در هوتل پارک با بزرگان هرات ملاقات نمود.

اعلیحضرت بتاریخ 16 میزان از هرات بصوب تهران عزیمت کرد. طیاره حامل شان حوالی ظهر آنروز به تهران مواصلت نمود و به نمایندگی از شاه ایران، برادرش والاحضرت شاهپور علی رضا، صدراعظم و اعضای کابینه ایران به اعلیحضرت خیر مقدم گفتند؛ ایشان شب را مهمان شاه ایران بودند و در قصر اختصاصی شب را گذشتانده فردا صبح زود روز 17 میزان پس از طی مراسم تشریفات رسمی جانب بغداد پرواز کردند. روز 18 میزان با والاحضرت عبدالاله نائب السلطنه عراق، صدراعظم نوری سعید و دیگر بزرگان آنجا ملاقات و بعد از ظهر همان روز بطرف نیکوسیا (قبرس) ادامه سفر دادند. پس از یک توقف مختصر از آنجا بطرف آتن پرواز نمودند. بتاریخ 19 میزان آتن را به قصد روم ترک کردند و در میدان هوائی روم بر علاوه رئیس جمهور و اعضای کابینه ایتالیا، والاحضرت امان الله خان [شاه امان الله غازی] از اعلیحضرت پذیرائی کردند. اعلیحضرت با حضور شاه سابق پس از صرف طعام بعد از ظهر آنروز عازم پاریس شدند. در میدان هوائی آنجا بر علاوه شخصیت های رسمی فرانسوی، سردار محمد هاشم خان و مارشال شاه ولیخان نیز حضور یافته بودند. اعلیحضرت به معیت دو عم خود، و سردار محمد نعیم خان و نجیب الله خان توروایانا همراه با وکیل وزرات خارجه فرانسه به قصر الیزه مواصلت کرده و مورد استقبال رئیس جمهور فرانسه

قرار گرفتند و پس از مراسم تشریفاتی و صرف غذا از آنجا به اقامتگاه خود رفتند. به تاریخ 2 عقرب معاینات صحتی اعلیحضرت آغاز گردید که در نتیجه وضع عمومی صحتی شان قناعت بخش اعلام شد، ولی تکلیف چشم و عملیات زانوی شان ایجاب میکرد که برای مدتی باید زیر تدایوی باشند که این مدت تقریباً سه ماه را دربر گرفت.



محمدظاهرشاه با شاه سابق امان الله غازی در میدان هوایی روم بتاریخ 19
میزان 1328)

بتاریخ 4 عقرب علی محمد خان وزیر خارجه و معاون اول صدارت از کابل به پاریس آمد تا اعلیحضرت را هنگام برگشت به وطن همراهی کند. بتاریخ 26 دلو مراحل تدایوی اعلیحضرت تکمیل گردید و با صحت و سلامت آماده برگشت به وطن شدند، اما قبل

از آن اعلیحضرت بتاریخ 28 دلو به مرکز یونسکو در پاریس تشریف برده و به ایراد یک بیانیه بزبان فرانسوی پرداختند؛ بتاریخ 29 دلو بوسیله قطار آهن (ریل) در یک واگون مخصوص رهسپار کشور سویس شدند. بروز 13 حوت سویس را بقصد ایتالیا ترک کردند و به شهرجینوا (بندر بحری) مواصلت نموده و از آنجا بتاریخ 13 حوت ذریعه کشتی تشریف فرمای مصرگردیدند؛ بتاریخ 17 به اسکندریه و از آنجا بتاریخ 18 حوت به قاهره مواصلت کردند که از طرف اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر، صدراعظم و دیگر بزرگان آن کشور پذیرائی شدند؛ اقامت شان در قاهره تا 24 حوت ادامه یافت که با استقبال بسیار گرم روبرو شدند. سپس به تاریخ 25 حوت بصوب حجاز (عربستان سعودی) جهت ادای حج عمره پرواز کردند نخست به ریاض رفتند و در آنجا از طرف اعلیحضرت عبدالعزیز مورد استقبال قرار گرفتند. روز بعد به مکه معظمه رفتند و با حضور اراکین رسمی آن کشور به طواف کعبه مکرمه و ادای حج عمره پرداختند و نماز جمعه را در آنجا ادا کردند. بتاریخ 28 حوت به ریاض برگشتند و در دعوت مجلل پادشاه سعودی اشتراک نمودند.

اعلیحضرت بروز اول حمل در راه برگشت به وطن نخست به بغداد رفتند و پس از سه روز اقامت رسمی و ملاقاتها با نائب السلطنه و صدراعظم آن کشور، بتاریخ 4 حمل به زیارت کربلای شریف رفته و بروز 6 حمل بغداد را به عزم تهران ترک کردند. طیاره حامل اعلیحضرت و همراهان حوالی ظهر آن روز به میدان مهرآباد تهران به زمین نشست و پس از مراسم رسمی استقبال به همراهی والا حضرت شاهپور علی رضا به اقامتگاه رسمی تشریف برده و ساعاتی بعد شاه ایران به دیدار اعلیحضرت تشریف آورده و دو پادشاه باردیگر باهم دیدار نمودند. شام آنروز در قصر مرمر اعلیحضرت و هیئت معیتی شان در دعوت شام که به افتخارشان از طرف شاه ایران ترتیب داده شده بود، اشتراک نمودند. روز بعد شاه ایران در دعوت اعلیحضرت پادشاه افغانستان اشتراک کرد. بروز 10 حمل اعلیحضرت به میدان مهرآباد رفته و در حالیکه شاه ایران جهت خدا حافظی به آنجا تشریف آورده بودند، تهران را به قصد کابل ترک کردند. طیاره حامل اعلیحضرت بعد از ظهر همان روز

به میدان هوایی کابل مواصلت نمود و ورود شان به وطن از طرف سپهسالار شاه محمود خان غازی که در غیاب اعلیحضرت نیابت سلطنت را نیز بعهدہ داشت، با اعضای کابینه، مامورین عالیرتبه ملکی و نظامی، شخصیت های معروف و جم غفیری از مردم مورد استقبال گرم قرار گرفت. با این ترتیب سفر تقریباً شش ماهه اعلیحضرت به خارج کشور که راپور مختصر و اهم نکات آن فوقاً گزارش یافت، به تاریخ 10 حمل 1329 (30 مارچ 1950) به پایان رسید. در غیاب پادشاه توطئه در کابل رویدست بود که به شرح آن بعداً پرداخته میشود.

فصل شانزدهم

توطئه ناکام اول حمل 1329 و نظریات پیرامون چگونگی طراحی آن

هنوز شاه در بغداد تشریف داشت (بتاریخ 6 حمل وارد تهران گردید و بتاریخ دهم حمل و به روایت سالنامه 1329 کابل بتاریخ 12 حمل آن سال به کابل مواصلت کرد) که بتاریخ اول حمل 1329 در کابل پلان یک سوء قصد بجان صدراعظم شاه محمود خان و وکیل سلطنت کشف گردید. عاملان توطئه در نظر داشتند تا در همان روز اول حمل حینیکه صدراعظم برای افتتاح مراسم روز نوروز و میله باستانی که همه ساله در دامنه کوه علی آباد (دامنه سخی) برگزار می شد، اشتراک نماید، او را با فیر تفنگچه به قتل برسانند. عبدالحمید مبارز این اقدام را طرحی از طرف "حزب ارشاد" میداند که در راس آن سید اسمعیل بلخی قرار داشت، غبار آنرا منسوب به "حزب سری اتحاد" وانمود میکند و استاد خلیل خلیلی آنرا با عبارات دیگر بیان میدارد، اما نثار احمد زوری یکی از اقارب بسیار نزدیک خواجه محمد نعیم طی یک مقاله میسوط که در چندین شماره هفته نامه امید در سال 1373 (1994) به نشر رسید، شرح بسیار متفاوت از این رویداد دارد که در ذیل بطور مختصر به نقل نظر هریک پرداخته میشود:

نظر غبار:

غبار می نویسد: «خواجه محمدنعیم خان کابلی قوماندان امنیه ولایت بلخ با یکنفر دانشمند و رهبر مذهبی (سید اسمعیل خان بلخی) آشنا گردید. خواجه در اوایل جزء مامورین ضبط احوالات در دوره محمد هاشم خان بود و از جنایاتی که توسط ریاست ضبط احوالات در افغانستان عملی میگردید، آگاهی داشت. پسانتر خواجه قوماندان

امنيه كابل شد و از تخريبات و مظلالم حكومت خوبتر مطلع گرديد، زيرا او يكي از مامورين معتمد و شخصاً وارد عمل بود. اما محاكمه ضمير بندريچ [فكر] خواجه را تغيير داد و هنگاميكه در شهر مزار با سيد اسمعيل خان آشنا شد، مرد ديگري گرديد.... آشنائي خواجه و سيد بزودي به رفاقت سياسي مبدل شد و نتيجه آنها ايجاد يك هسته حزب سري بنام "اتحاد" بود. آن دو نفر عقیده داشتند: تازمانيكه بر تسلط تحميلي خاندان حكمران خاتمه داده نشود، هيچ ريفورمي در افغانستان عملي شده نميتواند. پس مصمم شدند يك حلقه سري را در كشور بوجود آورده و بوسيله ترور و کودتا سلطنت را معدوم و زمينه تشكيل دولت جمهوري را آماده نمايند.»

غبارمي افزايد: «اينها براي نيل به هدف، روش مخصوصي اختيار كردند يعني درابتداء بدون ترتيب برنامه و پروگرام و تنظيم تشكيلاتي وغيره مبنای كار را بر مذاكرات شفاهي و جلسه هاي پراكنده گذاشتند تا در صورت فاش شدن سندی بدست دولت نيفتد. همچنين در صدد شدند هر جا آدم ناراض و شاكي از دولت يابند، در حلقه دوستي خویش شامل سازند.... وقتيكه سيد و خواجه به كابل متركز شدند، در فعاليتهاي سري خود افزودند و بزودي اشخاص ذيل را به حيث يك حلقه مركزي بدور خود جمع نمودند: مير اسمعيل خان وكيل علاقه سرخ پارسا در شوراي ملي دوره هفتم؛ ابراهيم خان شهرستاني معروف به "گاوسوار"، قربان نظر خان تركماني كندكمر نظامي، عبدالغياث خان كوهستاني مدير لوازم مكتب حربه كابل، غلام حيدر خان بيات كندكمر، محمدحسن خان بيات توليمشر ماشينخانه كابل، محمدصفر خان بيات، ميرزا عبدالطيف خان كابلي، ميرزا محمد اسلم خان مدير فوايد عامه و شايد چند نفر ديگر.»

غبار مي نويسد: «بالاخره حلقه مركزي فيصله كرد كه روزاول حمل 1329 (1950م) شاه محمود خان صدراعظم كه معمولاً در دامنه كوه علي آباد ميله عنعنوي قلبه كشي را افتتاح و جنگ حيوانات را تماشا ميكرد، بضربت گلوله از پا در آورده شده، مدافعين او كشته شوند و افسران پائين رتبه حزبي با افراد كوهدامني و كوهستاني كه قبلاً در كمين نشسته اند، از چهار جهت به حمله گرم مبادرت نمايند. آنگاه به شكل دسته جمعي زندان عظيم دهمزنگ را

بیک حمله اشغال و به اتفاق یکهزار و چند صد نفر محبوس به استقامت ارگ سلطنتی مارش کنند، البته تا اینوقت قیام عمومی از طرف هزاران نفر بعمل آمده، سلطنت سقوط میکند و جمهوریت اعلان میشود. پلان این حزب در همین جا خاتمه پیدا میکند و ظاهراً حزب نقشه اداره و اعمار آینده را به بعد گذاشته بودند.»

اینکه چه کسی راز را به حکومت افشا کرد، غبار درزمینه می نگارد: «قبل از رسیدن روز موعود به سپارش یکی از اعضای حلقه مرکزی حزب (میرزا محمد اسلم خان مدیر فواید عامه) عضو جدیدی بنام گلجان وردکی بحلقه مرکزی معرفی و تضمین میگردد. گلجان هم طبق معمول سوگند وفاداری نسبت بحزب روی قرآن بجا می آورد و تعهد میکند که مقداری اسلحه ناریه بحزب تحویل دهد. این عضو جدید قبلاً هشت نفر از دشمنان شخصی خودش را کشته بود و یکی از وابستگان خاندان مشهور وردک (ماهیار) بود.... گلجان وردکی در بدل این خدمت بدولت نه اینکه آزاد و مامون ماند، بلکه مکافات هم گرفت، اما دیر نپائید، زیرا او در عوض خیانتی که به عروس فرزند خود نمود با گلوله انتقام پسرش معدوم گردید.»

غبار در ادامه می افزاید: «سید اسمعیل خان بلخی بعدها پس از رهائی از حبس به من گفت که بقرار معلوم همینکه جلسه ختم شد، گلجان وردکی برگشت و قضیه را به شخص صدراعظم اطلاع نمود. فردا قبل از طلوع خورشید شاه محمود خان هریازده نفر عضو حلقه مرکزی را دستگیر و در زندان بیفگند و همه را از آغاز حمل سال 1329 تا 1343 ش (1950 تا 1964م) پانزده سال در حبس نگهداشت.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 258 تا 260)

نظر نثار احمد زوری:

چهل و پنج سال بعد از رویداد مذکور نثار احمد زوری (مقیم شهر نیویارک) که یکی از اقارب نزدیک خواجه محمد نعیم زوری میباشد، مقاله تحت عنوان "نهضت خواجه محمد نعیم خان" نوشت که سر از شماره 136 هفته نامه امید (منتشره امریکا) مورخ 7 قوس 1373 (28 نوامبر 1994) بطور مسلسل در 9 بخش چاپ شد که

دارای محتوای نسبتاً متفاوت از نظر دیگران میباشد. او این رویداد را یک "نهضت" میخواند، نه یک "کودتا" و آنرا سوء قصد بجان صدار عظم ندانسته، بلکه مدعی است که آنها میخواستند مرامنامه خود را بحضور صدار عظم تقدیم دارند و اما میگوید که هدف آنها تشکیل یک نظام "جمهوری اسلامی" در کشور بود. چون در این مقاله مطالب بحث برانگیز و بعضاً متناقض وجود دارد، لذا ایجاب میکند تا به ذکر نکات مهم آن ذیلاً پرداخته شود:

نثار احمد زوری می نویسد: «وقایع داخلی مسیر طبیعی خود را می پیماید و نهضتی به سرکرده گی قوماندان خواجه محمد نعیم خان تنظیم میگردد که بعدها یکی از حوادث سیاسی شورانگیز و پر خاطره آن دوره محسوب میشود که در سال 1949 یعنی 1328 هسته گذاری و در بهار 1950 بروز میکند. این نهضت یک جنبش سیاسی و ملی بود که هدف آن آوردن اصلاحات در افغانستان مطابق به ضرورت و خواست مردم کشور بود. نهضت شامل مهمترین اعضا از میان منورین، نخبه های طوایف و زعمای قومی، از میان طبقات مختلف کشور بودند». به نظر او نهضت معتقد بود که: «تقسیم قدرت تقنینی و حتی اداری و سیاسی بر موازین قانون اساسی کشور را مجال آن میدهد که از آزادیهای فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بهره فراوان گیرد و در مجموع سیستمی باید تشکیل شود که خواستهای فرهنگی، عنعنوی و قومی مردم سلحشور و آزادی خواه افغانستان یکسره رعایت و احترام و تأمین گردیده و هیچ نظام استبدادی نتواند مطلقیت خود را بر ملت تحمیل کند..... ضرورت بوجود آمدن نهضت به تعریف فوق، نتیجه تتبع و مطالعه دقیق تاریخ و جامعه افغانستان توسط خواجه محمد نعیم خان بود و ابتکار نهضت محصول دماغ اوست. او تشخیص داده بود که افغانستان به مرحله ای رسیده تا جنبش وحدت ملی و قومی در میان مردم این کشور مشترک الابعاد باید احیا گردد تا از خطرات سیاسی آینده که بدست اجانب تحریک خواهد شد، در امان بماند. او طرفدار مصالحه و مفاهمه بین تمام اقوام برادر افغانستان بود و این هدف سیاسی و تدبیر، اساس فلسفه نهضت را تشکیل میداد.»

زوری در ارتباط با مشی سیاست خارجی نهضت می نویسد: «مشی سیاست خارجی نهضت دستور میداد که افغانستان با اندیشه های

کمونیسم و دهریت که منطقه و سرحدات ما را تهدید میکند، باید مقابله کند؛ آغاز مذاکرات با قوای مخالف کمونیسم شروع مقابله برای امحای دهریت و کمونیسم جهانی خواهد بود. اما در این قبال افغانستان آزادی ملی، هویت تاریخی، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی خود را بالاترین و مهمترین اصل روابط تعیین خواهد کرد که طی دهه های آینده در روابط سیاست خارجی از آن پیروی خواهد کرد... در امور مالی و بین المللی قانون اساسی افغانستان اسلامی بالاترین و با صلاحیت ترین مرجع تطبیق و پیروی خواهد بود. نهضت اساس خود را استوار بر ایجابات و روشهای علمی و سیاسی جهان نو بنا نهاده بود و متن پلان عملی یک مسوده نهایت عالمانه بوده اساسات شرع نبوی (ص) را به اصول نیازمندی های فکری و عنعنوی مردم کشور خود تدوین نموده بود.»

متأسفانه آنچه در بالا راجع به اهداف و مشی گویا "نهضت!" بیان گردید، مبتنی به هیچ یک سند تاریخی نیست که در آنوقت از طرف اعضای آن به نشر رسیده باشد، جز آنکه روایاتی از طرف نویسنده مقاله آنهم بعد از گذشت تقریباً 45 سال بوده است. یگانه مطلبی که حین تحقیقات پولیس از زبان سیداسمعیل بلخی بطور منظوم بیان شده است، صرف تصویری از وضع اجتماعی و اقتصادی مردم در بعضی مناطق کشور میباشد، نه آنکه هدف و مشی نهضت را طور لازم ارائه کند، چنانکه بلخی گفته است: «در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند؛ در نورستان پوست بز می پوشند؛ در قبایل افغانه از فرط عسرت در شبنوار عندالاحتیاج زن حسینه و زیبای خود را با زن بدشکل دیگری که نسبتاً زندگی مرفه دارد، با گرفتن چند دانه بز و مبلغی نقد مبادله مینمایند؛ آدم فروشی خصوصاً از جنس لطیفه بازار گرم دارد؛ دختر فروشی و بهای آنرا مبلغ گرافی به عنوان "لور" گرفتن شیوع عام یافته و جزو کلتور گردیده و این بدعتها نمایانگر منتهای فقر و بیچارگی مردم بدبخت این مرز و بوم است؛ کوچیها هنوز با حیات بدوی مبتلا و از آنچه انسانیت نام دارد، بیگانه اند. طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی میکنند و از کلیه مزایای ابتدائی حیات بشریه محروم اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند... ابواب علم و معرفت بر روی عموم بسته و ملت قهراً در جهل نگهداشته شده تا دایماً محل استثمار مستکبران و اقویا باشند...

جلوه های تبعیضی استعداد ها را در نطفه خنثی کرده است... مردم امنیت مالی و جانی ندارند؛ محیط افغانستان با تمام وسعت و پهنايش زندانی را مانند است که مردم اجباراً در آن بسر می برند. احساس مردم از دلچسپی به وطن کور شده و دوام زندگی برای همه ناگوار و از آن بیزارند.»

بلخی پس از بیان مطالب فوق به این نتیجه میرسد که: «مسئول تمام بدبختی ها، خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بردوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی میکند. ما برخاسته ایم این بار کثیف را از شانه براندازیم. اگر توفیق نیافتیم، آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.»

در متن فوق تنها از وضع عمومی مردم صحبت گردیده و اما در باره اینکه نهضت چگونه و با چه امکانات دست داشته این بار سنگین را از شانه مردم برمیدارد و معضلات را مرفوع می سازد، هیچ سخنی مطرح نشده است و تنها به همین اکتفاء شده که مسئول تمام بدبختی ها خانواده سلطنتی است. اینجاست که اطلاق کلمه "نهضت" برای جریان مفهوم اصلی خود را از دست میدهد و شباهت به یک ماجراجویی پیدا میکند. نهضت به معنی واقعی آن تنها شرح حال جاری نیست، بلکه باید به پس منظر رویداد پس از سقوط سلطنت، راه ها و طرق حل معضلات و مشی اساسی آن روشنی انداخته میشد که متأسفانه این بخش بسیار مهم کاملاً در ابهام و تاریکی قرار دارد.

بقول نثار احمد زوری: «وقتی حکومت شاه محمود خان بر نهضت تاخت و اعضای آنرا بشمول زعیم آن توقیف کرد، حکومت آنها را به خلع و انهدام نظام شاهی و جاگزینی آن به جمهوریت اسلامی افغانستان متهم کرد. خواجه محمد نعیم خان با دوازده تن از دانشمندان، نورین، صاحب منصبان عسکری و سران قومی محبوس گردید و پانزده سال و شش و نیم ماه را عقب پنجره های استبداد با زولانه در پاها در محبس دهمزنگ بسر بردند. تصور نمیرفت که نهضت خلع محمد ظاهرشاه را در نظر داشت، اما یقین است که در پیشنهاد آن سلب قدرت از شاه محمود خان پیشبینی شده بود.»

« حکومت در اثر راپورهای مختلفی نهضت را در نوروز 1329 منکوب کرد.... بگير بگير و همه به بلند شد و میله مردم در دامنه سخی شاه اولیا از هم پاشیده شد. قرار بود صدراعظم شاه محمود خان غازی به میله سخی مثل سالیان گذشته بیایند و توغ سخی را بلند کنند. اما برعکس سپهسالار غازی حضور بهم نرسانیدند و در عوض عساکر همه جا را اشغال کرده به مردم هدایت میداد که بخانه های خود برگردند. قرار گفتار افراد مذکور که در کار حکومت غرض نگیرد و پرسان نکنید که چه شده است. اما اصرار داشتند به اینکه مردم پراکنده شود.»

این ادعای زوری قابل دقت است که می نویسد: «در این روز، نوروز 1329 مارچ 1950 اعضای نهضت پلان داشتند که در اجتماع بزرگ میله سخی در دامنه علی آباد که روز فرخنده و مبارک است، متن اساسنامه خود را اعلام کنند، البته در حضور صدراعظم شاه محمود خان یک گردهمایی بزرگ محسوب میشد و یک فرصت نهایت مؤثر بود برای آنکه نهضت علناً جزئیات پلان خود را به گوش ملت و حکومت می رسانید، چون در افغانستان اخبار و مطبوعات همه دولتی بودند و مقالات در اخبارهای حکومتی همه سانسور می شدند و مطالب باید از یک مسیر خود حکومت تصویب میشد و انتشار می یافت. برای نهضت خواجه محمد نعیم خان امکان آن میسر نبود صدای خود را به گوش ملت خود از آن طریق برساند، لهذا این روز محضر دامنه سخی را در علی آباد بهترین سٹیژ برای اعلام اساسنامه و پلان خود تشخیص داده بودند.»

«حکومت که از این طرح توسط خبررسان های خود با خبر شده بود، در روز قبل از نوروز به دستگیری یکعده اعضای نهضت پرداخته و تمام کوشش دولت همان بود که مردم در روز نوروز در دامنه سخی گردهم نیایند تا مبادا باز هم خود خواجه محمد نعیم خان با دیگر اعضای نهضت به دامنه سخی بیایند و بیانیه خود را ایراد کنند. حکومت از منطق و استدلال و قدرت بیان خواجه محمد نعیم خان در اندیشه بود تا از نفوذ عسکری آن. در میان اعضای نهضت دو نفر روشنفکر عسکری به رتبه لوامشر بود که بعداً آنها را از خانه های شان توقیف کرده به حبس بردند، باقی همه شخصیت های

ملکی و زعمای قومی بودند که نمیتوانست به هیچ نوع اقدام عسکری دست زنند.»

زوری علاوه میکند که: «بعدها حکومت برای تیرئه خود و برای منکوب نمودن نهضت بر آنها اتهام وارد کرد که کودتا توسط خواجه محمد نعیم خان و طرفدارانش براه انداخته شده بود که سرکوب گردید. روشنفکران بین خود سؤال میکردند اگر کودتا می بود، چرا بجای دامنه سخی، ارگ شاهی و احاطه صدارت را مورد حمله قرار نمیدادند؟»

«رادیو کابل خبر آنرا بحیث یک پلان کودتا نشر کرد و به خبر گزاریهای جهان گفتند که حکومت به سرکوبی یک کودتا که بسرکرده گی خواجه محمد نعیم خان قوماندان سابق امنیه ترتیب شده بود، موفق گردید. خبر همچنان علاوه میکرد که قوماندان مذکور با طرفداران وی عنقریب در ملاء عام اعدام خواهند شد.»

«در تمام منطق تبلیغاتی حکومت این طور بیانات ضد و نقیض موجود بود و تا آخر نتوانستند ثابت بسازند که پلان نهضت خواجه محمد نعیم خان نقشه اجرای یک کودتا بود. اگر حکومت از حوصله و اعتماد بخود کار میگرفت و می گذاشت که خواجه محمد نعیم خان در آن روز بیانیه خود را داده و پلان نهضت را ارائه کند، شاید مسیر تاریخ امروز به نفع دولت و مردم افغانستان تغییر کرده می بود.» [؟]

«خواجه محمد نعیم خان در زمان زندانی شدن سی و هشت ساله بود و فلسفه آن توجه، پشتیبانی و تعهدات همکاری و تائید عده کثیری از دانشمندان و سران ولایات مختلف را جلب کرده بود. اما وقتی نهضت سرکوب شد، عده معدودی محبوس گردیدند. شاید تحلیل و مرام حکومت آن بود در صورت حبس کلیه اعضای نهضت، این انتباه بوجود بیاید که تمام مردم برضد حکومت قیام کرده است، عده ای در مزار شریف، پروان، کابل و دیگر ولایات محبوس گردیدند و در سایر ولایات حالت آماده باش اعلام شده بود، ولی در جریان هفته ها و ماه های بعد اشخاص مذکور که هیچ شامل اقدام عملی خواجه محمد نعیم خان نبودند، از محابس ولایات و ماموریت ها رهائی یافتند.»

«خواجه محمد نعیم خان نظر به موقف های رسمی خود در دوره صدارت محمدهاشم خان از اعتماد و توجه خاص صدراعظم موصوف برخوردار بود. بر علاوه امور امنیتی، سایر امور کشوری را با او مشوره نیز میکردند. از روابط چنان استنباط میشد که خواجه محمد نعیم خان یک جوان با استعداد و با معلومات وسیع در زمینه های امور امنیتی و نیز در امور دینی، پاک نفس و وطن دوست بود که توانسته بود اعتماد کامل صدراعظم را جلب نماید.»

«بعد از آنکه خواجه محمد نعیم خان محبوس شد، سردار محمد داود خان عین انتباه را طی جملات دیگری به خواجه عبدالاحمد ارکان حرب، خسربره [برادر خانم] و پسر عم خواجه محمد نعیم خان که آنوقت مدیر عمومی تعلیم و تربیه وزارت حربیه بود، گفته بود، می گفتند داود خان وزیر حربیه برایم گفتند که: "ما خانواده خواجه صاحبان را جزء خانواده خود می دانستیم و نهایت احترام را نیز بخاطر داشتیم که آنها را مسند روحانیت دانسته و با سوابق فداکاری و وطن دوستی می شناختیم. ما برای خواجه محمد نعیم خان چه ترقیات و ساحه خدمتگذاری را که پیشبینی میکردیم، اما اینطور ما انتظار نداشتیم". البته محمد داود خان که خودش آرزوی سقوط عم خود شاه محمود خان و کسب قدرت را داشت، این جملات را با نهایت حوصله و ملایمت می فرمود و معلوم میشد از این پیش آمد بسیار متأثر است. نکته مهم اینکه معلوم میشود خواجه محمد نعیم خان پلان اعلان نظریات خود را بدون مشوره با محمد داود خان طرح کرده بود و شاید میدانست که محمد داود خان از خود پلانهایی دارد.»

«ماموریت مزار شریف برای خواجه محمد نعیم خان یک تجربه کاملاً بی سابقه بود و حکایت میکرد که طی آن به بسیار واقعیت های تلخ کشور آشنا شده و به آلام و نیازمندیهای اقتصادی و اجتماعی کشور فقیر و بی سامانی های بی امان که گریبانگیر مملکت شده بود، پی برده است.... تأثیر بار تر آنکه بلخ و ولایات همجوار آن بصورت روزافزون هدف نفوذ فعالیتهای جاسوسی روسیه شوروی و مستشاران "تجارتی" آن و حتی عبور و مرور آنها بدون پاسپورت با اجازه نامه های رسمی دولت افغانستان صورت میگرفت، در حالیکه حکومت با بی تفاوتی این مداخلات را تحمل میکرد و حتی در بعضی موارد میگویند "به روس زور

ما نمیرسد.... در مقابل آن اقدام جدی نکنید."» (تا اینجا از مقاله نثار احمد زوری از شماره 138 هفته نامه امید، مورخ 21 قوس 1373 اقتباس گردید)

«خواجه محمد نعیم متولد 1291 متوفی 1369: قوماندان امنیه کابل، مزار شریف و قبل از آن قوماندان اکادمی پولیس، کسبیکه در سطح ملی، قومی و رسمی دولتی از شهرت و اطمینان کامل مردم برخوردار بود، به تشکیل یک گروپ برای انعکاس این همه آرمانهای نهفته ملی پرداخت. گروپ مذکور مرکب از شخصیت‌های صالح قومی و منورین بوده در صدد جستجوی راهی برای نجات افغانستان از وقایعی که آنها پیشبینی میکردند، بود. این اشخاص نماینده های قومی ولایات مختلف و کسانی بودند که به صداقت، لیاقت، اعتقاد اسلامی و وطندوستی و پاکی خواجه محمد نعیم خان عقیده راسخ داشتند و میتوانستند تشخیص دهند که حالت نامطمئن کشور و وقایع موجود افغانستان را به عواقب جدی و جبران ناپذیری خواهد کشانید.» (شماره 136 امید، بخش اول مقاله)

بقول نثار احمد زوری: فهرست کامل اسامی اعضای نهضت هیچوقت معلوم نشد، زیرا خواجه محمد نعیم خان در صحبت های بعدی تمایل نداشت که اسامی آنها را افشا کند، اما زوری از محبوسینی نام می برد که در قضیه با خواجه محمد نعیم زندانی شدند، از جمله:

1 - نائب سالار زلمی خان (از سران قوم منگل یکی از معتمدان محمد نادرشاه و از دوستان خواجه نعیم که به همین دلیل زندانی نشد و چند روز بعد مظاهره را علیه حرکت خواجه نعیم خان در کابل براه انداخت و مدعی بود کوشش میکند حیات خواجه نعیم را از تهلکه موجود نجات دهد - بقول نثار احمد زوری). اشتراک زلمی خان که با شاه محمود خان دوستی و نزدیکی داشت، در این برنامه مورد شک و تردید قرار دارد، زیرا او عروج خود را در منصب اعزازی "نائب سالاری" و کسب امتیازات آن مرهون حکومت و هدیه همین خاندان سر قدرت میدانست.

2 - سناتور اسمعیل خان مایار - والی کابل، بعد والی هرات و سپس سناتور وردک که او نیز از زندانی شدن معاف گردید. نثار احمد

زوری در باره دوستی اسمعیل خان مایار با خواجه نعیم خان از قول حبیب مایار پسر اسمعیل خان چنین بیان میکند: «قوماندان صاحب خواجه نعیم خان، آقای بلخی و سید ابراهیم خان مشهور به بچه گاو سوار بعضی شبها مجالس شان را در سراچه ما در گذرگاه در حالیکه پدرم نیز در آن اشتراک داشتند، دایر میکردند. این مجالس تا نا وقت شروع میشد و تا ساعات نزدیک به صبح ها دوام میکرد که البته کاملاً خصوصی می بود.» (مقاله زوری در شماره 147 امید)

در مورد اشتراک والی اسمعیل خان مایار در این برنامه باید علاوه کرد که موصوف یکی از چهره های مورد اعتماد حکومت بود و از نظر مقام به اوج قدرت خود در داخل نظام رسیده بود که در صورت موفقیت در کودتا مقام بالاتر از آن برایش میسر نمی شد، لذا انگیزه ای جهت اشتراک در آن برنامه برایش وجود نداشت. روابط و دیدارهای او با اشخاص فوق الذکر احتمالاً بیشتر وجه شخصی و بخصوص با خواجه نعیم خان بیشتر ارتباط وظیفوی داشت، زیرا در آنوقت برای قوماندان و والی مشکل بود که به دلیل مصروفیت ها در طول ساعات کاری در روز باهم به تبادل نظر و وظیفوی بپردازند و شب ها موقع مناسب برای اینکار پنداشته می شد.

3 - لوامشر قربان نظرخان اندخویی که به نظر زوری: «دارای قلب پرسخاوت، جواد، مردانه آهنین... با آهنگ یک دانشمند که روحاً و قلباً از روی ارادت و اخلاص خود را مربوط به نهضت دانسته به اصطلاح قدیم شیوه یک عیار واقعی را داشت.»

4 - جنرال گلجان خان وردک، «خواجه محمد نعیم خان میدانست که گل جانخان رفیق قابل اعتماد کامل نیست، اما میخواست که او هنوز در نهضت باشد. در زمستان 1328 جنرال گلجان یک سلسله راپور های شفاهی ناقص از جزئیات مجالس نهضت را به مقامات رسمی حکومت شاه محمود خان میداد. اما هنوز از جریان اصلی و پلان مجوزه نهضت و صد ها ورقی که بین اعضای نهضت تصویب و تدوین شده بود، در هیچکدام آنها نه تنها نام وی نبود، بلکه نامبرده از تحریر و رد و بدل شدن آنها بین اعضای عمده نهضت اصلاً آگاهی نداشت.»

5 - سید علی گوهر آغای غوربندی که بزعم زوری: «مردی معزز و محترم، عمیق و صبور بود، مسن ترین ولی آهین ترین مردی نهضت بود، در محبوسیت او تمام وادی غوربند در غم و اندوه به سرحد سوگواری بودند. بعد از زندان به وکالت دوره سیزدهم شورا برگزیده شد.»

6 - لوامشر غیاث الدین خان کوهستانی را زوری یک: «زعیم فکری و قلمی، اهل مطالعه عمیق، متواضع ترین فردی که در قامت بلند او استغنا و غرور عسکری اش در اولین دیدار به مشاهدین نه تنها اعلام هوشیاری میداد، بلکه احترام و ادب را بر می انگیخت.»

7 - محمد ابراهیم خان از دایزنگی، «مشهور به بچه گاو سوار» را زوری "زعیم مردم هزاره جات" میخواند و درباره او می نویسد: «دو روز قبل از نوروز 1329 که نهضت قرار بود پلان خود را اعلام کند، از شاه دوشمشیره ولی بطرف کارته چار سوار برگادی روان بود. مقامات استخبارات و امنیتی مراقب حرکت او بودند. در این حالت یک نفر ضابط با دو نفر پولیس به او حمله ور شدند، به ترتیبی که افراد مؤظف عمل نمودند، بسیار عجولانه و ناشیانه بود. محمد ابراهیم خان آنرا به خود توهین و خطر جانی احساس کرده بعد بر آنها به تفنگچه بغلی خود فیر نمود که ضابط مذکور و یک نفر پولیس شدیداً زخمی شدند و ابراهیم خان محل مذکور را همچنان به استقامت کارته چار ترک گفتند. محمد ابراهیم خان زعیم ده هزار افراد مسلح در هزاره جات بود و قرار اظهار والی اسمعیل خان مایار همه مردان مسلح سرسپردگان ابراهیم خان بودند. مرحوم مایار قدرت قومی و سلیقه عسکری، شیوه و سیاست مردم داری ابراهیم خان را از نزدیک دیده بود، میگویند موقعی که خانه او را در دایزنگی تلاشی کردند، چندین هزار تخته قالین و گلیم و چندین هزار قبضه تفنگ و ده ها هزار راس گوسفند و گاو و اشیای قیمتی، عتیق و انتیک بدست آمد. او خود را فدایی نهضت میدانست.» (برگرفته از مقاله نثار احمد زوری در شماره 142 امید) [تبصره: برطبق چشم دید عبدالحمید مبارز حادثه برخورد محمد ابراهیم با دو سه نفر قوای امنیتی بساعت 8 صبح روز نوروز اتفاق افتاده است که او میخواست بطرف دامنه علی آباد برای اجرای سوء قصد بجان شاه محمود خان برود.]

8 - خواجه اکرام الدین خان که زوری درباره او می نویسد: «از خواجه های شمالی بود، با خواجه محمد نعیم خان رابطه قومی نداشت، مردی افسانوی بود که همیشه با چهل و چند محافظ خود بکابل می آمد و تا پای جان به نهضت اعتقاد داشت. او محبوس نشد، چون حکومت نتوانست او را دستگیر کند. در حالی که در میان مردم غیور شمالی مدت ده سال بعد از واقعه نهضت را سپری کرد، ولی مردم پروان او را به چنگ دولت ندادند، بلکه او و افرادش را برای سالها اعاشه و اباته کردند. بشمول دو زعیم دیگر پیرمحمد خان و عبدالحکیم خان از جمله سران شمالی؛ خواجه اکرام الدین به خواجه محمد نعیم خان گفته بود که اگر به شما چیزی شد و حکومت در امر نهضت مداخله کرد، ما بر صدارت عظمی حمله میکنیم. خواجه محمد نعیم خان به او اخطار داده که هیچوقت در امور حکومت مداخله نکنید.... اگر کودتا منظور می بود، خواجه اکرام الدین قادر بود که برای هفته ها و حتی ماه ها حکومت را در یک جنگ گریلابی مصروف بدارد. وی به حکومت اخطار داده بود که اگر یک تار موی خواجه محمد نعیم خان خیانت شد، اوضاع صلح و آرامش در کشور تغییر خواهد کرد. بعد از ده سال در اثر وساطت بزرگان شمالی، حکومت بحالت پناهندگی او خاتمه داد و برایش اراضی زراعتی در مزارشریف اعطا و اجازه داد که بصورت آزاد در آنجا زندگی نماید. اما چندین سال بعد از جا بجا شدنش در مزار شریف و رهایی خواجه محمد نعیم خان از زندان، خواجه اکرام الدین خان بصورت مرموز و دسیسه آمیز توسط خواهرزاده اش به شهادت رسید. معلوم نشد که روسها خواستند انتقام خود را از نهضت بگیرند.... یکی از وکلای سابقه گفت: "در قتل او حکومت دست داشت"». (برگرفته از مقاله زوری در شماره 143 امید)

9 - محمد حیدرخان، 10 - خواجه عزیز احمدخان، 11 - عبدالله خان محصل حربی پوهنتون، 12 - محمد اسلم خان شریفی ازجعتوی غزنی، 13 - محمدحسن خان، 14 - صفر خان وکیل غززی (درمقاله شماره 142 امید در باره بعضی از اشخاص فوق بطور بسیار مختصر چند سطر ی نوشته شده است).

درباره شخص خواجه نعیم خان نیز معلوماتی ارائه شده که مختصر آن چنین است: خواجه محمد نعیم ولد خواجه محمد سعید خان در سال 1291 (1917) متولد، تحصیلات ابتدائی را در عصر امانی و سپس شامل مکتب حربیه گردید و بعد از فراغت مصروف کار اداری در صدارت شد که از سرکتابت به مدیریت و قوماندانی اکادمی پولیس رسید. در سال 1318 (1939) به حیث قوماندان امنیه کابل مقرر شد و مدت 9 سال در آن مقام ایفای وظیفه کرد. در سال 1327 (صدارت شاه محمود خان) به قوماندانی امنیه نائب الحکومگی مزار شریف تبدیل گردید.

اما نویسنده مقاله نقش یک شخصیت مهم و برآزنده یعنی سید اسمعیل بلخی را که یک شخصیت سرشناس در بین اهل تشیع کشور و قرار معلوم محرک، صاحب نظر و اساساً روحیه پرداز این حرکت محسوب میشد، در حاشیه برده و ضمن یادآوری مختصر از بیانات و روضه خوانیهای مشهور او هنگام روزهای عاشورا، می نویسد: «شاعر، مبلغ و زعیم مذهبی که خواجه محمد نعیم خان او را از مزار شریف به کابل دعوت نموده بود،... در جریات تحقیق به جواب سؤالات هیئت تحقیق بند هابی از متن اساسنامه نهضت را با توانائی خارق العاده بصورت منظوم بیان نمودند که آرمان ملی و اسلامی نهضت را برضد دهریت و حالت رقتبار جاری کشور ترسیم میکرد... که در یکی از بندهای آن می گفتند که: "افغانستان تحت نظام سیاسی موجود آینده ندارد"». زوری می افزاید: «بلخی محصول نهضت بودند، بعد از رهایی از زندان فعالیت تبلیغی خود را دوام داده و در سال 1965 (1344) تا 1972 در محافل تجلیل میلاد النبی (ص) که در قصر دلکشا دایر میشد، درجمله خطیبان بودند. مرحوم بلخی در یکی از ماموریت های فکری و تبلیغی در ارتفاعات یکی از کوه های صفحات مرکزی افغانستان به سن پنجاه و دو سالگی جان عزیز شانرا به جهان آفرین سپرد [بلخی در شفاخانه علی آباد در کابل وفات کرد، نه در حواشی بامیان].... خواجه محمد نعیم خان در مرگ بلخی گفت: "من یک برادرم را از دست دادم و افغانستان یک فرزند قهرمان را"». (مقاله زوری در شماره 141 امید)

نکته مهم در مقاله نثار احمد زوری تذکری است در مورد مداخله مشترک سفارت‌های هند و شوروی که چنین می نویسد: «بخشی از جزئیات اصلی پلان کار نهضت بصورت شفاهی از یک منبع نامعلوم و از داخل گروپ بیرون افشا شده بود و از آن منبع به سرویس استخباراتی روس به سفارت آن در کابل قضیه گزارش داده شده بود. شورویها به دو دلیل نگران عواقب نهضت بودند: یکی بخاطریکه نهضت اهداف عمده اسلامی و ملی و سیاسی و اقتصادی برای آینده افغانستان داشت و این عامل روسها را برآن داشته بود که بهر وسیله شود نهضت را توسط دولت افغانستان معدوم سازد؛ و دیگر قریب روزهای آخر موجودیت نهضت خواجه محمد نعیم خان پیامی بسیار مؤدبانه و پر محتوا از زعیم یک کشور اسلامی دریافت میدارد. زعیم دولت مذکور [؟] امیدواری اش را برای موفقیت نهضت ابراز میدارد. از این پیام روسها نیز اطلاع میداشته باشند و از ماهیت اسلامی نهضت شدیداً نگران میشوند و در صدد می برآیند بهر قیمتی شود نهضت هرچه زودتر درهم کوبیده شود. خواجه محمد نعیم خان با گرفتن این پیام هیچنوع استقبال یا احساسات انعکاس نمیدهند. تقریباً بیست سال بعد از واقعه نهضت به ارتباط بحث روی پلان شان، از پیام دولت مذکور [؟] یاد کرده چنین میگفتند: ما فکر میکردم که به هیچ کشور اجنبی امور داخلی ما مربوط نبود و این نگرانی آنها نبود که برای ما حسن نیت یا سوء نیت شان را پیام دهند. از اینرو ما لازم ندیدیم از رسیدن آن [پیام] به زعیم دولت مذکور اطمینان دهیم». (برگرفته از مقاله در شماره 143 امید)

نویسنده مقاله در بحث اختتامیه خود چنین می نویسد: «بالاخره معلوم شد که نه حکومت افغانستان و نه "ان - کا - وی - دی" [NKVD] که بعداً جای آنرا کی جی بی [KGB] گرفت، اسنادی گردآوری توانستند که جزئی ترین راه به طرف پلان حقیقی نهضت ببرد و با آنچه را که دولت کودتا خوانده بود، سندی تهیه کنند، تا بالاخره شاه محمود خان هیئت تحقیق را که عبارت بودند از جنرال محمدعارف خان وزیر حربیه و جنرال اسدالله خان سراج وزیر داخله نزد خود پذیرفته و به آنها میگویند: ما از حقایق جریان اطلاع واثق و مستند نداریم و نیز نمیخواهیم مردم بیگناه را اعدام کنیم. شما بروید و از روی حقانیت تحقیق کنید و هنگام تحقیق پشت تان را طرف

حکومت نمائید و روی تانرا طرف خدا(ج) تا بدین صورت عدالت پایمال نگردد. در این میان محمدظاهر شاه پادشاه افغانستان با صبر تمام مترصد نتیجه تحقیقات بودند... تا آنکه در سال 1964 (1343) درحالیکه طلوع آفتاب دموکراسی بر تاریک خانه های محابس روشنی می انداخت و داود خان با گروه مستبدان مخوف رسماً از اشتراک در نظام سیاسی افغانستان محروم گردید، خواجه محمد نعیم خان مرد 52 ساله در صحن حویلی عمومی زندان دهمزنگ کابل نشسته بود و با رفقای زندان خود به محبت خداحافظی میکرد و منتظر بود تا آخرین رفیق خود را به بیرون مشایعت کند؛ خواجه محمد نعیم خان اولاً دوازده رفیق نهضت را از زندان بیرون کرد، بعد از همه و سپس خودش بیرون شد». (مقاله زوری در شماره 144 امید)

در مقاله آمده است که «اعلیحضرت محمد ظاهرشاه سه روز بعد از رهائی خواجه محمد نعیم خان و سید اسمعیل خان بلخی را در قصر دلکشا نزد خود پذیرفتند و فرمودند: "ما منتظر بودیم که شرایط را برای بیرون شدن شما مساعد سازیم و چنانچه زمینه را آماده ساختیم و دموکراسی، چیزی که آرزوی شما بود، تأمین نمودیم یعنی آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و نظام دموکراسی که همچنان آرمان قاطبه ملت ما بود، بوجود آمده و ما میدانیم که همه آرزوی شما بود و به فردای آن همه ما امیدواریم"». (مقاله زوری در شماره 144 امید).

نظر عبدالحمید مبارز:

مبارز در کتاب "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان" مبحثی دارد تحت عنوان "کودتای اول حمل 1329" که پس از ذکر مختصر درباره میله نوروز در کابل می نویسد: «در آن روز آفتابی و روشن همه برای آغاز خوشی بهار با روح سرشار عازم دامنه علی آباد بودند، دروغ از آنکه شب قبل از آن تعدادی از هموطنان ما در چنداول جمع گردیده و تصمیم خطرناکی اتخاذ کرده بودند. اینها میخواستند این تصمیم شانرا که کودتا بود، درست درین روز عملی سازند... مگر قیام گروپی به رهبری خواجه محمد نعیم خان با علامه شهید اسمعیل بلخی علیه رژیم شاه محمود خان در واقع حرکتی بود که

علیه حکومتی صورت می‌گرفت که خود در راه مثبتی حرکت را شروع کرده بود.»

مبارز که در آنوقت از جمله فعالان سیاسی حزب "خلق" و همکار داکتر محمودی بود، در مورد چگونگی اقدام می‌افزاید: «این کودتا در روز اول حمل به این ترتیب صورت می‌گرفت که وقتی شاه محمود خان صدراعظم برای مراسم نهال شانی بدامنه علی آباد واقع در دامنه سخی می‌آمد، ذریعه محمد ابراهیم معروف به بچه گاوسوار. گلجان وردک که هردو در نشان تفنگچه بسیار ماهر بودند، از بین برده می‌شد و محمد حسن لوامشر که مسئول حفاظت بخش اسلحه سازی ماشین خانه کابل بود، سلاح را در اختیار طرفداران حزب ارشاد که سرازیر می‌شدند، می‌گذاشت و کودتا به ثمر رسانیده می‌شد و طبعاً تعدادی در دامنه علی آباد بقتل میرسید و معلوم نبود که این تعداد محدود در برابر قوای ریشخور، قرغه، قلعه جنگی، و گارد چگونه مقاومت میکرد و طبیعی بود که چون کودتا برهبری دو نفری صورت می‌گرفت که یکی از عالیتترین مقامی را داشت قوماندان امنیه کابل بود. گرچه من در باره شخصیت و طرز کار خواجه محمد نعیم معلوماتی ندارم، مگر چون دوره کار سردار محمدهاشم خان بدون تردید یک دوره استبدادی بود، بناءً فکر نمیکنم مردم به خواجه محمد نعیم چنان نظر میداشتند که موجب میشد تا به پیروی وی قیام نمایند. همچنان سید اسمعیل بلخی در آنوقت شخصیت شناخته شده نبود، حتی در چندانول که مرکز مهم بزرگ مذهبی برادران شیعه بود، شهرتی نداشت که اهالی چندانول پیروی او را قبول نمایند. بناءً شک نبود که پکتیا، کندهار، ننگرهار، بغلان، مزارشریف و دیگر مناطق علیه آن قیام میکردند، زیرا تعداد ناراضیان در بین تعداد محدودی از روشنفکران بود، نه در سطح کشور و دیگر اینکه شاه محمود خان بعد از دوره اختناق زمینه را برای تنفس مردم میسر ساخته بود.»

مبارز برطبق مشاهده خود می‌نویسد که: «ساعت 8 صبح روز اول حمل 1329 محمد ابراهیم پسر گاوسوار در جاده باغبانکوچه در حالیکه توسط گادی بسوی دامنه علی آباد روان بود، گرفتار گردید؛ وی مقاومت کرد و به فیر تفنگچه اقدام نمود که مرمی آن

پای یک عابر را جریحه دار ساخت. عصر روز مذکور سید اسمعیل بلخی نیز گرفتار شد.»

او در ادامه می افزاید: «در کمسیون تحقیقات این دسته اعلیحضرت دگر جنرال فیض محمد را که یاور شاه بود، شامل ساخته بود و فیض محمد خان گفت که سید اسمعیل بلخی اقدام به کودتا را اعتراف کرده برای آن دلایل و منطق قوی را ابراز میکرد و عقب افتادگی کشور را با اشتباهات و اجراءات غیردموکراتیک و غیرعادلانه حکومت با هزاران دلیل برای اقدام خود معرفی میکرد و جنرال مذکور تمام جریان تحقیق را روزانه بحضور شاه عرض میکرد. جریان تحقیق و گزارش آن شاه را به شخصیت سید اسمعیل بلخی متوجه می سازد و شخص شاه وسیله میشود که بلخی و همدستان او از جزای اعدام نجات یابند و بدون آنکه محاکمه شوند، زندانی بمانند... خود شاه محمود خان بعد از یک مدت به رهائی شان اقدام نماید، مگر با تغییر و تبدیل حکومت و رویکار شدن سردار محمد داود رهائی مشکل شد، زیرا سردار محمد داود [بزعم مبارز] بسیار زیاد مخالف مردم شیعه خاصاً اهل چنداوول بود و حاضر نبود تا بلخی را رها سازد و دیگر اینکه چون خواجه محمد نعیم یکی از همکاران نزدیک سردار محمد هاشم خان بود، رهائی وی سردار محمد داود را مورد شبه قرار میداد و این ذهنیت را که گویا سردار محمد داود به این اشخاصیکه شاه محمود خان را بقتل می رسانیدند و رژیم را از بین می بردند، مساعدت کرده میباشد».

مبارز نیز با این نظر موافق نیست که ایرانی ها حرکت سید اسمعیل بلخی را یک حرکت مبتنی بر اساس مذهبی وانمود میکنند، او می نویسد: «بلخی را طوریکه حال ایرانی ها معرفی میکنند، نبوده بلکه این حرکت وی یک حرکت سیاسی به تفکر خود وی وملهم از جریانات سیاسی وطن بوده است، دیگر اینکه این ادعای ایرانی ها که در افغانستان بنیاد احزاب سنی و شیعه گذاشته شده باشد، کاملاً بی اساس میباشد. بنیاد احزاب برپایه مذهبی از رویدادهای جریان جهاد افغانستان علیه کمونیزم میباشد و قبل از آن وجود نداشته است. این تعبیر ایرانی ها برای دادن یک نوع مشروعیت برای تقویت حزب وحدت صورت گرفته است».

مبارز که کتاب خود را در سال 1375 به نشر رسانید، در رابطه به شرح و بسط نثار احمد زوری و مقاله او در هفته نامه امید می نویسد: «اینکه جریده امید این واقعه را تحت عنوان "نهضت خواجه محمد نعیم خان" عرفی نموده درست نیست، چه از یکطرف از روی سابقه بلخی بانی این حرکت سیاسی بذهن غالب شخص بلخی بوده و خواجه محمد نعیم نفر دوم درین حرکت سیاسی موقع داشته است، زیرا خواجه محمد نعیم خان که یک افسر پولیس بود، از لحاظ مطالعات نمی توانست به کودتا متوجه شود، زیرا پولتیش [سیاستمدار] نبود. ولی وقتی از وظیفه قوماندانی امنیه کابل به قوماندانی امنیه مزار تبدیل شد و این تبدیلی برای وی یک نوع تنزل رتبه تلقی گردید...، طبعاً آزرده شده بود و بلخی ازین حالت روحی خواجه محمد نعیم خان استفاده کرده وی را در حلقه خود کشانده است».

مبارز به این نظر است که: «یک کودتا را نمیتوان یک نهضت سیاسی تلقی کرد، زیرا کودتا یک عملی است که مجریان آن چون راه های سیاسی را مسدود می یابند، به این قمار دست می زنند یعنی تخت وتابوت.» (دیده شود - مبارز، عبدالحمید: "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان...، صفحه 163 تا 169)

نظر دستگیر پنجشیری و نقش سید اسمعیل بلخی:

دستگیر پنجشیری یکی از اعضای برجسته "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ضمن آنکه بسا مطالب را از کتاب عبدالحمید مبارز در این مورد در کتاب خود "ظهور و زوال ح.د.خ." اقتباس نموده، درباره موجودیت "حزب ارشاد" و نقش سید اسمعیل بلخی با شک و تردید دیده و می نویسد: «در مورد تأسیس حزب ارشاد نمیتوان باور کرد که در سالهای اختناق حکومت سردار محمد هاشم صدار عظم چنین سازمانی پایه گذاری شده و از تصفیه های پیاپی ضبط احوالات جان بسلامت برده باشد»؛ او می افزاید: «تعیین شادروان اسماعیل بلخی بحیث وزیر ارشاد قیام ملی، دلیل روشن دیگرست که چنین سازمانی در افغانستان هنوز تشکیل نیافته بود. هرگاه بلخی رئیس حزب ارشاد می بود، باید در دولت جمهوری اسلامی [هدف اصلی قیام] به حیث رئیس جمهور تعیین میشد، نه وزیر ارشاد؛ همچنین برای یک پیشوای مذهبی طرح و اجرای

پیروزمندانه قیام مسلحانه کار سهل و آسان نبوده است. خلاصه تأسیس حزب ارشاد در هرات با واقعیات تاریخ کشور ما سازگاری ندارد. در شهر هرات زمینه تشکیل چنین سازمان سیاسی مساعد نبوده است. هرگاه چنین تشکیل موجود می بود، باید حداقل چند تن روشنفکران و علمای صیقل شده شهر هرات در ترکیب حزب ارشاد جلب و جذب می شدند. ترکیب ملی، مذهبی و مسلکی اعضای برجسته این قیام ناکام بیانگر این حقیقت است که خواجه محمد نعیم قوماندان سازمانده اصلی و رهبر این قیام بوده است.» (پنجشیری، دستگیر: "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، جلد اول، 1999، صفحه 131)

نظر استاد خلیل الله خلیلی:

خلیلی در بیان خاطرات خود که در کتاب تحت عنوان "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری" درج گردیده است، درباره رویداد کودتای خواجه محمد نعیم خان مطالبی دلچسپ دارد که اینک قسمت های مهم گفته های او را با اختصار اقتباس میدارم:

خلیلی می گوید: «نوروز آمد و جمعه هم بود، من در کارته چهار در منزل خود بدم و شب یک آدمی به نام میرخیرالدین از کوهدامن نیمه شب به منزل آمد، مرد معموری ریشداری بود. من یک سراچه گک کوچکی داشتم در آنجا مهمانها می آمدند، اکثراً کوهدامنی و کوهستانیها. صبح از خواب بر خاستم... قاضی عبدالحسین قره باغی که با من بود، گفت که: "میرخیرالدین امشب آمده و بسیار پریشان حال هست و شب هم خود را پنهان میکرد و گفت نام مرا به کسی نگوئید و مرا پنهان کیند"؛ گفتم: بگوئید بیاید.... گفتم: میرخیرالدین خیر و خیریت است، مریض داری؟ گفت: "صاحب به گوش تان میگویم" و پیش شده گفت: "یک واقعه شده که امروز چه بگویم از شما پنهان نمیکنم، ما می خواستیم یک انقلابی بکنیم، می خواستند یک انقلابی بکنند و پای مرا هم گد کردند و من شب گریختم و آمدم به منزل شما که شما را خبر کنم، شما هم خواهد بودید. حالا آن انقلاب ناکام شد، از برای خدا مرا شما پناه بدهید!"؛ گفتم: برو پس به آن خانه خواب شو، خانه ات خراب شود، بدبخت با من که یک مشورت بیشتر می کردید.»

«دراین حال بودیم که محمد کبیرخان غوربندی وکیل غوربند آمد، به گادی سوار بود و پایان شد... مرا گوشه کرد و گفت که: "امروز می خواستند سردار شاه محمود خان و تمام وزراء را در همین احتفال نوروز گرفتار کنند و یک تولی عسکری هم به تیغه کوه آسه مایی بالا کرده بودند و می خواستند که دروازه محبس دهمزنگ را هم باز کنند و بندیها را اسلحه بدهند و یک شورش در کابل برپا شود. اما پیشتر سردار شاه محمود خان اطلاع یافته بود، همه آنها را محبوس کرد."؛ گفتم: کی بود؟؛ گفت: "یکی میدانم که خواجه محمد نعیم قوماندان بود و یکی هم آقای بلخابی [سید اسمعیل بلخی] بود و یکی هم بچه گاوسوار از مردم هزاره جات بود؛ همین دوسه نفر را می شناسم". من گفتم: تو که دراین مصیبت نبودی؟ گفت: نی!؛ مه خود نبودم، آمدم که شما نباشید؛" گفتم: نه من ابداً نیستم من به سردار شاه محمود خان صادق هستم و به وطن خود صادق هستم، اینکار را دراین وقت[!] نامناسب میدانم، هیچ علتی موجود نیست که مردم مخالف شاه محمود خان برخیزند.»

خلیلی در ادامه می افزاید: «چند دقیقه بعد تلیفون آمد، سردار شاه محمود خان در تلیفون بود و به من گفت که شما یکبار زود بیایید..... رفتم که نشسته بود در گلخانه و بسیار متأثر و گفتم: "دیدی؟"، گفتم: چه شد صاحب؟، گفت: "اطلاع آوردند که سید اسمعیل بلخابی که یکی از علمای مزار شریف است و پسر گاوسوار هزاره و خواجه نعیم بدبخت، اینها همه اتفاق کردند، قربان کندکمر ترکمن را فریب داده بودند که باید تولی عسکری بالا کند به کوه آسه مایی و می خواستند سیزده عمارت را در کابل حریق کنند و با نفت بسوزانند که از آنجمله قلعه جواد خانه جناب حضرت صاحب نورالمشایخ بود، خانه عبدالغنی خان قلعه بیگی بود و خانه فلان کس و فلان کس بود. آقای خلیلی شما که دراین کار شریک نبودید؟". گفتم: خود شما تحقیق کنید، اگر بوده باشم ...، اما یک حادثه است که چند شب پیشتر پسران حاجی عبدالرحمن خان کوهدامنی مرا به خانه خود مهمان کرده بودند و خواجه نعیم را هم مهمان کرده بودند، لکن من نرفته بودم. گفت: "بلی! ازاین هم اطلاع دارم که تو نرفته بودی، آنشب می خواستند که با تو حلف قرآن کنند، تو هوشیاری کردی نرفتی... الحمد لله همه گرفتار شدند، هیچ حادثه واقع نشد، حالا نزدیک بود درشهر کابل یک هنگامه برپا

شود.... وگفت: خود شما و چهار پنج نفر بحیث هیئت مقرر هستید قضیه را تحقیق کنید؛ ...گفتم: شما خبر دارید که خواجه نعیم در وقتیکه ما را زندانی میکردند، با من بسیار بد کرده...حالا اگر حقیقت هم به پای او جرم ثابت شود، خیال میکند من انتقام گرفته ام، این مسأله یک نوع به زیر پرده انتقام و شخصیات می آید، باز هم شما اختیار دارید! فکر کردند و گفتند: "فکر خوب است"

استاد خلیلی چون متواتر از جریان تحقیق متهمان اطلاع حاصل میکرد، در مورد خواجه نعیم و سید اسمعیل بلخی چنین میگوید: «خواجه نعیم انکار کرده و گریه کرده است و گفته است که من در آن جمله بودم، دستوری بودم... من هدایت گرفته بودم که تمام اطلاعات اینها را جمع کنم، باز بگویم به روز آخر به صدراعظم صاحب اطلاع بدهم. اما سید اسمعیل در کمال تهور و شجاعت گفته است که: ابداً و قطعاً من انکار نمی کنم، من می خواستم یک تنبیهی کنم حکومت افغانستان را که بسیار بی بازخواستی و بی غوری در میان مسلمانها موجود شده، دنیای اسلام در خون و آتش در میگیرد، تنبیهی کنم و اصلاحی بیاورم، خواه براه خونریزی باشد، خواه براه انقلاب باشد، خواه برای هرکار که باشد، گناه هیچ کس نیست، مؤسس اصلی اینکار خود من هستم؛ گفتند: می نویسی؟ به خط خود نوشته که: "من برای خیر اسلام و برای خیر افغانستان این کار را کردم." (خلیلی: ...، صفحه 356)

استاد خلیلی که یکی از مخالفان سرسخت سردار هاشم خان و درعین زمان از همان اول مخالف شدید محمد داؤد و سردار محمدنعیم خان بود، کنایتاً سرخ رویداد را بسوی محمد داؤد می کشاند و می گوید: «یک اشتباه گک دیگر هم پیدا شد، این مسأله را در مجلس وزراء آوردند، مجلس وزراء تصویب کرد که خواجه نعیم باید اعدام شود[انوقت خلیلی رئیس مستقل مطبوعات بود با حق شمول در مجلس وزراء]، پادشاه هم از ایران آمد، بردند به حضور پادشاه و روزی که تصویب میکرد مجلس وزراء که خواجه نعیم اعدام شود، سردار محمد داود خان در آن تصویب امضاء نکرد و گفت: "من نظر خود را به حضورعالیحضرت عرض میکنم"، چشم ها یکی به دیگری دیدند....دیگر نمیدانیم که سخن به کجا هست و سخن به کجا بود؟ در آنجا هم دست اختلاف خانوادگی موجود بود یا نبود؟

بهرحال پادشاه افغانستان مرگ خواجه محمد نعیم را به شفاعت پسر عم خود معطل کرد. اما مجلس وزراء و خود سردار شاه محمود خان درباب سید اسمعیل مرحوم گفتند: نظریه شجاعت و ایمانی که آقا گفتند، مجلس وزراء آقا را از اعدام عفو میکند، چند وقتی محبوس باشند تا قضیه به خوبی انجام شود.» (برای شرح مزید دیده شود: "یاد داشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری"، تهیه کننده: ماری خلیلی و افضل ناصری، ویرجیا، 2010، صفحه 353 تا 357)

اینکه هیچیک از متهمان این قضیه محکوم به اعدام نشدند، دلیل آن قطعاً برمیگردد به اوضاع حساسی که در آن سالها درکشور خاصناً درشهر کابل حکمفرما بود و اعدام آنها موجب میگردید تا سر و صدا های زیاد براه افتد، چه درحلقات مخالف حکومت و احزاب فعال آنوقت و چه درنشرات رادیویی پاکستان که ازطریق برنامه "مهرخان" هرشب با انتقادات شدید علیه خانواده سلطنتی ابراز میگردید. همچنان دلیل دیگر همانا نقش سید اسمعیل بلخی دراین رویداد بود که خودش به آن اعتراف کرد و اما به دلیل موقف مذهبی او دربین اهل تشیع، حکومت نخواست با اعدام او هنگامه های دیگر را به وجود آورد. به همین دلیل انصراف از اعدام خواجه نعیم نیز درجمله همین انگیزه ها محسوب میشود که لازم نبود یکی از محرکان اصلی محبوس و دیگرش که حتی اعتراف هم به کودتا نکرده بود، محکوم به اعدام گردد. اینکه استاد خلیلی خواسته انگیزه رویداد را به پای محمد داؤد ختم کند، ناشی از اختلاف علنی او با محمد داؤد بوده و نیز اینکه خواسته به آن وجه اختلاف خانوادگی بدهد، یک ادعای بی اساس است، زیرا با وجود اندک رنجیها بین شاه ولیخان و شاه محمود خان در موضوع نامزدی شاهدخت بلقیس، باز هم این موضوع آنقدر جدی نبود که یک برادر درفکرسوء قصد علیه برادر دیگر افتد و درنهایت موجب صدمه و حتی سرنگونی سلطنت خانوادگی شود.

سید اسمعیل بلخی و رویداد اول حمل:

پس از نشر سلسله مقالات نثار احمد زوری این سؤال مطرح شد که نقش سید اسمعیل بلخی دراین رویداد چه بود؟ آیا طوریکه در مقاله زوری آمده او "محصول نهضت" بود و یا نهضت حاصل تفکر

او؟ برای پاسخ به این سؤال بهتر است بیک مقاله که متعاقب مقاله زوری در شماره 148 هفته نامه امید بقلم عبدالله سمندر غوریانی نوشته و نشر شد، نظر اندازیم که او مطالبی را در زمینه از کتاب سیدهادی خسروشاهی تحت عنوان "نهضت های سیاسی افغانستان"، از انتشارات وزارت خارجه ایران اقتباس نموده است:

خسروشاهی می نویسد: «در سال 1320 تقریباً نیم قرن پیش طلبه جوانی از مشهد به هرات رفت و در مدت تقریباً دوسال و اندی توانست سازمانی را بنام "مجمع اسلامی" به وجود آورد (1322 - 1323) که اعضای برجسته این سازمان اسلامی عبارت بودند از: شهید حجت الاسلام سید اسمعیل بلخی [اینکه موصوف به شهادت رسیده و یا به مرگ طبیعی خود فوت کرده بعدتر معلومات تقدیم میشود]، حجت الاسلام سید محمد حیدر قطب غزنوی، محمد بشیر هروی (منشی مجمع اسلامی)، حاج عبدالغفار، ملا عبدالحسین منجم باشی.

با گسترش دامنه نهضت آزادیخواهی، به توصیه دوستان و همفکران مسلمان، بلخی از طریق میمنه و اندخوی و بلخ به مزار شریف آمد و به سازمان دهی دقیق مجمع اسلامی پرداخت. در این راستا کمیته ایالتی [ولایتی] میمنه را به نیابت رهبری میرزا محمد رضا و منشی میرزا نوروز علی و کمیته ایالتی مزار شریف و بلخ را به قائم



مقامی رهبری حاج محمد رضا و به عضویت مرکزی فرمانده خواجه محمد نعیم، عبدالقادر و حاجی عبدالرشید، و کمیته قطغن زمین را به سرپرستی حاج عبدالرشید چاریکاری و عضویت حاجی عبدالمجید، حاجی قرغ بای خان آبادی و عبدالحادی خان آبادی و دیگران تشکیل داد. وی بعد ها پس از ورود بکابل در سال 1324 یا 1325 "کمیته مرکزی مجمع اسلامی" را بطور سری تشکیل داد و بعد نام "حزب ارشاد" را بر آن مجمع گذاشت. اعضای کمیته مرکزی حزب ارشاد که مقر آن در "چنداول" بود و تا افشا و زندانی شدن اعضای آن، اغلب مردم از موجودیت آن خبر نداشتند،

عبارت بودند از: 1- شهید علامه سید اسمعیل بلخی (رهبر)، 2- سید علی گوهر غوربندی، 3- سید سرور آقا لولنجی، 4- خواجه محمد نعیم (قوماندان امنیه کابل در سالهای 1327 و 28 [؟])، 5- محمد اسلم غزنوی، 6- عبدالطیف سرباز چنداولی، 7- سید سکندر شاه مظفری چنداولی، 8- رجب علی خان چنداولی، 9- داکتر اسدالله رؤفی (عاشقان و عارفان کابلی)، 10- محمد ابراهیم گاو سوار هزاره گی، 11- عبدالغیاث کندکمشر و خدای نظر ترجمان مزاری، 12- محمد حیدر کندکمشر غزنوی، 13- محمد حسن لوامشر (سر هنگ سه پادگان عمومی کابل بخش اسلحه سازی). دو نفر اخیر پسران مسجدی خان معروفند که نادرخان وی را به شهادت رسانید. از افراد فوق 7 نفر با نفوذی که داشتند از نظرها پنهان ماندند و نفرات 8 و 9 مفقودالایثر شدند و بقیه 14 سال و 6 ماه و 23 روز در زندان های مخوف آل یحیی به سر بردند. از ویژگی های بلخی ایجاد همبستگی بین قومها و قشرها به ویژه قشرهای آگاه جامعه، اعم از شیعه و سنی بوده و به همین دلیل مورد خشم و غضب حاکمیت غاصب و تبهکار قرار گرفت.» (کتاب: "تهضت های سیاسی افغانستان" تألیف سیدهادی خسروشاهی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ایران، تهران، 1370، صفحات 86 و 87)

این ادعای خسرو شاهی که گویا حرکت اول حمل در ارتباط با یک جنبش اهل تشیع بخصوص در کابل یعنی در چنداول سازمان یافته باشد، به دو دلیل قابل قبول پنداشته نمیشود: یکی اینکه در این رویداد نقش خواجه محمد نعیم و گلجان وردک که هر دو اهل تسنن بودند، برجسته و بارز بود، و دیگر تا آنوقت سیداسمعیل بلخی در بین اهل تشیع کابل از شهرت زیاد برخوردار نشده بود، چون از ورود او به کابل فقط دو سه سال بیش نگذشته بود که با موجودیت شخصیت های سرشناس و بانفوذ آنجا بتواند خود را در سطح رهبری آنها تبارز دهد، ولو که حضور او در منابر و خطابه های جذاب او عده ای را بخود جلب کرده بود. اینکه ایرانی ها در سالهای 1990 که حزب وحدت اسلامی در افغانستان به فعالیت پرداخت، سعی کردند به او مهر ایران گرایی را بزنند، نیز حقیقت ندارد، زیرا بلخی اساساً میخواست پلی بین این دو مذهب شود و می کوشید فضای تفاهم و

نزدیکی را بین آنها به وجود آورد، چنانچه می گفت: «هرشیعه که سنی نیست کافر است و هر سنی که شیعه نیست کافر است» و برای این گفته خود دلیل و برهان ارائه میکرد.

نتایج حاصله از این مبحث:

در شرحی که با استفاده از متون فوق الذکر بدست می آید، نکاتی سؤال انگیز مطرح میشوند که باید مورد بررسی قرار گیرند، از جمله:

1 - آیا میتوان این رویداد را کودتا یا نهضت نامید؟ کودتا عبارت از قیام نظامی سازمان یافته از درون نظام است به مقصد سرنگونی نظام. در اینجا طوریکه دیده شد، در رویداد اول حمل 1329 اشتراک کنندگان کمتر از درون نظام و بیشتر اشخاص قومی و شخصیت های بانفوذ محلی و ملکی و غیر مؤثر نظامی بودند، لذا به مفهوم دقیق نمیتوان آنرا کودتا نامید. همچنان اطلاق کلمه نهضت نیز برای رویداد درست نیست، زیرا نهضت راه و طریقی را در بر میگیرد که در قبال آن اهداف سیاسی و اجتماعی قبلاً تثبیت شده و مبتنی بر یک ابتکار سالم فکری باشد، درحالیکه رویداد مورخ اول حمل فاقد این مشخصه بود و تا امروز هم بطور مستند معلوم نیست که پس از موفقیت چه برنامه و تحول مد نظر بوده است. فقدان این پس منظر اطلاق کلمه نهضت را برآن اقدام منتفی می سازد. لذا یگانه تعبیری که میتوان به آن رویداد نسبت داد، همانا "توطئه علیه رژیم" خواهد بود.

بر علاوه طوریکه قبلاً تذکر رفت، بلخی حین تحقیقات پولیس پس از شرح اوضاع جاری در بعضی مناطق کشور گفت: «مسئول تمام بدبختی ها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بردوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی میکند. ما برخاسته ایم این بار کثیف را از شانه ملت براندازیم. اگر توفیق نیافتیم، آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 259)

اینکه حرکت آنها چگونه و با چه امکانات دست داشته این بار سنگین را از شانه مردم برمیداشت و معضلات را مرفوع می ساخت، هیچ سخنی در باره اقدامات و نحوه کار و مشی اساسی آن تذکری به

میان نیامده است که متأسفانه این بخش بسیار مهم از آنوقت تا امروز کاملاً در ابهام و تاریکی قرار دارد. اینجاست که اطلاق کلمه "نهضت" براین جریان مفهوم اصلی خود را از دست میدهد و شباهت به یک ماجراجویی پیدا میکند.

2 - چرا این قیام در جریان حکومت سردار محمدهاشم خان و برای از بین بردن وی که یک زمامدار مستبد بود، صورت نگرفت که برای از بین بردن شاه محمود خان که شخص مخالف تبعیض بود و میکوشید فضای سیاسی را در کشور از حالت انجماد بیرون کند، رویدست گرفته شد و چرا در همان روز نوروز؟

نکته بس مهمی که تا حال در هیچ یک از متون تاریخی در ارتباط این اقدام بیان نشده، این است که در همان وقت پادشاه افغانستان در یک سفر طولانی چند ماهه به اروپا رفته بود و صدراعظم شاه محمود خان بر علاوه صدارت، نیابت مقام سلطنت را نیز بعهدہ داشت. بتاريخ اول حمل 1329 پادشاه در راه برگشت به وطن هنوز در بغداد تشریف داشت و سپس به تهران رفت و پس از چند روز بتاريخ 10 حمل و بزعم سالنامه کابل بتاريخ 12 حمل قرار بود، شاه به کابل مواصلت نماید. لذا اقدام به قتل شاه محمود خان و در صورت موفقیت به آن، مسلم بود که در غیاب پادشاه معنی سقوط سلطنت را میداد که معلوم نبود در آنصورت موقف پادشاه از چه قرار می بود؟ آیا برای شاه اجازه ورود به کشور داده میشد یا نه و آیا شاه در موجودیت چنان فضا میخواست به کشور برگردد؟ در این حالت اینکه وضع بعد از موفقیت قیام و کشته شدن شاه محمود خان در کابل چگونه تغییر میکرد، آیا برخورد ها ادامه می یافت و جنگ بین حامیان سلطنت و طرفداران نا معلوم قیام، شهر کابل و اطراف کشور را به چه ماجرا های خونبار روبرو می ساخت؟ این ها همه تاریک و مبهم بود و نشانه ای از بی سنجشی قیام کنندگان را آشکار می ساخت که بیک ماجراجویی بی نتیجه شباهت داشت. سقوط سلطنت سؤال جانشینی را مطرح میکرد که در آنوقت کی از بین قیام کنندگان این خلاء را پر کرده میتوانست؟ نه سیداسمعیل بلخی در چنان موقف قرار داشت و نه خواجه نعیم، پس کدام شخص از جمله قیام کنندگان در مقام رهبریت قرار میگرفت و در نهایت این قیام به چه هدف منتج می شد؟

3 - از توضیحات نثار احمد زوری برمی آید که هدف اساسی قیام ایجاد یک نظام "جمهوری اسلامی" بود، آنهم به دلیل خطرات ناشی از نفوذ کمونیسم، موجودیت روز افزون ایجنت های شوروی در سرحدات شمال کشور و ترویج افکار دهریت!

این ادعا با ملاحظه اوضاع آنوقت بسیار ناموجه پنداشته میشود، زیرا در آنوقت سیاست حکومت با موجودیت شرایط دشوار پس از جنگ عمومی دوم بیشتر مبتنی بر حفظ بیطرفی افغانستان در ساحه بین المللی بود و حتی دولت افغانستان تلاش داشت تا نبود انگلیس ها را در نیم قاره هند با جلب توجه امریکا به افغانستان جبران کند و لذا فعالیت های شوروی بخصوص در سرحدات افغانستان چیز نو نبود، بلکه ادامه همان تشبثات استخباراتی گذشته در ایام حضور انگلیس ها در هند برتانوی بود و اشاعه افکار کمونیستی در کشور در مراحل بسیار ابتدائی و محدود در یک حلقه بسیار خصوصی در کابل آغاز یافته بود و به هیچ وجه خطری را در آنوقت برای کشور بوجود نمی آورد و حکومت نیز جداً مراقب اوضاع بود، لذا خطر براندازی رژیم در آنوقت به دلیل نفوذ کمونیست ها و تبلیغ دهریت محتمل نبود.

در این ارتباط نکته قابل توجه آن خواهد بود که هدف قیام کنندگان از استقرار یک نظام "جمهوری اسلامی" در کشور احتمالاً یک نوع عکس العمل در برابر سه جریان سیاسی دیگر بوده باشد که به نامهای ویش زلمیان، خلق و وطن هم زمان به فعالیت آغاز کرده بودند. این سه جریان تا حدی در تقابل فکری با آنچه از ورای برنامه سید اسمعیل بلخی و خواجه محمد نعیم استنباط میگردد، قرار داشتند، به این زعم که قیام کنندگان حرکت خود را بیشتر بر مبنای اشتراک اقوام در قدرت و با رعایت عنعنه و اصول دینی - مذهبی استوار ساخته بودند، در حالیکه در عمق افکار سه حرکت سیاسی دیگر بیشتر ملی گرائی، دموکراسی و تحقق مواد مندرجه اعلامیه حقوق بشر قرار داشت که مردم به آن سه جریان به چشم یک حرکت "چپی" با نقش کمتر دینی و مذهبی نگاه میکردند. با این زعم میتوان اقدام قیام کنندگان اول حمل را یک نوع تقابل در برابر سه جریان سیاسی دیگر تعبیر کرد که توجه را از ملت به قوم و از تجدد به عنعنه معنی میداد.

4 - به تقلید از منابع ایرانی بعضی ها به مرحوم سید اسمعیل بلخی لقب شهید میدهند یعنی او به نحوی بطور عمدی به قتل رسیده و یا با زهری گویا مسموم شده است، درحالیکه موصوف به اثر حمله قلبی بطور طبیعی فوت کرده است. داکتر علی رضوی غزنوی در زمینه مرگ بلخی می نویسد: «در اوایل سرطان 1347 به همراهی دو سه تن از دوستان ارادتمند سفری به هزاره جات کرد ولی پس از کمی اقامت در بهسود مریضی اش از اثر فشار خون شدت یافت و به ناچار سفر خود را ناتمام گذاشت و به کابل بازگشت و بلافاصله در شفاخانه علی آباد بستری گردید. معالجه سودمند واقع نشد و به تاریخ 23 سرطان چشم از جهان پوشید. جنازه در افشار سیلو که نزدیک خانه اش بود، به خاک سپرده شد.» (داکتر علی رضوی: "دو حدیث دیگر در اسرار علامه بلخی"، هفته نامه امید، شماره 149، مورخ 8 حوت 1373)

همچنان داکتر عبدالفتاح نجم که طبیب خانگی و دوست مرحوم بلخی بود، طی مقاله مبسوطی که در هفته نامه امید شماره 34 به نشر رسیده است، درباره آخرین حمله قلبی که بلخی دچار آن گردید و انتقال شان به شفاخانه علی آباد و صورت وفات ایشان در اثر حادثه قلبی شرح مفصل ارائه کرده و در پایان نوشته است که: «خانم آغا صاحب مرحوم شاهد مریضی آغا صاحب بودند و وقتی من آغا صاحب را معاینه و تشخیص میکردم، هم در آنجا حضور داشتند و همه میدانند که آغا صاحب به مرض خود فوت نموده اند و به اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفته اند. این بود حقیقت و شرح صحیح فوت اسمعیل بلخی». (برگرفته از - خالد صدیق: "برگی چند از نهفته های تاریخ افغانستان"، جلد دوم، صفحه 212)

5 - «در این روز، نوروز 1329 (21 مارچ 1951) اعضای نهضت پلان داشتند که در اجتماع بزرگ میله سخی در دامنه علی آباد که روز فرخنده و مبارک است، متن اساسنامه خود را اعلام کنند، البته در حضور صدراعظم شاه محمود خان که یک گردهمایی بزرگ محسوب میشد و یک فرصت نهایت مؤثر بود برای آنکه نهضت علناً جزئیات پلان خود را به گوش ملت و حکومت می رسانید، چون در افغانستان اخبار و مطبوعات همه دولتی بودند و مقالات در اخبارهای حکومتی همه سانسور می شدند و مطالب باید از یک

مسیر خود حکومت تصویب میشد و انتشار می یافت. برای نهضت خواجه محمد نعیم خان امکان آن میسر نبود صدای خود را به گوش ملت خود از آن طریق برساند، لهذا این روز محضر دامنه سخی را در علی آباد بهترین ستیج برای اعلام اساسنامه و پلان خود تشخیص داده بودند.»

بیان فوق که برگرفته از مقاله نثاراحمد زوری است که با چند سؤال مهم توأم میباشد: - یکی اینکه متن کدام اساسنامه؟ اگر عاملان قیام اساسنامه آنچنانی داشتند که باید به صدراعظم حین میله ارائه میکردند، پس چرا آن اساسنامه تا امروز ناپدید است و هیچکس از آن آگاهی ندارد؟ - اگر متن اساسنامه به شیوه و محتوای ترتیب شده بود که در حضور صدراعظم قابل بیان بود، پس ترس برای نشر آن از کجا نشأت میکرد؟ - چرا متن مذکور را آنده اعضای قیام که زندانی نشده بودند، بعداً برای برائت و حقانیت اقدام خود به نحوی به اطلاع مردم نرسانیدند؟ - در همان وقت جریانات سیاسی نوظهور دیگر این امکان را داشتند تا جراید خود را در مطابع شخصی به چاپ برسانند، چرا آنها اینکار را نکردند؟ - عاملان قیام میتوانند برنامه پیشنهادی خود را طی یک نامه به مقام صدارت ارسال دارند. لزوم اینکه آنرا باید در آنروز به حضور صدراعظم قرائت کنند، چه بود؟

از این معلوم میشود که ارائه اساسنامه فقط برای پوشانیدن حقایق در نوشته نثار احمد زوری بکار رفته و اما واقعیت چنان بوده که آنها سوء قصد بجان صدراعظم را در نظر داشتند. درحالیکه شاه درآنوقت در خارج بود و صدراعظم وظیفه نیابت پادشاه را نیز بعهدہ داشت، ترور صدراعظم موجب خلاء قدرت در کشور میگردد و بینظمی و برهم خوردن اوضاع و احتمالاً جنگ بین طرفداران و مخالفان دولت را بار می آورد.

6 - از آنجائیکه (به گفته نثار احمد زوری) اسناد نهضت قبل از زندانی شدن خواجه محمد نعیم به خانه یکی از اقارب او انتقال داده شد و بدست حکومت نیفتاد، و از آن به بعد تا امروز یک سند قابل اعتبار تاریخی در مورد اهداف و کارنامه های بعدی قیام کنندگان اول حمل بدست نیامده و واقعیت ها در تاریکی باقی مانده است، بحث دقیق و مستند روی این موضوع دچار مشکل میشود. لذا در

فقدان اسناد بازار شایعه پردازیه‌ها گرم میشود و برای محققان تاریخ امکان دیگر جز توسل و رجوع به استدلال منطقی و گذاشتن نشانه‌ها و قراین درپهلوی هم دیگر راهی باقی نمی‌ماند. اما با آنهم بررسی موضوع به حیث یک رویداد در آنوقت که با غیابت شاه و کشته شدن صدراعظم و وکیل سلطنت نظام با چه حوادث روبرو می‌شد، از اهمیت خاص برخوردار است، چنانچه در این مبحث مورد بررسی قرار گرفت.

7- در آنوقت که روابط افغانستان با پاکستان سخت برهم خورده بود و هرشب برنامه تبلیغاتی "مهر خان" از پاکستان خانواده سلطنتی را غاصب قدرت، ظالم و مستبد می‌خواند و آرزو داشت تا وضع در افغانستان بحرانی شود و دامن مخالفت‌ها و جنگ داخلی گسترده گردد تا حکومت بجان خود شود و از داعیه حقوق پشتون و بلوچ منصرف و برای دولت پاکستان که هنوز استحکام لازم نیافته بود، فرصت و وقت کمائی شود. موجودیت همچو وضع این احتمال را در ذهن تقویه میکند که شاید در عقب این ماجراجویی‌ها بطور غیرمستقیم دست پاکستان دخیل بوده باشد، چنانکه خواجه محمد نعیم بعدها اعتراف کرد که در آنوقت از یکی از زعمای یک کشور اسلامی نامه‌مبنی بر حمایت از برنامه آنها دریافت کرده بود که این کشور اسلامی و زعیم آن جز پاکستان کشوری دیگر بوده نمیتوانست، زیرا ایران در آنوقت مشغول معضلات و مشکلات خود بود. البته پاکستان در آنوقت میخواست تا جنجال مذهبی را در افغانستان چاق نماید و هم اختلافات داخل خانواده سلطنتی را دامن زند و هم افغانستان را دست کم با گیر و گرفت و زندانی ساختن‌ها و اعدام‌ها دچار یک بحران عمیق سیاسی سازد و ذهنیت مردم را در برابر حکومت به سمت منفی تغییر دهد و آماده قیامهای سازمان یافته بعدی سازد. (والله اعلم)

فصل هفدهم

عروج و سقوط "اتحادیه محصلین"

قبل از آنکه به بررسی این موضوع پرداخته شود، باید اذعان کرد که متأسفانه در این باره مأخذ زیاد در دست نیست و در نشریات حکومت در آنوقت گزارشی در زمینه به نشر نرسیده است، تنها بطور ضمنی آنهم طی دو دهه اخیر در بعضی کتب تاریخ معاصر کشور از جمله در کتاب: "افغانستان در مسیر تاریخ" تألیف غبار، جلد دوم، کتاب "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان" تألیف عبدالحمید مبارز، کتاب "کریاس پوشهای برهنه پا" تألیف داکتر حسن شرق و کتاب "سیر زندگی تعلیمی، اجتماعی و سیاسی پوهاند محمد فاضل فاضل" (به اهتمام پوهندوی قطب الدین نجمی، کابل حوت 1383) مطالبی در باره اتحادیه محصلان نگاشته شده است. علاوه بر این لمر در این چند سال اخیر کوشیده تا با بعضی از اعضای اتحادیه که حیات داشتند، تماس گرفته و از ایشان در زمینه معلومات بیشتر حاصل نماید و آنرا در یک مقاله مبسوط خود تحت عنوان "واقعیت های اولین اتحادیه محصلین افغانستان" در افغان جرمن آنلاین مورخ 31 جنوری 2017 به نشر رسانیده است. اینک با استفاده از مأخذ فوق راجع به این موضوع مهم تاریخی مطالبی خدمت تقدیم میگردد:

چگونگی تشکیل اتحادیه:

اگرچه در آنوقت در پوهنتون کابل فقط چهار فاکولته (بعداً مسمی به پوهنځی) موجود بود، هریک فاکولته های: طب، حقوق، ساینس و ادبیات که تعداد مجموعی محصلان پوهنتون در سال 1329 در حدود چهار صد نفر می رسید و شاگردان صنوف بالاتر لیسه های کابل در آنوقت به دلیل نظارت شدید حکومت بر معارف در موقفی قرار نداشتند که در جنبش های سیاسی نقش بسیار فعال بازی کنند،

با آنهم تعدادی از آنها با محصلین پوهنتون آنهم بیشتر به تحریک جریان های سیاسی در اتحادیه که به ذرایع مختلف در افکار جوانان در کابل نفوذ کرده بودند، به فعالیت پرداختند.

عبدالحمید مبارز که خودش نیز عضویت اتحادیه محصلین را داشت، درباره آغاز فعالیت اتحادیه شرحی دارد که با اختصار در اینجا ذکر میشود؛ او می نویسد: «دریکی از روزهای ماه حوت سال 1329 بود که محمد اسحق عثمان و عزت الله مجددی که هر دو از محصلان پوهنخی حقوق و علوم سیاسی بودند، از یک تعداد شاگردان لیسه استقلال دعوت نمودند تا در یکی از صنوف لیسه استقلال جمع شویم؛ چنین شد و محمد اسحق عثمان عنان سخن را در دست گرفته گفت که کلوپ ملی تشکیل شده و در چوکات آن احزاب بوجود خواهد آمد. طبیعی است که دیگر احزاب نیز تأسیس خواهند شد و جامعه سیاسی افغانستان متشکل از احزاب مختلف سیاسی خواهد بود. این احزاب به جلب و جذب شاگردان معارف و محصلان پوهنتون اقدام خواهند کرد. برای این که جوانان معارف کشور یکی علیه دیگر قرار نگیرند و به نفع احزاب مختلف استعمال نشوند، بهتر است تصمیم دسته جمعی گرفته شود تا اگر بشود همه ما داخل یک حزب گردیده به فعالیت سیاسی خود آغاز نماییم. در این موقع محمد یونس سرخابی شاگرد لیسه استقلال... بلند شد و گفت که کلوپ ملی توسط سردار محمد داؤد تأسیس شده و سردار محمد داؤد اقوام برادر ما قوم صافی (اشاره به جنگ صافی) را بمبارد کرده، ما در صورتیکه وی رهبر آن باشد، شامل نمی شویم. پس از لحظه ای سکوت، اسحق عثمان گفت که مقصد وی شمول به کلوپ ملی نبوده، بلکه گرفتن تصمیم دسته جمعی جوانان معارف و تحصیل یافته است. به همین ترتیب جلسات دوم و سوم در لیسه نجات انعقاد یافت».

مبارز می افزاید: طی چند جلسه فیصله شد که اتحادیه محصلین افغانستان تشکیل شود و اجازه تأسیس آن توسط نمایندگان اتحادیه از شاه محمودخان صدراعظم گرفته شود. اساسنامه اتحادیه نیز ترتیب گردید و از جمله چند کمیته، کمیته ادبی بیشتر به فعالیت آغاز کرد و کنفرانس ها را براه انداخت که با گذشت هر هفته بر تعداد شنوندگان وعلاقمندان آن افزوده می شد و درسخرانی ها از

دموکراسی در کشور بحث میگردید و بر پروژه های دولت انتقاد بعمل می آمد.»

داکتر حسن شرق مینویسد: «اتحادیه محصلین ابتداء از فاکولته حقوق پوهنتون کابل جوانه زده است در جر و بحث های آزاد و های و هوی سیاسی محصلان مقدم بر همه شرکت میکردند که به محافل حاکمه و شخص شاه محمود خان صدراعظم خویشاوندی و نزدیکی و پیوند داشته اند... این هسته تحت رهنمائی داکتر محمد انس رئیس پوهنتون کابل فعالیت میکرده است». (داکتر شرق: "کرباس پوش ها.. صفحه 46 تا 48)

اعضای مؤسس و فعال اتحادیه :

محمد فاضل می نویسد: «اتحادیه محصلین بار اول در آخر برج حوت 1328 مصادف سال 1950 عیسوی شروع شد... دریافتم که محصلین میخواستند که با هم جمع شده روی مسائل اساسی و آزادی خواهی تبادل نظر کنند... کسانی که بار اول این جنبش را که بعد از یک تصادم با دکتور انس خان در پوهنخی حقوق صورت گرفت، براه انداختند به چند دسته میتوان تقسیم کرد: هواخواهان سردار داود خان، طرفداران شاه محمود خان غازی و ملی گرایان.» (کتاب "سیر زندگی..."، صفحه 28) [پوهاند محمد فاضل با تخلص "فاضل - صاحبزاده" بعدها به حیث استاد در فاکولته تعلیم و تربیه به رتبه پوهاند ارتقا کرد و مدتی به حیث معین دوم وزارت معارف ایفای وظیفه نمود، او پسر جنرال محمد صدیق خان صاحبزاده است که در دوره امیر حبیب الله کلکانی با دو برادر خود هریک عطالحق وزیر خارجه و شیرجان خان وزیر دربار گرداننده همه امور مهم آن دوره بودند.]

عبدالحمید مبارز از یک تعداد محصلین نام می برد که از جمله فعالان این اتحادیه بودند: میر علی احمد شامل، اسحق عثمان، کریم نصرتی، فقیر محمد مهمند، نور احمد شاکر، عبدالواحد، محمد حسن شرق، سید محمد میوند، یونس سرخابی، عزت الله مجددی، احمد موسی، غنی محمودی، اسعد احسان غبار، محمد ابراهیم [اسحاق]، محمد فاضل [بعداً پوهاند و متخلص به فاضل] به شمول خودش [عبدالحمید مبارز] و اما داکتر حسن شرق در کتاب "تأسیس و

تخریب جمهوریت" (صفحه 53 و 54) از شمول دیگر محصلان از جمله: عبدالاحمد عبدالرحیمزی، امان الدین امین پور، عبدالرزاق واصفی، محمد حیدر نورس داور، محمد حیدر ژوبل، علی سرور، عبدالحق والہ، عبدالرزاق لالا، محمد صابر کاظمی و محمد عمر قندھاری نیز یاد میکند.

در مجموع تعداد اولین حلقه جوانانی که دورهم گرد آمدند، بیشتر از آنست که در بالا ذکر شدند، بر علاوه اشخاص متذکره، ذوات آتی نیز عضو اتحادیه بودند: جانباز کاپیسائی، محسن طاهری، حمایت الله اکرم، فضل الربی پڑواک، عبدالعزیز مولانا زاده، عبدالرزاق واصفی، لالا واسع، عبدالسمیع حمید، اکبر نادم، سیدهاشم صاعد، نوراحمد شاکر، عبدالغنی محمودی، عبدالغفور پروانی، شاه علی اکبر شهرستانی، محمدنعیم قندھاری، محمدعظیم طاهری، نبی علی شفائی، عبدالحبیب صافی، اخترمحمد برکی، عبدالعظیم طاهری، عبدالهادی محمودی، محمد عارف غوثی، حیات الله امیرزاده، محمد یحیی ابوی، عبدالحبیب دل، عبدالواحد وزیری، محمد سرور تاتا، قیوم هزاره و یک تعداد دیگر که غبار از بعضی آنها در ارتباط با وابستگی شان به گروپهای چپ و راست سیاسی نام می برد.

بقول غبار: «بزودی کمیته اجرانیہ اتحادیہ محصلین بدو دسته چپ و راست منقسم شد. بدین گونه جناح چپ محصلین را اشخاص بالا، و جناح راست یکی به طرفداری از صدراعظم شاه محمود خان مانند: محمد اسحق عثمان، توریالی عثمان، احمد کبیر سراج، کبیرالله سراج، سردارحفیظ الله، عبدالبصیر حکیمی، فقیرمحمد مهمند، سید محمد میوند، عزت الله مجددی، محمد شعیب، محمد عیسی، محمدعظیم صابرکاظمی وگروپ دومی طرفداران سردار محمد داود خان وزیر دفاع شامل، دکتور محمدحسن شرق، ببرک کارمل، شاه محمد دوست، عبدالواحد رفیقی، نعمت الله پڑواک و... بودند. داود خان که خواهان گرفتن صدارت از عمش بود، قبلاً حزبی را به سرمایه و حمایت مالی عبدالمجید خان زابلی بنام "حزب دموکراتیک ملی" مشهور به "کلپ ملی" هم تشکیل داده بودند.» (غبار: مأخذ بالا صفحه 261)

داکترحمایت الله اکرم عضو آن اتحادیہ طی یک یادداشت شخصی عنوانی احسان لمر می نگارد: «اتحادیہ محصلین توسط چند تن

معدود از محصلین پا به عرصه وجود نهاد و زود بعد از یک سلسله فعالیت های بی سابقه، توسط حکومت وقت جبراً از بین رفت. البته این جبهه گیری و مخالفت شدید ارزش و اهمیت اتحادیه را بیان میکند. اتحادیه محصلین ناخود آگاه گروپ سیاسی غیر علنی بود که توانست عملاً در مدت کوتاهی بر علیه بی عدالتی های که در جامعه آنروزی دیده میشد، قد علم نماید و مفکوره مجادله را بین توده محکوم و ناتوان خلق نماید».

نقش فعالان سیاسی در تشکیل اتحادیه:

غبار مینویسد: «در طی جنبشهای سیاسی که در کشور به عمل آمد، محصلین یونیورسیتی کابل حصه فعالی گرفتند. این ها با حلقه های سیاسی، مطبوعات آزاد و دست چپ پارلمان مناسبات سیاسی برقرار کردند و بالاخره خود در آغاز سال 1329 (اپریل 1950) به تشکیل اتحادیه محصلین پرداختند. این اولین اتحادیه محصلین در تاریخ افغانستان است». (غبار: مأخذ بالا.. صفحه 261)

داکتر داور می نویسد: «زمانیکه هنوز سردار محمد داود عهده دار وزارت های دفاع و داخله بود، اراده داشت تا در عوض سردار شاه محمود غازی به مقام صدارت عظمی نائل گردد. در جمله تپ و تلاش های که برای رسیدن به هدفش مینمود، یکی تاسیس کلوپ ملی میباشد.... حسن شوق موظف گردیده بود تا محصلین پوهنتون را از طریق تاسیس یک نوع انجمن و یا جمعیت به پشتیبانی سردار داود و شمولیت آن سازمان حزبی جلب نماید....» (احسان لمر نقل از نامه شخصی داکتر حیدر داور)

سید اسماعیل بلخی راهم در تشکیل اتحادیه دخیل میدانند، چنانچه میخوانیم که: «تاثیر سخنرانی و وعظ های علامه سید اسماعیل بلخی، در عمق ضمیر روشن محصلین با شعور و پراحساس مرکز پوهنتون کابل راه یافته و اتحادیه جنبش محصلین دایر و ایجاد گردیده بود که سرسلسله جنبانان اتحادیه میر علی احمد شامل بلبل اتحادیه محصلین را نام گرفته بود. (نجیمی، میر اسمعیل: "اندیشه های سیاسی و روشن نگری شادروان علامه سید اسمعیل بلخی"، کابل ناته، شماره 35، میزان 1385 - سپتمبر 2006)

به نظر داکتر اکرم عثمان: «سهم داکتر محمودی در ایجاد اتحادیهٔ محصلین بزرگ بوده در کنفرانسها شخصاً اشتراک و سخنرانی میکرد پیوسته با محصلین و جوانان در تماس بود» (وبسایت زندگی). به این اساس اتحادیه از خارج ساحهٔ پوهنتون هم دوستان فراوان داشت که میتوان از استاد صوفی محمد اسلام مین و مولوی عبدالظاهر پغمانی یاد نمود. ادعای اینکه عناصر چپ که در حادثه آفرینی های بعدی نقش کلیدی داشتند، در رهبری اتحادیه شامل بودند، قابل توجیه نمی باشد.

به قول احسان لمر: از آنجائیکه اتحادیه قبل از تاسیس احزاب ملی، ندای خلق، جمعیت وطن و جراید آزاد آنوقت تشکیل شده بود، نقش داکتر محمودی، غبار و اسماعیل بلخی منحنیث رهنما و مشاور بود. با آنکه تشکیل اتحادیه مولود نظر خود محصلان بطور آزاد و مستقل از نظرات احزاب سیاسی وقت بود، اما باید پذیرفت که تلاش از هر جهت صورت گرفت تا اتحادیه به سمت احزاب سیاسی سوق داده شود. با آنهم اتحادیه محصلین بسرعت توانست به حیث یک نیروی فشار بر دولت تبارز کند و توجه مردم شهر را بخود جلب نماید.

تهیه مرامنامه و پیشکش به حکومت:

احسان لمر از قول پوهاند فاضل می نویسد: «از فاکولته های سیانس، حقوق و ادبیات هریک چهار نماینده اصلی و 4 علی البدل و صرف از فاکولته طب ده نماینده مجموعاً 34 محصل در اتحادیه آمدند. نمایندگان به ذوق و علاقه خود شان به کمیته های اداری، مالی، ادبی و سپورتنی عضویت حاصل نمودند. هر کمیته رئیس و معاون و منشی های خویش را انتخاب می نمود. بررسی تمام امور بدوش رئیس اتحادیه که از طرف مجمع عمومی انتخاب میشد، قرار داشت. اتحادیه دارای چهار کمیته بود، کمیته ادبی رئیس آن محترم حمایت الله اکرم، کمیته مالی بریاست محترم محمد اسحق عثمان، کمیته سپورتنی محترم (....)، و کمیته انضباطی محترم بیرک خان بعداً (کارمل). اولین رؤسای اتحادیه محصلین افغانستان، محترم محمد یونس سرخابی، بعداً محمد حیدر ژوبل و در آخر پوهاند محمد فاضل انتخاب شدند. در ادامه ملاقات ها محصلین فیصله نمودند تا آقای سرخابی پیش نویس اساسنامه را آماده نموده به کمیته پانزده

نفری بسپارد که بعد از غور و تعدیلات به اسامبله عمومی ارائه گردد. در همین جلسات برای اولین بار نام "اتحادیه محصلین" در تاریخ تحصیلات عالی افغانستان انتخاب و گذاشته شد. در ترتیب اساننامه اشخاص عالم و دانشمند چون عبدالرحمن محمودی، غلام محمدغبار، میرمحمد صدیق فرهنگ و عبدالحی عزیز همکاری نمودند».

احسان لمر از قول پوهاند فاضل می نویسد که: اساننامه حاوی اهداف ذیل بود:

- 1 - حفظ حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت خاک افغانستان.
- 2 - تقویه بنیه مالی و اقتصادی و ورود اصلاحات اداری نظام در افغانستان.
- 3 - تعدیل نظام شاهی به جمهوریت انتخابی توسط کافه افغانستان.
- 4 - تامین عدالت اجتماعی، مساوات، رعایت حقوق فرد فرد کشور، برادری و برابری.
- 5 - استحکام بنیان اتحاد ملی بین جمیع اتباع افغانستان (پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره...) .
- 6 - تعمیم علم و معرفت و سواد در کوه پایه ها و جمیع کنج و کنار افغانی به صورت مجانی.
- 7 - تربیت کادرهای علمی و مسلکی به سویه پوهنتون و بالاتر از آن در داخل و خارج کشور.
- 8 - بلند بردن سطح دانش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اتباع افغانستان از طریق مطبوعات و روابط جمعی و مجادله بر علیه انواع تبعیض، تامین فضای صمیمانه احترام متقابل بین فرد فرد افغان.
- 9 - بکار انداختن منابع طبیعی از قبیل انواع معادن افغانستان.
- 10 - ماشینی ساختن نظام و سیستم زراعتی و منابع آبیاری و بلند بردن سطح تولیدات زراعت، باغ داری و مالداري توسط تخمهای اصلاح شده و نسلهای اصلاح شده.
- 11 - تمدید خطوط مواصلاتی در سرتاسر کشور.
- 12 - انکشاف طب معالجوی و وقایوی در سرتاسر کشور و...»

حسن شرق جریان دریافت اجازه فعالیت اتحادیه از صدراعظم را چنین بیان میکند: «بنابر فیصله اعضای اتحادیه محصلین فاکولته ها به نمایندگی از محصلین عریضه ترتیب و حضور شاه محمود خان صدراعظم تقدیم داشتند، او لطف کرده همه محصلین را در قصر گلخانه پذیرفته و بعد از گذشتن از صف محصلین، نماینده های اتحادیه را با خود به اطاق کار خود بردند اینها عبارت بودند از: میرعلی احمد شامل زاده، محمد اسحق عثمان، محمد عمر قندهاری، فقیرمحمد مهمند، محمد کریم نصرتی، محمد صابر کاظمی، عزت الله مجددی و نویسنده [حسن شرق]، آنهایی که در اتاق صدراعظم حضور داشتند: سردار اسدالله خان وزیر داخله، عبدالهادی خان داوی رئیس شورای ملی، داکتر محمد انس رئیس پوهنتون». (داکتر شرق: "کرباس پوشها.."، صفحه 45)

ادعا داکتر حسن شرق، از رفتن به صدارت و تقدیم معروضه قبولی اتحادیه به صدراعظم شاه محمود خان، را داکتر حمایت الله اکرم، پوهاند محمد فاضل، داکتر حیدر داور و محمد ابراهیم و پوهاند نادر عمر تأیید نکردند، چنانچه حمایت الله اکرم مینویسد که: «داکتر انس خان رئیس پوهنتون که در طبقه پائینی عمارت لابراتوارهای فاکولته سیانس در [جوار] پل باغ عمومی دفتر داشت. یقیناً به هدایت حکومت، مرانامه مرتبه اتحادیه محصلین را با دو سه نفر از محصلین که یکی آن اینجانب بودم، نزد خود طلبید. صحبت با رئیس پوهنتون خیلی کوتاه بود، انس خان یک کاپی مرانامه را با خود گرفت تا قرار گفتار خودش عمیقاً مطالعه نماید. اما راجع بنام اتحادیه محصلین رئیس پوهنتون اعتراض نموده و می گفت نام آن باید "انجمن محصلین" گذاشته شود که این نام مورد قبول ما محصلین قرار نگرفت. مدتی گذشت مرام نامه نه از طرف پوهنتون رد شد، نه قبول و نه تعدیل». (حمایت الله اکرم: یادداشت خصوصی عنوانی احسان لمر)

فعالیت های اتحادیه:

«دراواخر سال 1328 جنبش نهضت خواهی بین محصلان نمودیم از کجا الهام گرفت و نشأت کرد. غالباً هواخواهان سردار داود خان و سردار شاه محمود خان میخواستند جنبشی را براه اندازند و بطرفداران خود از محصلان بیفزایند و استفاده کنند. بیخبر از آنکه

عده از محصلان نهضت را برای مردم و بیداری ملت و تساوی حقوق میخواستند. بنا بران اتحادیه محصلان از سه حرکت تشکیل یافته بود: هواخواهان شاه محمود خان غازی، طرفداران سردار داود خان و ملی گرایان. این جنبش در سال 1329 حاد شد و بازارش گرم و از هر گوشه و کنار برای شنیدن کنفرانس های روز چهارشنبه در آن اشتراک میکردند. علی العموم روز های چهار شنبه کنفرانس های اتحادیه در صحنه تمثیل واقع چمن [لیسه] استقلال دایر میگردد.» (کتاب: "سیر زندگی پوهاند فاضل"، صفحه 28)

پوهاند فاضل که در اتحادیه محصلان خیلی فعال بود و نماینده صنف چهارم پوهنځی ادبیات تعیین شده و به راس کمیته ادبی و نشرات قرار داشت و در عین حال بحیث معاون منشی عمومی انتخاب شد، می نویسد: «تشکیلات اتحادیه محصلان چنان بود که یک منشی عمومی داشت، یونس سرخابی متعلم لیسه استقلال اولین منشی عمومی آن بود و دو نفر از هر صنف هر پوهنځی بحیث نماینده تعیین شده بود که به کمیته های مختلف تقسیم شده بودند.... محصلان پوهنتون جنبش آزادیخواهی را بین سالیان 1328 - 1329 به اوج آن رسانیده بودند.... وظیفه کمیته ادبی و نشراتی بررسی از مقالات، نشئیدها، اشعار بود که در روز چهارشنبه خوانده میشد، نمی گذاشتند که از حد اعتدال تجاوز کنند. ریاست پوهنتون و وزارت معارف چنان تجویز گرفتند که برای جلوگیری از انعقاد کنفرانسها که در صحنه تمثیل دایر میشد و در اجتماع و شب نشینی ها بصورت غیرمحسوس پلانهای طرح میگردد، بهتر است تا محصلان به سمت های مختلف افغانستان به سیر علمی اعزام گردند.... [محصلان در این سیر علمی در هر محل که رسیدند، به ایراد بیانیه ها پرداختند که بیشتر ماهیت انتقادی بر حکومت داشت] دولت وقتی از گرفتن اطلاع همچو فعالیت های محصلان خیلی پشیمان بود که چرا برای آنها همچو فرصت تبلیغات را بدست خود میسر ساختند، گویا این سیر علمی.... پیام آزادی، مساوات و برادری و برابری و انقلاب را رسانید و برای مردم فهماند که حکومت از مردم و در خدمت مردم است و برای آرامی آنها باید کار کند.» (کتاب "سیر زندگی..."، صفحه 28 - 29)

لمر احسان از قول پوهاند فاضل می افزاید: «کمیته ادبی بعد از تماسها با ریاست مطبوعات سالون کول مکتب استقلال را بروز های چهارشنبه جهت اجرای کنفرانسها و نمایشهای خود عاریتی درخواست نمود که پذیرفته شد. در این محافل نه تنها محصلین و متعلمین معارف بلکه روشنفکران و اهالی کابل هم شرکت می نمودند. در درامه ها، کنفرانسها، دکلمه اشعار آقاییون میرعلی احمد شامل زاده، عظیم طاهری، محسن طاهری، محمد عمرقندهاری، محمد اسحق عثمان، عیسی خان، عبدالغفور پروانی، حیدر نورس(داور)، نبی علی شفائی، فضل الریی پژواک، اکبر نادم، هاشمی و دیگران شهرت خوبی کسب نمودند».

به نقل قول از داکتر حمایت الله اکرم: «اکثراً جلسات انجمن ادبی در اپارتمان زنده یاد جمال آرتی زاده دایر می شد. روزی که کمیته ادبی در باره اشعار و مقالات نشست داشتند، دفعه‌ای محمد حسن شرق داخل جلسه شد هیأت کمیته از او خواست که بیرون شود چون عضو کمیته نبود مگر او پافشاری و خیره سری نمود. رئیس کمیته ادبی او را از اطاق بیرون کرد».

او می افزاید: «اجتماعات بزرگ شده میرفت، نام اتحادیه محصلین در شهر کابل به زبانها افتاده بود. آهسته آهسته در خطابه ها انتقاد محصلین از چوکات پوهنتون خارج گردید، اشعار تند و تیز بر علیه بی عدالتی های جامعه با کف زدن ها و قیل و قال ها استقبال می شد. اجتماعات متانت خاصی پیدا کرد حکومت که تا حال تماشاجی بود، خواست جلو این بیانیه ها و قیل و قال ها را بگیرد. اولین چال خود را که تفرقه اندازی بود بکار برد. . . کنفرانسهای اتحادیه محصلین از طرف مردم استقبال خوبی شد و به جرأت کنفرانس دهندگان افزود. انتقادات و اعتراضات علیه حکومت در بیانیه ها و اشعار شدت اختیار کرد، یکی از اشعار اثیر بنام "قین و فانه" هرگز فراموش نمیشود.»

لمر احسان به نقل از پوهاند فاضل می نویسد: «در فرصتی که محمد حیدر ژوبل بندی شد. منزلش تلاشی گردید. اسناد و مقالات اتحادیه به یغما برده شد. محصلان مجمع عمومی خود را دایر کردند و کاغذی که از طرف آقای عبدالحق واله انشاء شده بود، تصویب شد و به صدارت ارسال گردید. متن این کاغذ تا جائیکه حافظه من کار

میکند چنین بود: "به مقام صدارت عظمی! ما چهار صد نفر محصل پوهنتون به آگاهی تان میرسانیم که محمد حیدر ژوبل منشی اتحادیه محصلان محبوس شده ومقالات و اسناد اتحادیه از منزلش ربوده شده است، خواهشمندیم تا به مقامات امنیتی هدایت بفرومائید تا او را رها کنند و اسناد ما را اعاده نمایند. ورنه عکس العمل محصلان شدید خواهد شد". به تعقیب این معروضه 36 نماینده زندانی گردیدند و تحقیق از آنها آغاز شد که تا ساعت 12 شب دوام داشت، بعداً به ضمانت داکتر محمد یوسف خان که معین اول معارف و سرپرست پوهنتون بودند، زندانیان بشمول ژوبل آزاد شدند».

«ازجمله فعالیتها یکی هم نمایش درامه ای است بنام "وحدت ملی" که نوشته پوهاند فضل الربی پژواک و محترم هاشمی [!] میباشد. برای تماشای این نمایشنامه که اتحاد و برادری و برابری اقوام مختلف کشور را تمثیل مینمود، اعضای کابینه نیز دعوت شده بودند. "نقشهای چون پشتون، تاجک، هزاره و اوزبک را عظیم صابر کاظمی، حیات الله امیرزاده، محمد سرور تاتا، قیوم موسوم به هزاره و دیگران خیلی ماهرانه بازی میکردند" و تعهد وهم پیمانی آنها را ارائه میداشتند».

در آنوقت داکتر حیدر داور بنام به "وحدت ملی" شعری سروده بود که محمد اکبر نادام آنرا در نقش یک پیرمرد با آواز جذابش در درامه قرائت کرد و توجه را به خود جلب نمود:

افغان بیا ببین که چی ها در دیار توست
بدبختی و نفاق و دو رنگی شعار توست
امریکه ببین چه ساخت ز چندین گروه خلق
ایجاد هم چو ملت واحد به کار توست
تفریق نام بهر شناخت است هوش کن
ای مردم هزاره که پشتون برار توست
ای زید و بکر و کلی و مقصود گم شوی
بدبختی و فلاکت ما ابتکار توست
ای نا خدا برای خدا هوشیار باش
کاین کشتی قضا زده در اختیار توست
هر خائینی که نیست وفا دار مملکت
شرین وطن بدان که سرش باب دار توست

ای صاحب غنا ز ترحم نظر نما
فصل شتا رسید و گدا انتظار توست
ای بلهوس به شیشه دلها مزن تو سنگ
کاین شیشه مظهر کرم کردگار توست
نورس به نوجوانان وطن این سخن بگو
چشم امید وطن از بهار توست

«اکبرنامد درحالی که به جانب ارگ اشاره مینمود بیت ذیل را از یک نبشته مطول هم خواند: "حامی دمکرات گشته ارسطو کرات بر رمه مظلوم گرگ کجا داده حساب". این درامه تماشاچیان آگاه را به وجد آورده و ارسطو کرات ها را سخت تکان داد». (احسان لمر به نقل از پوهاند فاضل)

در آغاز وزیر معارف فیض محمد خان زکریا به فعالیت اتحادیه خوشبین بود و از آنها حمایت میکرد، چنانچه: «اعضای اتحادیه در سنبله 1329 در مراسم جشن استقلال با وزیر معارف در تماس شدند تا اتحادیه کمپ مستقل داشته باشد گرچه در شروع وزیرقناعت نمی کرد و گفته بود که شما دو کمپ و یک کلوپ دارید یعنی کمپ معارف و پوهنتون و هم کلوپ معارف، ولی در اثراصرار محصلین در کنار کمپ پوهنتون برای اتحادیه جای دیگر تعیین شد و لوحه با خط جلی بر فراز آن "اتحادیه محصلین" نصب گردید. وزیر معارف تمامی اثاثیه دفتر خود را با یک مشت پول به دسترس جوانان گذاشت».

عکس العمل حکومت:

اینکه چرا حکومت از نحوه فعالیت های اتحادیه محصلین دل گزید شد و در صدد توقف فعالیت شان برآمد، دلایلی وجود دارد که ذیلاً به آن اشاره میگردد:

به قول مبارز: «کمیته ادبی در روزهای چهارشنبه کنفرانسهای منظم هفته وار را براه انداخت، در این کنفرانسها جوانان محصل بیانیهای شدید و انتقادی را ارائه میکردند. هفته به هفته تعداد شنوندگان زیاد میشد، مامورین دولت و حتی نظامیان با لباس ملکی در جمله شنوندگان کنفرانس بودند. در موقع عصر که کنفرانس برای 15 دقیقه برای ادای نماز متوقف میشد، صفوف بزرگ

نمازگذاران در چمن لیسه استقلال مرکب از جوانان محصل و سامعین تشکیل میشد. اتحادیه از سخنرانان خارج اتحادیه نیز دعوت میکرد، چنانچه افتتاح اولین کنفرانس توسط قاضی عبدالظاهر استاد فاکولته حقوق صورت گرفت. در این کنفرانس ها روی مسایل حقوقی و رشد دیموکراسی در کشور بحث و پروژه های دولت مورد انتقاد قرار میگرفت. کلوپ ملی از یک جناح و پیروان داکتر محمودی از جانب دیگر متوجه نیروی جوانان کشور شدند و مختصر اینکه اتحادیه از یکطرف توسط طرفداران شاه محمود خان صدراعظم و از جناح دیگر توسط غبار و محمودی جذب میشد و طور غیرمستقیم رهبری میگردید و کلوپ ملی توسط داکتر حسن شرق و داکتر عبدالمجید به جلب اعضای اتحادیه می پرداخت...» (مبارز مأخذ بالا...، صفحه 155)

«آنوقت در یکی از کنفرانس ها که درام "وحدت ملی" اثر فضل الربی پژواک به نمایش گذاشته شده بود و در انتراکت وسط درامه که توسط محمد اکبرنادم نوشته و تمثیل شد، طنزی بود از فیل مرغ فروشی سردار محمدهاشم خان صدراعظم سابق که بر تجارت وی انتقاد شده بود، حکومت آنرا بهانه قرار داده و تعدادی را توقیف کرد...».

مبارز بیک دلیل دیگر نیز اشاره میکند که موجب برهم خوردن فعالیت اتحادیه محصلین شد و می نویسد: وقتی از غبار، محمودی، کریم نزیهی و یک تعداد دیگر دعوت شد تا به کلوپ ملی شامل شوند، این اشخاص از شمول به کلوپ ملی ابا ورزیدند. این حرکات یعنی موضع گیری اتحادیه محصلین و بعضی رهبران سیاسی، کلوپ ملی را تحریک به مخالفت شدید نمود. در عین زمان حکومت خودش برای اتحایه محصلین اساسنامه ساخت و آنرا در روزنامه انیس منتشر کرد که این اساسنامه مورد تأیید اعضای اتحادیه قرار نگرفت و نقاضت بین حکومت و اتحادیه را بیشتر ساخت و به همین دلیل حکومت فعالیتهای اتحادیه محصلان را غیرقانونی اعلان کرد.» (مبارز: مأخذ بالا.... صفحه 155 - 156)

داکتر حسن شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" در زمینه می نویسد: «اگرچه درامه "وحدت ملی" به تناسب نوشته های محصلین مخالفت کمتر را با دستگاه دولت تمثیل کرده بود، اما

استقبال گرم و فضای آرام و تنقیدات عالمانه و مؤثر آن بمقامات صالحه طوری جلوه داده شده بود که این اتحادیه از حدود صلاحیت خود تجاوز و تمام مقامات را بشمول شاه و صدراعظم مورد انتقاد قرار داده است.»

شرق می نویسد: «اما درامه اخیر که نویسنده آن فضل الربی پژواک بود، تمثیل آن اتحادیه را شدیداً مواجه به عکس العمل حکومت خصوصاً شخص صدراعظم نمود. بعد از نمایش درامه وحدت ملی تمام کسانی که درامه را تمثیل و نوشته بودند زندانی شدند، و از همین زمان به بعد دو دسته گی در اتحادیه بروز نمود عده ای طرفدار نرمش با دولت بودند، و اکثریت محصلین خواهان آزادی بدون قید و شرط زندانیان شدند.»

او می افزاید: «متأسفانه در اثر کم تجربه گی محصلین در آنشب یکتعداد وزراء و مقامات عالیله دولتی نیز دعوت شده بودند که به آنها این روش جدید محصلین غیرقابل تحمل بوده و هرچه خواسته و توانسته در ادامه افزوده بودند تا ذهنیت صدراعظم را درباره اتحادیه محصلین مغشوش نمایند. سهم دیگری که اتحادیه را به مخاطره انداخته بود، اجازه صحبت به بعضی از اشخاص مخالف حکومت و یا آنهائیکه میخواستند با حکومت ابراز مخالفت و یا زمینه شهرت طلبی را برای خود مساعد نمایند، از سیتیج اتحادیه محصلین استفاده کرده بیانییه میدادند. در حالیکه اتحادیه محصلین به اساس امر صدراعظم منحصر بخود محصلین بوده و تنها محصلین مطابق احکام مقام ذیصلاح حق تجمع و ابراز نظر داشتند. از آنجائیکه اتحادیه محصلین وحدت و همبستگی خود را از دست داده بود، با کوشش و مساعی خسته گی ناپذیر، رهبران اتحادیه قادر به جمع آوری محصلین جهت براه انداختن اعتصاب و یا مظاهره شده نتوانستند، اتحادیه که در اوایل مثل غنچه شگفته بود، مانند گل پژمرده شد و از هم پاشید.» (برای شرح مزید - داکتر شرق: "کرباس پوشهای برهنه پا"، صفحه 46 تا 49)

پوهاند فاضل از حادثه دیگری یاد مینماید که: «دو مقاله شدید الحن که حملات مستقیم "وحدت ملی" بعد از نمایش درامه بدولت داشت، با اینکه کمیته ادبی آنرا اصلاح نموده بود ولی مقاله نویسان خلاف نورم اتحادیه مقالات اصلی خود را قرائت نمودند و اصلاحات را

در نظر نگرفتند، در نتیجه محصلین از پوهنتون اخراج و اتحادیه در دفاع از آنها عاجز آمد.»؛ او می افزاید: «برای تداعی این نوع رویدادها فیصله به عمل آمد که ملاقاتهای با وزیر معارف، وکلای شهر کابل در شورای ملی و سناتوران صورت گیرد. در قدم نخست با فیض محمد خان زکریا وزیر معارف در منزلش دیداری به عمل آمد که چهار ساعت دوام نمود و وزیر به ایشان مشوره داد که: "خوب است شما تشکل نمائید و هرکارصلاحیت، مسئولیت دارد؛ حد اعتدال را رعایت کنید و از دست ندهید، مگر متأسفانه طوریکه میشنوبیم شما که سر سنجید برای ایراد بیانیه بر می ایستید آنگاه چشم تان را بسته میکنید و حتی چشم، عقل و بصیرت تان هم بسته میشود و (دهن باز میکنید) چه نیست که نه می گوئید و عفت کلام را رعایت نمیکنید من من حیث یک پدر و یک معلم به شما توصیه میکنم دوراندیش و هوشیار باشید و عاقبت کار را بسنجید و حد اعتدال و عفت کلام را نگهدارید".» (پوهاند فاضل: مأخذ بالا)

داکتر عاصم اکرم از دو آوازه مختلف در رابطه به استعفای وزیر معارف در جولای 1950 یاد آور میشود که یکی چنین میباشد: «گویا در مجلسی که فیض محمد خان با نمایندگان اتحادیه محصلین دایر کرده بود، بعضی از محصلین نصیحت های او را گوش نکرده حتی جسم او را تهدید نموده بودند. Louis Dreyfus لوئیس دریفوس سفیر امریکا در کابل در راپور خود نیز در مورد تأثر فیض محمد خان زکریا اشاره مینماید و می نویسد در موقع ملاقات با سفیر امریکا فیض محمد خان از موجودیت اتحادیه محصلین و اینکه آن انجمن را از حد زیاد سیاسی ساخته اند، خیلی تأسف خود را نشان داد... گفته بود: "باید حد خود را بفهمند"» (داکتر عاصم اکرم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داود، انتشارات میزان، 1380، صفحه 85)

اطلاع حبس محصلین جرعه دیگری بود که به احساسات جوانان محصل و متعلم زده شد. مظاهرات شدت کرد و یک تعداد زیاد محصل و متعلم و تماشاگر به کول مکتب استقلال جمع شدند و می خواستند دسته جمعی به صدارت بروند. گفتارهای ضد دولتی شدید تر، بی مسئولیت تر و تشویق تماشاچیان به حد انفجار رسیده بود...تعداد این اشخاص در اخیر روز به چندین هزار نفر رسیده

محصلین راضی گردیدند که چند نفر نماینده خود را به وساطت عبدالاحمد خان معین معارف و بابہ جان خان سر یاور ... نزد صدر اعظم برای بار دوم بفرستند. نمایندگان عبارت بودند از میر علی احمد شامل زاده، محمد عظیم صابری، فقیر محمد و نویسنده "حسن شرق"، مہمند، محمد کریم نصرتی، عبدالواحد، عبدالغنی و چند محصل دیگر» (داکتر شرق: مأخذ بالا صفحه 45)

حمایت الله اکرم می نگارد: «در عقب دروازه صدر اعظم در انتظار ماندیم، چند دقیقه طول نکشید که به ما اجازه دخول دادند. شاه محمود خان در کنج راست اطاق نزدیک کلکین پشت میز کارش نشستہ و کرتی سفید پوشیدہ بود. اسد الله خان سفیر ترکیہ وقت، عبدالاحمد خان معین دوم معارف، سریاور و یکی دو نفر دیگر آنجا بہ پا ایستادہ بودند. سریاور گروپ ما را در دو متری میز صدراعظم پهلوی ہم قطار ایستادہ کرد. شاه محمود خان چہر تاً آرام بہ نظر می رسید و سلام گروپ ما را با دو دست کف ہا ہام وصل شدہ مانند ہندوستانی ہا و اشارہ سر جواب داد... یکی دو نفر از محصلین کہ یکی آن شامل زادہ بود در گفتار شامل شدند و چنین فضا تولید شدہ بود کہ گویا صدراعظم می خواہد ما را از نزدیک ببیند و نصیحت کند، ہیچ نوع تہدید و یا منع از کار بہ ما گفتہ نشد. من مطمئن شدم کہ آمدن ما نزد صدراعظم نظریہ خوبی بودہ است. گفتنی ہا ادامہ داشت، ناگہان آواز غالمغال یک نفر از بیرون دروازہ شنیدہ شد کہ با دروازہ بان مجادلہ دارد. لحظہ بعد دروازہ بہ شدت باز شد و یک نفر با پاچہ ہای بر زدہ و نفسک زنان خود را داخل اطاق انداخت و متصلاً میگفت: گلولہ، گلولہ، گلولہ... این نفر سردار آغا (سردار فاروق سراج پسر امیر حبیب الله خان رئیس تربیت بدنی دوران سلطنت مرحوم ظاہر خان) بود کہ ہر دو پاچہ ہای پتلون را بدست ہا بالا گرفتہ و این چنین بہ سخن آغاز نمود: "مردم آمدہ اند، عسکر ہا دروازہ سیمی را بند کردہ اند، نمیدانم مردم چہ میخوانند، من خود را در اینجا از راہ "او موری" (معبرجوی آب) رسانیدہ ام ببینید پاچہ ہایم گل آلود شدہ، زود شوید زود شوید!"، فضای مجلس تغیر کرد ہمہ حیران شدند. صدراعظم بعد از ادای چند کلمہ کہ من آنرا نفہمیدم بہ سریاور امر کرد کہ اینہا را بندی کنید، مطلب از اینہا ما محصلین بودیم، نمیدانم کدام شخص مداخلہ نمود از صدراعظم خواہش نمود کہ بہتر است

موضوع معلوم گردد؛ شاید این پیشنهاد را اسدالله خان نموده باشد. صدراعظم پیشنهاد را قبول کرد و گفت یک نفر برود ببیند چه گپ است؟... دیدم که حقیقتاً عده زیاد محصلین آنطرف دروازه سیمی راه فرعی صدارت اجتماع نموده و آوازاها میکشند،... من خلاصه مجلس را به آنها گفتم و آنها مطمئن گردیده متفرق شدند...» (حمایت الله اکرم: مأخذ بالا)

اما آنچه در رساله "کرباس پوشان برهنه پا" نوشته شده که از بین همه محصلین سپهسالار شاه محمود خان گفته باشد دو نفر را نمی بخشد، یکی یونس سرخابی و دومی حسن شرق، و بعد پیش آمده و روی آقای شرق را بوسیده و او را هم عفو نموده باشد، اعضای اتحادیه که در آن اجتماع بودند، این ادعای شرق را تأیید نکردند.

پوهاند فاضل در کتاب "سیر زندگی" خود قسمت دیگر رویداد فوق را چنین شرح میدهد: «بروزهای چهارشنبه در تالار صحنه تمثیل واقع چمن مکتب استقلال کنفرانس های محصلان دایر میشد و کمیته ادبی باید یک یک مقالات را میدید و اجازه خواندن میداد. در یکی از چهارشنبه ها چنان اتفاق افتاد که چند تن از محصلان مقالات بررسی شده را تبدیل کردند و در عوض مقالات دیگر را که خیلی تند و برهنه نوشته شده بودند، مخالف پالیسی طرح شده، خواندند که با لهله استقبال گردید. اما کمسیون اداری مشوش و مضطرب شدند. فردای آن گیر و گرفت شروع شد. آنهائیکه مقالات و اشعار تند را خوانده بودند، دستگیر و توقیف شدند..... فردای آن باز به صحن چمن مکتب استقلال همه محصلان جمع شدند، زیرا منشی اتحادیه محصلان را با دوسیه های آن گرفتار کرده بودند، دفتر و اطاقش را تفتیش کرده تمام مقالات و اسناد را برده بودند. علی الفور آقای ژوبل (محمد حیدر) را بحیث منشی انتخاب و پس از آن پوهاند فاضل بحیث منشی اتحادیه محصلان انتخاب شد. حادثه دیگری که اتفاق افتاد عرایض بی اثر محصلان در باره رهائی منشی قبلی آقای محمد یونس سرخابی بود که از آن چندین هفته گذشته بود. کنفرانسها همچنان دایر میشد. بعد از چهار هفته مجمع عمومی دایر شد و روی رهائی وی بحث کردند و عریضه ای به این مضمون نوشته شد: "بمقام صدارت عظمی! اگر منشی اتحادیه آقای محمد یونس سرخابی را رها شود و کاغذ های دفتر اعاده گردد، خوب، ورنه عکس العمل آنرا خواهید دید."

فردای آن همه محصلین به چمن مکتب استقلال جمع شدند و نماینده های صنوف پوهنخی ها را با عریضه بصدارت روان کردند و چند محصل مؤظف شدند که بین محصلان چمن استقلال و محصلانی که عریضه را برده بودند، با سواری بایسکل ترصد نمایند. آنچنان عریضه را که اصلاً التیماتوم و اعتراض نامه بود، به سریاور دادند تا بحضور صدراعظم تقدیم کند. سریاور حضورجنرال بابیه جان عریضه را ته و سر کرد و گفت: "چه هایم مگر شما دیوانه شده اید، این چه عریضه است نوشته اید!" یکی از این میان گفت که: شما وظیفه دارید تا آنرا به قصر ببرید و ببرک [کارمل] و پسر سریاور بنام عسکر جان هم در جمله نمایندگان بودند. او خوب گفته از جا برخاست و کاغذ را با خود برد. بعد از نیم ساعت سریاور برگشت و جمعی از عساکر را با خود آورد. محصلان را قطار کردند که یک عسکر طرف راست و یکی طرف چپ، یکی پیشرو و دیگری هم در عقب محصلان قرار گرفتند تا آنکه همه را به شمول پوهاند فاضل دریکی از اطاق های نمناک و مرطوب که نه فرش داشت و نه چوکی، سوق دادند و آنها را کوتاه قفلی نمودند.

محصلانیکه ترصد میکردند، آن وضع را به جمیع محصلان خبر دادند. عموم محصلان در عقب دروازه صدارت قرار گرفتند و با شعارهای زنده باد دموکراسی و آزادی و مرده باد ظلم و استبداد نعره ها سر دادند. از جانب دیگر محصلان کوتاه قفلی در فرصت اول به عساکر مؤظف گفتند که میدانید که ما را چرا محبوس کرده اند؟ گفتند کدام گناهی کرده باشید. این ها علاوه کردند که از خاطر شما محبوس شده ایم که اعتراض کرده ایم چرا معاش شما کم است، قره وانه تان گوشت، روغن و مواد غذائی ندارد، مدت عسکری تان زیاد است و ... بعد از آن عسکرها ملایم شده نان خود را برای آنها تعارف کردند. بالاخره تحقیق شروع شد که این عریضه را کی نوشته است؟ همه یک جواب دادند که جمیع محصلان پوهنتون. در طول مدت تحقیقات نتوانستند کشف کنند کی آن چند سطر را نوشته بود. آقای که آنرا انشاء کرده بود، خودش با یکی از رفقایش نورستان رفته بود. خدا را شکر گذاریم که ما را تلاشی نکردند، ورنه اگر جیب های ما را می پالیدند، در جیب پوهاند فاضل چند شعر انقلابی بود که از آن بوی خون می آمد. اگر آنرا می یافتند، در اثر آن او را حبس ابد میکردند.... این وضع از ساعت ده صبح

تا دوازده بجه نصف شب دوام کرد. از یکطرف نمایندگان محصلان و از جانب دیگر معین اول وزارت معارف جناب داکتر محمد یوسف خان که در آن وقت هم سرپرست وزارت و هم سرپرست پوهنتون بود، نزد صدراعظم و محصلان رفت و آمد داشت، محصلان می گفتند تا برادران ما را بما نسپارید، ما دروازه صدارت را ترک نمیکنیم و ازین جا جایی نمیرویم. بالاخره داکتر محمد یوسف خان نزد محبوسین رفت و خواست ندامت نامه بنویسند. انها ابا ورزیدند و گفتند که چه گناهی کرده اند که توبه نامه بدهند؟ داکتر محمد یوسف خان دید که با آنها نمیشود، شخصاً نزد صدراعظم رفت و از طرف آنها عذرخواهی نمود و ضمانت کرد و آنها را از زندان نمناک و کوتاه قفلی صدارت رها ساخت و به محصلان سپرد. محصلان فاتح با شور و شغف هرکدام از محبوسان را یکی یکی تا دم دروازه خانه های شان بدرقه نمودند....» (کتاب: سیر زندگی...، صفحه 32 تا 34)

در اواخر میزان 1329 داکتر محمودی وکیل شهر کابل در شورای ملی در کنفرانس چهارشنبه های اتحادیه شرکت نمود و درمورد انتخاب اشتباه آمیز پروژه وادی هیرمند، صورت و ترتیب قرار داد با اسناد و دلایل صحبت نمود و بدین گونه آخرین روزهای پایانی عمر اتحادیه فرا میرسد. هفته بعد کول مکتب استقلال از طرف پلیس امنیتی اشغال و دخول همه در آنجا ممنوع گردید.

انحلال اتحادیه و زندانی شدن بعضی از اعضا:

روز چهارشنبه 18 عقرب 1329 مطابق 9 نومبر 1950 در حالیکه چند تن از اعضای اتحادیه از پوهنتون اخراج و چند عضو بازداشت و زندانی شدند، اتحادیه نیز از جانب ریاست پوهنتون غیرقانونی اعلان و منحل شد. به این اساس اتحادیه نه ماه یا در حقیقت هشت ماه و بیست و چند روز دوام کرد و بعد از آن اختناق کامل حکمفرما شد. هفت محصل از پوهنتون طرد شدند که عبارت بودند از: غلام حیدر داور، میرعلی احمد شامل زاده، عبدالحبیب صافی، محمد محسن طاهری "برای دایم"، عبدالعظیم طاهری، محمد اختربرکی و علی اکبر شهرستانی "برای یک سال"، پوهاند فاضل که در آنوقت محصل صنف چهارم فاکولته ادبیات بود، به ضمانت داکتر میرنجم

الدین انصاری رئیس آن فاکولته و استاد خلیل الله خلیلی [به ارتباط دوستی خانوادگی] به درس خود دوام داد، یونس سرخابی از مکتب استقلال اخراج و [به میمنه] تبعید شد. میرعلی احمد شامل زاده، صافی و شهرستانی و ببرک کارمل بعداً برای مدتی زندانی گردیدند. داکترحمایت الله [اکرم] درحالیکه هرگز از محصلین بخش اردو نبود، بطورجزائی به حیث معلم بیولوجی به مکتب حربی فرستاده شد.

بقول پوهاند فاضل: «فردای آنروز 26 قوس 1329 دروازه اتحادیه محصلان بزور برچه و تفنگ بسته شد و به احدی اجازه داده نشد تا داخل چمن مکتب استقلال و صحنه تمثیل گردد. حتی عساکر مسلح دور و پیش اطراف چمن را احاطه کرده بودند و اجازه نمیدادند در حوالی آن کسی گردش کند.»

در پایان این مبحث پوهاند فاضل در کتاب "سیر زندگی.." به یک نکته بسیار مهم اشاره میکند و می نویسد: «سنگ تهاداب احزاب چپ و راست در همین جنبش اتحادیه گذاشته شد. همه جنبش ها و حرکات یکی بعد دیگر بوجود آمد و بحران تازه ای را ایجاد کرد و نا آرامی ها و نفاق های نوین، تبعیضات گوناگون و صدها بدبختی دیگر را یکی بعد دیگر بار آورد و نتایج آن را همگان دیده و می بینند. همه بدبختی ما زاده تربیت ناقص استبدادی در مکاتب و سویه تحصیلات عالی ما است، زیرا برای فرصت مشق و تمرین آزادی و دموکراسی داده نشد و نتوانستیم آزادی زندگی را بدست آوریم و آنرا بهر اسم و رسمی باشد، هضم کنیم.»

فصل هژدهم

تشکیل احزاب

بدون آنکه در افغانستان آنوقت قانون احزاب موجود باشد، با استفاده از شرایط جدید، تشکیلاتی زیر نام "حزب" از طرف یک تعداد روشنفکران ایجاد گردید که اکثر در موقف ضدیت با نظام مطلقه شاهی قرار داشتند و حمایت خود را از یک نظام مشروطه توأم با آوردن بعضی تغییرات در قانون اساسی و ایجاد یک فضای دموکراتیک در کشور که در آن عدالت اجتماعی و نقش مردم حاکم باشد، ابراز میکردند. این دوره در تاریخ مشروطه خواهی کشور به حیث دوره سوم مشروطه مسمی گردیده که متأسفانه دیر دوام نکرد و مثل صاعقه ای زودگذر بود، اما سالها بعد آثار آن به اشکال مختلف بروز نمود.

احزاب متشکله در آغاز با نشر جراید آزاد پرداختند و از ذکر حزب در آن بطور علنی خودداری کردند و اما در بین مردم از همان مراحل اولی به ارتباط نام جراید شان به حزب شهرت یافتند، از جمله: با نشر جریده "نداء خلق" از طرف داکتر عبدالرحمن محمودی جریان فعالیت آن به "حزب خلق" مسمی گردید و به همین ترتیب با نشر جریده "وطن" که صاحب امتیاز آن میر غلام محمد غبار بود، به "حزب وطن" شهرت یافت. "انگار" نام جریده حزب "ویش زلمیان یا جوانان بیدار" بود. "حزب دموکراتیک ملی" که به "کلوپ ملی" شهرت یافته بود، نیز یکی از احزاب فعالی بود که زیر نظر محمد داؤد (سردار) و عبدالمجید زابلی به فعالیت آغاز کرد که فاقد کدام تشریه خاص بود. همچنان باید خاطر نشان ساخت که از "حزب ارشاد" و یا "حزب سری اتحاد" که گفته میشود توسط سید اسمعیل بلخی و به همکاری خواجه محمد نعیم بطور مخفی فعالیت را آغاز کرده بود، نیز در آنوقت نام برده شده است، اما متأسفانه هیچ متن و

سند مطبوعه از آن حزب در دست نیست، صرف با راه اندازی یک اقدام کودتا گونه موجودیت آن حزب مطرح گردیده بود که قبلاً در باره آن به تفصیل بیان گردید. برای شرح بیشتر اینک نگاهی می اندازیم به اهداف سه حزب: ویش زلمیان، خلق و وطن و چگونگی فعالیت آنها.

ویش زلمیان (جوانان بیدار):

حزب "ویش زلمیان" یکی از همین تشکلات بود که مقدمتر از دیگران نخست در قندهار و بعداً در مشرقی و کابل به فعالیت شروع کرد و چون بیشتر ماهیت "ملیگرائی" داشت، بخصوص موقف این حزب در مورد اعطای حق تعیین سرنوشت برای پشتونهای ماورای دیورند و حمایت از حقوق آنها به سرعت موجب افزایش سریع تعداد فعال اعضای آن گردید و از اینطریق بعضی از اعضای آن با جنبش مسمی به "کلوپ ملی" (که بعداً به شرح آن پرداخته میشود) رابطه برقرار کردند.

جریده "انگار" به حیث اورگان نشرانی این حرکت در صفحه اول شماره اول خود که بروز چهارشنبه مورخ 9 حوت 1329 (28 فیبروری 1951) در کابل به نشر رسید، تحت عنوان "مرام این نامه" مطالبی از طرف فیض محمد انگار - صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن نگاشته شد که با عبارات بسیار ساده مرام و هدف تشکیل حرکت را بیان میکرد. او می نویسد: «بعقیده من درد مهمی که داریم همانا این است که درد خود را نمیدانیم و این وظیفه چیزنویسان و دانایان وطن است که در تنویر اذهان عامه بکوشند، علل و اسبابیکه باعث عقب ماندن این ملت مظلوم گردیده روشن سازند و هم راه حلی برای رفع آن علل بسنجند و عوام را رهنمائی کنند. مرام این نامه نیز به همین اساس است تا به کمک نویسندگان با احساس ملی و جوانان بیدار مملکت بتوانند خدمت کوچکی در راه تنویر اذهان عامه کرده باشد. البته خدمت به ملت افغان منحصر به این نامه کوچک نیست، شاید اشخاصی هم باشند و یا پیدا شوند که عملاً در راه خدمت بملت داخل میدان گردند. پس این نامه مؤید و معاون هر فرد یا مؤسسه و جماعتی است که به ملت عقب مانده افغان صادقانه خدمت میکنند و همیشه آنها را پشتیبانی خواهد کرد. ولی بالعکس دشمن و رسوا کننده اشخاص یا مؤسسه و جماعتی است که بضرر

ملت بکوشند و مفاد ملت را قربان مفاد شخصی کرده و یا خود را بادر و دیگران را غلام تصور کنند. بعبارت دیگر این نامه زبان و دست و قوت خدام صادق ملت بوده با خائنین و ظالمین سخت مجادله خواهد کرد، خدام صادق را توصیف و تائید و به ملت معرفی خواهد نمود و دشمنان و مرتجعین و خون آشامان ملت را رسوای از خود و بیگانه خواهد کرد. این نامه به تمام قوت خود در وحدت ملی ملت افغان بدون امتیاز نژاد، قوم، قبیله، خانواده و زبان خواهد کوشید و هم این نامه با دروغ، تملق، چاپلوسی، ظلم، خیانت، رشوت، رسوم بد و خرافات داخل مجادله خواهد شد و بالاخره از هر آنچه بنفع ملت باشد طرفداری کرده و آنچه بضرر ملت باشد، سخت نکوهش و تنقید خواهد کرد. اینک با مرام متذکره به نشر این نامه کوچک "انگار" یعنی "خورجی آتش" اقدام میکنیم و از خدای بزرگ در راه خدمت بملت توفیق می طلبیم و هم از نویسندگان حساس فارسی و پشتو تمنا داریم که درین خدمت مقدس با این نامه ملی کمک نمایند و من الله توفیق. فیض محمد انگار»

از مرامنامه فوق واضح میشود که این جریده یا به عبارت خودش "نامه ملی" ولو کوچک و مبتدی، اما هدف بزرگ سیاسی را در قبال دارد، چنانکه از معنی "انگار" به فحوای "خورجی آتش" میتوان هدف آنرا استنباط کرد.

احسان لمر درباره "ویش زلمیان" تتبع و تحقیق نموده و مقاله تحت عنوان نهضت "ویش زلمیان یا جوانان بیدار" نوشته و مطالبی مهمی را گردآوری کرده است، در آغاز می نویسد: «نهضت ویش زلمیان (جوانان بیدار) نخستین حزب سیاسی است که در سال 1327 با برگزاری کنگره و تدوین مرامنامه، مرکز تجمع مؤقت بخشی از روشنفکران افغان از هر قشر اجتماعی و گرایش سیاسی قرار گرفت. وجه مشترک همه این روشنفکران را که بطور عمده از گروه قومی پشتون بودند، ناسیونالیزم افغانی که بعداً به فاشیسم قومی [!] سوق داده شد، تشکیل می داد. این حزب در واقع زانگه و سکوی پرواز گروه ها و احزاب قوم گرای کمونیستی و غیر کمونیستی بعدی به شمار می رود». (لمر، احسان: "ویش زلمیان یا جوانان بیدار"، افغان جرمن آنلاین، مورخ 7 جنوری 2014)

شاه محمود حصین اثر چاپ نشده دارد که به حیث رساله ماستری خود تحت عنوان "تاریخ مبارزات ویش زلمیان" در سال 1367 نگاشته و جوانب مختلف این حرکت را بررسی نموده است. دستگیر پنجشیری - از سران حزب (حزب دیموکراتیک خلق افغانستان) به نقل از رساله شاه محمود حصین (صفحات 33 تا 39) می نویسد که: «اندیشه های ضد فیودالی و ضد استعماری ویش زلمیان در دامن انجمن ادبی کابل و مطبوعات دولتی جوانه زد و در طی حدود دو دهه شکل گرفت و بوسیله پنجاه تن از روشنفکران، شاعران و نویسندگان در رساله معروف "ویش زلمیان" بازتاب یافت. رساله مزبور توسط عبدالرؤف بینوا مدیر مجله "کابل" گرد آوری و چاپ شد.» (دستگیر پنجشیری: "ظهور و زوال حزب دیموکراتیک خلق افغانستان"، چاپ سوم، جدی 1377ش - جنوری 1999، صفحه 114)

در مورد اعضای مؤسس و محل تأسیس گروه ویش زلمیان نظریات متفاوتی وجود دارد. به نقل از ابراهیم خواخوژی و عبدالهادی توخی گفته می شود که ویش زلمیان در شهر قندهار توسط محمد رسول پشتون، کاکا محمد انور خان اچکزی، قاضی بهرام، غلام جیلانی الکوزی، عبدالهادی توخی، عبدالصمد کارگر و عبدالخالق واسعی تأسیس شد. (دستگیر پنجشیری: مأخذ بالا... صفحه 114)

محمد حسن ضمیر صافی مؤسس گروپ مذکور را صدیق الله رشتین، محمد گلاب ننگرهای و گل پاچا الفت میداند، اما شاه محمود حصین به این نتیجه رسیده است که جنبش جوانان بیدار (ویش زلمیان) در شهر های کابل، قندهار، هرات، ننگرهار و مزار شریف جوانه زد و سپس افراد همفکر در شهر کابل گردهم آمدند و آن را به یک سازمان سیاسی تبدیل کردند. محمد ولی زلمی می نویسد که: گروه ویش زلمیان در سال 1325 (1946م) در کابل و در منزل نور محمد تره کی واقع در "جوی شیر" بطور مخفی تأسیس شد و نخستین کنگره آن نیز سال 1328 (1949م) در اوایل ماه ثور در منزل نور محمد تره کی در قلعه عبدالمجید زابلی واقع در دارالامان برگزار گردید. (پنجشیری، دستگیر: مأخذ بالا... صفحه 115)

شاه محمود حصين اسامی 21 تن از اعضای کنگره مؤسس ویش زلمیان را ذکر می کند که عبارت اند از: نور محمد تره کی، عبدالرؤف بینوا، گل پاچا الفت، قیام الدین خادم، صدیق الله رشتین، فیض محمد انگار، محمد ارسلان سلیمی، نیک محمد پکتیانی، گلشاه صافی، پاینده محمد روهیلی، عبدالقدوس پرهیز، محمد ظاهر، نور محمد پونده، عبدالکریم نزیهی (جلوه)، لعل محمد احمدی، عبدالصمد پتک، غلام رحمان جرار، ولی زلمی، عبدالهادی خوژی، شاه مراد و ابوالحسن. کنگره مؤسس هیأت مدیره را متشکل از نور محمد تره کی، عبدالرؤف بینوا، قیام الدین خادم و محمد ارسلان سلیمی انتخاب کرد.» (پنجشیری: مأخذ بالا... صفحه 115)

میر غلام محمد غبار در مورد شخصیت های مؤسس حزب ویش زلمیان می نویسد: «اشخاص ذیل مؤسسان و رهبران عمد ه حزب را در کابل، قندهار و ننگرهار تشکیل می دادند: عبدالرؤف خان بینوا، گل پاچا خان الفت، فیض محمد خان انگار، نور محمد خان تره کی، غلام حسن خان صافی (این دو نفر اخیر از دسته عبدالمجید زابلی بودند)، محمد رسولخان پشتون، عبدالشکورخان رشاد، عبدالهادی خان توخی، محمد انور خان اچکزایی، قاضی بهرام خان، غلام جیلانی خان، قاضی عبدالصمد خان، فتح محمد خان ختگر، نور محمد خان قاضی خیل، محمد ابراهیم خان خواخوژی، محمد ناصر خان لعل پوری، صوفی ولی محمد خان، آقا محمد خان کرزی، محمد موسی خان شفیق، غلام محمد خان پویل، محمد طاهر خان صافی، قیام الدین خان خادم، ارسلان خان سلیمی، نیک محمد خان پکتیانی، صدیق الله خان رشتین، عبدالعزیز خان، عبدالخالق خان واسعی، محمد علی خان، نور احمد خان شاکر، محمد رسول خان مسلم، محمد حسین خان ریدی، عبدالرزاق خان فراهی، محمد نور خان اعلم، مولوی عبیدالله خان صافی، گل شاه خان صافی، ظهور الله خان همدرد، محمد شریف خان قاضی، عبدالمنان خان دردمند، آقای ملیا، عبدالصمد خان ویسا، محمد علی بسرکی [بخرکی] و چند نفر دیگر. منشی حزب در اوایل عبدالرؤف خان بینوا و در اواخر عبدالرزاق خان فراهی بود. مصارف حزبی از اعانه اعضا تکافو می شد. ارگان نشراتی حزب اول جریده انگار به امتیاز فیض محمد خان انگار منتشر می شد (تأسیس مارچ 1951 و توقیف در اپریل سال مذکور). پس از توقیف جریده انگار جای آنرا جریده

"وُس" گرفت که از سال 1951 تا 1953 به امتیاز گل پاچا خان الفت انتشار می یافت. بر علاوه عبدالرؤف خان بینوا قبلاً در سال 1326 (1947) کتابی به نام ویش زلمیان، مرکب از یک عده مقالات اشخاص حزبی و غیر حزبی توسط ریاست پشتو تولنه منتشر ساخته بود. در این کتاب هم روشنفکران ملی و هم نمایندگان دولت (مثلاً عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد وقت) نوشته هایی فرستاده بودند. (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 242)

غبار اهداف و مرامنامه حزب ویش زلمیان را به این شرح معرفی می کند: «مرامنامه حزب ویش زلمیان از این قرار بود: اول تنویر افکار و تعمیم معارف؛ دوم مجادله با ظلم و خیانت؛ سوم اصلاح عادات سیئه و خرافات؛ چهارم همراهی حق و حقانیت؛ پنجم ایجاد وحدت ملی. ضمیمه این مرامنامه منتشره یک تشریحیه جداگانه نیز از طرف حزب زیر عنوان "ویش زلمی کیست؟"، قرار ذیل نشر گردید:

- 1 - کسیکه به خیر و اصلاح ایمان کامل دارد. 2 - خونسرد و با حوصله است. 3 - به علت اغراض شخصی به هیچ کس به نظر حسد و کینه نگاه نمی کند. 4 - دروغ نمی گوید. 5 - تملق و چاپلوسی نمی کند و توقع آن را از دیگران ندارد. 6 - به شر و نزاع تن نمی دهد. 7 - به اعمار بیش از تخریب مایل است. 8 - با دین، ملت، وطن و حکومت محبت دارد. 9 - مفاد اجتماعی را بر مفاد شخصی مقدم می شمارد. 10 - در راه حق ترس ندارد. 11 - با حق و حقانیت همراهی می کند. 12 - اگر مأمور باشد رشوت نمی خورد و ظلم نمی کند. 13 - در راه وحدت زحمت می کشد.

حزب ویش زلمیان با چنین برنامه ای داخل فعالیت های سیاسی شد و در طی چند سالی تعداد اعضای شان فزون گردید. روش این حزب در مقابل سایر حلقه ها و احزاب سیاسی دوستانه بود و عکس العمل از هیچ طرف در برابر شان محسوس نمی گردید، لهذا روز به روز در شهرت و اعتبار شان می افزود. در بین حزب ویش زلمیان یک تعداد محدود اشخاصی بودند که می خواستند حزب منحصر و مخصوص به زبان و منطقه باشد، چنان که صدیق الله

خان رشتین در عوض نام ویش زلمیان نام "ویش پشتون" را شعار می داد و حتی در مقالاتی که زیر نام حزب درکتاب ویش زلمیان نوشت، عنوان "ویش پشتون" اختیار کرد. (غبار: مأخذ بالا..، صفحه 242)

در مورد اینکه ویش زلمیان را در اصل (سردار) محمد داود با حمایت مالی عبدالمجید زابلی، سرمایه دار و وزیر اقتصاد ملی در کابینه شاه محمود خان، غیرمستقیم بوجود آورده بود، اکثر تحلیل گران و نویسندگان هم عقیده اند. جنرال زکریا ابوی در رساله "داود خان و اردو" می نویسد: «داود خان زمانیکه نائب الحکومه و قوماندان عسکری قندهار بود، با بعضی منورین و چیزفهم های آن ولایت دوستی و نظریات ناسیونالیستی [ملت گرایی] خود را تبلیغ میکرد که تأثیرات آن سالهای بعد به شکل "ویش زلمیان" عرض وجود نمود و بسیاری آنرا به کمک مالی و فکری داود خان میدانند و برای حمایت های سری سردار مذکور دلایل می آورند. فعالیت این دسته چندین سال بعد درد سرهای برای نائب الحکومه عبدالغنی خان قلعه بیگی گردیزی بار آورد. گرچه او بسیاری از اعضای این حزب را به شمول پیشرو شان آقای انگار به بند کشید، مگر با تمام تشبثات جدی خود نتوانست جلو شانرا بگیرد».

به نظر جنرال زکریا ابوی: «هدف سردار محمد داود خان از تشکیل گروه ویش زلمیان این بود که با ایجاد یک هسته به ظاهر ضد امریکایی، به ریاست محمد رسول پشتون، شاه محمود خان صدراعظم را از صحنه خارج سازد. حقیقت هر چه باشد واقعیت این است که ویش زلمیان، ظاهراً به عنوان یک سازمان سیاسی نیمه لیبرال، توسط تعدادی از نویسندگان و روشنفکران ملی گرا و عمدتاً پشتون تأسیس گردید. ترکیب اجتماعی ویش زلمیان گوناگون بود و در آن دیموکرات ها، خوانین، سرمایه داران، روحانیون و کمونیستها عضویت داشتند. دلیل این ناهمگونی اجتماعی در آن بود که حزب ایدئولوژی مشخصی نداشت و تنها خواسته ها و آرمانهای مشترک ملی اعضای آن را ظاهراً به هم پیوند می داد. این حزب از نظر تشکیلات نامنظم و فاقد برنامه و اساسنامه مدون بود که اهداف مشترک اعضای آن را وحدت ملی، سلطنت مشروطه و مشارکت مردمی تشکیل می داد». (کاظم، داکتر سیدعبدالله: "داود

خان و اردو - حقایق برگرفته از نوشته یک جنرال"، افغان جرمن آنالین، مورخ 3 آگست 2015، قسمت دوم، صفحه 2، به استناد جنرال زکریا ابوی که طی مقالات متعدد تحت عنوان "داؤد خان و اردو" در مجله خراسان در سال 1991 و 1992 به نشر رسیده است)

نور محمد تره کی در مقاله ای تحت عنوان "ما چه می خواهیم؟" که در شماره اول جریده "انگار" چاپ شد، اهداف ویش زلمیان را چنین توضیح می دهد: «ما در وهله اول غذا، ولو نان خشک باشد می خواهیم، لباس اگر چه درجه سوم باشد می خواهیم، ما مصارف خانگی ... و ملی به پیمانۀ وسیع می خواهیم، ما کار می خواهیم، ما احزاب مشروع برای تربیۀ سیاسی خود می خواهیم، ما برای هرکس در خدمت اجتماعی موقع مساوی خواهانیم، ما سرکها، پلها و عمران مملکت می خواهیم، ما امحای خائنین ملی و اجتماعی را می خواهیم، ما امتیازات قومی و قبیله ای را محو کردن می خواهیم، ما می خواهیم از حال فلاکت بار افراد کنج و کنار مملکت که تا حال پوست های حیوانات زیب تن شان است آگاه شویم، ما می خواهیم رشوت، رشوه خواران و استفاده جویان در رأس امور اجتماعی نباشند، ما می خواهیم یک وحدت ملی برای هدف ملی داشته باشیم ... من میگویم به قوه اتحاد و بیداری ملت و تأنید رژیم شاهی مشروطه و حکومت ملی که البته طبعاً مسؤول به پارلمان خواهد بود همه طبقات در امور اجتماعی صدایی داشته باشند، زیرا اکنون ملت کافی بیدار شده، خادم و خاین را می شناسد». (نورمحمد تره کی: جریده انگار، شماره اول، مورخ 9 حوت 1329، صفحه 2)

داکتر عبدالرحمن محمودی، نیز که در آن زمان همکار ویش زلمیان بود در رابطه با اهداف این حزب می نویسد: «از ما می پرسند که چه می خواهید؟ جواب مختصر این سؤال روشن بوده و ما مانند تمام افراد بشر یک حکومت دیموکراسی حقیقی می خواهیم ... رژیم دیموکراسی شاهی یا شاهی مشروطه، این نوع حکومت ضامن سعادت امروزی ما بوده و آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات سیاسی و ... در این طرز حکومت مضمر بوده و مقدرات مردم به دست خودشان سپرده می شود. یعنی ملت، همین که به مفهوم حقیقی

دیموکراسی آشنا گردید، پس میدانند که شرط اول حکومت مشروطه تشکیل احزاب ملی و دیموکراسی و به اساس آن انتخابات آزاد و انتخاب وکلای طرف اعتماد و صاحب شرافت بوده و چون حکومت از طرف وکلای ملت تشکیل شده اساس حزبیت و حاکمیت کثرت مدار حاکم باشد. پس طبعاً چرخ اجراءات و امور حیاتی در مملکت مطابق مرام مردم به حرکت افتاده و طبعاً سعادت حقیقی مردم تأمین می شود.» (جریده انگار، شماره پنجم، 23 حوت 1329، صفحه اول)

محمودی در سرمقاله شماره دوم نشریه انگار جوانان را مخاطب قرار داده می نویسد: «ای جوانان! ای کسانی که چشم امید به سوی اعمال و حرکات شما متوجه بوده و محصله فعالیت مادی و معنوی شما روح جمعیت را می سازد! یکبارچشم های خواب آلود خود را باز نموده به کاروان سرگردان مدنیت نظر انداخته، تلاطم ابشار سیاسی را در اطراف و جوانب خود با دیده معرفت و سنجش مشاهده کرده، خطاها، سیاه روزی ها، مظالم، بدبختی و امیدها و آرزوهای دیروز و امروز این قوم ستمدیده و عقب مانده را درک کرده و مانند اطبای صادق به درمان دردهای محیط سعی نمایند، مأیوس نباشید.» (جریده انگار، شماره دوم، 13 حوت 1329، صفحه اول)

فیض محمد انگار، مدیر مسئول نشریه انگار در شماره اول آن تحت عنوان "مرامنامه"، اهداف خود را چنین بیان میکند: «گرچه این نامه نسبت به آرزوهای من خیلی کوچک و ناچیز است ولی با آن هم مرام بزرگ و مقدس دارد و آن عبارت است از خدمت به ملت افغان... ما از این حقیقت چشم پوشیده نمی توانیم که ملت ما نسبت به تمام ملل عالم به صدها سال عقب مانده و اکنون به کوچکترین خدمت کوچکترین افراد احتیاج شدید دارد. چون بنده یکی از افراد با آرزوی این ملت هستم می خواهم به نوبه خود خدمتی که در خورتوان من باشد به این ملت بیچاره بکنم.» (جریده انگار، شماره اول مورخ 9 حوت 1329، صفحه اول)

از بررسی مقالات منتشره جریده انگار چنین برمی آید که نویسندگان این نشریه دارای آراء و افکار مختلف بوده و هر یک با توجه به اعتقادات، وضعیت اجتماعی و میزان آگاهی خود روی مسائل خاصی تکیه می کند، چنانچه تره کی که گرایش فکری چپ

ایدئولوژیک داشت، به مسائل اقتصادی و مادی تکیه دارد و قبل از همه نان، لباس و کار را مقدم می‌شمارد؛ داکتر عبدالرحمن محمودی روی مسائل سیاسی اتکاء میکند و معتقد است که در پرتو حکومت دیموکراسی میتوان به آزادی بیان، مطبوعات، احزاب سیاسی و انتخابات آزاد پارلمانی دست یافت؛ فیض محمد انگار روی اصل خدمت به مردم عقب مانده افغانستان تأکید دارد و در رابطه به این که این خدمت چگونه و از چه طریقی صورت بگیرد، زیاد سخن نمی‌گوید.

با وجود ناهماهنگی در آراء و عقاید رهبران ویش زلمیان، باز هم دیموکراسی در چارچوب رژیم شاهی مشروطه، آزادی بیان و مطبوعات، تشکیل احزاب سیاسی، فراهم ساختن فرصت مساوی کار و خدمت برای همگان و پیشرفت افغانستان، هدف مشترک همه آنها را در آن مرحله تشکیل می‌داد، اما راههای رسیدن به این اهداف مختلف بود و این اختلاف شفاف نشده بود. صرف نظر از اهداف نظری ویش زلمیان که خواستار دیموکراسی بودند، نمایندگان این حزب در دوره هفتم مجلس شورای ملی عملاً سه هدف را دنبال می‌کردند: تضعیف دولت شاه محمود خان، مخالفت با نفوذ اقتصادی امریکا در افغانستان و تقویت روحیه پشتون خواهی.

قابل ذکر است که گل پاچا الفت، فیض محمد انگار، عبدالرؤف بینوا و عبدالحی حبیبی فراکسیون پارلمانی ویش زلمیان را در دوره هفتم مجلس شورای ملی تشکیل می‌دادند. این فراکسیون با افراد و شخصیت های دیگری چون میرغلام محمد غبار و عبدالرحمن محمودی در شورا هماهنگ بود. اما غبار اعضای فراکسیون پارلمانی ویش زلمیان را تنها دو نفر ذکر می‌کند: گل پاچا الفت از ننگرهار و نور محمد خان وکیل پنجوایی قندهار.

جریده "انگار" ارگان نشراتی حزب ویش زلمیان که فیض محمد انگار مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن بود، هفته دو بار نشر می‌شد، اهداف و خواسته های افراد و جناح های مختلف فکری و اجتماعی ویش زلمیان را منعکس می‌ساخت. حمایت از پشتون ها و بلوچ های پاکستان، یکی از اهداف تبلیغاتی مهم این نشریه بود که با سیاست حکومت شاه محمود خان و نظریات محمد داود

هماهنگی داشت. با تلاش نمایندگان ویش زلمیان و سایر ملی گرایان روز نهم سنبله به عنوان روز آزادی پشتونستان در مجلس شورای ملی دوره هفتم تصویب شد.

غبار به این نظر است: پس از آن که آراء و افکار اعضای ویش زلمیان شفاف تر گردید و همسویی عده ای از اعضای مؤسس آن با زابلی و سردار محمد داود آشکار شد، حزب به دو جناح تقسیم شد: جناح قدرتمند که شامل قاضی بهرام، عبدالهادی توخی، عبدالحی حبیبی، عبدالرؤف بینوا، گل پاچا الفت و فیض محمد انگار می گردید، مخالف همکاری و وابستگی به عبدالمجید زابلی بودند و جناح ضعیف تر که مرکب از نور محمد تره کی و غلام حسن صافی بود، از زابلی حمایت می کردند. به همین دلیل محمد داود و زابلی دست از حمایت ویش زلمیان (جناح اول) برداشتند.

غبار در رابطه با زندانیان ویش زلمیان چنین می نویسد: «درسال 1331 (اوایل سال 1952) یک عده رهبران ویش زلمیان قندهار در محابس کابل و قندهار به زندان افتادند، از قبیل: محمد انور خان اچکزایی، عبدالهادی خان توخی، غلام جیلانی خان الکوزایی، قاضی بهرام خان، قاضی عبدالصمد خان، محمد یوسف خان مجددی (در محبس کابل)، فیض محمد خان انگار، محمد علم خان اچکزایی و حاجی محمد حسین خان هوتکی (در محبس قندهار). محمد رسول خان پشتون نیز در ولایت بغلان تبعید شد و محمد عزیز خان توخی جداگانه محبوس گردید. یک نفر از این ها (خدای دوست خان) در سال هشتم محبوسی خود در زندان کابل بمرد و عبدالهادی خان توخی، قاضی بهرام خان و عزیز خان توخی تقریباً دوازده سال در محبس بماندند. محمد انور خان اچکزایی در سال چهارم از محبس خارج شدند. همچنین محمد ابراهیم خان خواخوڑی قبلاً در سال 1329 برای چهار ماه محبوس گردیده بود. به تعقیب آن حزب ویش زلمیان در دوره صدارت سردار محمد داوود خان (1953) عملاً از صحنه سیاست خارج کرده شد و فقط بعضی حلقه های کوچکی به شکل رفقای قدیم حزبی باقی ماند.» (غبار: مأخذ بالا،، جلد دوم، صفحه 241)

حزب خلق:

الف - مرامنامه:

"حزب خلق" که در سال 1329 (1950) در کابل تأسیس شد، بانی و مؤسس آن داکتر عبدالرحمن محمودی وکیل مردم کابل در دوره هفتم شورای ملی و یک شخصیت کرسماتیک و با شهرت نیک بین مردم بود. از جمله اعضای برجسته این حزب: محمد نعیم شایان، مولوی خال محمد خسته، مولوی فضل ربی، عبدالحمید مبارز، داکتر عبدالله واحدی، محمد یوسف آئینه، داکتر نصرالله یوسفی و تعداد دیگر بودند. مرامنامه این حزب مشتمل بر 24 ماده میباشد که در جریده نداء خلق (سال اول شماره بیست و نهم، 16 سرطان 1330، مطابق 8 سپتمبر 1951) زیر عنوان "چاره درد خلق چیست؟" به نشر رسیده است که با این عبارات آغاز میگردد:

«چاره درد خلق مخصوصاً در زمان بحران در یک مملکت فقط و فقط جمع شدن مردم بدور یک مفکوره سیاسی و سنجیدن راه علاج آلام اجتماعی می باشد و بس. اگر حکومتی با موجودیت بحرانهای سیاسی به تشکیل احزاب قانونی مطابق قوانین دیموکراسی اجازه نمیدهد، گویا به داره ماری ها و اغتشاش رسماً جواز میدهد. امروز ما درد ها و آلام زیاد اجتماعی داریم، هر دسته مردم شکایاتی دارند، هر کس عوامل سیاه روزی و بد بختی خلق را به طبقه ای و علتی منسوب میکند، نظم و نسق زندگی برهم خورده، آرامش ضمیر و طمانیت وجود نداشته، نرخها بلند رفته، احتیاجات زندگی مردم بی جهت و بی تناسب عایدات بالا رفته و میرود، در اخلاق و رسوم و آداب اجتماعی، ضعف انحطاط موجوده زندگی معدوم و خلاصه اساسات زندگی ما در هر رشته به تزلزل دچار شده، اشخاص استفاده جو و منفعت پرست موقع را غنیمت شمرده و به تاخت و تاز ها می پردازند، گویا یک بحران بزرگ اجتماعی سر تا سر مملکت را استیلا نموده و چاره جدی و آنی و جذری بکار دارد. این امر داستان تازه نیست، همه ملل گیتی این مرحله زندگی را پیموده، ما هم خواهی نخواهی این مرحله را باید طی نموده و حتماً این بحران را می گذرانیم. اما یگانه چاره درد خلق و راه نجات مملکت به جمع شدن مردم بدور یک مفکوره و خط مشی سنجیده

اساسی بوده و البته زمانی که جمعیت و یا حزب مذکور قوت گرفت، قانوناً در انتخابات، حکومت معقولی به اساس مرامنامه خویش تشکیل و قوانین درستی تدوین و برای بدبختی ها و سرگردانی های خویش درمانی یافته و به تفرقه، سرگردانی، تذبذب و ناکامی های اداری و حیاتی خود خاتمه بخشیده و دست منفعت جویان و آشوب طلبان را از دامان پاک جامعه کوتاه می سازند.

اینک بر روی همین اساس ما مرامنامه ذیل را مرامنامه (حزب خلق) و مردم را دعوت عام داده و بیاری خدای توانا تا قدمی برای نجات و چاره درد های عذیده خود می پردازیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

مرام نامه حزب خلق

1 - حزب خلق یک حزب ملی است که بر اساسات معلومه دیموکراسی بنا یافته است.

2 - تفهیم و تبلیغ دین مبین اسلام را به خلق و اصلاح اعمال را به اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود میداند.

3 - چون حزب یک حزب دیموکراسی حقیقی است، فلذا برای تأمین غایه حقیقی دیموکراسی یعنی حکومت خلق، توسط خلق و برای خلق مبارزه می کند.

4 - حزب خلق اساس حکومت را متکی بر اصولات دیموکراسی مستند بر یک شورای اساسی و آزاد و محترم و انتخابات آزاد، تأمین تعادل اساسی در بین قوای ثلاثه دانسته و برای نیل باین آرزوی مقدس و مشروع سعی می کند.

5 - تأمین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، رفع مظالم از خلق، تأمین یک حیات اجتماعی مأمون و مصئون، نشر معارف عمومی، تأمین اساسات آزادی فکر، بیان و نشرات، تولید عدالت اجتماعی در کار و ارتقاء و حقوق سیاسی از وظایف اساسی و اولیه حزب است.

6 - حزب خلق تمام وظایف اجتماعی خویش را که در ماده پنج متذکر است، با نشر قوانین اساسی دیموکراسی و ناشی از افکار عمومی خلق تأمین کرده و لذا نشر، ایزاد، تعدیل و اصلاح قوانین و تأمین عدالت اجتماعی و مساوات قانونی و سیاسی را توسط قانون از وظائف مهمه خود می شمارد.

- 7 - فداکاری در راه حفظ تمامیت خاک و ناموس وطن فرض اولیه حزب خلق بوده و با تمام عواملی که این هدف مقدس را تهدید کند، مبارزه و جان نثاری را فرض خود می شمارد.
- 8 - حزب خلق وحدت ملی را اساس فرایض خود قرار داده و لذا تمام افرادی را که در حدود سیاسی افغانستان زیست می نمایند، بلا تفریق نژاد، زبان و رنگ و پوست همه را یک وجود واحد شناخته و در مقابل قانون دارای حقوق مساوی دانسته و هر گونه امتیازخواهی و تفوق جوئی را منافی عدالت اجتماعی و اساسات دیموکراسی میدانند.
- 9 - حزب خلق کار را یگانه عامل سعادت دانسته بیکاری را ننگ و عار شمرده و لذا برای تولید دستگاه های کار در سرتا سر مملکت، رهنمائی خلق بکار توسط تعلیم و تربیه عصری، تأمین عدالت اجتماعی در کار، تأمین حقوق کارگر، رفع اسارت و استثمار در ساحه کار، تأمین حقوق کارگر در زمان کار و بیکاری و تضمینات اجتماعی در کار توسط قانون فرض خود دانسته و پیشرفت در کار و اخذ مقام را مربوط به هیچ نوع امتیاز شخصیت و قومیت ندانسته و بلکه فقط و فقط مهارت و فداکاری و استمداد در کار را اساس پیشرفت و احراز مقامات و مناصب قبول می کند.
- 10 - حزب خلق بر خلاف تأمین منافع فردی، دفاع فرد و آزادی فردی نبوده ولی کسانی را که بنام دفاع از حقوق و آزادی فردی به صورت غیرمشروع فعالیت نموده و سعادت فرد و جمعیت را تهدید می نمایند، منفعت جو شناخته و به اساس قوانین دیموکراسی با آنها مبارزه و معامله می نماید.
- 11 - کسانی که با اعمال و رفتار نا مشروع کسب جاه و مال کرده و آن را وسیله تحکم بر خلق سازد و عمداً برخلاف مصالح عمومی کار کنند، خائن ملی شناخته و تأمین عدالت اجتماعی و استرداد حق را در این موارد، حزب خلق فرض اساسی خود می شناسد.
- 12 - حزب خلق وفا داری خویش را بااساسات دیموکراسی و مشروطیت اسلامی از فرایض خود دانسته و لذا تأمین تعادل حقیقی را در بین قوای ثلاثه با تقنین، روشن ساختن حدود حقوقی را در اجتماع و تشریح وظایف دولت و ملت را وجیه خود می شمارد.

- 13 - اصلاح و تعدیل امور اجتماعی، تأمین عدالت اجتماعی در اخذ هر گونه مالیات و محصولات و فعالیت های اجتماعی، تأمین عدالت در تطبیق قوانین، عدم قایل شدن به هیچ گونه امتیازات در امور اجتماعی، مالیات و تکالیف عامه اجتماعی، اصلاح جریان امور به نفع خلق از وجایب اولیه حزب است.
- 14 - آزادی در فعالیت های اجتماعی اساس و فرض اولیه حزب بوده و لذا آزادی در تجارت و کسب صنایع و اتخاذ مسلک را در هر رشته، اساس دیموکراسی قبول نموده و مبارزه با هر گونه انحصارات شخصی و فردی که منافع خلق را تهدید می کند، فرض اولیه حزب است.
- 15 - حفظ روابط حسنه با همسایگان (تا جائیکه مخالف حقوق و آزادی و ناموس ملی نباشد)، اطاعت به قوانین عامه بین المللی، تأمین و اطاعت اساسات اولیه حقوق بشر (تا جائیکه با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد) و همکاری در راه صلح و سلم عمومی را حزب خلق از فرایض اولیه خود شمرده و از هر گونه همکاری در این راه دریغ نخواهد نمود.
- 16 - تأمین آزادی و حقوق طبیعی بشر یعنی مسئولیت حیات، مسکن، مرادات، آزادی فکر و بیان و ثنرات و آزادی در فعالیت های اجتماعی را اصل حقیقی و فطری حساب نموده و لذا هر گونه تجاوز باین حقوق فطری بشر را استبداد و تجاوز شمرده و مبارزه با هر گونه رأی و عمل را فرض اولیه و اساس فعالیت حزبی حساب می کند.
- 17 - تشکیلات حزب، وظایف شعبات مرکزی و ولایتی، نشر، اصلاح و تعدیل قانون اساسی تشکیلات اساسی دولت، قانون انتخابات، قانون تفریق وظایف مامورین، قانون کار و کارگر و عملی ساختن آنها و تأمین عدالت اجتماعی در هر ساحت توسط قانون از وظائف اساسی حزب خلق بوده و به اساس جریانات معلومه دیموکراسی تأمین میشود.
- 18 - دخول در زمره اراکین حزب به اساس پابندی به اخلاق حزبی یعنی فداکاری در راه تأمین وظیفه، رشادت، ثبات اخلاقی در راه نشر و تفهیم اساسات اسلامی و حزبی و دیموکراسی و تأمین حقوق

عامه حاصل شده و دیگر نوع امتیاز و ترقی را حزب مخالف عدالت اجتماعی حساب می کند.

19 - قانون وظایف داخلی حزب، شرایط قبول در اراکین حزب، اخطار و تهدید و حتی اخراج از حزب، تعیین اراکین حزب و تشکیلات آن با استشاره مجلس عمومی حزب به عمل آمده و اطاعت اساسات آن وظیفه هر فرد است.

20 - هر فردی که دارای تابعیت افغانی بوده باشد به شرطی که در سوابق آن اساسات حقوق عامه چیزی نباشد، بدون امتیاز داخل حزب شده می تواند.

21 - سن افرادی که شامل حزب میشود باید از هجده کم نباشد.

22 - اشخاصی که داخل حزب خلق می شوند، بایست ماهوار مبلغ ده افغانی جهت تقویه و پیشبرد امور حزبی تادیه نماید، کذا خرید یک سهم از اسهام صحنه ای خلق نظر حتمی است.

تبصره: اشخاص فقیر و نادار به صوابدید هیئت منتخبه مستثنی خواهند بود.

23 - اصلاح، تعدیل، حذف و یا ایزاد مواد به مرام نامه هذا به کثرت آرای مجلس عمومی حزب مربوط است (ولی هیچ ماده که منافی حقوق و آزادی عامه و یا وحدت ملی و یا خلاف دیانت اسلام و تهدید به حدود سیاسی افغانستان باشد، طرح و قبول شده نمی تواند).

24 - افرادی که درحزب خلق داخل می شوند، به کلمات ذیل قسم یاد می کنند: "من بنام خدای پاک و ناموس سوگند یاد می کنم که به تمام مواد اساسنامه حزب خلق صادق بوده و برای پیشبرد امورحزبی از هیچ گونه فداکاری دریغ ننمایم و درصورت خروج ازحزب نیز اسرار حزب را محفوظ نگاهدارم و الله، بالله، طلا." کسانی که آرزوی دخول درحزب خلق را داشته باشند، هر روز برای مراسم تحلیف دراداره جریده ندای خلق درجاده میوند از ساعت 3 الی 7 بعد ازظهرمراجعة فرمایند. «(پایان مرامنامه حزب خلق)

ب - محمودی و راه روش مبارزه او:

در آغازمطلب باید به تأکید خاطر نشان کرد که محتوای مرامنامه حزب "نداء خلق" با ملاحظه هریک مواد آن بیشتر از همه، انعکاس

دهندهٔ اعلاميه جهاني حقوق بشر است که البته با تغييرات کم و انطباق آن با شرايط افغانستان بازتاب يافته است. اينکه بعضی ها داکتر محمودی را پيرو اندیشه های کمونيستی میدانند، یک اشتباه است؛ افکار او بیشتر درمحورحمایت از یک نظام مشروطه در کشوری چرخد و بر نظام شاهی مطلقه انتقاد میکند. روش مبارزاتی محمودی در شورا به حیث یک منتقد نظام در جمع یک تعداد وکلای دیگر در حقیقت ماهیت "اپوزیسیون پارلمانی" آنها در جناح چپ را به نمایش میگذارد که نباید آنها وجه "ایدئولوژیک چپ" یعنی شیوه کمونيستی داد. (برای شرح مزید دیده شود: مبارز، عبدالحمید: تحلیل واقعات...، صفحه 158)

بعضی ها اندیشه های داکتر محمودی را "مائوئیستی" میخوانند، درحالیکه این ایدئولوژی درچین هنوز تعمیم نیافته و درآنوقت انقلاب دهقانی چین مصروف پیکارهای داخلی بود. مائوئسم در افغانستان بعداً در سالهای 1344 تحت نام "جریان دموکراتیک نوین" پا بعرصه وجود گذاشت و با انتشار جریده "شعلهٔ جاوید" به حیث اورگان نشراتی آن در بین مردم به حزب "شعله" مسمی گردید و گردانندگان آن را بیشتر برادران داکتر محمودی تشکیل میدادند که ربطی به اندیشه های سیاسی داکتر محمودی نداشت.



احسان لمربا نوشتن یک مقالهٔ مبسوط تحت عنوان "دکتور عبدالرحمن محمودی - ابر مردی در ردیف کاوه آهنگر" که درسه قسمت در وبسایت افغان جرمن آنلاین بتاريخ 18 مارچ 2018 چاپ شده است، در باره معرفی داکتر محمودی، افکار و نظریاتش مطالبی را به استناد مأخذ معتبر گردآوری کرده است. او دراین مقاله از قول داکترحسین بهروز می نویسد: داکترعبدالرحمن محمودی از اولاده ملا محمود معروف است که مسجد گذر وی در

کابل شهرت داشت. او در سال 1288 ش (1909 م) در کوچه تنورسازی شهر کابل زاده شد. پدرش کارمند پایین رتبه دولت بوده و پدرکلانش دکان کتاب فروشی داشت. دوران تعلیم را با آنکه با مشکلات اقتصادی زیاد گرفتار بود، موفقانه به پایان رسانید. در جوانی تلاش میکرد تا پدر فقیر را در مخارج زندگی یاری رساند. با وجود همه این مشکلات، فقر و تنگدستی، وارد فاکولته طب کابل شد. او در سال دوم پوهنتون بود که تخلص محمودی را برای خود برگزید که بعدها، خانواده او با همین شهرت، بلند آوازه شدند. (بهروز، داکتر حسین: "آزاده ای بر بلندای معرفت و شجاعت"، وبسایت آریایی

<http://www.ariaye.com/dari/mahmoodi.html>

احسان لمر از قول داکتر بهروز می افزاید: محمودی علوم عربی را طور معمول در مدارس محلی فرا گرفت و یکی از فارغ التحصیلان دوره اول فاکولته طب [پوهنتون کابل] میباشد. هنگامیکه بنابر ملالت صحتی برای تداوی به ترکیه سفر داشت در اثر جراحی یک کلیه خود را از دست داد. در آن وقت از اوضاع ناگوار سیاسی افغانستان و عدم مراعات حقوق بشر در افغانستان که در همان نزدیکی ها به عضویت آن [ملل متحد] پذیرفته شده بود، رساله نوشته به سازمان ملل ارسال کرد. پس از مراجعت به وطن به امور طبابت پرداخت. وی از دوکتورانی بود که داوطلبانه برای مبارزه با مرض "وبا" در اندراب و نور و نواح آن پرداخت و در آنجا با بدبختی مصابین تریاک برخورد و مدت های طولانی به معالجه فیزیکی و روحی آنها مشغول شد. پس از مراجعت به کابل او را به هرات فرستادند و در آن شهر پس از فعالیت های زیاد طبیبی و مجادله با مامورین مربوط نسبت به عدم مراعات امور وظیفوی و سوء استفاده ها از طرف سرطیبیب آنجا به مناطق دور دست هرات فرستاده شد. او را به غوروات اعزام کردند، در آنجا نارسائی های طبی و مشکلات زندگی مردم و محرومیت آنها را به چشم سر مشاهده کرد و کتابی در زمینه نوشت. پس از مراجعت از هرات به کابل بحیث رئیس حفظ الصحة مقرر گردید، ولی چون پیشنهاد های اصلاحی او عملی نمیگردید و برای آنها تخصیصیه و بودجه داده نمیشد، از کار رسمی صرف نظر کرد و به طبابت شخصی و

خصوصی پرداخت. در امور طبی هم سیستم خاص خودش را داشت که در ساحه عقلی و عصبی بکار میبرد و به موفقیت خاص درین رشته نایل آمده بود.

باز هم بقول داکتر بهروز: داکتر محمودی در دیدن مریض ها و رفتن به خانه های شان هیچ گونه طمع و توقع و شرایط خاص نداشت از نا پاکی و گل آلودگی و کثافت راه و دوری منزل حرفی در بین نبود. مراجعین وی محض مریض های عقلی و عصبی نبودند، هر مریض با هر شکایتی که نزد وی مراجعه میکرد، او میکوشید به هر نوعی که باشد با مریض و مریض دار کمک و استعانت برساند. چون شهریان کابل از طرز پیشامد محمودی در مورد غربا و ثروتمندان آگاه بودند، پولدار ها یا اینکه به وی مراجعه نمی کردند یا اینکه از اول مرحله قبول میکردند هر مقداری که فیس وی باشد، بپردازند و اکثر هم پیشکی می پرداختند. داکتر از اول به آنها می گفت که این پول و پرداخت اضافی برای جیب شخصی من نیست این همه برای تداوی مردم نادار و بی بضاعت به مصرف میرسد، مردم این گفته ها را به چشم سر مشاهده میکردند و بعضی ها اضافی هم استعانت می ورزیدند. شخصیت های بر سرکار دولتی زیاد تر نزد وی برای تداوی می آمدند؛ وی داکتر فامیلی بسیاری از فامیل های سرشناس و شناخته شده و کاردار دولت بود. وی برای مردم نادار یک تعداد بستر ها را تهیه کرده بود که کسانی که از اطراف می آمدند و جای شب گذرانی نداشتند بستر می داد و هم مریض های نادار را تا پایان تداوی شدن در آن جایگزین می ساخت. داکتر محمودی پیوسته از ادویه فروشی زین العابدین خان که در جوار معاینه خانه او قرار داشت بدهکار بود، زیرا وی برای مریض های نادار پول دوی شان را از حساب خود تادیه میکرد.

داکتر محمودی با احساس پاکی که نسبت به مردم و میهن داشت، نمی توانست آنچه را در مملکت میگذاشت، نادیده گیرد. بناءً در صحنه سیاست قدم گذاشت. و قتیکه فیض محمد خان زکریا در کابینه شاه محمود خان به وزارت معارف رسیده بود، از صدراعظم و اعضای کابینه دعوت کرد تا در سینمای کابل برای شنیدن کنفرانس او تشریف بیاورند و هم یک فلم جالبی را که نو به کابل رسیده بود، تماشا فرمایند. حینیکه فیض محمد خان بیانیه خود را تمام کرد،

داکتر محمودی خطابه ای در انتقاد از دولت و سیستم اداری ایراد نمود که مجلس برهم خورد و فلم تماشا نشد و محمودی برای دو هفته زندانی گردید که وی آن را "مهمانی در قصر صدارت" نام گذاشت. (بهرز، داکتر حسین: مأخذ بالا)

محمودی به زبانهای عربی، ترکی و انگلیسی مهارت و دسترسی کافی داشت و از ادبیات هر سه زبان بدون مشکل استفاده میکرد و همین باعث شد که با آثار آزادیخواهان برون مرزی هم تا جائیکه در دسترس قرار می گرفت، استفاده نماید. سنگر مبارزه محمودی از منبر و قلم شروع تا ستیج و خیابان و تربیون شورا ادامه داشت. در سال 1315 شمسی (1936) که محمدرسول خان پشتون گفتگوهایی را با غلام حسن خان صافی برای مذاکرات با آزادی خواهان و روشنفکران قندهار و مشرقی آغاز نمود، محمودی به آن دو ولایت مسافرت کرد و با آزادی خواهان و روشنفکران آنجا به مذاکره و تبادل نظر پرداخت. پس از مراجعت به کابل در فکر کاندید شدن به شورای ملی افتاد. او بر علاوه صحبت های خصوصی با روشنفکران و جوانان، درمساجد و جاهای دیگر برای مردم عوام خطابه میداد، تا آنکه محبوبیت و علاقه مردم نسبت به او بیشتر شد. باری در تکیه خانه عمومی منبر رفت و برای اولین بار تعریف واقعی سیاست را اینطور بیان کرد: "السیاست سوق الخلق علی مسایل دینهم"، یعنی سیاست راهنمایی و سوق کردن مردم است به کار هایی دینی و دنیایی شان، و سیاست را به معنی فریب و نیرنگ و بازی دادن تقبیح کرد. (احسان لمر از قول داکترحسین بهروز: مأخذ بالا)

حینیکه داکتر محمودی و غبار و تعدادی دیگر از همفکران شان در شورای ملی دوره هفتم راه یافتند، حضور شان در آنجا یک دوره تاریخ ساز بود و برای اولین بار به اقداماتی دست یازیدند که قبلاً در شورا نظیر نداشت، از جمله: مبارزه علیه خریداری غله از طبقه زراعت پیشه و روستایی به نرخ کاه ماش و فروش آن بر مردم شهری چند بار گرانتر، علیه بیگار، دفاع از آزادی قلم، زبان، اعتقادات، قانون مطبوعات، قانون انتخابات، بازرسی بودجه دولت مخصوصاً وزارت دربار، تفتیش مصارف وادی هیرمند و بالاخره تعویض قانون اساسی صورت می گرفت که اکثر آنها یا از طرف

مخالفين در راي گيري رد ميشد و يا از طرف هيئت رئيسه عمداً شامل اجندا و بحث در ولسي جرگه نمي گرديد. عمال دولت هم چند بار آنها را مورد حمله قرار داده و با چاقو کشي به ميدان آمدند. (براي شرح مزيد در زمينه در فصل مربوط شوراي ملي دوره هفتم مراجعه شود)

داکتر محمودي قبل از آنکه به نشر جريده "نداء خلق" به حيث اورگان نشراتي حزب "خلق" بيردازد، مقالاتي در جريده "انگار" به نشر رسانيد، و اما وقتي به نشر جريده "نداء خلق" آغاز کرد (اولين شماره آن بتاريخ 12 حمل 1330 چاپ و توزيع گرديد)، مردم که قبلاً با شهرت نيك او آشنا بودند، براي خريد اين جريده چنان علاقه نشان دادند که جريده ساعتی پس از نشر کلاً بفروش رسيد و با اين ترتيب در اثر تقاضای بيشتري مردم، هر بار به تعداد طبع آن افزوده مي شد.

جهت آشنائي با افکار محمودي و اهداف حزب او اينک توجه را به يکي از نوشته ها تحت عنوان "روش نامه ما" که در شماره سوم جريده "نداء خلق" به نشر رسيده و روش نشراتي حزب خلق را بيان ميکند، معطوف مي دارم:

«واقعاً جای بسیار شکر است اکنون خلق بسير حوادث مملکت خود علاقه گرفته و در چند روز مقالات بسیار متعددی بما رسیده است. با کمال ممنونيت به نويسندگان محترم عرض شکران نموده ولي با احترام روش خود را در آتی برای معلومات شان بعرض ميرسانيم:

نويسندگان عزيز! ما با ماضی سياه و چه بود و نبود، چي ها کردند و نکردند، درامه های ننگين و ممثلين آن سروکاری نداشته و نداريم؛ حال و آينده در نظر ما قيمت دارد. روزنامه ما کوچک و وقت ما تنگ است. نويسندگان ما از مظالم و سياه روزيهاء، رشوت ستانيها و خودسريها داستانها سروده ولي ما مامور تصفيه حساب ماضی نيستيم، ما نميتوانيم قانون متين حضرت خليفه دوم يعنی قانون مصادر علی العمال و ضبط اموال مامورين دولت را با حساب و سنجش عملی سازيم، ما محاکمه و دادگاه تشکيل نداديم که خوب و بد ديروز را سره کرده و مجسمه هرکس را در قبال نظرش مجسم سازيم. غايه حقيقي ما آگاه ساختن مردم بطرز تشکيل حکومت خلق يعنی حکومتی است که توسط راي آزاد مردم انتخاب شده و توسط

خلق یعنی بواسطه نمایندگان شان کابینه مسئول تشکیل گردیده و برای خلق یعنی مطابق میل و رضای مردم و برای راحت و سعادت شان کار کند و همین است تعریف حقیقی دیموکراسی.

ما آرزو داریم بخلق مفهوم قانون، حقوق و راحتی را که قانون اساسی و قوانین عمومی برای خلق تهیه میکند، حقوق حاکم و محکوم، طرز انتخابات وکلاء، حقوق وکلای شورای ملی، آزادی بیان، نشریات و اجتماعات سیاسی و تشکیل احزاب و یا جمعیت های سیاسی را بمردم بیاموزیم. ما آرزو مندیم بمردم نشان دهیم که چگونه با صبر، ثبات و استقامت بدون زور و تشدد از راه دیموکراسی بسر منزل نجات میرسند. ما سعی میکنیم حس مسئولیت و احترام قانون را در خلق بیدار نموده و بمردم طرز محاکمه آزاد و علنی و روش اثبات جرم و رویه با خلق را در وقت اتهام بجرم نشان داده و برای حصول این حق خلق مبارزه نماییم. اینک با تشریح مرام خود از نویسندگان محترم نیز تمنا داریم که برای رهنمائی خلق از قوانین اساسی سایرملل، طرز انتخابات شان، آزادی و حقوق شان، آزادی مطبوعات و روش آنها و خلاصه از اساسات اولیه دیموکراسی حرف زده، ترجمه کرده، امثله آورده و حساب دیروز را بعدالت الهی و تاریخ و حکومت خلق بسپارند.» (ختم نوشته)

هدف محمودی از نوشته فوق آن بود تا کسانی را که در نوشته های ارسالی خود به جریده نداء خلق بیشتر به شرح و بیان گذشته می پرداختند و بر اشخاصی انتقاد میکردند که هنوز حیات داشته و صاحب قدرت اند، متوجه ساخته و از آنها بخواهد تا توجه را به حال و آینده معطوف دارند.

اینکه چرا جریده "نداء خلق" با وجود احتیاط از طرف حکومت مصادره شد، نشر مرامنامه حزب "خلق" در شماره بیست و نهم جریده بود که به دلیل غیرقانونی بودن تشکیل احزاب، حکومت آنرا بهانه قرار داد و فعالیت نشراتی آن جریده را متوقف ساخت که البته در پشت پرده انگیزه های دیگر نیز وجود داشت که بعداً در مبحث انتخابات دوره هشتم شورای ملی به شرح آن خواهیم پرداخت.

حزب وطن:

الف - مرامنامه:

درباره حزب وطن، اهداف و تشکیلات آن بهترین مأخذ همانا توضیحات میر غلام محمد غبار شخص اول آن حزب است که در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (جلد دوم از صفحه 244 تا 254) نوشته است و در اینجا بعضی از قسمت های آنرا اقتباس میدارم. غبار می نویسد: «در 16 جدی 1329 (1950) حزب وطن در شهر کابل تشکیل شد و چون قانون احزاب وجود نداشت، طبق تعامل آنوقت در خواست تشکیل حزب با مرامنامه آن کتبا بنزد شاه تقدیم شد (صدراعظم در خارج کشور بود). مؤسسين حزب اينها بودند: میر غلام محمد غبار، سرور خان جويا، میر محمد صدیق فرهنگ، فتح محمد خان میرزاد، نورالحق هیرمند، برات علی خان تاج و عبدالحی خان عزیز.»

غبار در مورد مرامنامه حزب با اختصار به ذکر هفت موضوع ذیل می پردازد:

- 1 - حفظ تمامیت خاک و استقلال افغانستان،
- 2 - تعمیم اصول دیموکراسی در کلیه شئون اجتماعی مملکت،
- 3 - تقویة وحدت ملی در افغانستان،
- 4 - صرف مساعی در ترقی معارف عمومی، حفظ الصحة عمومی و اقتصاد عمومی افغانستان،
- 5 - تأمین عدالت اجتماعی و وقایة حقوق و منافع عامه،
- 6 - رفع مفاسد اجتماعی،
- 7 - احترام و پابندی بصلح و سلم عمومی جهان.

درباره پروگرام و تشکیلات حزب، غبار به تأسی از مرامنامه توضیحات آتی را ارائه میدارد و می نویسد: «برای تطبیق مواد مرامنامه حزب وطن شورای مرکزی پروگرام ذیل را تصویب میکند و تمام ارگان و اعضای حزب را به تعقیب و تمیل آن مامور می سازد:

- 1 - مبارزه بمقابل هر حرکت و اقدام و تبلیغ و تلقینی که هدف آن تجزیة خاک و یا جرح استقلال افغانستان باشد،

- 2 - تعمیم اصول دیموکراسی در تمام شئون اجتماعی مملکت، خصوصاً مساوات عمومی تمام افراد در مقابل قانون بدون تبعیض مذهب و نژاد و زبان، آزادی تقریر و اجتماع و کار و مسکن و مسافرت مطابق اصول دیموکراسی، تفکیک قوایی ثلاثه دولت از همدیگر و تعیین مسئولیت و حدود صلاحیت هریک،
 - 3 - مبارزه بمقابل هر حرکت و اقدام و تبلیغ و تلقینی که موجب ضعف وحدت ملی افغانستان و تقویه مخالفت و جدائی قومی و نژادی و مذهبی و سمتی گردد،
 - 4 - وضع یک پلان معارف عمومی مردانه و زنانه در شهر و دهات در بین نفوس کوچی و ده نشین و قبایل بغرض تطبیق تعلیمات عمومی اجباری، وضع پلان حفظ الصحه عموم، وضع پلان اقتصاد عمومی به اساس تقویه زراعت، تأسیس صنایع ملی، اداره و مراقبت فعالیتهای اقتصادی به منفعت عامه، تهیه کار برای عموم و بلند بردن سوبه اقتصادی مردم،
 - 5 - مصئون گردیدن جان و مال و حقوق تمام افراد از هر گونه تعرض و تجاوز و منوط گردیدن جزاء به احکام محاکم صالحه، تأمین منافع و حقوق عامه زارعین و کارگران و مستخدمین و مامورین، زنها و اطفال و معیوبین و معلولین بواسطه وضع قوانین و ایجاد مؤسسات حمایتی و تعاونی،
 - 6 - رفع مفاسد اجتماعی و خرافات و رسوم مضره مثل رشوت و تملق و اسراف و تجمل و غیره و تشویق مردم به زندگانی ساده و بی تکلف،
 - 7 - حفظ روابط دوستانه با تمام ملل به اساس احترام حقوق متقابل و حفظ مقام ابرومندانه افغانستان در جرگه ملل عالم.
- حزب سعی مینماید که از راه تبلیغ و تلقین و ارائه نمودن مثالهای عملی و انجام خدمات خالصانه اجتماعی افکار عامه ملت را باین پروگرام جلب و متمایل گرداند و برای وضع قوانین مناسب و مفید بغرض تطبیق پروگرام جد و جهد مینماید.»

غبار در مورد تشکیلات حزب نکات ذیل را بیان میکند:

- « 1 - اسم حزب وطن و مرکز آن شهر کابل است،
- 2 - هرکسی دارای ورقه تابعیت افغانی و سن رشد قانونی باشد، در حزب وطن پذیرفته شده میتواند. برای شمولیت در حزب باید

درخواست تحریری با تأیید دو نفر از اعضای حزب به هیئت عامل ولایتی که درخواست دهنده در آن سکونت دارد، داده شود. هیئت در رد و قبول در خواستها مختار است. کسیکه عضویت حزب پذیرفته شد، منشی هیئت ورقه عضویت اعطاء و از شمول او در حزب به دفتر مرکزی خبر میدهد،

3 - اعضای حزب مکلفند که ماهانه مبلغ یک افغانی بصندوق حزب بپردازند،...»

در مورد تشکیل شوراهای حزب در ولایات کشور نیز در ادامه این مواد تحت 9 ماده راجع به طرز کار، تشکیلات و سایر امور مربوطه از جمله: انتخاب نمایندگان برای اشتراک در شورای مرکزی، تعیین کاندید های حزب برای انتخابات پارلمانی پس از تأیید شورای مرکزی حزب و تعیین هیئت عامل، رئیس و منشی در هر شورای ولایتی شامل آن میباشد. در باره شورای مرکزی حزب نیز 6 ماده گنجانیده شده که در یکی از مواد آن آمده است: «شورای مرکزی حزب مرکب از نمایندگان شوراهای ولایتی به شمول ولایت کابل بوده و هر سال یک بار بین اول میزان و آخر قوس به هر تاریخ و محلی که هیئت عامل مرکزی تعیین کند، بصورت عادی منعقد میشود» همچنان در مواد دیگر طرز انتخاب هیئت عامل را از بین اعضای شورای مرکزی برای مدت یک سال و نیز وظایف و مکلفیت ها و مسئولیت های هیئت عامل مرکزی را به شمول انتخاب رئیس، یک نفر منشی و یک نفر صندوقدار از بین هیئت و یا دیگر اعضای حزب مشخص می سازد و در ادامه سه ماده دیگر در باره انضباط در حزب گنجانیده شده است.

دراخیر غبار از تصاویری که در اولین جلسه عمومی و شورای مرکزی حزب اتخاذ گردیده یاد آور میشود که: «اعضای هیئت عامل حزب در امور شخصی و رسمی خود تابع تصمیم هیئت عامل خواهد بود؛ اعمال و افکار اعضای حزب از جنبه اجتماعی آن زیر دقت و توجه حزب قرار خواهد گرفت. رفقای حزبی انضباط حزبی را دواطلبانه قبول خواهند کرد. قبول اعضای جدید مبنی بر کمیت نی، بلکه مبنی بر کیفیت عضو جدید خواهد بود. جلسات هیئت عامل هفته وار خواهد بود تا به پیشنهادات منشی حزب و سایر اعضا رسیدگی نموده تصمیم بگیرد.»

همچنان شورای مرکزی حزب در ارتباط با سیاست خارجی حزب تصمیم ذیل را اتخاذ کرد: «حزب در سیاست بین المللی در بین دو جبهه بلاکهای شرق و غرب از نظر صلح و جنگ پابند بیطرفی و صلح است، اما در عین حال طالب حقوق افغانستان و پشتونستان و تمام ملت هایی است که مورد تجاوز استعماری قرار گرفته اند، یعنی موضوع سیاست بین المللی حزب کشیدگی ها در بین دو بلاک شرق و غرب نیست، بلکه موضوع حزب کشیدگی ها بین ملل شرق و استعمار است. به همین سبب ارگان نشراتی حزب (جریده وطن) در مسایل پشتونستان و نفت ایران و کانال سویز مصر و غیره از حقوق ملی مردم خود و مردمان ایران و مصر و سودان و مراکش و هند و چین و غیره حمایت کرده است. لهذا خط مشی جریده وطن با مرام حزب موافق است.»

غبار در ادامه می افزاید: «ارگان نشراتی حزب جریده "وطن" بوده که بعد از نشر قانون مطبوعات در ماه حمل سال 1330 (مارچ 1951) به صاحب امتیازی اینجانب (میر غلام محمد غبار) تأسیس گردید و هفته وار نشر میشد. مدیر مسئول جریده اول علی محمد خان خروش و باز میر محمد صدیق فرهنگ بود. حکومت این جریده را در فیروزی 1950 (زمستان 1330) مصادره و توقیف نمود و حزب وطن در مرکز خود دارای تشکیلات و کتابخانه و دفتر و کنفرانسهای منظم بود». هیئت عامل مرکزی حزب به ده نفر میرسید: میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی خان تاج، عبدالحی خان عزیز، محمد اکبر خان پامیر، علی احمد خان نعیمی، حاجی عبد الخالق خان، عبدالحلیم خان عاطفی، میر علی احمد خان شامل و علی محمد خان خروش. «غبار از طرف هیئت عامل مرکزی به حیث رئیس و منشی عمومی حزب، برات علی تاج صندوقدار انتخاب شدند.

نمایندگان حزب وطن در شورای ملی عبارت بودند از: غبار وکیل کابل، سید محمد دهقان از بدخشان، سخی امین از دوشی و محمد طاهر خان غزنوی....؛ همچنان سرور جویا، محمد آصف آهنگ، شیر محمد آسیابان، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی تاج و محمد حسین نهضت از اعضای حزب به حیث وکلای انتخابی بلدیة کابل در انجمن بلدیة اشتراک داشتند.

بعدها حین تدویر انتخابات شورای ملی دوره هشتم که در اثر مداخله دولت محمودی و غبار نتوانستند به وکالت شورای ملی راه یابند، مظاهرات گسترده در کابل به حمایت از دو کاندید فوق براه انداخته شد و اوضاع تا حدی برهم خورد و حکومت تصمیم گرفت تا بنام محرکان مظاهره یک تعداد را باز داشت نماید و اعلامیه ذیل را بتاريخ 14 ثور 1331 از طریق رادیو و روزنامه های انیس و اصلاح به نشر سپرد:

«از چندی به اینطرف عده از عناصر ماجراجو برای اخلال امنیت و به نفع دشمنان مملکت توطئه ها و فعالیت های تخریبی بعمل می آوردند و چون پولیس امنیتی از مدتی مراقب اوضاع بود، بالاخره بغرض حفظ امنیت و مصالح کشور، ایندسته هنگامه طلب را گرفتار و توقیف نمود. اسمای آنها بقرار آتی است: میرغلام محمد غبار، عبدالرحمن محمودی، عبدالحی عزیز، میرمحمد صدیق فرهنگ، براتعلی تاج، غلام سرور جويا، عبدالقیوم رسول، علی محمد خروش، فتح محمد، سلطان احمد پسر مرحوم علی احمد خان، نصرالله یوسفی، غلام فاروق اعتمادی، امان الله محمودی، ابوبکر [داکتر]، عبدالحلیم عاطفی، علی احمد نعیمی، محمد رحیم محمودی.»

غبار می نویسد: اشخاص ذیل در ارتباط به عضویت حزب وطن زندانی شدند: داکتر ابوبکر، داکتر عبدالقیوم، داکتر غلام فاروق اعتمادی، عبدالحی عزیز و سلطان احمد لویناب برای یکسال از 1331 تا 1332 و چند نفر دیگر از جمله غبار، فرهنگ، عبدالحلیم عاطفی، علی احمد نعیمی و علی محمد خروش از سال 1331 تا 1335 در محبس گذرانیبند و سه نفر دیگر هریک فتح محمد میرزاد، سرور جويا و برات علی تاج بیشتر از ده سال را در زندان سپری کردند که سرور جويا در سال نهم حبس در زندان وفات کرد. در سال 1335 صدراعظم محمد داؤد رسماً انحلال حزب وطن را اعلام نمود و برای یک تعداد از آنها پیشنهاد کرد تا با حکومت همکاری نمایند که عده ای آنرا پذیرفتند و تعدادی از همکاری دوری جستند. (برای شرح مزید مطالب فوق دیده شود: "افغانستان در مسیر تاریخ"، تألیف غبار، جلد دوم، صفحات 244 تا 254)

عبدالحمید مبارز- یکی اعضای حزب خلق و همکار نزدیک داکتر محمودی در باره همکاری بین احزاب مذکور به این نکته اشاره میکند: «درین عصری که میرغلام محمد غبار، دکتور عبدالرحمن محمودی و ویش زلمیان با حلقه های سیاسی شان از لحاظ سیاسی ازدموکراسی ملی دفاع میکردند و باهم تفاوت بزرگی نداشتند، اینکه چرا سه جریان سیاسی بوجود آمد و وحدت نکردند، ناشی از خودخواهی های است که متأسفانه ما افغان ها به آن مواجه بوده و مواجه میباشیم و باعث بسا بدبختی ها و ناکامی ها برای مردم و وطن ما شده است.» (مبارز، عبدالحمید: "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان..."، صفحه 134)

ب - غبار و اندیشه های او:

میر غلام محمد غبار فرزند میر محبوب کابلی بود که در سال 1276 در شهر کابل چشم دنیا گشود، دروس ابتدائی را در دامن فامیل فرا گرفت، در اواخر دوره سراجیه با جوانان مشروطه خواه محشور گردید و ضمن ماموریت دولت در کابل و هرات و نیز به حیث نماینده تجارتی کشور در مسکو و سپس در سال 1303 برای مدت کوتاه با سپهسالار محمد نادر خان در نمایندگی سیاسی افغانستان در پاریس به حیث سکرترایفای وظیفه کرد و در آغاز سلطنت محمد نادرشاه به سرکتابت سفارت افغانی در برلین مقرر شد و این آخرین ماموریت او در دولت بود که فقط یک سال دوام کرد و دوباره به وطن فرا خوانده شد. از آن به بعد غبار به تحقیق در باره تاریخ کشور پرداخت و عضو انجمن ادبی کابل گردید. در سال 1311 حکومت او را با برادرانش باز داشت و در زندان "سرای موتی" در شهر کابل زندانی کرد که مدت چهار سال را در آنجا گذشتاند و پس از رهائی حکومت او را با فامیلش نخست به "بالا بلوک" فراه سپس به شهر قندهار تبعید کرد. در سال 1320 اجازه اقامت به شهر کابل برایش داده شد و دوباره به عضویت انجمن تاریخ شروع بکار کرد. غبار که بین شهریان کابل بیک چهره مبارز و مردم دوست تبدیل شده بود، توانست در سال 1328 به وکالت مردم کابل در دوره هفتم شورای ملی انتخاب گردد و راه مبارزه پارلمانی با داکتر محمودی و دیگر همفکران مشروطه خواه را در پیش گیرد و در عین زمان به همکاری تعدادی از همفکران

به تأسیس حزب وطن و نشر جریده "وطن" پرداخت. در سال 1331 که انتخابات دوره هشتم شورای ملی براه افتاد، در اثر مداخله حکومت در امور انتخابات نتوانست بار دیگر به وکالت برسد. دیری نگذشت با عده ای دیگر زندانی شد و هشت سال را در زندان گذشتاند. غبار بعد از یک عمر تلاش برای دموکراسی و حکومت مردم و نوشتن چند اثر ماندگار بالاخره در اثر مریضی در سال 1365 در برلین وفات کرد و جنازه اش به کابل انتقال در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

آنچه نام غبار را برای همیشه جاودان ساخت، همانا نشر کتاب مشهور او "افغانستان در مسیر تاریخ" در دو جلد است که جلد اول آن در زمان حیاتش بعد از نشر برای مدتی توقیف شد و اما جلد دوم را بعد از وفات او پسرش حشمت خلیل به نشر رسانید. جلد اول بعد از نشر تاحال به حیث یک مأخذ مهم تاریخ قدیم و معاصر کشور مورد استفاده محققان قرار گرفته و با وجود بعضی کمبودها و خلاء ها باز هم به صراحت میتوان گفت که: اگر فیض محمد کاتب کتاب قطور "سراج التواریخ" را نمی نوشت و اگر غبار کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را تألیف نمیکرد، تاریخ معاصر کشور در تاریکی قرار میگرفت. در جلد دوم کتاب مذکور مطالبی به نظر میخورد که بعضاً قابل بحث پنداشته میشوند.

غبار در شیوه تاریخ نگاری سبک خاص خود را دارد: از نظر فصاحت و سلاست توان نویسندگی غبار را به اثبات میرساند و از نظر شیوه تحقیق با آنکه از فقدان ذکر مأخذ خلاء دارد، اما بررسی های او موجه و مرادف با اسناد میباشد. متود تحقیقی او بر مبنای روش مشهور "دیالکتیک تاریخی" استوار است و دوره های تکامل تاریخ کشور را از آن دریچه یعنی از فئودالیزم و تشکل بورژوازی و بالاخره سرمایه داری بررسی میکند که در متن کتاب مذکور بارها به این دوره ها اشاره گردیده است.

مبارزه دوامدار غبار، تحمل رنج فراوان زندان و تبعید طولانی در راه دموکراسی، مشروطه خواهی و بعضاً میلان واضح بسوی افکار "چپ ایدئولوژیک" موجب شهرت او در بین نسل جوان به حیث یک شخصیت کرسماتیک، وطندوست، صادق و صریح الهجه

گردید و کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" بدون تردید او را به یک شخصیت ماندگار افغان در تاریخ مبدل ساخت.

"حزب دموکرات ملی" مسمی به "کلوپ ملی":

الف - چگونگی تشکیل و رهبریت آن:

راجع به کلوپ ملی یک تعداد نویسندگان درآثار خود مطالبی بیشتر انتقادی نوشته اند، بخصوص آنده تاریخ نویسان منسوب به احزاب دیگر از جمله: غبار، فرهنگ و مبارز که خود در جریان فعالیت های سیاسی آنوقت سهیم و شریک بودند. واضح است که آنها در مجموع از موقف احزاب منسوبه خود در برابر یک حزبیکه متشکل از یک عده دولتمردان آنوقت بود، دفاع کرده و مسایل را طوری مطرح ساخته اند که گویا آنها با انتقاد بر عملکرد رژیم، خود را مهد روشنفکری و دموکراسی دانسته و طرف مقابل یعنی حزب دموکرات ملی (در راس آن محمد داود) را محض برای رسیدن «به قدرت، جاه طلبی و دیکتاتوری» با نام «فریبنده دموکراتیک ملی» وانمود کرده اند که داخل میدان مبارزات سیاسی گردیده بود.

دربرابر نظریات غبار، فرهنگ و مبارز در باره "کلوپ ملی" که فوقاً به آن اشاره شد، لازم است موضوع را از زبان کسی گزارش داد که خود شخصاً در جریان شکل حزب دموکراتیک ملی قرار داشته و رویداد ها را در کتاب خاطرات خود زیر نام "سرگذشت من" به قید قلم آورده و این کتاب چند سال بعد از وفات نویسنده آن بوسیله یکی از نزدیکان او به چاپ رسیده است. این شخصیت سید شمس الدین مجروح است که همه با نام او آشنا هستند و ضرورت به معرفی ندارد. آنچه در ذیل بیان میگردد، اقتباس از آن کتاب است که جنبه های مختلف تشکیل این حزب را شرح میدهد.

مجروح می نویسد: «بعد از جنگ دوم جهانی و تقسیم نیم قاره هند به دو مملکت (هند و پاکستان) افغانستان در یک مرحله نوین تاریخی خود داخل شده بود و درسیاست داخلی و خارجی به راه و روش سیاسی خود تجدید نظر را ضرورت داشت و به تبدیل آن پرداخت». او در مورد تغییر در سیاست داخلی اذعان میدارد که: «حکومت در سیاست داخلی خود مجبور بود قدمی دیگری در راه

دموکراتیک ساختن نظام بردارد و به حکومت توسط مرد قوی مثل محمد هاشم خان صدراعظم (عم اول شاه) و راه و روش او خاتمه دهد. همان بود که سپهسالار شاه محمود خان (عم دوم شاه) بحیث صدراعظم تعیین شد و محبوسین سیاسی را آزاد ساخت، به جراید و مجلات شخصی اجازه نشر و اشاعه اعطا شد، انتقاد و اعتراض بر حکومت و مجاری آن معمول گشت. برای تشکیل احزاب و فعالیت های سیاسی از طرف جوانان و منورین جد و جهد براه افتاد، حزب وطن و ندای خلق و ویش زلمیان و افغان ملت و حزب خلق مارکسیست ها (درابتداء بصورت غیرمرئی و نهانی) به صورت غیررسمی به میان آمدند و برای بنیان گذاری آن رهبران دست بکار شدند و به پخش نشریات، جراید و رساله ها می پرداختند و برای جذب و جلب اعضای احزاب می کوشیدند.

مجروح می افزاید: «درین گیرودار یک حرکت دیگری که از طرف بعضی اراکین مهم حکومت وقت پشتیبانی می شد، به راه افتاد. این حرکت بنام "کلوپ ملی" بود و هدف آن جمع آوری روشنفکران و جلوگیری از تفرقه و تعدد زیاد احزاب بود که آهسته آهسته باید نمایندگانی در شوری بفرستند و سهمی در حکومت داشته باشند و روزی بتواند به نام حزب اکثریت، حکومتی بسازند. مؤسسين و پشتیبانان این حرکت سردار محمد داؤد وزیر دفاع و سردار محمد نعیم وزیر خارجه و عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد و چند نفر دیگر بودند». (سید شمس الدین مجروح: "سرگذشت من"، به اهتمام سید فضل اکبر، مطبعه افغانستان تایمز، کابل، سال 1391، صفحه 94 تا 96)

ب - مرامنامه:

چون در آنوقت قانون احزاب در کشور وجود نداشت، لذا این حزب بیشتر بنام "کلوپ ملی" شهرت یافت و در بعضی موارد به آن "انجمن" نیز خطاب میکردند. مرامنامه حزب شامل مواد آتی بود:

«1 - باید اعضای حزب بدین مبین اسلام مشرف و دارای تابعیت افغانستان باشد.

2 - باید اعضای حزب بمقام سلطنت مشروطه افغانستان تعهد و وفاداری داشته باشد.

3 - بايد اعضاي حزب بقاي خود را در بقاي استقلال ملت افغانستان بشکل تمام آن بدون هيچگونه حد و قيد و تماميت خاک وطن مربوط دانسته و تمام مدارج سعادت کشور و ملت را بدان منحصر بشناسد.

4 - بايد با اصول ديموکراسي (حاکميت ملت) اساس تعليمات دين مابين اسلام و نتايجي که ملل مترقيه عالم از اصول فوق گرفته اند، عقیده راسخ داشته باشد.

5 - بايد اعضاي حزب با تساوي کامل در مقابل قانون و بدون رعايت نسب، خانواده، تمول و رسوخ شخصي، احترام کامل به کليه قوانين مملکت داشته باشد.

6 - بايد اعضاي حزب داراي پايه بلند اخلاقي باشد.

7 - اعضاي حزب بايد بمفهوم ترجيح منافع ملي بر منافع شخصي اعتقاد راسخ داشته و عملاً از آن پيروي کند.

8 - اعضاي حزب بايد عدالت را اساس استقرار جامعه و خوشبختي ملت دانسته و براي تأمين آن در مملکت سعي را وظيفه ايماني و ملي خود بدانند.

9 - اعضاي حزب بايد وحدت ملي را تهداب قوه مادي و معنوي ملت افغانستان دانسته و براي رفع تفرقه قومي هرگونه مجاهدت نمايد.

10 - اعضاي حزب بايد معتقد باشد که فساد و پراگندگي در مؤسسات دولتي و عمومي باعث خساره ملت بوده و با تأمين اصول قانون از هر گونه انارشي جلوگیری بعمل آرند.

11 - بايد کارهاي دولتي و عامه بدون رعايت نسب، مکنت و رسوخ شخصي باشخاص ذيصلاحيت آن سپرده شده و از حيف و ميل مبالغ دولتي و ملي شديداً جلوگیری بعمل آيد.» (غبار: افغانستان در مسير...، جلد دوم، صفحه 242)

مجروح راجع به چگونگي شمول خود در اين حزب مي نويسد: «در کابينه شاه محمود خان، سردار محمد داؤد بحيث وزير دفاع و معاون صدارت تقرر يافته بود و امور وزارت داخله و رياست قبایل و سرحدات در تقسيم وظائف بحيث معاون به او محول شده بود، روزي او مرا نزد خود در صدارت خواست.... و گفت شما را به حيث کفيل رياست سرحدات و قبایل ميخواهم با ما کارکنيد... مدتي

به حیث کفیل و بعد بحیث رئیس قبایل و عضو مجلس وزراء به ایفای وظیفه می پرداختم». (عکس مقابل: عبدالمجید زابلی)



حینیکه موضوع تشکیل "کلوپ ملی" مطرح بود، مجروح می نویسد: «اول عبدالمجید خان زابلی موضوع را با من در میان گذاشت و مرا به عضویت آن دعوت کرد، من شک و تردد خود را اظهار کردم، اما او خوش بین بود و گفت این دو سردار جوان (داؤد و نعیم) از اوضاع جهان بیخبر

نیستند و حاضر شده اند تغییر مثبت و مطلوبی را در افغانستان به وجود آورند. آنها مثل اعمام شان فکر نمیکنند، روشنفکر و واقع بین هستند. ممکن است به کمک آنها یک تحول و انکشافی به وجود آید. من [مجروح] که به این عقیده رسیده بودم که بدون کمک و معاونت چنین اشخاص در دستگاه دولت به وجود آمدن انکشاف و تحول سیاسی امکان ندارد، لهذا استدلال او را غیرمنطقی نیافتم و گفتم یک تجربه بدی نیست و باید این تجربه را نیز انجام دهیم و او [عبد المجید خان] گفت سردار محمد داؤد با شما تماس خواهد گرفت، طوریکه وعده کرده اید، رد نکنید.»

جریان بعدی را مجروح چنین شرح میدهد: «روز دیگر سردار محمد داؤد مرا در منزل خود وقت ملاقات داد؛ به ملاقات او به خانه شان رفتم. او این موضوع را طرح کرد و پروگرام کار این کلوپ [کلوپ ملی] و هدف آنرا توضیح داد. من گفتم سردار صاحب کار مناسبی است و اقدام نیکی است، اما باید ملتفت باشید که جوانان و منورین افغانستان بدون جدائی حکومت از سلطنت به هیچ تبدیلی و تحولی دیگر قناعت نخواهند کرد، آنها میخواهند حکومت به خانواده سلطنت مربوط نباشد و نزد شورا مسئول باشد و به اساس رأی اعتماد اکثریت به وجود آید. حالا شما چه فکر میکنید، مرحله

چنین تغییر اساسی رسیده است یا نه و آیا شما و صدراعظم صاحب (سپهسالار) و اعلیحضرت به این کار موافقه خواهید کرد یا نه؟»

مجروح می نویسد که محمد داؤد به جوابش چنین گفت: «هدف نهائی همین است که گفتید، در آخر باید این تفکیک عملی شود، برای عملی شدن آن بعضی کارهای مقدماتی لازم است که از آن جمله ما تأسیس چنین انجمن [کلوپ ملی] را در نظر گرفته ایم. در این انجمن جوانان و اعضای حکومت فعلی باهم آشنا خواهند شد، پالیسی مشترکی بوجود خواهد آمد و نقاط اصلی و بنیادی تحول آینده تثبیت خواهد گشت که در آن وقت انتقال قدرت به آسانی و بدون دردسر صورت خواهد گرفت و حکومت آینده و بعضی وکلای شورا متشکل از اعضای این انجمن خواهند بود.»

مجروح می افزاید: «من موافقه کردم و آنرا کار نیک و فرخنده گفتم و فردای آن در کلوپ به جلسه دعوت شدم، مراسم عضویت انجام یافت و در مجلس بعدی که اعضای انجمن به پانزده نفر رسیده بود، مرا به حیث سرکتر عمومی کلوپ انتخاب کردند.» (مأخذ فوق: صفحه 108 - 111)

مجروح می نویسد: «چون من در بین روشنفکران و عناصر ناراض دولت، دوستان و رفقای زیاد داشتم، برای من از طرف مجلس وظیفه داده شد با آنها مفاهمه کنم و به عضویت انجمن آنها را دعوت کنم.... اول خدمت آقای غبار و دکتور محمودی رسیدم که طرح یک پارتنی را ریخته بودند و اخباری شایع میکردند. با آقای غبار سابقه طولانی دوستی و محبت و تبادل فکر سیاسی و ادبی موجود بود، اما با آقای محمودی در اواخر آشنائی و معرفتی حاصل شده بود که سابقه طولانی نداشت. آنها گفتند عیبی ندارد، به مجلس کلوپ می آیند و با اعضای دیگر تماس میگیرند و ارزیابی خواهند کرد، بعد تصمیم خود را اعلان خواهند کرد. من موافقه کردم، اما روز بعد که به مجلس آمدند از جریان کار و اهداف آن پرسشها کردند ... و مرخص شدند و روز دیگر تصمیم منفی خود را ابلاغ کردند و از شمولیت به این انجمن ابا ورزیدند.» (مجروح: "سرگذشت من"، کابل 1391، صفحه 111)

به گفته مجروح: «ز ابلی با تماس مکرر خواست در حضور من با غبار و محمودی در منزل خود ملاقات کند. درین مجلس فقط همین چهار نفر باهم نشستیم و تا آخر شب به گفتگو پرداختیم و دلائل مثبت و منفی یک دیگر خود را شنیدیم. آقای غبار و محمودی اصرار داشتند که حکومت در مرحله نخست حزب مخالف را رسماً بپذیرد و به آن مجال فعالیت بدهد و خودش هم به تشکیل حزب بپردازد، ما به این عقیده بودیم که چون حکومت برای این کار حاضر نیست، در مرحله نخست همین فعالیت که آغاز میشود، غنیمت است و شاید این فرصت را از دست دهیم، زیرا هیچ حرکتی در این وطن به نرمی و آسانی صورت نخواهد گرفت تا حکومت با آن موافقه نداشته باشد. ما این سیر تکاملی را که از دوره سردار محمد هاشم خان به دوره سردار شاه محمود خان رسیده بود، امید بخش یافتیم، اما متأسفانه به قناعت آنها پرداخته نتوانستیم.»

مجروح در این ارتباط به چهار موضوع بسیار مهم اشاره میکند و می نویسد:

«اول: جوانان افغانستان متأسفانه با خود پروگرام سنجیده و درستی نداشتند و تنها آرزوی تغییر حکومت و یا از بین بردن حکومت مرام بود، اما اینکه خلاء را چه چیزی پر خواهد کرد، به آن فکر نمی کردند.

دوم: در بین خود هم اتفاق نداشتند و در همان مرحله نخست مشق یک دموکراسی ابتدائی به گروه های متعددی منقسم شدند و به نشر جراید متعدد که ارگان حزب یا گروه شان باشد، پرداختند. آقای غبار و محمودی هم انشعاب کردند و دیر زمانی باهم سازگار نماندند.

سوم: به عوض برانداختن حکومت و آوردن انقلاب، اگر به متشکل ساختن جمعیت خود سعی مبذول میداشتند و با مردم تماس میگرفتند و اعضای بیشتر و افکار بیشتر را جلب میکردند، بهتر می بود. این کار را هم نکردند و هم در تماس به مردم و کمپاین در اطراف، فضای فعالیت هم برای شان مساعد نبود.

چهارم: بر علاوه مخالفت با دولت، با انکشاف اقتصادی دولت هم به نظر منفی می نگرستند و علناً طبقه سرمایه دار و بورژوا را تقبیح

میکردند و با این طبقه مخصوصاً با آقای زابلی هم راه مخالفت اختیار میکردند.» (مجروح: "سرگذشت من"...، صفحه 112 و 113)

رقابت بین کلوپ ملی و احزاب خلق و وطن:

نگاهی به نظر انتقادی غبار در مورد کلوپ ملی میتواند دلیل یا دلایل عدم همکاری حزب وطن را به وضاحت وانمود سازد، چنانچه غبار می نویسد: «وقتی که حکومت جریانات سیاسی روشنفکران افغانستان را در پارلمان و حلقه های سیاسی و اتحادیه محصلین و غیره بدید، بغرض تضعیف و جلوگیری از نشو و نما [نموی] شان، خواست اینکار را بدست خود بگیرد، لهذا به تشکیل یک پارتی [حزب] دولتی پرداخت»؛ غبار با لحن انتقادی درباره کلوپ ملی چنین می نویسد: «این پارتی که برای عوامفریبی نام "دیموکرات ملی" بخود نهاده بود، مستقیماً با اجازه کتبی شاه از طرف سردار محمد داؤد خان عموزاده و یازنه شاه و وزیر حرب، عبدالمجید خان زابلی سرمایه دار و تاجر بزرگ و وزیر اقتصاد، سردار فیض محمد خان زکریا ممثّل اریستوکراسی و وزیر معارف، علی محمد خان بدخشی سمبول محافظه کاری و معاون صدراعظم، تأسیس گردید و اعضای این حزب متنفذ و متمول مرکبی بودند از چند نفر سرداران محمدزائی و جنرالهای اردو، تاجر و ملاک بزرگ، عده از وزرا و مامورین عالیرتبه، و در مرتبه اخیر چند نفر روشنفکر سازشکار.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 241 و 242)

درمیاننامه حزب خلق در جوار نقاط مشابه با دو حزب دیگر، در بعضی موارد توضیحات خاص به نظر میرسد که آنرا در جزئیات تاحدی متمایز از دو حزب فوق می سازد؛ طورمثال در ماده 9 آن آمده است که: «حزب خلق کار را یگانه عامل سعادت دانسته، بیکاری را ننگ و عار شمرده و لذا برای تولید دستگاه های کار در سرتاسر مملکت رهنمائی خلق بکار توسط تعلیم و تربیه عصری، تأمین عدالت اجتماعی درکار، حقوق کارگران، رفع اسارت و استثمار در ساحت کار، تأمین حقوق کارگر در زمان کار و بیکاری

و تضمینات اجتماعی در کار را توسط قانون فرض خود دانسته و پیشرفت در کار و اخذ مقام را مربوط به هیچ نوع امتیاز شخصیت و قومیت ندانسته، بلکه فقط و فقط مهارت و فداکاری و استعداد در کار را اساس پیشرفت و احراز مقامات مناسب قبول میکند. «در ماده 12 تأکید گردیده بر اینکه: «حزب خلق وفاداری خویش را بااساسات دیموکراسی و مشروطیت شاهی اسلامی، از فرایض خود دانسته و لذا تأمین تعادل حقیقی را در بین قوای ثلاثه، با تقنین و روشن ساختن حدود حقوقی را در اجتماع و تشریح وظایف دولت و ملت را وجبیه خود میشمارد.»

تا اینجا فعالیت احزاب و تقاضا های شان چه از طریق نشرات آزاد و چه بوسیله راه اندازی مظاهرات برای حکومت آنوقت قابل تحمل بود، اما وقتیکه جریان سیاسی مخفی بنام "حزب اتحاد" به سرکرده گی خواجه محمدنعم و سید اسمعیل بلخی تشکیل شد، حوصله حکومت بسر رسید، زیرا گردانندگان این حزب مخفی به این فکر بودند که: «تا زمانیکه برتسلط تحمیلی خاندان حکمران خاتمه داده نشود، هیچ ریفورمی در افغانستان عملی شده نمیتواند.» به قول غبار: «لذا [آنها] مصمم شدند یک حلقه سری در کشور بوجود آورده و بوسیله ترور و کودتا سلطنت را معدوم و زمینه تشکیل دولت جمهوری را آماده نمایند...» (غبار... صفحه 259)

طوریکه غبار در مجموع به خواست اساسی احزاب در این دوره می نویسد: «این نهضت سیاسی درافغانستان الغای امتیاز و انحصار سیاسی خانواده حکمران کشور و ابطال امتیاز و انحصار اقتصادی سرمایه بزرگ را میخواستند. لغو رژیم اریستوکراسی و اولیگارش و آزادی و مساوات عمومی را طلب میکردند. این جنبش از منافع دهقان، پیشه ور، کارگر و مامور پائین رتبه سخن میراند و در سیاست خارجی بیطرفی مثبت کشور را شعار میداد...»

از توضیحات فوق معلوم میشود که کلوپ ملی (حزب دیموکرات ملی) میخواست زمینه های تحول را به اساس یک تکامل تدریجی قدم بقدم آماده سازد، در حالیکه رهبران حزب وطن و خلق تلاش میکردند جامعه را به یکبارگی از یک نظام سلطنتی محافظه کار به سوی یک نظام دموکراسی یعنی شاهی مشروطه و حتی به نظر بعضی از این جریانها به جمهوری تغییر دهند که حکومت وقت با

این تغییر کلی و فوری موافق نبود و همین تفاوت نظر موجب گردید که کلوپ ملی و احزاب وطن و خلق باهم آمیزش نکنند.

طوری‌که بعداً بیان خواهد شد، شدت کلام احزاب خلق و وطن با گذشت هرروز بیشتر و لحن شان در برابر حکومت و نظام سلطنتی شدیدتر می شد و حتی راه اندازی مظاهرات و دادن شعار های ضد حکومت با ملاحظه جریانات و رویدادها در ایران و نیز با تبلیغات زهرآگین پاکستان علیه خانواده سلطنتی، حکومت را دچار نگرانی شدید از آینده ساخت. حزب دموکراتیک ملی (کلوپ ملی) که جداً طرفدار اقدامات مقتضی با شرایط عینی و ذهنی کشور بود، کوشید تا بجای کنار آمدن با احزاب خلق و وطن خود در صدد کسب قدرت بیفتد.

فصل نهم

انتخابات دوره هشتم شورا و

مظاهرات گسترده در کابل

بر علاوه جنبش های سیاسی که با نشر جراید "انگار"، "وطن"، "نداء خلق" و بعداً "ولس" و دیگر نشریه ها فعالیت داشتند، بین اعضای شورای ملی (دوره هفتم) که تعداد مجموعی شان به 171 نفر (بشمول غبار و محمود - وکلای شهرکابل) میرسید و به قول غبار به سه دسته تقسیم شده بودند: "روشنفکران مبارز مخالف دولت، گماشتگان دولت و اشخاص بیطرف" نیز جبهه گیری ها ایجاد گردیده و بین اعضای "دست راست و دست چپ" شورا در برخی موضوعات اختلاف نظر ها پدیده آمده بود که حتی منجر به برخوردهای فیزیکی گردید. حکومت به این نتیجه رسید که ادامه اوضاع ممکن موجب بحران گردد و لذا کوشید با پایان رسیدن مدت کار سه ساله شورا در ختم سال 1330 در انتخابات دوره هشتم شورا مداخله کند و از ورود اشخاص مربوط به "دست چپ" در شورا بطور مستقیم و غیرمستقیم جلوگیری نماید. اینکار موجب بروز مظاهرات گسترده در کابل گردید. (برای شرح مزید دیده شود: غبار ...، از صفحه 258 تا 271)

پس از پایان دوره هفتم شورا، مقدمات انتخابات دوره هشتم سر برآه شد، عکسهای محمودی و غبار در بازار ها پخش گردیده بود و اسم هر دوی شان بر سر زبان ها بود و اهالی کابل یقین داشتند که دو نفر وکیل آنها محمودی و غبار بدون کدام مشکل انتخاب خواهند شد، ولی پلان و پروژه دولت در این زمینه کاملاً شکل دیگر داشت و دولت از دموکراسی مستعجل خود پشیمان شده بود.

غبار با انتقاد بر شاه محمود خان و روش او که تاچندی قبل او را همین گروپ ها "پدر دموکراسی" لقب داده بودند، چنین می نگارد: «درختم سال 1330ش دوره سه ساله شورای هفتم پایان رسید و روز 31 حمل 1331 (اپریل 1952) روز انتخابات جدید اعلام شد.

حکومت شاه محمودخان که تا آنوقت تمام جنبشهای سیاسی، احزاب، اتحادیه محصلین و جراید آزاد و فعالیتهای شورای هفتم را خاموش نموده بود، مصمم بود که این اختناق را جداً حفظ نماید، زیرا خانواده حکمران نمی خواست ریفورمهای را که جبر زمان و اوضاع سیاست داخلی و بین المللی بر دوش او تحمیل میکرد، در سایه آن جنبشهای سیاسی که از طرف پایان پیش کشیده میشد، بشکل اجباری عملی نماید، بلکه میخواست مردم و نمایندگان مردم را با استعمال قوت بجای سابق نشانده و آنگاه قسمتی از ریفورمها را که با منافع اصلی خانواده حکمران چندان تناقض نداشته باشد، از بالا و از طرف خود در محل اجراء گذارد. اینست که سرکوبی تمام نهضت‌های جدید به شاه محمود خان صدراعظم محول گردید تا سلطنت ابتکار هر عمل اصلاحی جدید را منحصرأ در دست خویش داشته باشد.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 268)

حکومت شاه محمود خان خواست یا مجبور بود تا در انتخابات دور هشتم مستقیماً مداخله نماید. داکتر نصرالله یوسفی از قول پدر خود حیات الله یوسفی که نماینده دکتور محمودی در حوزه انتخاباتی بود، میگوید که: در رأی شماری محمودی 14000 رأی و حریف دولتی او بیش از 5 یا 6 هزار رأی نداشت ولی دفعتاً اعلان نمودند که محمودی شش هزار و جانب مقابل 14 هزار رأی برده است. در این وقت یوسفی روی بلندی بالا شده و حقیقت را به مردم ابلاغ و تقلب دولت را فاش ساخت. متعاقباً تظاهرات بزرگ و بی سابقه ای ضد نظام آغاز شد.

شاید خواننده این سطور تعجب کند که چرا در این بخش متواتر از سه شخص نقل قول میگردد، دلیل آنست که هریک غبار، فرهنگ و مبارز اعضای فعال و برجسته دو حزب وطن و خلق بودند و نیز بعداً هریک آنها خوشبختانه کتابهای نوشتند که به اساس آن میتوان اکنون بر رویداد های مهم آن دوره تمسک جست. لذا ناگزیر

به سراغ آن نوشته ها باید رفت، طوریکه باز هم غبار می نویسد: «شاه محمودخان که از سرکوبی تمام نهضت های سیاسی فراغت حاصل کرده بود، برای جلوگیری از انتخابات آزاد شورای دوره هشتم، بحکام خود امر کرد که از انتخاب شدن روشنفکران دست چپی ممانعت بعمل آرند. درحالیکه یک عده از وکلای اپوزیسیون شورای هفتم کاندیدی خود را مجدداً اعلام کرده بودند، از آنجمله من (میرغلام محمد غبار) و داکتر عبدالرحمن محمودی کاندیدان وکالت شهر کابل بودیم، چنانکه سیدمحمد دهقان، خال محمد خسته، نظرمحمد خان نوا، نورعلم خان میدانی و چندین نفر دیگر کاندیدان وکالت در ولایات کشور بودند، مداخله حکومت در انتخابات دیگر از پرده اختفا بیرون شده و با چهره مفتضح علناً وارد میدان گردید. در پایتخت سواره نظام و پلیس ژاندارم بگردش افتاد، مشاهدین انتخاباتی من و محمودی از حوزه های انتخاباتی رانده شدند، قضات و مامورین موظف حکومتی بی پرده آرای رأی دهندگان طرفدار محمودی و غبار را در دفتر رأی دهی بنام کاندیدان حکومتی ثبت میکردند، زیرا دیگر صندوق برای انداختن ورقه رأی انتخاب کنندگان وجود نداشت.... اینست که عکس العمل مردم در برابر روش استبدادی حکومت شروع شد. نخست مردم با انتخابات مقاطعه کرده و از حوزه های انتخاباتی خارج شدند. متعاقباً تظاهرات بزرگ و بی سابقه مرکب از هزاران نفر دکاندار و پیشه وران، مامورین پائین رتبه، محصلین پوهنتون و شاگردان معارف و طرفداران احزاب وطن و خلق بشمول کاندیدان شان درشهرکابل بعمل آمد. اینها با بیرقهای حرکت میکردند که در آن شعارهای "وکلائی ملی ما غبار و محمودی" نوشته شده بود و در سر هر چهارراهی نطقهای شدید برضد مداخلات حکومت در امر انتخابات ایراد میکردید.

غبار در ادامه می نویسد: «مظاهره کنندگان جاده های بزرگ شهر را عبور کرده و بعد از ظهر به استقامت ارگ سلطنتی بحرکت افتادند، درحالیکه سواره نظام دولت ایشانرا قدم بقدم تعقیب مینمود. این اولین مظاهره سیاسی بود که عملاً شخص شاه را مخاطب قرار داده و کابینه او را تلعین [لعنت فرستادن] میکرد. سلطنت هردوجناح جاده ارگ شاهی را با پیاده نظام استحکام بخشیده و دروازه بزرگ ارگ را با موتر های نظامی مسدود و بام دروازه را با ماشیندار

تحکیم کرده بود. در دهن دروازه ارگ مقابل عساکر دولتی نطق های شدید الحنی علیه حکومت از طرف کاندیدان مردم [غبار و محمودی] بعمل آمد. افسران محافظ ارگ پیشنهاد کتبی مردم را که مبنی بر محکومیت حکومت و درخواست تجدید انتخابات بود، گرفتند و از طرف شاه جواب دادند که فردا نظر شاه ب مردم ابلاغ خواهد شد. مردم در همانجا فیصله کردند برای گرفتن جواب شاه در صحن وسیع لیسه استقلال اجتماع خواهند نمود. بدینصورت تظاهرات مؤقتاً خاتمه یافت.»

غبار علاوه میکند: «اما همان شب صحن لسیه استقلال را [مقصد میدان ورزشی آن لیسه مشهور به کول استقلال است] در جوار ارگ شاهی زیر آب فرو بردند و رادیو کابل رسماً ب مردم اخطار داد که سر از فردا هرگونه اجتماعات خلاف قانون ممنوع است و متخلفین تعقیب خواهند شد. متعاقباً دسته جات نظامی با زره پوشها درجاده های شهر بحرکت افتادند و یکشنبه روز این عمل دوام نمود. فردا به جرأید دولتی نتیجه انتخابات جعلی روز گذشته را که فقط 7380 رأی بود، منتشر ساختند [میرعلی اصغر شعاع از نخبگان اهل تشیع و محمد حسن خان ملک اصغر برنده انتخابات اعلام شدند]، زیرا اکثریت رأی دهندگان شهر کابل با این انتخابات مقتضح مقاطعه کرده بودند.» (غبار: افغانستان در مسیر تاریخ..، جلد دوم، صفحه 268-270)

به مقصد وضاحت مزید اینک توجه را به گزارش دیگر از این رویداد تاریخی جلب میدارم طوریکه میرمحمد صدیق فرهنگ در کتاب خاطرات خود شرحی متفاوت را در زمینه ارائه داشته است.

او می نویسد: «درمجلسی که دریکی از قریه جات چهاردهی [کابل] برای معرفی کاندیدها دایر شده بود، اولاً یک نفر ملا بنام مفتی چپاو برپا خاسته مرا [فرهنگ را] تارک الصلوة و بی دین خواند و پس از او حاکم چهاردهی علناً اعلان کرد که نظر به فتوای مفتی، میرمحمد صدیق فرهنگ نمیتواند وکیل انتخاب شود. من اعتراض کردم و یک عده جوانان با من همراهی کردند، اما حاکم که تعداد زیاد ژاندارم مسلح با خود داشت، جمعیت را متفرق ساخت..... من و یک عده دیگر اعضای حزب وطن علی الصباح به مرکز انتخابات شهرنو رفته، رأی گیری سری را تقاضا نمودیم.

اما هيئت های رأيگيري بدون اعتناء به اين امر به جمع آوري تذکره حاضرین جهت ترتيب وثيقه [به نفع دو کاندید علی اصغر شعاع و حسن خان ملک اصغر] مصروف بودند... آهسته آهسته صدای انتقاد و اعتراض برین مداخله صریح بلند شد و عده بدون آنکه تذکره شانرا به هيئت بدهند، بدور ما اعضای حزب وطن که مرکز اعتراض شمرده می شدیم، جمع شدند»

فرهنگ علاوه میکند: «یک نفر از معترضین بنام داد محمد خان... صدای شکایت را بلند کرد که: "این چه نوع انتخابات است؟ به چشم مردم خاک میزنید اما کسی فریب تانرا نمیخورد."؛ هنگامیکه زمزمه تائید گفتار او از هرجا بلند شد، والی کابل به صاحب منصبان پولیس امر داد تا داد محمد خان را توقیف کنند و آنها او را کشتان کشتان به سوی مرکز پولیس شهرنو بردند. در نتیجه ما تصمیم گرفتیم که او را تنها نگذاریم.... باین صورت چند صد نفر روانه مرکز پولیس شهرنو شدیم و تا با آنجا رسیدیم، آوازه این اعتراض در شهرنو و حوالی آن پیچیده عده دیگری در راه با ما ملحق شدند. پولیس سعی کرد از ورود ما به محوطه ماموریت جلوگیری کند، اما چون منتظر چنین حرکت نبود و برای مقابله با آن آمادگی نداشت، خود را باخت و ما به قوه تعداد خود در را باز نموده به ماموریت داخل شدیم و اعلان کردیم تا داد محمد خان رها نشود، انجا را ترک نخواهیم گفت. تقریباً یک ساعت بعد جمعیتی از محصلین به رهبری داکتر فاروق اعتمادی مظاهره کنان به دروازه ماموریت نزدیک شدند. یکی از فعالان این جمعیت ببرک کارمل بود که در بیرون دروازه بیانیه ای علیه مداخله حکومت در انتخابات ایراد کرد». (کتاب "خاطرات فرهنگ"، صفحه 245 - 246) [تبصره: گفته میشد که ببرک کارمل با حسن شرق در آنوقت عضو یک گروه دیگر بودند که بنام "پشتونستان" فعالیت داشتند و گفته میشد که این گروه زیر سایه کلوپ ملی حرکت میکرد. اینکه چرا ببرک موقف خود را از آن گروه دفعه‌تاً به حمایت از اپوزیسیون تغییر داد، معلوم نیست!]

فرهنگ می افزاید: «مظاهره کنندگان پوهنتون خیال داشتند به مرکز پولیس داخل شده با ما در تحصن شریک شوند. پس از مختصر کنکاش من و عزیز [عبدالحی عزیز] برای شان هدایت دادیم تا به

مظاهره در شهر دوام بدهند و قرار گذاشتیم که بعد از ظهر ماهم بصورت مظاهره از تحصن خارج شده در مقابل اداره وطن با ایشان یکجا شویم و به این صورت وقتیکه مامورین از دفاتر شان فارغ میشوند، یک مظاهره بزرگی را براه بیندازیم.»

فرهنگ اذعان میدارد که: «در عین حال غبار و محمودی ابلاغیه مشترکی صادر نموده در آن مداخله دولت را در انتخابات محکوم و انصراف شانرا از کاندیدی در چنین انتخابات جعلی اعلان کرده بودند. این اعلامیه مردم را بیشتر به هیجان آورد. دکاندارها دکانهای شانرا بسته و مامورین ماموریت های [دفاتر] شانرا ترک گفته در هر جا به صفوف مظاهره چیان پیوستند و باین صورت هنگامیکه ما بعد از عصر با یک جمعیت چند صد نفری بمرکز شهر رسیدیم، بایک جریان چند هزار نفری که همه از رویه حکومت عاصی و برای هرگونه اقدام آماده بودند، یکجا شدیم. در دفتر وطن با غبار و تاج [براتعلی] و سایر رفقا ملاقات کردیم و قرار شد که بسوی ارگ رفته از شاه وقت ملاقات بخواهیم و شکایت خود را از مداخله در انتخابات باطلاع شخص او برسانیم. براین اساس از جاده میوند براه سرک باغبان کوچه و پل باغ عمومی به دروازه کلان ارگ رسیدیم..... چند دقیقه بعد ما به مقابل دروازه رسیدیم، اما بجای آنکه کسی از ما راجع به مقصد مظاهره سوال کند، دفعاً یک تعداد سوار از بارک های که دورا دور ارگ موجود بود، خارج شده برمظاهره چیان حمله کردند و ماسعی کردیم مظاهره چیان بر زمین نشسته به این صورت راه را بر حرکت اسپان ببندند، اما چون بلندگو موجود نبود، نتوانستیم مطلب خود را به جمعیت برسانیم. لهذا در برابر حمله سواران یک قسمت جمعیت متفرق شده و قسمت دیگر عقب نشست. در این وقت صدای دیگری بلند شد که داکتر محمودی ضعف کرده و او را به شفاخانه بردند. این آواز بیشتر موجب مایوسی جمعیت گردید و مردم شروع کردند به حرکت بسوی خانه های شان. ناچار ماهم بسوی خانه غبار رهسپار شدیم و در آنجا پس از تصمیم به ادامه مظاهره در فردای روز مذکور، بخانه های خود رفتیم..... فردا سعی کردیم تا مظاهره از سر گرفته شود، اما چون مامورین به ماموریت های شان و متعلمین به مکاتب شان رفته بودند، مظاهره صورت گرفته نتوانست.»

فرهنگ اعتراف میکند که: «اشتباه بزرگ ما این بود که گذاشتیم شام روزی که مظاهره صورت گرفت، جمعیت متفرق شود. اگر ترتیبی می‌گرفتیم که مادامی که هیجان عامه سرد نشده بود، یک عده شب را در نزدیکی های ارگ بصورت اعتصاب در هوای آزاد بسر میبردند یا با مشعل به مظاهره دوام میدادند، شاید فردای آن مظاهره بزرگتری صورت می‌گرفت. هرچند نمیتوان نتیجه آنرا پیشبینی کرد، زیرا استبداد و ارتجاع به این سهولت سنگر خود را از دست نمیدهد، اما درین هم شکی نیست که ادامه تظاهرات برای یک مطلب عام فهمی مثل آزادی انتخابات در رشد سیاسی مردم بی تأثیر نمی ماند و شاید در ذهن رجال دولت، خصوصاً سران خانواده شاهی یا برخی از ایشان اثر مثبت میکرد.» (کتاب "خاطرات فرهنگ"، صفحه 249 - 250)

از گزارشات فوق معلوم میشود که انگیزه و موجب این مظاهرات و ادامه آن در همان روز که تا دروازه های ارگ شاهی کشانیده شد، در نوع خود اقدامی بود که قبلاً نظیر نداشت و مردم نیز بدون آنکه با چنین احوال با طرز مبارزه پیگیر آشنائی قبلی داشته و آماده تداوم مظاهره باشند، به یکبارگی داخل میدان شدند.

علاوئاً چون انگیزه مظاهره را فقط و فقط حمایت از دو کاندید با شهرت یعنی محمودی و غبار تشکیل میداد، لذا وقتی مردم دیدند که دو کاندید فوق با ملاحظه اوضاع احتجاجاً از کاندید شدن خود منصرف شدند، آنها قضیه را خاتمه یافته تلقی کرده از دنبال کار دست کشیدند. هرگاه مظاهره به هدف مطالبه حق کاندید شدن و انتخابات آزاد بطور کل صورت می‌گرفت، در انوقت احتمال داشت مردم به تداوم مظاهره می پرداختند. همان بود که وقتی روز به پایان رسید، همه به خانه های خود رفتند و فردای آن هیچکس در فکر ادامه مظاهره نبود و همه سر و صداهای روز قبل به خاموشی گرائیده بود، به شمول کسانی که خود را مبارزان سیاسی میخواندند.

راه اندازی همچو مظاهرات برای بار اول آنهم در شرایطی که در افغانستان یک نظام شاهی مطلقه با تجارب و سوابق 17 ساله خشن صدارت هاشم خان حکمفرما بود و در هیچ ماده قانون اساسی - ولو غیرمستقیم حق راه پیمائی یا مظاهره بیان نشده بود، واضح است که حکومت آنوقت نمیتوانست آنرا تحمل کند و عواقب آن آشکار

بود و بهانه ای بدست حکومت میداد تا یک تعداد پیش آهنگان این مظاهره را به جرم اخلال نظم و امنیت عامه بازداشت و به زندان ببندازد، چنانکه بعد از چند روز اینکار آغاز شد و تعدادی از فعالان حزب خلق و وطن روانه زندان شدند.

از حزب وطن دوازده نفر، هریک: میر غلام محمد غبار، سرور جویا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، علی احمد نعیمی، داکتر قیوم رسول، سلطان احمد لویناب، داکتر ابوبکر، علی محمد خروش، عبدالحلیم عاطفی، داکتر فاروق اعتمادی، ومیر محمد صدیق فرهنگ؛ از حزب خلق: داکتر عبدالرحمن محمودی، محمد نعیم شایان، داکتر نصرالله یوسفی، داکتر رحیم محمودی، محمد امان محمودی، محمد عظیم محمودی و فتح محمد بهسودی زندانی شدند. بر علاوه تعدادی از منسوبین اتحادیه محصلان نیز بازداشت و روانه زندان گردیدند. از جمله زندانی ها البته بعضی بنا بردلایلی زودتر رها شدند و بعضی تا سالهای دراز در حبس باقی ماندند. ناگفته نماند که چند نفر از حزب ویش زلمیان به شمول فیض محمد انگار نیز زندانی شدند و اما بعضی از سران دیگر آن حزب از جمله گل پاچا الفت، عبدالرؤف بینوا و نور محمد تره کی نه تنها زندانی نشدند، بلکه به مقامهای حکومتی در داخل و خارج مقرر گردیدند. (شرح مفصل در کتاب خاطرات فرهنگ دیده شود: از صفحه 254 تا 268)

فصل بیستم

معضله پشتونستان

بررسی معضله ای بنام "پشتونستان" کار ساده نیست که با همه جوانب آن طی یک فصل در این کتاب گنجانیده شود. این موضوع نه تنها به حیث یک پدیده تاریخی، بلکه از نظر سیاسی نیز طی دوره های مختلف دچار تحولاتی گردیده است که باید با دقت زیاد مطرح بحث گردد، البته رعایت "احساسات ملی" در این مورد بر مشکلات مباحثه می افزاید. در این مبحث پس یک مقدمه کوتاه در باره سوابق تاریخی قضیه، تمرکز بیشتر بر تحولات عمده بخصوص در آستانه خروج برتانیه از نیم قاره پس از ختم جنگ جهانی دوم و نحوه تقسیم آن بر دو کشور هند و پاکستان صورت میگیرد که موجب بروز مشکلات در روابط بین افغانستان و پاکستان به ارتباط حق تعیین سرنوشت برای پشتونهای ماورای دیورند گردید. سرآغاز این تحول مصادف با دوره هفت ساله صدارت شاه محمود خان بود و از آنوقت تا اکنون که بیش از هفتاد سال از تشکیل دولت پاکستان میگذرد، عواقب آن هنوز هم به اشکال مختلف در روابط بین دو کشور سایه افکنده، گاهی با نرمش و گاهی با شدت اقدامات توأم بوده و بجای آنکه در این مدت راه حلی پیدا کند، برعکس روزبروز این روابط مغلق تر و با شاخ و پنجه های جدیدتر پیچ و تاب خورده است.

بحث همه جانبه موضوع در این مختصر نمی گنجد، اما برای آشنائی با عمق معضله لازم است نگاهی کوتاه به پیشینه تاریخی آن انداخت، سپس به شرح رویداد ها در دوره صدارت شاه محمود خان پرداخت و در پایان به چگونگی قضیه طی دوره های بعدی با اختصار گزارش داد.

خاکهای از دست رفته!

از نظر تاریخی باید گفت که مسأله از دست رفتن سرزمین های امپراتوری درانی در طول سالهای متمادی در جریان "بازی بزرگ" یک واقعیت تلخ تاریخی است که قدم بقدم بوسیله قوای برتانوی از بدنه افغانستان چه بوسیله توريد فشار درامضای موافقتنامه ها و چه از طریق الحاق بالقوه در طول تقریباً دو قرن صورت پذیر شده و در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان و امضای قرارداد دیورند بالاخره شکل موجود را به خود گرفته است.

در این ارتباط باید گفت بعد از قتل نادر افشار، احمد شاه ابدالی در افغانستان به پادشاهی برگزیده شد و از همان آغاز با لشکرکشی های متعدد توانست امپراتوری بزرگ "درانی" را تشکیل دهد. فتوحات او بطرف شرق یعنی هند تا آنجا پیشرفت که ولایات این طرف دریای ستلج (یکی از معاونین دریای سند) مشتمل بر کشمیر، پنجاب، ملتان و سند را ضمیمه قلمرو خود ساخت. احمد شاه درانی الحاق سرزمین های فوق را در سال 1752م به امضای احمدشاه کورگانی پادشاه دهلی رسانید و به این اساس حدود قلمرو دو احمد شاه از هم جدا گردید و آن همان سرحدی بود که اکنون کشورهای هند و پاکستان را از هم مجزا میسازد.

این فتوحات چه در عهد خود احمد شاه ابدالی و چه در دوره پسر و اخلافش با مخالفت های لاینقطع مخصوصاً از جانب سکها روبرو بود و در اثر آن با گذشت زمان حدود سرحدات امپراتوری بطرف غرب کشانیده شد و سرزمین های مفتوحه به تدریج از بدنه امپراتوری جدا گردید. خانه جنگی های پسران تیمورشاه و سپس برادران بارکزائی از یکطرف و نفوذ روبه تزاید قوای برتانوی بطرف غرب از طرف دیگر مهمترین عامل تجزیه مکرر کشور بزرگی محسوب میشود که در سال 1747 توسط احمد شاه درانی تأسیس گردیده بود. این عملیه آنی و فوری به وقوع نیبوست، بلکه در طول زمان قدم بقدم صورت گرفت که میتوان آنرا بطور کل در سه مرحله خلاصه ساخت:

مرحله اول: شاه زمان در سال 1799 رنجیت سنگه حاکم وزیر آباد پنجاب را به حکمرانی کل پنجاب گماشت، اما رنجیت با استفاده

از ضعف دولت ابدالی تدریجاً اقتدار خود را با قبول تحت الحمایگی کمپنی هند شرقی افزود؛ تا آنکه با صد چال و فریب قلمرو هندی دولت ابدالی را در شرق دریای سند در تصرف خود درآورد، چنانکه در سال 1821 دیره اسمعیل خان و سال بعد نوشهره واقع در کنارهٔ چپ دریای سند را تسخیر کرد. هنگامیکه سلطنت از خانواده سدوزائی به خانواده بارکزائی انتقال یافت، تمام ولایات افغانستان در دست پسران سردار پاینده خان قرار داشت. در 1826 ولایت پشاور به سرداران پشاور (یارمحمد خان، سید محمد خان، پیر محمد خان و سلطان محمد خان مشهور به "طلائی") سپرده شد. در سال 1829 پس از کشته شدن یارمحمد خان، برادرش سلطان محمد خان طلائی با قبول اطاعت از رنجیت سنگه زمام امور را در پشاور بدست گرفت.

هرباری که شاه شجاع در هوای برگشت به سلطنت از دست رفته ای خود افتاد، برای رسیدن به آن یک قسمت قلمرو ابدالی را در بدل حمایت نظامی به رنجیت سنگه واگذار شد، چنانچه شاه شجاع با عقد یک معاهده با رنجیت حاضر شد پس از رسیدن بقدرت شاهی در قندهار مالیات پشاور و دیره جات را رسماً به رنجیت بدهد. رنجیت با استفاده از این وضع به تصرف پشاور اقدام کرد و سلطان محمد خان به کابل گریخت. بعداً تلاشهای ممتد امیردوست محمد خان برای استخلاص پشاور از سلطه رنجیت سنگه بی نتیجه ماند و در نهایت در اثر معاهده سه جانبه بین انگلیس، شاه شجاع و رنجیت سنگه در سال 1838 قسمت اعظم سرزمین های ابدالی به رنجیت تعلق گرفت.

در ماده اول این معاهده آمده است: «آنچه ممالک این روی آب سند و آن روی آب مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقهٔ سرکار خالصه جی رنجیت است، چون صوبهٔ کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنیل وانت و غیره توابع آن و پشاور با یوسفزائی و غیره و ختک و هشت سنگر و کچنی و کاهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا حد خیبر و بنو و وزیرآباد و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گده و غیره با توابع آن و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهن و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنکر و اروات مند

و اجل و حلجی پور و روح پور و هرسه کیچی ملک مسینگره با تمام حدود آن و ویه ملتان با تمام ملک آن، سرکار شاه موصوف (شاه شجاع) و سایر خاندان سدوزانی را در ممالک مرقومه الصدر هیچ دعوی نسلأ بعد نسل و بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود.»

انگلیس (هند برتانوی) با آنکه تا آنوقت هنوز سرحد مشترک با افغانستان نداشت، اما سهم خود را قبلاً تثبیت کرده و راه را برای آینده باز نگهداشته بود و حدود جدید سرحدی را برطبق این معاهده بنام "سرحد اداری" مسمی ساخت که ماورای آن از هند برتانوی محسوب شد. حینیکه رنجیت سنگه در سال 1839 در گذشت، متصرفات او در سال 1849 بدست انگلیس ها افتاد و آنها به تمسک معاهده سه جانبه فوق الذکر و نیز به دلیل آنکه ساحات مذکور را از رنجیت سنگه گرفته اند، هر نوع ادعای افغانها را در آن متصرفات قابل قبول نمیدانستند. بر علاوه انگلیس بنابر تعقیب سیاست "پیشرفت بسوی غرب" (فارورد پالیسی) تنها به اشغال پنجاب اکتفا نکرده و متصرفات رنجیت را در کرانه های راست دریای سند در غرب نیز به تصرف خود درآوردند.

مرحله دوم: پس از وفات امیر شیر علیخان وقتی پسرش محمد یعقوب خان به سلطنت رسید، مصادف با تهاجم دوم انگلیس به افغانستان بود و امیر جدید با ضعف و ناتوانی که داشت به تشویق بعضی ها (از جمله خسرش سردار یحیی خان پسر سلطان محمد خان طلانی) برای حفظ و بقای سلطنت خود با جانب انگلیس معاهده مشهور به "گندمک" را در سال 1878 امضاء کرد که براساس آن بخش های خارج از سرحد "اداری" یعنی علاقه کورم، خیبر، سیالکوت و پشین نیز از افغانستان مجزا و ضمیمه متصرفات انگلیسی گردید.

مرحله سوم: با امضای معاهده دیورند در سال 1893 در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان قسمت دیگر سرزمین افغانستان در حالی به انگلیس ها سپرده شد که به تعداد سه صد هزار قوای انگلیسی آماده حمله به افغانستان بودند و عزم انتزاع قندهار و هرات را از قلمرو امیر در سر داشتند. انگلیسها امیر را در سر دو راهی قرار دادند: قبول طرح انگلیس یا اشتعال جنگ. امیر اولی را قبول کرد و خاک افغانستان را در حدود موجود آن حفظ کرد و انگلیس را متقاعد ساخت تا از انتزاع قندهار و هرات منصرف و آنرا شامل

محدوده افغانستان بدانند. در ماده سوم معاهده دیورند آمده است که: «دولت بهیة برتانیه متعهد میشوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آنرا تا چنگ در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد می شوند که هیچوقت در سوات و باجور تا چترال معه وادی ارنوی یا باسکل مداخلت دست اندازی نخواهد کرد و دولت بهیة برتانیه نیز متعهد میشوند که ملک برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده، نوشته شده به جناب امیر و اگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دستبردار از ادعای خود به باقی ملت و زیری و داور میباشند و نیز دستبردار از ادعای خود به چاکی میباشند.» همچنان ماده پنجم معاهده حدود بلوچستان را جدا می سازد، طوریکه در این ماده آمده است: «به نسبت مسئله ای چمن جناب امیر صاحب از اعتراض خود بر جهانوی جدید انگریزی دست بردار میباشند و حقوق خود را در آن آب "سرکی تلی" بذریعه خرید حاصل نموده اند به دولت بهیة برتانیه تسلیم مینمایند...»

با شرح مختصر فوق دیده میشود که چگونه سرزمین های وسیع امپراتوری بزرگ ابدالی زیر فشارهای مستقیم و غیر مستقیم انگلیس در نتیجه پیش گرفتن "فارورد پالیسی" حین بازی بزرگ و به مقصد حفاظت سرزمین هند از خطر توسعه جوئی روسها قدم بقدم در اثر معاهدات تحمیلی فوق از بدنه افغانستان جدا شد و در نهایت افغانستان به حدود امروز آن محدود گردید.

انصراف از داعیه ارضی بر "ولایات شرقی" :

اصطلاح "ولایات شرقی" به همه سرزمین های ازدست رفته افغانستان بطرف شرق اطلاق میگردد که چگونگی جریان جدائی آن در بالا ذکر شد. امیر عبدالرحمن خان پس از امضای معاهده دیورند خواست از قیامهای مردمی علیه انگلیس در آنطرف خط دیورند حمایت کند و بیشتر مشغول امور داخلی گردید، اما پس از مرگ او در اکتوبر 1901 وقتی پسرش حبیب الله خان به سلطنت رسید، در سیاست خارجی خود خط مشی پدر را در دوستی و وابستگی با انگلیس تعقیب کرد. انگلیس ها میخواستند با کسب امتیازات بیشتر امیر را وادار به امضای معاهده جدید سازند، اما امیر برای مدتی از آن طفره رفت و در نهایت پس از مذاکرات

طولانی و دشوارجبور شد عین معاهده پدر خود را با انگلیس ها تأیید و آنرا با لویس دین (سکرتر امور خارجی هند برتانوی) بتاريخ 21 مارچ 1905 در کابل امضاء کند. در ماده 4 نامه منضمه این معاهده امیرتعهد کرد که: «درموضوع قبایل سرحد، امیر خارج از حیطه ای پرنسیپ پدرش قدم فراتر نمیگذارد». (دیده شود: هاشمی، پوهاند سید سعدالدین: "نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان"، جلد دوم، چاپ ایران، 1384، صفحه 55).

به این اساس چانس هرنوع ادعای ارضی برسرزمینهای "ولایات شرقی" ازبین رفت، اما امیر برعکس پدرخود گاه گاهی بصورت غیرمستقیم از قیامها و شورش های قومی علیه انگلیس در آنطرف خط دیورند حمایت میکرد.

پس از شهادت امیر وقتی پسرش شهزاده امان الله عین الدوله به سلطنت رسید، استرداد استقلال کشور را از تحت الحمایگی انگلیس مطرح ساخت و جنگ را درسه جناح براه انداخت. حینیکه موضوع به متارکه و مصالحه و ادامه آن از طریق مذاکره بین دو طرف انجامید، بازهم چون هدف اصلی شاه امان صرف بر استرداد استقلال کامل کشور و بیرون شدن از تحت الحمایگی انگلیس متمرکز بود، لذا او نیز برای رسیدن به هدف اصلی ازطرح هرنوع ادعای ارضی برسرزمین های از دست رفته طفره رفت و خط دیورند را عملاً به حیث سرحد افغانستان با هند برتانوی قبول کرد. درماده پنجم عهدنامه صلح منعقد "راول پندی" (مورخ 7 آگست 1919) آمده است که: «دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم قبول نموده بودند، قبول مینمایند و نیز متعهد میشوند که قسمت تحدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر در جائیکه حمله آوری ازجانب افغانستان دراین زمان واقع شد، بواسطه کمیشن دولت بهیه برتانیه تعیین نمایند، قبول بکنند؛ عساکر دولت بهیه برتانیه برآن سمت در مقامات حالیه خواهند ماند تا وقتیکه تحدید حدود مذکور بعمل آید.»

دومین معاهده بین دولت امانی و انگلیس در 22 نوامبر 1921 توسط محمود طرزی و هنری دابس داخل 14 ماده به امضا رسید که در

ماده دوم آن توافق گردید: «دولتین علیتین بالمقابل سرحد هندوستان و افغانستان را بطوریکه دولت علیه افغانستان بموجب ماده پنجم عهدنامه که بتاریخ 8 اگست 1919 عیسوی مطابق ذیقعدہ الحرام 1337 هجری در راولپندی انعقاد یافته است، قبول کرده بود، قبول مینماید...»؛ همچنان در ماده یازدهم آن آمده است: «هریک از دولتین علیتین عاقدین خودشان را بالمقابل در خصوص حسن نیت دیگر و مخصوصاً در باب ثبات خیر اندیشانه خود شان نسبت به قومیکه متصل حدود خودشان سکنی دارند، مطمئن نموده از روی این ماده تعهد مینمایند که در آنچه از عملیات نظامی که زیاد اهمیت داشته باشد و برای برقراری نظم در میان اقوام سرحدی که داخل دیره های خود شان سکنی دارند، لازم به نظر بیاید، قبل از آنکه اینگونه عملیات شروع کرده شود، یکدیگر خود را مطلع خواهند نمود».

معاهده 1921 در افغانستان مورد تصویب قرار گرفت و اسناد آن میان دو دولت افغانستان و برتانیه تبادل شد و به این اساس دولت مستقل افغانستان سرحد دیورند را برسمیت شناخت و حتی شاه امان الله برطبق ماده یازدهم معاهده حین مذاکرات از ملاقات با رهبران و بزرگان قبایل آنسوی دیورند خودداری کرد. شاه امان الله برای تحقق هدف اصلی یعنی استرداد استقلال کامل کشور ناگزیر بود خط دیورند را برسمیت بشناسد و از ادعای ارضی "ولایات شرقی" بگذرد و از اقدامات نظامی بعدی در آنطرف سرحد اجتناب کند، در غیر آن واضح بود که مذاکرات به نتیجه نمیرسید و هدف اصلی برآورده نمی شد و طرف انگلیس هم خوش بود که مذاکرات به نتیجه نرسد و موضوع به رسمیت شناختن استقلال کشور همچنان معلق بماند.

هنگامیکه سپهسالار محمد نادرخان پس از سقوط دوره سقاوی به سلطنت رسید، مانند سابق نه تنها سیاست سکوت و اغماض را در مورد سرنوشت مردم آنسوی دیورند در پیش گرفت، بلکه با انگلیس ها توسط نماینده خاص خود سردار شاه ولیخان درلندن به تبادلۀ یک یادداشت دیپلماتیک با وزیر خارجه انگلیس "آرتز هندرسن" بتاریخ 6 جولای 1930 پرداخت و در آن معاهده سال 1921 را تأیید کرد، چنانکه در ماده دوم این یادداشت آمده است: «در پاسخ

[به یادداشت شما] من نیز افتخار دارم تا رسماً ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده [معاهده 1921 و معاهده تجارتي جون 1923] دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الاجراء میباشد». (ظفرحسین ایبک: "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت محمد هاشم خان"، مترجم: فضل الرحمن فضل، چاپ دهلی، 1379، صفحه 106)

قابل ذکر است که در عهد محمد نادرشاه و ادامه آن تا شروع جنگ جهانی دوم موقف دولت افغانستان مبنی بر تائید خط دیورند به حیث سرحد بین افغانستان و هند بر تانوی پا برجا ماند و در این دوره همان سیاست ظاهر سازی حمایت از مبارزات قومی انطرف سرحد نیز به سکوت مطلق مبدل گردید و حتی برای سرکوبی اقدام سید سعد الگیلانی مشهور به "پیرشامی" در سال 1937 که بطرفداری امان الله خان به وزیرستان آمده بود، حکومت افغانستان از قوای برتانوی درخواست کرد تا لشکر "محسود" و "وزیری" را که در معیت پیر شامی قرار داشتند، قبل از آنکه به سرحد افغانستان داخل شوند، مورد بمبارد قرار دهند.

موقعیت جغرافیائی مناطق پشتون - بلوچ:

وقتی از "داعیه پشتون و بلوچ" صحبت میشود، از نظر جغرافیائی مقصد همان ساحه ای ماورای خط دیورند است که منطقه زیست پشتونها و بلوچها بوده و بطور کل از شمال تا شهر کراچی در جنوب سند امتداد دارد که از سه بخش تشکیل شده است:

1 - ایالت سرحد شمال غربی یا "خیبر پشتونخوا":

این ایالت که قبلاً از زمان انگلیسها بنام ایالت "سرحد شمال مغرب" Frontier Province North West (NWFP) یاد می شد و از تأسیس پاکستان به بعد که داعیه پشتون و بلوچ در افغانستان مطرح گردید، مراجع رسمی افغانستان ساحه مذکور را بنام "پشتونستان محکوم" یاد کردند، و اما در بین خود مردم آنجا سعی بر آن بود تا یک نام با مسمی به این ایالت داده شود، تا آنکه چند سال قبل نام "پشتونخوا" را بر آن گذاشتند. مرکز این ایالت شهر تاریخی "پشاور" است که یکی از بزرگترین شهرهای پشتون نشین در پاکستان محسوب میشود. پشتونها بیش از 75 فیصد نفوس این ایالت را

تشکیل می‌دهند که به 20 میلیون نفر بالغ می‌گردد. سابق این منطقه را بنام "خیبر" نیز یاد می‌کردند که با نام "دره خیبر" به حیث یک معبر تاریخی و استراتژیک یکی از راه های اصلی مواصلاتی و محل عبور بسیاری از نیروهای مهاجم به شبه قاره بوده است. افریدی و شینواری دو قبیله مهم خیبر هستند. اگر چه مرکز اداری "خیبرپشتونخوا" شهر پشاور است، اما یک دفتر نمایندگی در "لندی کوتل" نیز دارد.

2 - ایالت بلوچستان:

این ایالت را میتوان از نظر قومی به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کرد. پشتونها که بیشترین نفوس را در شمال بلوچستان می سازند، در بلوچستان شمالی زندگی میکنند که مرکز آن شهر "کوئته" است و نظر به تکاثف نفوس پشتونها در این منطقه بعضی ها آنرا بنام "پشتونستان جنوبی" یاد می کنند، درحالیکه ساحه خاک آن منسوب به بلوچستان است. در این ایالت تقریباً 40 فیصد نفوس پشتون و باقی بلوچ ها هستند و نفوس مجموعی آن به 6 میلیون نفر میرسد که بیشتر در چند شهر متمرکز اند و اما قسمت زیاد ساحه این ایالت کوهستانی، ریگزار و برای سکونت چندان مساعد نیست. حرکت های جدائی طلب بلوچستان که سالهاست در برابر حکومت پاکستان می جنگند، ادعا دارند: بیشترین عاید این منطقه که از استحصال گاز و بعضی معادن دیگر بدست می آید، در اختیار سندیها و پنجابی ها قرار میگیرد و کمتر برای انکشاف آن منطقه بکار برده میشود و به همین دلیل مردم آنجا از فقر و سطح پایان زندگی رنج می برند.

3 - مناطق قبایل آزاد:

قبایل آزاد پشتون (FATA) در اول شامل پنج منطقه بود که در زمان انگلیس ها با ایجاد تشکیلات رسمی و وضع قوانین خاص مسمی به Frontier Crimes Regulation (FCR) "مقرره جرایم سرحدی" که از سال 1901 این مقرره توسط "لارڈ کرزن" به قانون رسمی تبدیل گردید، از طریق دهلی اداره و نظارت می شد و همین قانون به نحوی در اداره امور آنجا تا هنوز نافذ میباشد.

انگلیسها این ساحه را که در آن مردم غیور و جنگجو سکونت دارند و بیشتر حصص آنرا کوهستان های بلند با دره های تنگ و کمتر تسخیر پذیر تشکیل میدهد، به مقصد ایجاد یک Buffer Zone ساحه حایل کوچک در جوار یک ساحه حایل بزرگ به مقصد "دیوار دوم" در برابر تهاجم احتمالی روسها بر حریم خاکهای اشغالی برتانیه استفاده می نمودند و نیز هرگاه خطراتی برای آنها از ناحیه افغانستان نیز پیدا می شد، انگلیسها با ذرائع مختلف از جمله دادن القاب، امتیازات و همچنان پول و اسلحه از شجاعت این قوم بهره برداری نموده، از آنها در جهت منافع خود کار می گرفتند و اما این مردم که با یک نوع آزادی و خود مختاری عادت کرده بودند، در بسا مواقع برای خود انگلیس ها نیز ایجاد مشکل نموده و در برابر حاکمیت انگلیسی قیام میکردند که حوادث مختلف آن ثبت تاریخ است.



پس از تشکیل پاکستان در ۱۹۴۷ مناطق قبایلی آنسوی دیورند در هفت منطقه بزرگ قبایلی و چند ناحیه کوچک قبیله نشین تقسیم و تنظیم گردید. مناطق هفتگانه که در ادبیات سیاسی آنوقت افغانستان به "پشتونستان آزاد" نیز شهرت یافته بود، عبارت اند از: باجور، مهمند، کُرم (کورم)، خیبر، اورکزی، وزیرستان شمالی و وزیرستان جنوبی که به استثنای اورکزی دیگر مناطق آن در حاشیه خط دیورند در سرحد افغانستان قرار دارند و طوریکه در نقشه ذیل مشاهده میشود، ولایت خوست افغانستان مثل یک "درون رفتگی"

در منطقه وزیرستان شمالی قرار گرفته و به همین دلیل از یک موقعیت خاص استراتژیک در آن ساحه برخوردار است.



الف - باجور: منطقه ای است کوهستانی که به دلیل موقعیت جغرافیایی در مناطق شمالی آن ارتفاع کوه های آن به حدود 3000 متر نیز می رسد و اما با حرکت به سمت جنوب از ارتفاع این کوهها کاسته می شود. دو قبیله مهم منطقه که هر دو در مجموع جزء قبیله یوسفزی هستند، عبارت اند از: "تره کانی" و "اوتمان خیل". این منطقه تا دهه 60 میلادی منطقه ای نیمه خود مختار بود و غیرقابل دسترسی و دارای چند منطقه خود مختار داخلی موسوم به خانات که هریک توسط یک "خان" اداره می شد، نیز شامل آن بود که بعداً ساحه "خانات" قسماً داخل تشکیل "ملکاند" گردید. باجور در سال 1973 به عنوان یک منطقه کامل در "فاتا" زیر نظر یک Political Agent "نماینده سیاسی" از سوی مرکز تبدیل شد. "خار" مرکز اداری باجور است.

ب - مهمند (مومند): مهمند منطقه ای کوهستانی است که از نقطه نظر سیاسی به دو بخش مهمند علیا و سفلی تقسیم می شود. مهمند علیا در مقایسه با مهمند سفلی کمتر حاصلخیز است. این منطقه نام خود را از قبیله "مهمند" یا "مومند" گرفته است که از مهمترین قبایل آن منطقه بوده و قبیله "صافی" و "اوتمان خیل" نیز از جمله قبایل مهم دیگر آن محسوب میشوند. "قلعه نی" مرکز اداری مهمند است.

ج - اورکزی: یگانه منطقه قبایل آزاد در پاکستان است که با افغانستان هم سرحد نیست. این منطقه رسماً در دسامبر 1973 به عنوان یک قسمت منطقه قبایلی اعلام شد و پیش از آن بخشی از یک ناحیه دیگر بود. قبیله "اورکزی" مهمترین قبیله این منطقه است و مرکز اداری در "هانگو" در مجاورت این منطقه قرار دارد.

د - کُرم (کُرم): کرم نام خود را از رودی در این منطقه به همین اسم گرفته است. کوه سفید با ارتفاع بیش از 4700 متر از زیبایی های طبیعی این منطقه بوده که در سرتاسر طول سال پوشیده از برف میباشد. از نظر اداری این منطقه به دو قسمت: کرم علیا و سفلی تقسیم می شود. "توری" و "بنگش" دو قبیله مهم این منطقه هستند که تعدادی از "توری ها" منسوب به اهل تشیع می باشند. مرکز اداری این منطقه "پارچنار" است.

ه - وزیرستان شمالی: این منطقه در سال 1910 رسماً به عنوان یک ناحیه "فاتا" درآمد. "اوتمانزی وزیر" و "دائور" و نیز یک تعداد "محسود" از جمله قبایل مهم وزیرستان شمالی محسوب میشوند. "میرانشاه" مرکز اداری آنجا است.

و - وزیرستان جنوبی: به حیث جنوبی ترین منطقه "فاتا" (FATA) بوده با بلوچستان (شمالی) هم سرحد است. "محسود" و "وزیری ها" دو قبیله مهم این منطقه بوده، در زمستانها شهر "تانک" و در تابستانها شهر "وانا" به عنوان مرکز اداری این منطقه عمل می کنند.

بطور کل میتوان گفت که مناطق قبایل آزاد در پاکستان یک ساحه 2700 کیلومتر مربع را احتوا کرده که در حدود 600 کیلومتر با افغانستان هم سرحد میباشد و نفوس آنرا بطور رسمی بیش از 3 ملیون و بطور غیررسمی تا 7 ملیون تخمین کرده اند. از نظر قانونی و اداری قبایل آزاد بر مبنای قانون اساسی پاکستان از یک حالت نیمه خود مختاری برخوردارند. قانون اساسی 1973 پاکستان به رئیس دولت آن کشور صلاحیت میدهد تا نقش اجرایی را در امور رهبری و اداری آن ایفا کند، ولی از آن زمان تا حال روسای دولت پاکستان کمتر توانسته اند از این صلاحیت قانونی استفاده نمایند، درحالیکه نمایندگان مناطق قبایلی توانسته اند با کسب امتیاز

قانونی به عضویت شورای ملی آن کشور انتخاب شوند. نفوذ و سیطره دولت در مناطق قبایلی توسط "گورنر" یا والی ایالت سرحد شمالمغرب - "خیبرپختونخواه" کنونی صورت میگیرد و والی این ایالت اداره تمام نواحی قبایلی را بدوش دارد. مطابق به قوانین نافذه در سال 2002 همه احزاب در پاکستان حق دارند که در قبایل آزاد به فعالیت سیاسی بپردازند.

ناگفته نباید گذاشت که مردم مناطق قبایل آزاد از فقیرترین مناطق پشتون نشین پاکستان بوده و مهمترین منبع عاید مردم از تجارت و قاچاق کالا، اسلحه و بخصوص مواد مخدر بدست می آید که آنها بیشتر در دست قدرتمندان و مافیای حاکم در آنجا قرار دارد. تا دو سه دهه قبل طبقه حاکم و با نفوذ را همانا خوانین و بزرگان قومی با اعتبار تشکیل میدادند و مردم نیز با همان شیوه های عنعنوی خاص قبایلی زندگی میکردند، اما پس از رویدادهای اخیر در افغانستان در چند دهه وضع در آنجا نیز تغییر کرد و به هر اندازه که این مناطق به حیث معبر در امور جهاد علیه رژیم کمونیستی بیشتر مورد استفاده قرار گرفتند، به همان اندازه نقش نخبگان عنعنوی کم رنگ تر شد و جای آنها را گروپ های ملیشائی و پیکارجویان جدید گرفت. در عین زمان با انکشاف مدارس دینی در نقاط مختلف این مناطق افکار افراطی اسلامی تقویه گردید و حکومت پاکستان برای بهره برداری از این اقوام کوشید تا این مدارس را به حیث پایگاه های بزرگ تربیه نظامی و مغزشوئی جوانان قرار داده وبا تزریق عقاید افراطی جهادی از آنها استفاده نظامی کنند، چنانکه مخالفان دولت افغانستان اعم از طالبان و اکنون داعشیان در همین مراجع تربیه و بکار دهشت افگنی گماشته میشوند که البته در اینکار دست دستگاه استخبارات نظامی پاکستان شریک است.

علاوتاً باید گفت که از نظر اداری تمام قدرت عملاً در این مناطق در دست شخصی صاحب قدرت فراوان بنام "ایجنت سیاسی" Political Agent است که از طرف حکومت فدرال تعیین و مقرر میشود. این شخص در مجموع وظایف قانون گذاری، تطبیق قانون و اداره امور اقتصادی را به شمول جمع آوری مالیات به حیث یک حاکم کاملاً خود مختار بدوش دارد. ایجنت سیاسی صلاحیت کامل

خود را از "مقررہ جرایم سرحدی" - این میراث شوم دوره استعمار انگلیس حاصل میکند و آنرا به مثابه "شلاق" علیه مردم آنجا بکار میگیرد. (برای شرح مزید دیده شود: اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"، چاپ دوم، پشاور، 2009، [وضع موجود] صفحه 194 - 196)

فاتا یا مناطق قبایلی آزاد سرحدی، محلی است که در آن، یک طفل می‌تواند به سبب جرمی زندانی گردد که یکی از اعضای قبیله اش انجام داده است. جایی است که مردم می‌توانند سال‌ها بدون آنکه محاکمه گردند، عقب میله‌های زندان باشند، و بالاخره جایست که مقامات آن می‌توانند باشندگان منطقه را بدون بازخواست از خانه هایشان برانند و بیجا سازند. عدالت در منطقه فاتا یا مناطق قبایلی فدرال پاکستان نشان دهنده زمانه‌های دیگر است، زمان استعمار انگلیس. حقوق عدلی و بشری در اینجا در بیش از یک سده گذشته منجمد در قوانینی بوده اند که در سال 1901 در زمان استعمار بریتانوی‌ها، به هدف سرکوب شورشهای قبایل پشتون در این منطقه، نافذ شده بود.

افغانستان و داعیه "حق تعیین سرنوشت" برای پشتون های ماورای سرحد:

پس از درگیری جنگ جهانی دوم، جنبش های آزادیخواهی در نیم قاره هند کسب شدت کرد. فعالیت های حزب کانگرس در هند جهت رهائی از استعمار دوصد ساله برتانیا از یکطرف و درعین زمان تلاش برتانیا در بقای نفوذش در منطقه با تقویه و هموائی حزب مسلم لیگ در راس آن محمدعلی جناح ازطرف دیگر این احساس را ایجاد کرد که بعد از ختم جنگ، نیم قاره هند به دو کشور تقسیم خواهد شد و ساحات پشتون نشین ماورای خط دیورند به یکی از این دو کشور تعلق خواهد گرفت. درک این موضوع احساس دولت افغانستان را برانگیخت تا قبل از آنکه این تقسیم صورت گیرد، بر موقف اغماض و سکوت دیرینه سیاست افغانستان در رابطه با سرنوشت پشتونهای ماورای سرحد تجدید نظر کند و از حالت بی تفاوتی برآید و اقداماتی را رویدست گیرد.

بین سالهای 1943 و 1944 حکومت افغانستان در راس آن سردار محمدهاشم خان طی جلسات متعدد در کابینه موضوع تحولات بعد از ختم جنگ را در منطقه مورد غور قرار داد و تصمیم گرفته شد تا وزارت امور خارجه نخست با وزیرمختار امریکا در کابل تماس گرفته و راجع به اندیشه افغانستان درباره "افغانهای سرحد" توضیح داده شود و بخاطر جلوگیری از ضم شدن ساحات پشتون نشین ماورای سرحد به "هندوستان فردا" برتانیه را متوجه نکاتی سازد که با در نظر داشت آن عملیه تقسیم نیم قاره صورت گیرد.

محمد عزیز نعیم (داماد محمد ظاهر شاه و پسر سردار محمد نعیم خان) در یک مقاله مبسوط خود تحت عنوان "صفحه ای از تاریخ" که در جریده "مجاهد ولس" در سال 1375 طی چند شماره به نشر رسیده است، نکات ذیل را شامل پیشنهاد مرتبه حکومت افغانستان میداند: «1- حکومت برتانیه تعهد نماید که تا زمان تغییر ستاوی هند آرزوی بسط حاکمیت را در سرحد آزاد [یعنی پشتون های مقیم ماورای خط دیورند] ندارد؛

2 - از حکومت برتانیه وعده گرفته شود که بمنظور تقویه نیروی نظامی افغانستان و برای امنیت اراضی قبایلی افغانی و سرحد، تجهیزات نظامی و کمک پولی مساعد نماید و بندری نیز در ساحه بلوچستان به اختیار شان گذاشته شود؛

3 - افغانستان و برتانیه تعهد کنند که بخاطر امنیت، رفاه و انکشاف مدنیت در سرحد صمیمانه همکاری نموده و مذاکرات و مشوره های دایمی بین شان جریان داشته باشد؛

4 - حکومت افغانستان و برتانیه یک معاهده عدم تجاوز ده ساله یا بیست ساله را بین خود عقد کنند و فضای روابط همکاری خود را از هر جهت روشن سازند؛ هنگام رسیدن هندوستان به آزادی باید برای افغانستان اراضی از دست رفته اش را دوباره در صورت رضائیت اهالی آنجا مسترد نمایند.»

عزیز نعیم می افزاید: «این پیشنهاد بعد از تصویب مجلس وزراء به وزیر مختار برتانیه در کابل تسلیم داده شد. جواب پیشنهاد افغانستان بعد از بیش از یک سال از طرف وزارت مختاری برتانیه ارائه گردید. در نامه مورخ 19 دسمبر 1945 وزارت مختاری برتانیه مقیم کابل عنوانی وزارت امور خارجه بعد از اظهار معذرت نسبت

به تأخیر جواب راجع به فقرات فوق جواب ارائه شد که مختصر آن چنین است: در باره فقره اول گفته شد که صدور چنین اعلامیه از طرف برتانیه معقول نیست، زیرا به اساس موافقتنامه با امیر عبدالرحمن خان اراضی شرق خط دیورند بشمول سرحد آزاد مربوط هند برتانوی میباشد.... نشر همچو اعلامیه اهمیت معاهده دیورند را از بین می برد. در مورد فقره دوم برتانیه کمک نظامی و اقتصادی را به افغانستان وعده داد، اما آنرا عملی نکرد. در باره فقره سوم وزارت مختاری برتانیه پاسخ داد که عقد معاهده عدم تجاوز مربوط به تأمین شرایط صلح عمومی میباشد و در حال حاضر موافقه دوجانبه عدم تجاوز نا ممکن میباشد. در جواب به درخواست بندر برای افغانستان در غرب بلوچستان (مندرج پیشنهاد نوامیر 1944 دولت افغانستان) وزارت مختاری برتانیه تصریح کرد که در سواحل بلوچستان چنین بندر مطلوب برای افغانستان موجود نیست و آنچه موجود است، برای امنیت و نگهداری بلوچستان ضرورت میباشد.

تقاضای داشتن بندر یکی از ضروریات حیاتی افغانستان محسوب می شد و حکومت افغانستان به دلیل محاط به خشکه بودن کشور در آنوقت تلاش میکرد تا اگر بتواند بندری را در بلوچستان به مقصد استفاده تجارتي (صادرات و واردات) در اختیار داشته باشد و یا لاقلاً امکان دسترسی قانونی به آن مهیا گردد.

این مشکل هروقت که مناسبات بین افغانستان و پاکستان رو به سردی و بحران میرفت، به شدت تبارز میکرد و حکومت پاکستان قیود شدید را در برابر ترانزیت اموال تجارتي افغانستان وضع می نمود، چنانچه بار اول در سال 1953 در وقت صدارت شاه محمود خان و بعداً در سال 1955 پس از "حادثه بیرق" و در سال 1961 بار دیگر اینکار صورت گرفت که منجر به قطع مناسبات سیاسی بین دو کشور گردید. به همین دلیل حکومت افغانستان ادعا داشت که مشکلات ترانزیت را نباید با مسئله پشتونستان یکجا کرد، به این دلیل که قرارداد تجارتي 1923 افغان و انگلیس که در عهد امانی به امضا رسیده بود، در آن موافقه شده بود که اجناس وارداتی و صادراتی افغانستان باید آزادانه از طریق هند برتانوی عبور کند. افغانستان استدلال میکرد که چون پاکستانی ها به مسائل مربوط به

"خط دیورند" بر معاهدات افغان و انگلیس استناد کرده ادعا میدارند که مفاد چنان معاهدات را از انگلیس ها به ارث برده اند، باید آنها همچنین موافقتنامه 1923 را احترام بگذارند. اما پاکستانی ها به این موضوع توجه نکرده و می گفتند که اگر افغانها می خواهند از مفاد این قرار داد مستفید شوند، باید از ادعای خود در مورد پشتونستان صرف نظر کنند.

نگاهی به کرونولوژی وقایع عمده در روابط افغانستان و پاکستان از 1946 تا 1953:

برای سهولت جهت درک رویدادهای مهم در مورد انکشاف روابط افغانستان با دولت جدید التشکیل پاکستان در دوره صدارت شاه محمود خان لازم است نگاهی مختصر به کرونولوژی وقایع عمده طی این دوره انداخت:

- 13 جون 1947: افغانستان اولین نامه رسمی را به حکومت برتانیه و هند برتانوی ارسال کرد و در آن از باشندگان ساحات سرحدی افغان - هند و دریای سند یادآور شد که همه افغان استند و باید آنها حق تصمیم گیری داده شود که می خواهند به افغانستان یا پاکستان یا هند ملحق شوند و یا مستقل باشند؛

- 3 جولای 1947: حکومت برتانیه جواب داد که برطبق معاهده 1921 سرحد بین افغانستان و هند مشخص گردیده و موضوع مربوط هند است و افغانستان نباید در آن مداخله کند؛

- 10 جولای 1947: افغانستان دومین نامه رسمی خود را به حکومت برتانیه ارسال داشت و علاوه کرد که معاهده 1921 با هند برتانوی امضاء شده بود و اکنون که هند برتانوی دیگر موجود نیست، لذا موضوع ایجاب یک تجدید نظر را میکند.

- 26 جولای 1947: شاه محمود خان صدراعظم جهت معاینات صحتی عازم امریکا گردید و اما با یک توقف کوتاه در لندن مذاکرات مستقیم را با صدراعظم و وزیر خارجه برتانیه در مورد آینده پشتونهای ماورای سرحد انجام داد. درغیاب شاه محمود خان برادرش مارشال شاه ولیخان غازی امور صدارت را موقتاً تا برگشت صدراعظم بعهدہ گرفت؛

- 30 سپتمبر 1947: افغانستان یگانه کشوری بود که بر علیه شمول پاکستان به عضویت ملل متحد رأی مخالف داد؛
- 10 نوامبر 1947: داکترنجیب الله توروایانا معین وزارت معارف به حیث نماینده فوق العاده اعلی حضرت محمد ظاهر شاه جهت مذاکره با طرف پاکستان روی موضوع حقوق پشتونهای ماورای سرحد به آن کشور اعزام گردید؛ مقارن همین وقت افغانستان و پاکستان موافقه کردند تا نمایندگی سیاسی خویش را به سطح سفارت ایجاد نمایند و مارشال شاه ولیخان غازی به حیث اولین سفیر افغانستان به کراچی تعیین گردید و سفیر پاکستان به کابل آمد؛
- 16 جون 1948: پاکستان خان عبدالغفار خان و دیگر رهبران حزب "خدائی خدمتگاران" را زندانی کرد و به همین مناسبت رادیو و جراید افغانستان در مورد آزادی پشتونستان به نشرات جدی تر پرداخت؛
- 24 مارچ 1949: گورنر جنرال پاکستان ساحات قبایلی را جزء پاکستان اعلام کرد و وزارت خارجه افغانستان اینکار را مغایر به وعده قبلی محمد علی جناح قاید اعظم پاکستان دانسته و در برابر آن موقف مخالف گرفت؛
- 2 اپریل 1949: پس از بمبارد قوای هوائی پاکستان بر ساحات وزیرستان، افغانستان شارژ دافیر خود را از کراچی به کشور فراخواند؛
- 4 جون 1949: افغانستان محدودیت برعبور و مرور وسایل ترانسپورتی را در سرحد با پاکستان وضع کرد؛
- 12 جون 1949: طیارات پاکستانی منطقه "مغلی" را در ولایت پکتیا بمبارد کرد که در اثر آن 23 نفر کشته شدند؛
- 11 جولای 1949: وزیر خارجه پاکستان اعلام کرد که کشور میخواهد درباره همکاریهای اقتصادی با افغانستان مذاکره کند ، اما نه در مورد داعیه ساحات قبایلی؛
- 26 جولای 1949: شورای ملی افغانستان (دوره هفتم) معاهده با برتانیه را در مورد ساحات قبایل فاقد اعتبار اعلام نمود؛
- 26 مارچ 1950: وزارت خارجه افغانستان عضو سفارت پاکستان را به دلیل عدم رعایت قانون فرا خواند؛

6 - سپتمبر 1953: شاه محمود خان غازی از مقام صدارت مستعفی شد و بجایش محمد داؤد به حیث صدراعظم مقرر گردید.

شاه محمود خان و معضله "پشتونستان":

محمد عزیز نعیم از قول سردار محمدنعیم [پدرش] که در آغاز صدارت شاه محمود خان به حیث وزیر مختار افغانی درلندن مقرر شده بود و در ماه جدی 1325 (جنوری 1947) بامعین وزارت خارجه برتانیه درلندن دیدار و مذاکره نمود، از موضوع یادداشت‌های وزارت خارجه افغانستان چند بار به معین موصوف یاد کرده بود، می‌نگارد که پدرش می‌گفت: «جوابات او را طوری یافتم که اصلاً از مطلب ما از نماینده‌شان در کابل و یا حکومت هند برتانوی درین باره چیزی نشنیده است، ولی به هر حال [معین وزارت خارجه برتانیه] وعده داد که در موضوع غور نموده و با من [محمد نعیم] صحبت خواهد کرد». سردار محمد نعیم می‌گوید: «در ملاقات بعدی به معین وزارت خارجه برتانیه باز هم گفتم که در صورت وارد شدن تغییری در هند، برهفت ملیون افغان که در شمالغرب هندوستان زندگی میکنند، از نقطه نظر عدالت باید اجبار وارد نگردد و باید برای شان موقع داده شود که سرنوشت خود را آزادانه تعیین نمایند و ما می‌خواهیم اطمینان داشته باشیم که اجبار نمیشود...»

عزیز نعیم باز هم از قول سردار محمد نعیم می‌افزاید که معین وزارت خارجه برتانیه بعد از چند بار تبادل نظر بالاخره برایش به صراحت گفت: «باید افغانستان دعوای خود را با حکومت هند به پیش برد»، اما نعیم خان در جواب گفت که: «حکومت من این مسئله را موضوع بین حکومت افغانستان و برتانیه میدانم که به هند هیچ ارتباطی ندارد».

خلاصه از همچو مذاکرات بی نتیجه چنین استنباط می‌گردد که برتانیه برای کمائی کردن وقت نماینده سیاسی افغانستان را با حرفهای "هوائی" مصروف ساخته و از دادن جواب لازم در زمینه طفره میرفت، تا آنکه صدراعظم برتانیه کلمنت اتلی در ماه فبروری 1947 تصمیم حکومتش را مبنی بر ترک نیم قاره اعلام کرد و به همین منظور لارڈ مونت بتن Lord Mountbatten را بحیث آخرین ویسرای تعیین کرد تا میکانیزم عملیه را سر به راه کند.

در این موقع حکومت افغانستان از خواب غفلت بیدار شد و موقف خود را در زمینه طی یک فرمان یا به عبارت دیگر یک "هدایت نامه" تحت احکام شماره 550 مجلس عالی وزراء مورخ 21 سرطان 1326 (4 جولای 1947) به امضای صدراعظم شاه محمود خان غازی عنوانی وزارت خارجه صادر کرد و به آن وزارت هدایت داد تا برطبق آن اجراء نماید که متن آن چنین است: «افغانهای سرحد قوم و ملت علیحده میباشند و برتانیه همانطوریکه حق تعیین سرنوشت را به باشندگان مسلمان و هندی نیم قاره داده است، باید چنین حق را به آنها نیز بدهد، زیرا آنها به هیچ صورت جزو هند نمیباشند. اگرچه سرزمین های مذکور توسط استعمار برتانیه از خاک افغانستان جدا شده بود، ولی افغانستان در تلاش استرداد آنها نیست و فقط میخواهد به باشندگان آنجا حق داده شود که به رضای خود یا به پاکستان یا به هندوستان و یا یک کشور علیحده را تشکیل نمایند و در صورت رأیگیری باید افغانهای قبایل حقوق مشخص خود را داشته باشند.»

علاوئاً در این هدایت نامه آمده است که: 1 - اگر به افغانهای آنطرف سرحد در میان خط دیورند و رود سند حق اظهار رأی بلا شرط طبق منشور ملل متحد و منشور اتلانتیک داده نشود، حکومت افغانستان حق دارد نظر به علایق قومی و تاریخی در زمینه رفع سوء تفاهات درین مسئله پافشاری کند؛ 2 - مردم افغانستان حق دارند نظریات و افکار خود را نسبت به این مسئله با تمام آزادی، بشرط رعایت نزاکت و نیت صلح خواهی به جراید انتشار دهند؛ 3 - توسط اشخاص مقتدر و با صلاحیت در مشرقی (ننگرهار)، جنوبی (پکتیا) و قندهار با قبایل آنطرف سرحد تماس برقرار شود و نقاط نظر دولت افغانستان را به آنها خاطر نشان سازد؛ 4 - یک هیئت با صلاحیت به منظور ابراز نقاط نظر دولت افغانستان نزد سران قبایل، لیدرهای سیاسی پشتون، سران احزاب کانگرس و مسلم لیگ و وایسرای هند تعیین شود. (اعضای هیئت عبارت بودند از: عبدالمجید خان وزیر اقتصاد، داکتر نجیب الله توروایانا کفیل وزارت معارف و عبدالصمد خان مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه).

در هدایت نامه آمده که: هیئت در قدم اول سعی کند تا دولت مستقل سرحد حاوی اراضی سرحد آزاد، صوبه سرحد شمالغرب و

سرزمین افغانهای که در سند و بلوچستان قرار دارند، به اسرع وقت تشکیل شود. اگر این کار ممکن نباشد، هیئت باید جدا از هند و پاکستان بکوشد تا افغانهای سرحد یک دومیون جداگانه را تأسیس نمایند و در صورت ناممکن بودن اینکار، هیئت باید بکوشد تا افغانهای سرحد به رضایت خود داخل پاکستان گردند و باید افغان های صوبه سرحد، سرحد آزاد و بلوچستان یکجا شوند و به آنها حق خود مختاری وسیع داده شود. همچنان به زعمای پشتون خاطر نشان گردد که افغانستان در تلاش الحاق ایشان نمیشد و صرفاً آرزو دارد که آنها با اقوام هندی منحل نشوند و اگر آنها آرزومندی آزادی خود را داشته باشند، افغانستان حاضر است تمنیات آنها را از راه دیپلماسی در محافل بین المللی مطرح سازد. علاوهً هیئت در رفع سوء تفاهات ذات البینی آنها و در اتحاد عمل و نظر آنها بکوشد و نیز به حزب مسلم لیگ وانمود سازد که اگر آزادی مطلق اظهار رأی به افغانها داده نشود، ممکن روابط افغانستان و پاکستان طور مطلوب انکشاف کرده نتواند.

عزیز نعیم می افزاید که: متأسفانه مسافرت این هیئت جامه عمل نپوشید و احکام هدایت نامه شماره 550 در صفحه کاغذ باقی ماند و اما اینکه چرا این اقدام در آنوقت عملی نشد، موصوف به ارائه دلیل آن نمی پردازد. (برای شرح مزید دیده شود: سلسله مقاله محمد عزیز نعیم تحت عنوان "صفحه ای از تاریخ"، که در شماره های 5، 6 و 7 سال پانزدهم جریده "مجاهد ولس" به مدیریت محمد حسن ولسمل در سال 1375 انتشار یافته و سپس در جلد اول کتاب "د ولس مل ژوند - سیاسی هلی خلی او خاطری"، 1389، صفحات 771 تا 798 به نشر رسیده است، خاصتاً صفحات 777 و 782 تا 785 مراجعه شود)

در نتیجه باید اذعان کرد که حکومت افغانستان از مدت تقریباً پنج سال (از 1943 تا 1947) که مقدمات تقسیم نیم قاره بین هند و پاکستان مطرح بحث بود، کوشید تا برای تثبیت حق خود ارادیت و تعیین سرنوشت پشتونهای ماورای سرحد از طریق دیپلماتیک با حکومت برتانیه به تماس شود که شرح مختصر آن در بالا ذکر شد، اما این مذاکرات و ارسال دو نامه رسمی به آنها به مثابه داستان تکراری در آمد که نتیجه مشخص بار نیاورد، زیرا حکومت انگلیس با طال و طول عمدی همیشه میکوشید تا موضوع سرنوشت پشتون

های ماورای سرحد را مربوط به پاکستان وانمود سازد و توصیه میکرد که افغانستان باید در زمینه با حکومت پاکستان داخل مذاکره شود و اما حکومت افغانستان دست از دامن برتانیه بر نمیداشت. این وضع سر درگم تا وقتی دوام پیدا کرد که ریفراندومی بوسیله انگلیس ها رویدست گرفته شد و تقسیم نیم قاره به دو کشور هند و پاکستان عملی گردید.

تشکیل پاکستان - سرآغاز مشکلات جدید:

روز 13 سرطان 1326 (3 جون 1947) روزتاریخی است که نیم قاره هند به دو کشور هند و پاکستان تقسیم گردید و بجای هند برتانوی کشور جدید التتشکیل پاکستان در همسایگی افغانستان قرار گرفت. این تقسیم به اساس ریفراندومی صورت گرفت که در جوار صندوق پاکستان قرآن مجید و در جوار صندوق هندوستان کتاب "گرنگ" را گذاشتند. لذا به مردم پشتونستان این حق را ندادند تا در این ریفراندوم درمورد سرنوشت خود اتخاذ تصمیم کنند که آیا میخواهند زیر سلطه پاکستان باشند، یا برای خود یک دولت مستقل را تشکیل نمایند و با اینکه خواستار پیوستن با برادران خود در افغانستان شوند. انگلیس ها احساسات مسلمانان هند و نیز پشتونهای ماورای دیورند و بلوچ ها را به بازی گرفتند و تنها کمتر از نصف پشتونها، آنهم صرف پشتونهای جوار "سرحد اداری" دراین ریفراندوم اشتراک نمودند و به حرمت کلام الله مجید به نفع پاکستان رأی دادند.

غبار درباره چگونگی آن می نویسد: «از 3 تا 17 جولای 1947 در پشتونستان محکوم [ایالت شمالمغرب] یک رأی گیری قلابی و آنهم ناقص و توطئه آمیز بعمل آمد. دراین ریفراندوم چانس رأی دهی برای مردم پنجابی و هندی که هیچ ربطی به ملیت پشتونهای صوبه سرحد شمالغربی نداشتند، آماده گردید. آزادیخواهان پشتون با این ریفراندوم مقاطعه کردند، در حالیکه چندین ملیون پشتون ماورای دیورند تا دریای سند سر و کاری بچنین رأی دهی نداشتند. در هرحال هنگام رأی گیری از تقریباً سه صد هزار نفر، قرآن و کتاب هندو مقابل هم قرار داده شده بودند، تا رأی دهنده به یکی از این دو بگروند. طبعاً رأی دهنده مسلمان که اکثریت داشت، جانب اسلام را میگرفت. مقصد ازین رأی گیری التزام رأی دهنده بیکی از دو دولت مسلمان پاکستان و یا هندوی هندوستان بود. راه سوم وجود

نداشت یعنی اظهار رأی برای الحاق بافغانستان و یا استقلال منطقه مطرح نشده بود. با تمام این اوضاع، پنجاه و دو فیصد کسانی که رأی دادند، جانب پاکستان را بنام "اسلام" گرفتند. دولت پاکستان در 14 جون 1947 مرکب از مناطق پشتونستان محکوم، بلوچستان، سند، پنجاب و بنگال [در شرق هند] بوجود آمد. «(غبار... جلد دوم، صفحه 227 - 228)

عبدالرؤف بینوا طی یک مقاله تحت عنوان "نظری به پشتونستان" که در همان سالهای پرهیجان یعنی 1329 در سالنامه کابل به نشر رسید، درمورد ماهیت ریفراندوم مذکور چنین نوشت: «وقتی انگلیس ها مجبور شدند از هندوستان بیرون شوند، سیاست تقسیم هند را بین مسلمان و هندو بمیان آوردند. درین گپرو دار نیز پشتونهای پشتونستان آرام نه نشستند. جناب فقیر ایپی از قبایل آزاد صدای آزادی پشتونستان را بلند کرد، خان عبدالغفارخان با پارتی خدائی خدمتگار از حصه پشتونستانی که جبراً زیر سلطه انگلیس کشیده شده بود، دعوی حقوق پشتونها را نمود و خان عبدالصمد خان از بلوچستان پرچم آزادی بلند کرد. این صدای سه نفر نبود، بلکه صدای هفت ملیون پشتون بود، مگر چون انگلیسها آزادی پشتونها را برای اهداف امپریالیستی خود مضر پنداشتند، بصدای حقه شان گوش ندادند و هندوستان و پاکستان را بوجود آوردند و برای اینکه ملل دیگر نیز به صدای مردم پشتونستان گوش ندهند، در پشتونستان یک ریفراندوم (رأی گیری) جعلی و نمایشی و اجباری را بعمل آوردند، ریفراندومی که بریک صندوق رأی گیری قرآن مجید و برصندوق دیگر رأی گیری کتاب مذهبی هندوها را گذاشتند. هرکس که رأی میداد، برایش گفته میشد: کدام را قبول میکنی؟ چون پشتونها مسلمان هستند، ضروری رأی خود را بقرآن میدادند با اینهم فیصد چهل و نه نفر پشتون هیچ رأی ندادند. باین بهانه نمایشی پشتونهای آن حصه را در پاکستان کشیدند. ازین پشتونها هیچ پرسیده نشد که آیا آزادی هم میخواهید؟ اگر پرسیده می شد، طبعاً پشتونها صد فیصد طرفدار آزادی می شدند و پشتونستان آزاد را می خواستند». (بینوا، عبدالرؤف: "نظری به پشتونستان"، سالنامه کابل، 1329، صفحه 329 - 330)

دولت افغانستان بعد از انجام ریفراندم ملاحظات خود را با پاکستان مطرح کرد، و قتی که کار از کار گذشته بود. اولین عکس العمل حکومت افغانستان وقتی بروز کرد که موضوع عضویت پاکستان در ملل متحد طی اجلاس مجمع عمومی آن مؤسسه در نیویارک بتاريخ 30 سپتمبر 1947 مطرح شد، آنوقت افغانستان یگانه کشوری بود که نماینده دائمی آن عبدالحسین خان عزیز در موضوع رأی منفی داد. اگرچه نماینده دائمی افغانستان در آن مؤسسه متعاقباً زیر فشارهای وارده از هر طرف رأی منفی را برگرفت، اما مخالفت بین افغانستان و پاکستان از همانجا آغاز گردید.

در 15 اگست 1947 با آنکه دولت پاکستان رسماً تأسیس شد، اما انگلیس تا سال بعد اداره مستقیم سرحدات آزاد و بلوچستان را در اختیار داشت. درحالیکه انگلیس در سال 1950 پاکستان را وارث خویش در آنطرف دیورند اعلام نمود و مقارن همین وقت ایالات متحده امریکا خط دیورند را به حیث سرحد بین المللی بین افغانستان و پاکستان شناخت که در اینصورت قبایل آزاد و بلوچستان شامل خاک پاکستان تلقی شد.

عکس العمل پشتونهای ماورای سرحد در برابر نتایج ریفراندم:

در همین موقع مردم پشتونستان آرام نگرفتند و به احتجاج پرداختند. در 21 جون 1947 به تعقیب اعلامیه انگلیس مبنی بر تخلیه هند، جرگه عظیمی را در "بنو" برپا نمودند که در آن نمایندگان تمام پشتونستان اعم از آزاد، محکوم و بلوچستان به شمول احزاب خدائی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد و زلمی پشتون شرکت کردند و فیصله نمودند که: "پشتونها نه هند میخواهند و نه پاکستان، بلکه میخواهند درین کشور یک حکومت آزاد پشتون براساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود". برای تحقق همین هدف تعداد کثیر جوانان زلمی پشتون (بیش از 20 هزار نفر) حاضر شدند جانهای خود را فدا کنند، لاکن خان عبدالغفار خان به تأسی از سیاست عدم خشونت گاندی مانع آنان شد.

بینوا در مقاله فوق الذکر خود می نویسد: « در اثر این ریفراندم اجباری بود که تمام پشتونها چه در افغانستان و چه در قبایل آزاد و

چه آنطرف خط فرضی دیورند عدم رضائیت خود را اظهار داشتند و عزم کردند بهر قیمتی که شود پشتونستان آزاد را تشکیل نمایند. درمقابل این عزم پشتونها حکومت پاکستان اقدامات بسیار ظالمانه نمود، اکثر پشتونهای آنطرف خط دیورند را بدون محاکمه بزدان بردند، مثلاً تنها از حزب خدائی خدمتگار دوزاده هزار نفر را در زندان نگهداشتند. همچنین از حزب وطن بلوچستان هزارها نفر را از حقوق مدنی محروم و در زندان انداختند، بر خانه های قبایل آزاد بمباری کردند و مردم بیگناه را کشتند. درمقابل این اقدام ظالمانه حکومت پاکستان پشتونهای قبایل آزاد به تدویر جرگه ها و مشوره های ملی پرداختند. برای بار اول بتاريخ 30 حمل 1328 (19 اپریل 1949) بیرق سرخ پشتونستان در تیرا درجای حاجی عبدالحکیم خان غازی افراشته شد، در وقت بلند شدن بیرق هزاران نفر از علما، روحانیون و بزرگان پشتونهای تیرا حاضر بودند و باین بیرق سلام کردند و بصدا های بلند گفتند: "پاینده باد پشتونستان آزاد و نابود باد دشمنان آزادی پشتونها!". سپس در تمام قبایل آزاد بیرق های پشتونستان بلند گردید، حتی در داخل پاکستان در کویته بلوچستان نیز بیرق سرخ پشتونستان ازطرف پشتونهای آنجا برافراشته شد و دعوی حقوق حقه خود را نمودند، مگر ازطرف حکومت پاکستان آن پشتونهای آزادیخواه دستگیر گردیده بزدان سپرده شدند.»

بینوای می افزاید: «بتاریخ 9 سنبله 1328 (اول سپتمبر 1949) اولین جرگه بزرگ تمام قبایل آزاد فیصله و تصویب کردند که: 1 - تمام قبایل آزاد عهد و سوگند میکنند که بین خود اتفاق کامل داشته باشند و تمام کارهای قومی را بمشوره یکدیگر اجراء کنند؛ 2 - قبایل آزاد خود را مکلف میدانند با پشتونهای هر حصه پشتونستان ارتباط خود را قایم کنند و در خیر و شر با آنها خود را شریک دانند؛ 3 - تمام قبایل آزاد فرض خود میدانند که آزادی کامل پشتونستان را حاصل کنند و در مقابل تجاوز خارجی باتفاق کامل ایستاده شوند و آنرا دفع نمایند؛ 4 - باید یک جرگه بزرگتر دیگر از تمام باشندگان پشتونستان در روزهای نزدیک منعقد شود و در آن تمام مسائل مربوط به پشتونستان را حل نمایند.»

بینوا علاوه میکند که: بتاريخ 28 میزان 1328 اولین اسامبله ملی پشتونستان و شورای محلی تیرا بنام "دپشتونستان د تیرا خانگه" تشکیل گردید و اولین اعلامیه خود را بنام تمام پشتونها و بنام ملت و حکومت افغانستان و بنام ملل اسلامی و بنام مؤسسه ملل متحد نشر کردند. بعد از آن قوم شینوار و دیگر اقوام خیبر نیز شورای محلی خود را ساختند و بعد از تعیین وکلاء الحاق خود را به "تیرا خانگه" اعلان نمودند. همچنان اقوام سالارزی جرگه نمودند و شورای محلی "باجور خانگه" را تأسیس کردند. از 21 تا 25 جدی 1328 (11 تا 15 جنوری 1950) در وزیرستان اولین جرگه عمومی و مهم قبایل مومند، صافی آزاد، چارسنگ، شموزائی، افریدی، اورکزائی، شینوار، لوارگی، شلمان، وزیر، مسعود (محسود) در "چهار سده" دایر گردید و آنها معاهده مهم اتحاد ملی و تشکیل پشتونستان را اعلام نمودند. در این جلسه میرزا علی خان مشهور به "فقیر ایبی" را به حیث رئیس حکومت محلی "د پشتونستان د وزیرستان خانگه" به اتفاق آراء انتخاب کردند و موصوف مشی خود را طی سه ماده چنین بیان کرد:

«سر از روز 15 جنوری 1950 (25 جدی 1328) تمام امور اداری، سیاسی، تعلیمی و لشکری حکومت محلی وزیرستان مطابق پروگرام ذیل اجراء میشود:

1 - از حکومت پاکستان مطالبه میکنیم که تمامیت و استقلال پشتونستان خاک هفت ملیون افغان را از راه صلاح و امن اعتراف کند و از امروز تمام مامورین و ایجنت های ملکی و لشکری خود را امر کند به صورت فوری از تمام نقاط پشتونستان بیرون روند. اگر چنین نکنند، مسئولیت عواقب وخیمی که در اثر این لجاجت حکومت پاکستان واقع شدنی است، هم نزد خدا و هم نزد مؤسسه ملل متحد بدوش حکومت پاکستان خواهد بود.

2 - چون وسایل نشراتی ما ناقص است، لذا از دولت برادر خود افغانستان که همواره با پشتونستان همدردی صمیمی دارند، خواهش داریم اطلاعات و پروگرام ما را مربوط به پشتونستان درجراید و رادیوی افغانستان نشر کنند. [به این اساس پروگرام "دا پشتونستان زمونږ" از طریق رادیو کابل (بعداً رادیو افغانستان) به نشرات آغاز

کرد. بعضی ها فکر میکنند که شعار "دا پشتونستان زمونر" ادعای افغانستان را معنی میدهد، درحالیکه چنین نبود بلکه آواز و ندای مردم پشتونستان را بیان میکرد - کاظم]

3 - از مؤسسه ملل متحد و مراکز عدالت پسند دنیا خواهش میکنیم پشتونستان را بحیث یک مملکت آزاد و یک عضو حساس خود بشناسد و حکومت پاکستان را مجبور سازند تا به تمامیت و آزادی خاک پشتونستان اعتراف کند.» (برای شرح مزید دراین باره دیده شود: مقاله عبدالرؤف بینوا تحت عنوان "نظری به پشتونستان"، منتشره سالنامه کابل سال 1329، صفحه 326 تا 332)

اعزام نماینده خاص جهت مذاکره با مقامات پاکستانی:

سردی روزافزون روابط افغانستان و پاکستان بخصوص در ساحه تجارتی موجب شد تا حکومت پاکستان نماینده خاص خود نواب زاده سعید الله خان را برای مذاکره به کابل اعزام دارد. وقتی حین مذاکرات رسمی از موصوف در باره مسائل سرحدی پرسیده شد، گفت که صحبت دراین باره ازصلاحیت او بالا است. لذا دولت افغانستان به تأسی از مصوبه قبلی کابینه مندرج هدایت نامه شماره 550 پس ازگذشت تقریباً پنج ماه تصمیم گرفت تا از جمله هیئت مؤظف فوق تنها داکتر نجیب الله توروایانا معین وزارت معارف را به حیث نماینده خاص اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و حکومت افغانستان جهت مذاکره با مقامات پاکستانی توظیف و به ان کشور اعزام نماید. موصوف بتاریخ 19 عقرب 1327 (10 نوامبر 1947) کابل را به قصد کراچی از طریق قندهار ترک گفت و بتاریخ 26 عقرب (7 نوامبر) مذاکرات خود را درانجا آغاز کرد. برطبق هدایت نامه فوق الذکر حدود صلاحیت مذاکراتش قبلاً ازطرف حکومت مشخص گردیده بود که به اساس آن موضوع شناسائی و یا عدم شناسائی خط دیورند و یا طرح داعیه ارضی و یا اینکه الحاق پشتونهای آنطرف به افغانستان شامل اجندای کاری او نبود، بلکه او وظیفه داشت تا درباره حق خود ارادیت و تعیین سرنوشت پشتون های ماورای خط دیورند و آینده آنها در محدوده ارضی پاکستان با حکومت آن کشور صحبت نماید وعلایق افغانستان را در زمینه با آنها در میان بگذارد.

داکترنجیب الله توروپانا حین مذاکرات خود کوشید برای طرف پاکستانی روشن سازد که حکومت افغانستان در صدد آن نیست تا پشتونهای آنطرف دیورند را از ساحه ارضی پاکستان جدا کند، بلکه به دلیل موجودیت پیوند های مشترک تاریخی، فرهنگی و خون شریکی با آنها علاقمند است تا هویت پشتونها چه در ساحات قبایلی و چه در دیگر ساحات پشتون نشین آن کشور از جمله بلوچستان حفظ گردد و برای آنها در یک واحد اداری آزاد برطبق یک معاهده خاص حقوق شان محفوظ و خاک شان دارای اتونومی و موسوم به نامی از جمله "پشتونخواه" ویا "پشتونستان" و یا امثالهم گذاشته شود، زیرا نام ایالت "شمالمغرب" مبتنی بر هویت شان نیست. همچنان نماینده خاص افغان با اشاره با اینکه راه حل مشکلات جاری بین دو کشور همسایه فقط از طریق حسن تفاهم و مذاکره دوستانه میسر است و بس، ابراز امیدواری کرد تا ازاین طریق دو کشور در فضای دوستی بتوانند به همکاریهای اقتصادی نافع برای هردو طرف ادامه دهند.

از روی تصادف هنگام ورود داکتر توروپانا به کراچی (آنوقت پایتخت پاکستان)، محمدعلی جناح قاید اعظم پاکستان مریض و دوره نقاهت را در لاهور می گذشتاند و لیاقت علی خان صدراعظم و وزیر خارجه نیز در مسافرت بیرون کشور بودند. مذاکرات به دلیل تقدیم اعتماد نامه به قاید اعظم برای چند روزی به تعویق افتاد. آقای جناح قاید اعظم به نماینده خاص اطمینان داد که پاکستان فعلاً دچار رفع مشکلات عدیده است و وعده داد که در موضوع حق تعیین سرنوشت و سایر موارد مربوطه در یک فرصت مناسب با تفاهم حکومت افغانستان اقدام خواهد کرد. برعکس صدراعظم پاکستان لیاقت علی خان و ظفرالله خان وزیر خارجه و دیگر اراکین آن حکومت کوشیدند تا داکتر توروپانا را مصروف مسایل فرعی سازند و از دادن جواب های قاطع به پرسشهای او طفره ببروند. به این ترتیب نجیب الله توروپانا بدون آنکه سند تحریری از توافقات و نتایج مذاکرات خود بدست آورد، به کشور برگشت. یگانه سند همانا نامه بود که بتاريخ اول جنوری 1948 ظفرالله خان وزیر خارجه پاکستان به اثر تقاضای توروپانا بعداً عنوانی موصوف ارسال کرد که در آن آمده بود:

«از مذاکراتی که بین جلالتمآب شما و وزارت امور خارجه صورت گرفته است، چنین بر می آید که جلالتمآب شما سیاست حکومت پاکستان را نسبت به قبایلی که اینطرف خط دیورند جانب ما زندگی می نمایند و هم راجع به موقعیت ولایات [ایالات] شامله ای پاکستان بخوبی درک فرموده اند. افتخار دارم وضعیت را قرار ذیل باطلاح جلالتمآبی برسانم: قبایل سرحد شمالمغرب جهت حصول پاکستان به پیمانه بزرگی معاونت نموده و در موقعیکه این مملکت جدید اسلامی تأسیس گردید، آنها تصمیم راسخ خویش را جهت شمول در آن اظهار نمودند. قاید اعظم استقلال قبایل را تسلیم نموده به آنها یقین داد که حکومت پاکستان تمام معاهدات، قراردادهای و معاشات را تا آنزمان دوام خواهد داد که نماینده های قبایل و حکومت پاکستان باهم یکجا شود و معاهدات جدیدی را فیصله بنمایند، چنانچه در نتیجه ای این سیاست تاکنون معاهدات جدید با قبایل سرحد شمالمغرب به امضاء رسیده است. راجع به وضعیت قانونی ولایت باید گفت که بعد از آنکه ريفراندم در ولایات سرحد شمالمغرب به پایان رسید، قاید اعظم موقعیت این ولایت را در یک بیان خود بصورت مخصوصی تشریح و روشن ساخته است. نامبرده بیان نمود: تا جائیکه موضوع به پتانهای [افغانهای] ولایت سرحد مربوط است، من هیچ تردیدی ندارم که آنها در پاکستان برای ترقی مؤسسات اجتماعی و عرفانی و سیاسی خویش از آزادی کاملی بهره مند خواهند بود و آنها همان حکومت خود اختیاری را دارا خواهند بود که سایر ولایات پاکستان آنها را دارند. حصول پاکستان مرهون زحمات مشترک تمام ولایات میباشد و از اینرو سیاست حکومت پاکستان به نسبت هریکی از ولایات همان صورت واحدی را خواهد داشت. راجع به آینده طوریکه جلالتمآب شما مسبوق خواهند بود، یک مجلس دستوری [شورای ملی] در پاکستان تأسیس شده است که مرکب از نمایندگان تمام حصص پاکستان میباشد و قانون اساسی حکومت مرکزی و حکومت ولایتی را همین مجلس عالیه تعیین و تدوین خواهند نمود، چنانچه هر ولایت آزاد خواهد بود تا راجع به دستور آینده خود هر موضوعی را که لازم بداند، دراین مجلس دستوری پیشنهاد نماید.» (برگرفته از کتاب "ما و پاکستان"، تألیف محمد اکرام اندیشمند، چاپ دوم، کابل، 2009، صفحه 79 - 80 - به

استناد از کتاب بیانات "نجیب الله خان - مذاکرات سیاسی با حکومت پاکستان" از نشرات روزنامه اصلاح، کابل صفحه 49)

میر غلام محمد غبار در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (جلد دوم) برجریان مسافرت نجیب الله توریانا به پاکستان و نحوه مذاکراتش بسیار انتقاد کرده و او را جوان بی تجربه و فاقد دانش لازم در زمینه دانسته که با گرگان باران دیده و آشنا بر موز سیاسی استعماری در پاکستان مقابل بوده و آنها او را مصروف دعوت ها و نشست های بی نتیجه ساختند. نظر انتقادی غبار در آنست که چرا حکومت شاه محمود خان تا سال 1949 به حکومت پاکستان مجال داد تا پایه های خود را استحکام بخشد، درحالیکه قبل از آن در سالهای 1947 و 1948 قیام بزرگ اقوام پشتون آنطرف خط دیورند براه افتاده بود و حکومت شاه محمود خان باید از آنها حمایت میکرد و حتی غبار از حمایت افغانها در این راستا در جلال آباد و از تصویب شورای ملی دوره هفتم که خودش وکیل شهر کابل بود مبنی بر ابطال معاهده دیورند بنام "خط مرده دیورند" یاد میکند و انتقاد دارد که حکومت افغانستان فقط با رسمیت بخشیدن روز ملی پشتونستان بتاریخ نهم سنبله در هرسال و پخش برنامه یک ساعته رادیویی بنام "پشتونستان" و مسمی ساختن یک چهارراهی به بنام "پشتونستان" اکتفاء کرد.

انتقادهای غبار از زوایه طرز دید خاص عاطفی و ملی او که گاه گاهی مشخصه فکری موصوف بوده، بیان گردیده است. او بطور واضح بیان نکرده که حکومت بطور مشخص چه باید میکرد و اگر خودش در راس حکومت می بود، به چه اقداماتی متوسل میگردد؟

واقعیت اینست که افغانستان در موضوع اقوام پشتون ماورای دیورند هیچ وسیله دیگر در دست نداشت تا در برابر تصمیم برتانیه و جانشین ساختن پاکستان بجای آن کشور و سپردن امتیازاتی مکتسبه که از طریق فشار و تحمیل معاهدات قبلی یک قسمت خاک افغانستان را تصاحب کرده بود، اقداماتی بعمل می آورد و ناگزیر بود مثل دوره های قبلی از ادعای ارضی بر آن سرزمین ها منصرف شده و از نظر حقوقی و هم از لحاظ اقدامات بالقوه نمیتوانست برای اعاده آن اقدام نماید. لذا با انصراف از داعیه ارضی، یگانه راه موجود همانا تأکید بر سر موضوع حق خود ارادیت و تعیین سرنوشت و

داشتن اتونومی برای اقوام پشتون آنطرف خط دیورند از طریق دیپلماسی بود که متأسفانه این تماس با حکومت برتانیه با جواب رد و به ناکامی مواجه گردید. وقتی حکومت برتانیه حل مشکلات را در زمینه ادعای های افغانستان به حکومت پاکستان محول کرد، حکومت پاکستان نیز عین دلیل انگلیس ها را مبتنی بر قرارداد 1921 و 1923 ارائه کرد و بحث در آن باره را با افغانستان منتفی دانست. لذا حکومت شاه محمود خان و نیز نماینده خاص آن نمیتوانست چیزی بیشتر از امکان موجود را بدست آورد.

بمبارد قریه "مُغلی" در پکتیا:

در همین آوان بر علاوه مشکلات فوق الذکر حادثه مهمی دیگر نیز رخ داد که روابط افغانستان و پاکستان را بیشتر متشنج ساخت، آنهم بمبارد طیاره های نظامی پاکستان بر قریه مُغلی در ولایت جنوبی (پکتیا) بود که بروز 22 جوزای 1328 (12 جون 1949) عمداً یا سهواً صورت گرفت و در اثر آن به تعداد بیش از 23 نفر از مردم آن قریه کشته شدند و قسمت های از آن ویران گردید. این بمبارد به ادامه بمباردهایی بود که چند روز قبل حکومت پاکستان بر مناطق وزیرستان در آنسوی دیورند اجراء کرده بود.

سید قاسم رشتیا در کتاب خاطرات خود شرحی درباره این موضوع دارد که مختصر آن چنین است: اراکین دولت پاکستان به کمک مشاوران انگلیسی که تا آنوقت در پاکستان خدمت میکردند، وقتی جدیت موقف افغانستان را در قضیه پشتونستان مشاهده کردند، به این فکر افتادند تا حکومت افغانستان را با تهدید تغییر رژیم به صرف نظر کردن از ادعای پشتونستان و ادار سازند. به همین مقصد پاکستان سردار امین جان برادر شاه امان الله غازی را که انگلیسها او را به برما (در شهر رنگون) تبعید کرده بودند، در وقت تقسیم هند و پاکستان از آنجا به دهلی و سپس به کراچی آمده بود و در آنجا می زیست، مورد نظر قرار دادند. موصوف به تحریک پاکستان به حواشی سرحد آمد و در صدد جمع آوری لشکر از قوم مسعود (محسود) برآمد و در ظرف چند روز با تدارک یک لشکر چندین هزار نفری به هدف اعاده سلطنت بطرف افغانستان حرکت کرد. در این موقع پاکستانی ها جهت تقویه او طیارات خود را فرستادند و قریه مغلی را که در آن عساکر افغانی و قوای قومی

تمرکز داشتند، بمبارد کردند و در اثر آن خسارات جانی و مالی بار آمد. حکومت افغانستان سفیر خود مارشال شاه ولی خان را از کراچی به کابل فرا خواند و علیه این اقدام پاکستان رسماً احتجاج کرد و اخبار مربوطه را به نشر سپرد. امریکا و انگلیس و بعضی کشورهای دیگر بر پاکستان فشار آوردند تا عساکر قومی و سردار امین جان را از محل دور کند. در عین زمان حکومت افغانستان از اتاشه های نظامی کشورهای دیگر دعوت کرد تا از منطقه و خسارات وارده دیدن کنند. حکومت پاکستان از وقوع حادثه با قبول مسئولیت عذرخواهی کرد گفت که طیاره ها سهواً از خط سرحدی عبور نموده و به مشاهده جمع انبوه مردان مسلح و به تصور اینکه قبایلی های تحت اداره پاکستان میباشند، بر آنها بمباری کردند. پاکستان ضمن معذرت خواهی حاضر به پرداخت خون بها گردید، حکومت افغانستان آنرا نپذیرفت و معضله خاموش گردید، اما روابط بین دو کشور همانطور متشنج باقی ماند و حتی بیشتر بر اغلاق آن افزوده شد. (رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی..."، چاپ اول، ویرجینیا، 1997، صفحه 66 تا 69)

شورای ملی دوره هفتم و بطلان "خط دیورند":

به استقبال از اعلامیه سه فقره ای میرزا علی خان مشهور به "فقیر ایپی" رئیس حکومت محلی "د پشتونستان د وزیرستان خانگه" از یکطرف و متعاقب بمبارد منطقه "مُغَلکی" در پکتیا که بوسیله طیارات پاکستانی صورت گرفت از طرف دیگر، در اوایل سرطان 1328 جرگه بزرگی با شرکت تعدادی از نمایندگان دولت، مردم پشتونستان و مردم افغانستان در شهر جلال آباد دائر شد و ضمن راه اندازی مظاهرات و شعار های ضد پاکستان، آنها اعلام کردند که «خط مرده دیورند» را قبول ندارند.

متعاقباً به تأسی از اعلامیه جرگه فوق، شورای ملی (دوره هفتم) مُهر تأیید بر این ادعا گذاشت و طی یک مصوبه مورخ 10 سرطان 1328 (مطابق 30 جون 1949) معاهده دیورند را فاقد اعتبار دانست. این همان فیصله است که بعدها در اذهان عامه و حتی بسیاری از سیاستیون و دولتمردان افغان تا امروز در ارتباط برسمیت نشناختن خط دیورند مورد استناد قرار میگیرد، درحالیکه این داعیه

درلویه جرگه 1334 که مشخص بر موضوع پشتونستان دائر گردیده بود، مطرح نشد و شامل تصویب و فیصله نامه آن نگرديد و فقط در فیصله نامه شورای ملی مورخ 23 میزان 1334 ضمناً تذکر یافت. (متأسفانه با وجود کوشش زیاد نتوانستم به متن مصوبه شورای ملی مورخ 10 سرطان 1328 دسترسی پیدا کنم)

در اینجا باید خاطر نشان کرد که مصوبه شورای ملی (دوره هفتم) در زمینه بطلان کلیه معاهدات قبلی بین افغانستان و دولت هند برتانوی به شمول معاهده دیورند و تائید اعلامیه جرگه جلال آباد بطورکل بر مبنای دلائل ذیل استوار بود: 1- تحمیلی بودن معاهدات گذشته، 2- فقدان شرایط لازم حقوقی برای جانشین پنداشتن پاکستان بجای هند برتانوی به اساس "حقوق جانشینی"، 3 - عدم موجودیت دولتی بنام پاکستان در زمان امضای معاهدات قبلی.

در این مورد بعضی ها از جمله محمد اکرام اندیشمند - مؤلف کتاب "ما و پاکستان" به این نظر اند که تصویب همچو موضوع از طرف شورای ملی خارج از صلاحیت آن شورا بوده و در هیچ یک از ماده (از ماده 40 تا ماده 66) مربوط به وظایف و صلاحیت های شورای ملی مندرج قانون اساسی سال 1310 که تا سال 1343 نافذ بود، الغای معاهدات دولت های گذشته افغانستان با دول و ممالک خارج تذکار نیافته است، چنانکه اندیشمند می نویسد: «در ماده 46 اصول اساسی دولت علیه افغانستان (قانون اساسی 1310) وظیفه و صلاحیت شورای ملی در مورد عقد معاهدات اینگونه تبیین میشود: "عقد مقاولات و معاهدات، اعطای امتیازات (انحصار) اعم از تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره خواه از طرف داخله باشد یا خارجه بتصویب شورای ملی میرسد"». از این گفته برمی آید که در مورد صلاحیت الغای همچو معاهدات به وسیله شورای ملی در قانون اساسی آنوقت هیچ تذکری داده نشده است، لذا الغای معاهدات قبلی حکومت افغانستان با طرف های دیگر از صلاحیت شورای ملی پنداشته نشده و تصویب آن شورا با ماده فوق الذکر قانون اساسی نافذه آنوقت کشور در مغایرت قرار داشته و واجب التعمیل پنداشته نمیشود. (برای شرح مزید دیده شود: اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"، چاپ دوم، کابل، 2009، صفحه 172 تا 175)

با وجود همچو مصوبه و اعلام الغای معاهده دیورند از طرف شورای ملی، باز هم دولت افغانستان نخواست تا موضوع را به حیث یک ادعای ارضی و به عبارت دیگر بطلان خط دیورند پیش ببرد، بلکه دولت در مطرح ساختن حق تعیین سرنوشت و خود مختاری قبایل آزاد یعنی آنهاییکه بین خط دیورند و "سرحد اداری" مسکون بودند، تلاش میکرد. اما حکومت پاکستان از اوضاع استفاده کرده به سرعت جرگه بزرگ "چهار سده" را در هم کوبید و رهبران سیاسی را به زندان افگند و تمام فشار خود را برای حذف هویت پشتونستان محکوم یعنی "شرق سرحد اداری" وارد نمود و پشتونهای وفادار به پاکستان را به مقامهای بالا تا ریاست جمهوری ارتقا داد، چنانچه مارشال ایوب و غلام اسحق خان را تا ریاست جمهوری، حمیدگل و نصیرالله بابر را تا ریاست آی اس آی، گوهر ایوب، آصف احمد علی و سرتاج عزیز را تا وزارت خارجه و تعداد دیگر را به مقام های بلند نظامی رسانید و نیز از شجاعت ذاتی پشتونها در جنگ علیه هند استفاده فراوان کرد، طوریکه بخشی از کشمیر را که اکنون در تصرف پاکستان است، با قوای داوطلب پشتون ضمیمه خاک خود ساخت.

با وقوع رویدادهای فوق معضله پشتونستان در دوره صدارت شاه محمود خان بسیار حاد شد، بخصوص بعد از وفات محمدعلی جناح قاید اعظم پاکستان در ماه حوت 1328 (مارچ 1949 م) روابط بین دو کشور روبه تیره گی گذاشت، آنهم به دلیل اینکه برخلاف تفاهم قبلی که جناح با نماینده خاص حکومت افغانستان نجیب الله خان توروپانا در کراچی بعمل آورده و وعده داده بود که موضوع پشتونستان را از طریق پارلمان آن کشور حل خواهد کرد، حکومت پاکستان اعلان کرد که قبایل آزاد ماورای خط دیورند جزء لاینفک پاکستان میباشد. این اعلان که نقض صریح وعده جناح بود، باعث شد تا مناسبات بین افغانستان و پاکستان بار دیگر بهم بخورد و افغانستان سفیر خود مارشال شاه ولیخان را برسم اعتراض از کراچی پس بخواهد.

میراث پر جنجال برای حکومت های بعدی:

اگرچه بررسی این موضوع شامل مباحث این کتاب نمیشد، اما نظر به اهمیت تاریخی آن بخصوص در دوره ده ساله صدارت

محمد داؤد که قضیه پشتونستان در محراق سیاست خارجی آنوقت قرار گرفت، لازم است بطورمختصر درزمینه معلومات ارائه گردد. دراین باره یکی از اسناد مهم همانا متن سخنرانی مبسوط محمد داؤد در لویه جرگه 1334 ش (1955) و تائید پیشنهادهای حکومت از طرف لویه جرگه است که سرآغاز یک دوره مهم تاریخی محسوب میشود. درباره لویه جرگه سال 1334 باید گفت که این لویه جرگه با درنظر داشت تیره شدن روابط بین افغانستان و پاکستان بنابر پیشنهاد محمد داؤد صدراعظم و موافقت پادشاه کشور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بتاريخ 22 عقرب در تالار قصر "ستور" بریاست محمدگل مهمند وکیل ولایت مشرقی دائرشد و محمد داؤد صدراعظم بیانات مفصل خود را بحضور مجلس قرائت کرد که متن مکمل آن از اینقرار است:

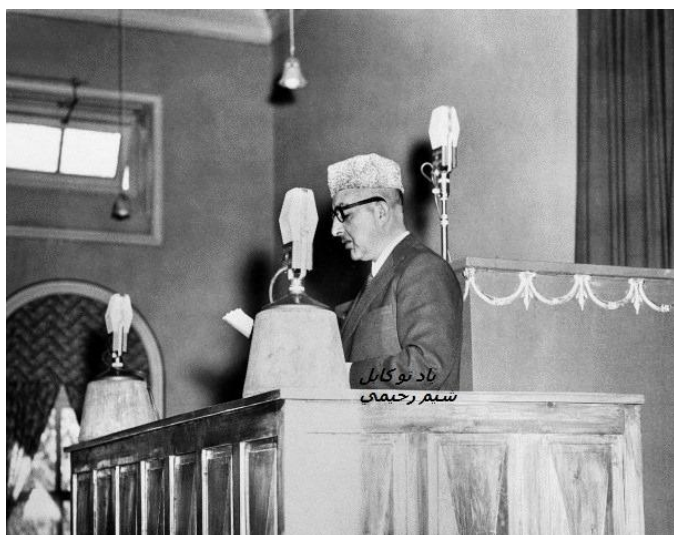
بسم الله الرحمن الرحيم

شاغلی محترم رئیس لویه جرگه و نمایندگان محترم مردم!

زمانیکه حس گردید نیم قاره هند آزاد شدنی است، از همان وقت حکومت افغانستان در مذاکرات خود توجه و دقت اولیای امور حکومت برتانیه را در تعیین سرنوشت برادران پشتونستانی خود پیش از پیش جلب و هنگامیکه مذاکرات وفد برتانیه با زعمای هند آغاز میگردد، حکومت افغانستان موضوع سرنوشت این مردم را باز بحکومت برتانوی یادآوری نمود و در وقتیکه حکومت انگلستان تصمیم خود را برای بیرون شدن از هند اعلان کرد، وزارت خارجه افغانستان توسط یادداشت هائیکه بوزارت خارجه انگلستان در لندن و اداره امور خارجه حکومت مؤقتی هند در دهلی سپرد، موضوع حقوق مردم پشتونستان را بسمع هر دو حکومت رسانید.

متأسفانه پس از خارج شدن انگلیس ها از هند نه تنها در تعیین سرنوشت آنها اعتنائی بعمل نیامد، بلکه برخلاف میل و آرزوی مردم دو شرط غیرطبیعی بالای شان تحمیل گردید که ایشان یا بکشور هندوستان و یا با پاکستان ملحق شوند. حالانکه ملت پشتونستان بیکى از آنها ملحق شدن را آرزو نداشت و خود مختاریت و آزادی میخواست.

از آنجا که حق و عدالت متأسفانه در دنیای کنونی کمتر دیده میشود، طبعاً باین آرزو و حقوق حقه آنها موقع داده نشد و بصورت تصنعی در مقابل دو سؤال الحاق به هند یا با پاکستان از آنها رایگیری بعمل آمد.



محمد داؤد صدراعظم افغانستان حین ایراد بیانیه در لویه جرگه 1334 ش منعقدہ
قصر "ستور" - شهر کابل

مردم پشتونستان مطالبه نمودند که برای آنها یک سؤال دیگر هم که عبارت از انتخاب کشور آزاد خود شان باشد، گنجانیده شود، ولی این مطالبه آنها نیز پذیرفته نشد. ایشان با ریفرا ندیم تجویز شده مقاطعه خود را اعلان نمودند. درین وقت در تحت اداره حاکم انگلیس قوای اردوی مسلح آمپایر [امپراتوری] هند برتانوی و پولیس اشغالی آنها این ریفرا ندیم قطعی و یا به اصطلاح خود شان آزاد و عادلانه بعمل آمد و نتیجه آنرا هم که طبعاً پیش از پیش معلوم بود، درحالیکه قسمت اعظم مردم پشتونستان از شمول به آن انکار ورزیدند، [انگلیسها نتیجه را] با فیصدی بسیار ضعیفی بنفع خلف خود یعنی پاکستان اعلان کردند و باین ترتیب وانمود ساختند که سرنوشت یک قسمت پشتونستان یعنی صوبه سرحد به پاکستان مربوط شد.

در همان وقت حکومت افغانستان اعلان کرد که این فیصله را قطعاً برسمیت نمی‌شناسد. راجع به قسمت دیگر آن که عبارت از علاقه های قبائلی یعنی پشتونستان آزاد باشد، نیز حکومت برتانیه و حکومت پاکستان اعلان نمودند که با آنها قرارداد های سابقه را معتبر خواهند شمرد. اعتبار آن قراردادها چیز نیست که امروز بچشم نتیجه عملی آنرا در پشتونستان آزاد مشاهده میکنیم.

حکومت افغانستان جدائی علاقه های پشتونستان و الحاق جبری صوبه سرحد را برخلاف آرزوی مردم پشتون هم برای ملت پشتون و هم از نظر صلح و سلامت این گوشه جهان مضر و وخیم دانسته عواقب ناگوار آنرا [متواتر] بتوجه اولیای امور پاکستان میرسانید.

در وقتیکه مرحوم محمد علی جناح گورنر جنرال فقید پاکستان نواب زاده سعید الله را به حیث نماینده خصوصی خود بکابل فرستاد، حکومت افغانستان تشویش خود را نسبت به عدم فیصله سرنوشت مردم پشتونستان به نامبرده اظهار و علاوه نمود که پیشنهادات او برای امضای معاهده مؤدت در صورتیکه سرنوشت مردم پشتونستان معین نشود، عملی شناخته نمیشود. نماینده موصوف عدم صلاحیت خود را در باره مذاکرات مربوط به سرنوشت مردم پشتون وانمود کرد.

حکومت برای این مطلب نماینده مخصوصیکه عبارت از شاعلی دکتور نجیب الله خان باشد، به کراچی فرستاد. در مذاکرتیکه اولیای امور پاکستان با نامبرده نمودند، خلاصه آن نشر شده است. آنها حل این مسئله را برای آینده وعده داده و مشکلات موجوده خود را بحیث یک کشور نو تأسیس از قبیل مسئله پناه گزینان و امثال آن عذر های آوردند.

چون حکومت افغانستان حل قضیه پشتونستان را متمادی از راه مذاکره و مفاهمه دوستانه تصمیم داشت، بنابراین یک شخصیت بارز خود را به حیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده به پاکستان اعزام نمود تا این موضوع را در طی مذاکرات معموله دیپلوماسی با اولیای امور پاکستان مطرح نماید.

حکومت پاکستان به والاحضرت مارشال شاه ولیخان نیز از فیصله موضوع وعده هایی میدادند؛ تا اینکه مرحوم محمد علی جناح قائد

اعظم پاکستان که مرد مدیر و کار آگاهی بود، وفات یافت و وعده های او را نیز زمامداران پاکستان فراموش کردند، تاجائیکه گورنرجنرال جدید پاکستان [خواجه ناظم الدین] علاقه های قبائل آزاد را نیز جزء پاکستان اعلان کرد.

حکومت افغانستان اعتراض شدید خود را نسبت باین خلاف ورزی به اطلاع حکومت پاکستان رسانید و بیانیۀ گورنرجنرال را درباره علاقه های قبائلی تردید نمود و به صورت پروتست سفیر کبیر خود را بکابل احضار داشت.

تا اینوقت مردم پشتونستان وعده های حکومت پاکستان و اقدامات حکومت افغانستان را انتظار میبردند و چون دیدند که انتظار سودی ندارد، به تشکیلات ملی خود پرداختند، درعلاقه های آزاد پشتونستان شورای های ملی و ایالتی تشکیل گردید. این شوراها بین هم ارتباط قایم نمودند و حکومت مؤقتی تشکیل دادند و به تشرجراید و تشکیلات ملی آغاز نمودند. درپشتونستان محکوم نیز آزادی خواهان و حزب خدائی خدمتگار که قبلاً ارتباط خود را با احزاب سابق هند قطع نموده بودند، به مطالبۀ ملی خود آغاز نمودند؛ حزب انجمن وطن بلوچستان نیز با آزادی خواهان صوبه سرحد اشتراک هدف و مطالبۀ خود را اعلان کرد.

حکومت پاکستان در برابر این نهضت به اقدامات عنیف و شدید پرداخت؛ اولاً درمقابل افغانستان به تولید مشکلات ترانزیتی و اقتصادی و پروپاگندهای مطبوعاتی آغاز نمود، آزادخواهان پشتونستان محکوم را در محابس افگند، مؤسسات ملی، جراید ملی و زعمای ملی آنها را از بین برد، درمقابل حرکات آزادی خواهانۀ پشتونستان آزاد به بمباری و تجاوز مسلحانه پرداخت، حتی دامنۀ این بمباری ها تا خاک افغانستان نیز رسید، چنانچه از واقعۀ "مغلی" نمایندگان محترم اطلاع دارند.

حکومت پاکستان از بدگویی و اقدامات علیه حکومت افغانستان نیز خودداری نورزید و بعضی از مطرودین ملی را در سرحدات مملکت بصورت آله پروپاگند بر علیه افغانستان استعمال نمود که نتیجه نه بخشید.

این کشیدگی اوضاع را حکومت افغانستان آرزو نداشت و چون عواقب آن ناگوار بود، وخامت آنرا به اطلاع دول متحابه و دوست هردو کشور میرسانیدند، شخصیت های افغانی هنگام مسافرت به خارج و یا مؤسسه ملل متحد هم به اولیای امور پاکستان و هم دول متحابه نتایج ناگوار این وقایع را خاطر نشان می ساختند.

در اینوقت حکومت امریکا به هر دو حکومت پیشنهاد دوستانه نمود که به تبادلۀ سفرا و توقف نشرات مخالفانه و اعمال نفوذ برای آرامی در سرحد و مذاکره در بارۀ آن توصیه می نمود. حکومت افغانستان این پیشنهاد را با جزئی تعدیل قبول ولی پاکستان آن را رد کرد.

هنگامیکه پاکستان اگریمان سفیر کبیر کنونی خود را مطالبه نمود، حکومت افغانستان توأم با حسن نیت آمادگی خود را برای آمدن مذکور اظهار کرد. نامبرده بیک سلسله مذاکراتی آغاز نمود که بالاخره در آن هیچگونه اطمینان درباره فیصله سرنوشت مردم پشتونستان دیده نشد و چون حکومت پاکستان برای مذاکره درین مسئله حاضر نمی شد، حکومت افغانستان از فرستادن سفیر کبیر به کراچی خودداری می نمود، چونکه این اقدام را بیضرورت [بی لزوم] می دانست.

هنگامیکه "فلیپ جسپ" سفیرکبیرسیار حکومت امریکا برای یک مسافرت موقتی بکابل آمد و نیز هنگامیکه "جارج مکی" معین امور شرق در وزارت خارجه امریکا مسافرتی به افغانستان نمود، حکومت افغانستان گزارشات [گزارشات] موضوع را برای شان کاملاً حالی گردانید. هنگامیکه والاحضرت مرحوم سردار محمد هاشم خان برای معالجه بخارج عزیمت مینمودند، دو مرتبه از طرف حکومت مامور گردیدند که در کراچی با اولیای امور پاکستان مذاکراتی بنمایند.

همچنان والاحضرت سپهسالارغازی سردارشاه محمود خان حین مسافرت شان بخارج درهر جائیکه رسیدند و با اشخاص مهمی که برخوردند، از اظهار این حقیقت خودداری نفرمودند و توجه شانرا در حل مسألت کارانه این قضیه مهم جلب نمودند.

پس از آنکه عم محترم من والاحضرت سپهسالارغازی سردار شاه محمود خان از عهده صدارت استعفا دادند و بنده متصدی امور

حکومت گردیدم، کوشش نمودم که مساعی ممکنه از راه دیپلوماسی بعمل آورده شود. چنانچه با اعزام یکنفر شارژدافیر به کراچی اقدام نمودم و منتظر بودم که وعده های حکومت پاکستان برای آغاز مذاکره صورت عمل بگیرد. هنگامیکه آقای ریچارد نکسن معاون ریاست جمهوری امریکا بکابل آمد، با او هم نقطه نظر و حسن نیت حکومت افغانستان را واضح ساختم، ولی متعاقب آن واقعاتی بعمل آمد که حل مسئله پشتونستان را هنوز مشکل تر ساخت.

حکومت امریکا و عده کمک نظامی را رسماً به پاکستان امضا کرد. این اقدام از یک طرف موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زد و از طرف دیگر حکومت پاکستان را به مقابل مردم بیدفاع پشتونستان جدی تر ساخت و هکذا اندیشه تهدید پاکستان را برای افغانستان قویتر گردانید. در همان وقت حکومت افغانستان این اندیشه خود را به اطلاع حکومت امریکا رسانید. وزیر امور خارجه [افغانستان] حین مراجعت خود از مسافرت امریکا در اثر دعوت حکومت پاکستان از کراچی دیدن کرد و در موعد توقف خود با اولیای امور پاکستان و مخصوصاً صدراعظم سابق آن مملکت مذاکراتی بعمل آورد و طرفین به مفاهمه رسیدند که مشکلات خود را با تعیین هیئت های مسئول تحت بحث قرار دهند. متأسفانه این مفاهمه بنابر ابا ورزیدن حکومت پاکستان از عملی ساختن آن عقیم ماند.

همچنان وزیر امور خارجه در مسافرت فوق و مسافرت مابعد خود در امریکا اندیشه های حکومت افغانستان را در این مورد به اطلاع ذوات مسئول دولت امریکا رسانیده است. حکومت پاکستان با استفاده از اوضاع برای ادغام قطعی و نهائی علاقه های پشتونستان کمر بست و پلان "یک یونت" را بوجود آورد (تبصره شماره 1 در ختم این بیانیه دیده شود) و عکس العمل این اقدام در مردم افغانستان بسیار شدید بود، چنانچه واقعه "پرچمها" بمیان آمد (تبصره شماره 2 در ختم بیانیه دیده شود). علی الرغم اظهار حسن نیت حکومت افغانستان برای حل این حادثه، حکومت پاکستان سیاست عنودانه را پیش گرفت و نه تنها یک تهدید رسمی به افغانستان سپرد، بلکه بیشتر از پنج ماه طبعی ترین حق این ملت را که حق تجارت و کسب معیشت است، تلف نمود و راه ترانزیت طبیعی دولت افغانستان را بکلی مسدود ساخت.

باوجود آنکه حکومت افغانستان قضیه "پرچمها" را باحسن نیت خاتمه داد، ولی حکومت پاکستان با اعلان عملی نمودن پلان یک یونت که در آن شمول جبری پشتونستان نیز داخل بود، دوباره هرگونه امکان بهبود علایق را بین مملکتین مختل ساخت.

من برای جلوگیری از عواقب وخیم این امر ملاقات مستقیم را از صدراعظم پاکستان خواهش کردم و چون نامبرده موضوع پشتونستان را مستثنی گردانید، این کوشش هم نتیجه نداد.

از آنجا که قضیه پشتونستان مربوط تعیین سرنوشت برادران پشتون ماست و در آن احساسات هر فرد ملت افغانستان دخیل است، برعلاوه حالات عادی، حکومت ضروری دانست نمایندگان بیشتر ملت را به واسطه لویه جرگه نیز از حقایق آگاه [سازد] تا در این مورد تصمیم خود را صادر کنند. پس موضوع را حکومت بحضور اعلیحضرت معظم همایونی معروض داشته و احضار این جرگه بزرگ را استدعا نمود.

از گذارشات [گزارشات] فوق، وکلای محترم لویه جرگه فهمیده خواهند بود که درین مدت طولانی و مخصوصاً در این ظرف هشت سال اخیر [از ایجاد پاکستان در 1947 تا 1955] تدویر لویه جرگه - کاظم] از طرف حکومت افغانستان اقداماتی بعمل آمده و تاحد ممکن کوشش شده از راه مفاهمه دستانه اهمیت موضوع را به زمامداران مسئول پاکستان حالی سازند و برای حل مسالمت جویانه آن به فیصله برسند. متأسفانه که تمام مساعی حکومت مختلف افغانستان بجای نرسید، بلکه نتیجه آخرین آن ادغام جبری مردم پشتونستان در یونت غربی پاکستان گردید و به این صورت آخرین امید ملیون ها برادر پشتونستانی ما به یأس مبدل گردید.

با این اقدام خود زمامداران پاکستان ثابت ساختند که تصمیم گرفته اند برخلاف میل و آرزوی ملت پشتونستان شخصیت ملی و حقوقی آن قوم را خدای ناخوسته برای همیش از بین برده و علاقه های آن را برخلاف میل آن مردم جزء لایتجزای پاکستان بسازند.

از طرف دیگر با کمکهای نظامی و اقتصادی که به پاکستان بعمل آمده و می آید، بکلی موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زده و خطرات مدهشی را برای امروز و آینده افغانستان تولید کرده است؛

چنانچه همین تقویۀ نظامی به پاکستان موقع داده است تا از راه جبر و ظلم بیشتری حقوق مردم پشتونستان را پایمال ساخته و برای نابودی و امحای آنها قدم های درشت و سنگین بردارند.

بنده به حیث صدراعظم و خدمتگار قوم وظیفه وجدانی و ملی خود را ایفا کرده نخواهم بود، اگر حقایق و خطراتی را که نظر به توضیحات فوق - افغانستان در آینده به آن مواجه شدنی است، پیش از پیش به اطلاع نمایندگان محترم ملت افغانستان رسانیده نمی باشم [نرسانم].

با توضیحات فوق بهتر است خدمت وکلای محترم ملت با کمال وضاحت روشن سازم که درین موقع مهم و تاریخی دو نقطه بارز برای فیصله نزد حکومت و ملت افغانستان عرض وجود میکند:

1 - آیا حکومت افغانستان صدای تظلم و ندای مصرانه مردم پشتونستان را مربوط حمایه حقوق مسلم آن برادران خون شریک خود لیبیک بگوید و حقوق مشروع و مسلم شانرا حمایه کند، یا نه؟

2 - چون موازنه قوا با کمک تسلیحاتی که با پاکستان کرده شده و میشود، دراین منطقه کاملاً بهم خورده، آیا حکومت افغانستان برای بقا و محافظه شرافت ملی خود بغرض تقویۀ دفاعی مملکت اقدام نماید، یا خیر؟

درخاتمه باید گفت: تصمیماتی که وکلای محترم لویه جرگه درین موقع تاریخی گرفتنی هستند، تأثیر مهم و بزرگی درحالت و سرنوشت آینده ملت دارد و من از خدای بزرگ و توانای خود تمنا دارم تصمیم نمایندگان ملت آن چیزی باشد که در آن خیر و سعادت، شرافت و ناموس ملت افغان تأمین و محافظه شده باشد.

پاینده باد افغانستان

زنده باد شاه ما

(پایان بیانیۀ محمد داؤد صدراعظم افغانستان در لویه جرگه 1334)

(1) تبصره - درباره "یک یونت" (از این قلم): در سال 1954

حکومت افغانستان سعی کرد تا در موضوع پشتونستان با

پاکستان به موافقه برسد و حکومت پاکستان هم در اول بی میل نبود، زیرا آنها درگیر یک موضوع بزرگتر یعنی معضله کشمیر با هند بودند. اما اوضاع داخلی پاکستان طوری بود که آزادی عمل شانرا محدود می ساخت، چون پاکستان در هنگام تأسیس به دو قسمت غربی و شرق منقسم شده بود که از هم در فاصله بیش از 1600 کیلومتر قرار داشتند. قسمت بیشتر نفوس پاکستان در بنگال [بنگله دیش امروزی] در پاکستان شرقی زندگی میکردند که همه شان را بنگالیان تشکیل میدادند، درحالیکه پاکستان غربی دارای نفوس کمتر و متشکل از اقوام سند، پنجابی، بلوچ و پشتون بودند و به ولایات صوبه سرحد، بلوچستان، سند و پنجاب تقسیم شده بودند و اما حکومت مقیم در پاکستان غربی در نظر داشت تا قدرت بیشتر در آنجا در دست داشته باشد و لذا این موضوع مشکلات را بین پاکستان غربی و شرقی بار آورده بود. زعمای پاکستان تصمیم گرفتند تا هر چهار قسمت پاکستان غربی را به زیر نام یک واحد اداری یعنی یک "یونت" در آورند تا تعادل نسبی را بین شرقی و غربی تا حدی حفظ کنند. این تغییر که در آغاز 1955 اعلام شد، در واقع حق تعیین سرنوشت پشتون ها را که افغانستان از آن حمایت میکرد، بکلی نادیده گرفت و پشتون ها را مدغم در یونت واحد پاکستان غربی ساخت. اینکار موجب بروز کشیدگی های جدی بین افغانستان و پاکستان گردید.)

(2) تبصره - درباره حادثه مشهور به "پرچمها" (ازین قلم): مقصد از حادثه "پرچمها" همانا جریانی است که متعاقب اعلام تشکیل "یک یونت" در پاکستان غربی مظاهره بزرگی در کابل براه افتاد (البته به رهنمائی غیرمستقیم حکومت) که در نوع خود قبلاً در افغانستان نظیر نداشت. امر شده بود که متعلمین صنوف متوسطه و بالاتر لیسه های کابل را نیز به مظاهره سهیم سازند. مظاهره از شروع جاده میوند آغاز گردید و تا وقتی به مسجد پل خشتی رسید، آنقدر جمع و جوش مردم زیاد شد که راه های مسدود گردیدند. بهر حال تعداد کثیری در برابر

سفارت پاکستان که در مقابل وزارت خارجه قرار داشت، بیشتر تجمع کرده و معلوم نشد که چگونه چند جوان از دیوار سفارت بالا رفته و پس از شکستادن شیشه های سفارت بیرق (پرچم) پاکستان را فرود آورده و توهین کردند که در آن زمان یک عمل بس جدی تلقی می شد و اینکار در قنصلگریهای پاکستان در جلال آباد و قندهار نیز صورت گرفت. سپس عین عمل را پاکستانی ها به حیث رویه بالمثل در سفارت افغانی و قنصلگری های آن در پاکستان انجام دادند و به بیرق افغانستان توهین نمودند که در اثر آن روابط بین دو کشور منقطع شد و عواقب بعدی آن به شمول بستن راه ترانزیت و غیره برای افغانستان دردآور بود.

مختصر مصوبه لویه جرگه سال 1334:

بعد از شنیدن بیانات محمد داؤد صدراعظم اعضای لویه جرگه به مذاکرات و اظهار نظر پرداختند و از روز اول انعقاد مجلس تا روز سوم که 24 عقرب است، سه روز متوالی با حضور 271 نفر وکلاء ملت در اطراف پیشنهاد حکومت بحث و مذاقه بعمل آمد و بعضی از نمایندگان ملت از نزد صدراعظم سؤالاتی نمودند و جوابات قناعت بخش گرفتند.

بتاریخ 26 عقرب کمسیون از طرف لویه جرگه تعیین گردید تا فیصله آخری لویه جرگه را تسوید و به مجلس عمومی حاضر دارند و به تاریخ 27 عقرب مجلس لویه جرگه مکرراً طبق معمول تشکیل جلسه داد و به اتفاق آراء باین نتیجه رسید:

1- حمایت حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان که برادران همکیش و همنژاد ما هستند، بنا بر درخواست عامه توده مردم پشتونستان وظیفه ملت و حکومت افغانستان است بناءً علیه این لویه جرگه بحکومت توصیه میکند که مطابق ایجابات اوامر شرعی و اشتراک تاریخ و عرق و کلتور از درخواست عامه مردم پشتونستان برای حق تعیین سرنوشت آنها حمایت نمایند.

2- نظر به سیاست موجوده حکومت پاکستان مخصوصاً بهم خوردن توازن قوا درین منطقه که در اثر گرفتن کهمک [کمک]های نظامی از ممالک بزرگ از طرف پاکستان بوجود آمده، اضرار اراده سوء و اقدامات خطرناک پاکستان به افغانستان نیز متوجه گردیده است، پس درچنین موقع پرخطر وظیفه حکومت است مملکت را نظر بفریضه حفاظت استقلال و تمامیت ملی تقویه کند.

بناءً علیه لویه جرگه بملاحظه ایجابات و ضرورت وقت حکومت را توصیه میکند تا بهر گونه طرق و وسایل که ممکن باشد و بهر قسمیکه بصورت شرافتمندانه که میسر شود، مملکت را بغرض دفاع مجهز و تقویه نماید.

3- لویه جرگه به نمایندگی از ملت افغانستان اعلام میدارد که بهیچ وجه صورت علاقه های پشتونستان را برخلاف میل و آرزوی خود ملت پشتونستان جزء خاک پاکستان ندانسته و درین مورد تصویب نمبر 72 تاریخی 23 میزان 1334 مجلسین شورای ملی و اعیان را تأیید و تصدیق مینماید.

درخاتمه لویه جرگه به پشتیبانی هر سه مقصد فوق آمادگی ملت را بحکومت وعده و اطمینان میدهد. و من الله التوفیق و علیه التکلان. (متن بیانیه محمد داود با مصوبه آن لویه جرگه درجریده "زیرمه - ثروت" نشریه وزارت مالیه، سال دوم، شماره 24، پنجشنبه اول قوس 1334ش مطابق 24 نوامبر 1955 به نشر رسیده است)

به ملاحظه محتوای فقره شماره 3 "تصویب و فیصله لویه جرگه" که در فوق ذکر شد، موضوع به یک تصویب دیگر تحت شماره 72 تاریخی 23 میزان 1334 مجلسین شورای ملی و اعیان رویت داده شده است که اجمال جلسه فوق العاده مجلسین شورای ملی و اعیان در مورد مسئله پشتونستان از اینقرار میباشد:

1- اقداماتی که حکومت افغانستان تا امروز در مسئله پشتونستان به عمل آورده کاملاً موافق بروی تصویری است که قبلاً به تاریخ 10 سرطان 1328 از طرف شورای ملی افغانستان اعلان گردیده و به آرزو و آمال ملت توافق کامل دارد.

2 - امروز حکومت پاکستان خلاف عدالت بشری و مغایر منشور ملل متحد به حقوق میلیون ها مردم پشتونستان دست تخطی دراز کرده و بدون مراجعت به آرای عامه سرنوشت اهالی پشتونستان را جبراً با یونت پاکستان غربی مربوط میگرداند، تجاوز سریع [صریح] دانسته، تقبیح میکند و یک بار دیگر اعلام میکند که ملت افغانستان به هیچ صورت خاک پشتونستان را بدون رأی آزاد خود اهالی آنجا جزء خاک پاکستان نشناخته و نمی شناسد.

3 - ارتباط ملت افغانستان با مردم پشتونستان از نقطه نظر دین، تاریخ، کلتور، نژاد و یک رشته قوی و ناگسستنی بوده و هیچ قدرتی به یاری خداوند این میلان طبیعی و علایق لاینقطع را از بین برده نمی تواند، اینست که پشتیبانی خود را از حقوق حقه آنها یکباردیگر تائید می کند.

لهذا مجلسین شورای ملی و اعیان به نمایندگی از تمنیات عموم طبقات ملت افغانستان سیاست حکومت شاغلی سردار محمد داود صدراعظم افغانستان را در مورد پشتونستان با اعتماد کامل تائید و پشتیبانی خود را نسبت به هر اقدام که برای رسیدن به این هدف ملی از طرف حکومت مقتضی دیده شود، اظهار میدارند. (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "ائینه شورا"، تألیف محمد محسن صابر هروی، کابل، 1368، جلد اول، صفحه 260 تا 262)

در اینجا باید یادآور شد که بی اعتنائی حکومت امریکا در برابر درخواست های مکرر و حتی التماس گونه شاه محمود خان صدراعظم و محمد داود مبنی بر جلب حمایت نظامی و کمک های اقتصادی آن کشور با افغانستان متواتر تحت الشعاع روابط نزدیک و هم پیمان شدن نظامی پاکستان با امریکا از یکطرف و کشیدگی رو به تزاید مناسبات بین افغانستان و پاکستان از طرف دیگر قرار گرفت و حکومت افغانستان را ناگزیر ساخت تا بسوی رقیب امریکا یعنی اتحاد شوروی برای جلب کمک روی آورد.

دراثر رویداد ها پیهم مناسبات افغانستان و پاکستان بجای آنکه رو بهبود گذارد، برعکس روز بروز بطرف خرابی گذاشت و درقبال آن مردم بلوچ از اینکه حکومت افغانستان تاکید خود را بیشتر به حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان معطوف کرده بود و از حقوق

بلوچ ها کمتر یادآوری میکرد، گلایه داشتند، بخصوص زمانیکه قیام بلوچ ها کسب شدت کرد و مارشال ایوب خان آنرا با بیرحمی سرکوب نمود، این گلایه ها بیشتر شد. همان بود که حکومت افغانستان سردار محمد نعیم وزیر خارجه را در ماه جنوری 1960 به پاکستان اعزام کرد، اما بجای اینکه چنین مذاکرات به نتیجه برسد، برعکس مارشال ایوب رئیس جمهور پاکستان که به پشتو صحبت میکرد با ابراز این مطلب که گویا اردوی پاکستان این قدرت را دارد که در ظرف چند ساعت کابل را اشغال کند، فضای مذاکره را به بن بست کشانید و حتی وزیر خارجه وقت پاکستان (منظور قادر) بعداً بیان داشت که: «چون دو سوم پشتونها در پاکستان مواء دارند و فقط یک سوم در افغانستان بسر می برند، برای اقلیت معقول تر خواهد بود که به اکثریت ملحق شوند.» (اندیشمند: "ما و پاکستان"، صفحه 243، برگرفته از کتاب: "تاریخ روابط خارجی پاکستان" صفحه 99)

در ادامه همین کشیدگی ها بتاريخ 13 آگست 1960 دو طیاره پاکستانی وارد فضای افغانستان شدند که توسط طیارات جنگی افغانستان مجبور به نشست در میدان هوایی قندهار گردیدند. با آنکه یک ماه بعد طیاره ها با معذرت خواهی حکومت پاکستان به دلیل اشتباه پیلوته ها دوباره به پاکستان مسترد شدند، اما روابط بین دو کشور پس از بروز شورش پشتونها و بلوچ ها در حواشی سرحدات افغانستان علیه حکومت پاکستان رو به تیره شدن گذاشت، زیرا حکومت پاکستان انگیزه شورش ها را به حکومت افغانستان نسبت میداد و حکومت افغانستان آنرا تردید میکرد.

در همین احوال در 6 جون 1961 محمد داؤد پاکستان را متهم به بمبارد مناطق سرحدی افغانستان کرد و ادعا نمود که حکومت پاکستان بیش از هزار تن مبارزان پشتون را به زندان افگنده است و نیز اینکه حکومت پاکستان بر ورود کوچی های افغان به پاکستان قیود ویژه را وضع کرد، شکایت داشت. در قبال این رویداد ها تبلیغات سوء بین دو کشور به اوج خود رسید و در نتیجه پاکستان بتاريخ 23 آگست 1961 قونسلگری های افغانستان را در آن کشور مسدود کرد و اعلام نمود که توافقات ترانزیتی را با افغانستان لغو میکند. این عوامل موجب شد که محمد داؤد صدراعظم

افغانستان از پاکستان تقاضا کند تا در ظرف یک ماه قونسلگری های افغانستان در آن کشور را مجدداً باز کند، در غیر آن روابط سیاسی بین دو کشور را قطع خواهد کرد. متأسفانه وضع دوام یافت و محمد داؤد پس از برگشت از کنفرانس کشورهای غیرمنسلک منعقدۀ بلگراد تصمیم خود را مبنی بر قطع روابط سیاسی با پاکستان بتاريخ 6 سپتمبر 1961 اعلام نمود که این تصمیم او نه تنها در حل معضله کمک نکرد، بلکه افغانستان را در یک موقف دشوار بخصوص از ناحیه ترانزیت اموال تجارتی قرار داد.

فصل بیست و یکم

تلاشهای شاه محمود خان و

اغماض امریکا

برای شرح مختصر موضوع بهتر است به دو مأخذ مهم در این باره اتکاء کرد که هردو بوسیله "لیون پولادا" Leon B. Poullada یک امریکائی وارد در امور دو کشور نوشته شده است. او نخست مقاله مبسوطی را تحت عنوان "افغانستان و اضلاع متحده: سالهای دشوار" نوشت که در سال 1989 در مجله معروف "ژونال شرق میانه" چاپ شد و اینجانب آنرا به دری ترجمه و نخست در سالنامه 2018 انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - شمال کالفرنیا (صفحه 164 تا 184) به اهتمام محمد نعیم مجددی به نشر رسیده است. اثر مهم دیگر پولادا کتاب تحت عنوان "کشورشاهی افغانستان و ایالات متحده از سال 1828 تا 1973" است که توسط پوهاند غلام صفدر پنجشیری به دری ترجمه و در جنوری 1999 در ورجنیا چاپ گردید.

نگاهی مختصر به روابط افغانستان و امریکا از 1919 - 1942:

افغانستان پس از استقلال در 1919 تلاش کرد تا اضلاع متحده امریکا استقلال افغانستان را برسمیت بشناسد و مناسبات دیپلماتیک را مثل بعضی کشورهای اروپائی با آن کشور برقرار سازد، اما مقامات امریکائی از آن طفره رفتند. موضوع شناسائی دیپلماتیک یک کشور معمولاً برطبق قوانین بین الدول میتواند طی سه مرحله صورت گیرد: مرحله نخست شناسائی کشور بعنوان یک دولت مستقل اما بدون داشتن هرگونه روابط دیپلماتیک رسمی با آن؛ مرحله دوم اعطای شناسائی دیپلماتیک معمولاً بدون تأسیس

نماینده‌گی سیاسی در کشور مورد نظر با توظیف یک نماینده سیاسی غیرمقیم متکفل امور و مرحله سوم اعتراف کامل با استقلال کشور مورد نظر و اعطای شناسائی قانونی با تأسیس یک هیئت دیپلماتیک در آن کشور.

با آنکه ایالات متحده امریکا حین سفرمحمولی خان به آن کشور بتاريخ 20 جولای 1921 افغانستان را به حیث یک کشور مستقل و دارای اختیارت لازم به رسمیت شناخت، اما از هیئت به سردی پذیرائی کرد و دیدار با رئیس جمهور "هاردنگ" (Harding) وجه فورمالیته (شکلی) داشت، آنهم به دلیل فشاری که مقامات برتانیای وارد کردند و نیز در آن وقت مذاکرات دور سوم بین افغانستان و برتانیای در کابل جریان داشت. لذا امریکا از برقراری روابط دیپلماتیک با افغانستان ابا ورزید و گفته شد که این موضوع باید از طرف کانگرس با بودجه مربوطه تصویب گردد که البته این یک بهانه ای بیش نبود. وقتی شاه امان الله با روحیه دویستانه میخواست در ادامه سفر اروپائی خود در سال 1928 از واشنگتن دیدار کند و راجع به برقراری روابط دیپلماتیک افغانستان با امریکا صحبت نماید، با شنیدن اینکه باید سفر او به آنجا غیررسمی باشد و محدود به صرف طعام چاشت با رئیس جمهور امریکا "کولج" (Coolidge) گردد، شاه از سفر خود به آن کشور منصرف گردید.

در 1933 هنگامیکه شهزاده محمد ظاهر به سلطنت رسید و کاکاهایش که دولتمردان با تجربه و آگاه بودند و قدرت واقعی را در دست داشتند، بار دیگر دولت افغانستان طالب حسن نیت و شناسائی دیپلماتیک کشور شان از طرف امریکا شد و به سفرای افغانستان هدایت داد تا همکاران امریکائی را تشویق نمایند و به تاجران امریکائی شرایط مساعد را جهت فعالیت در افغانستان مهیا سازند. طور مثال از شرکت هوائی پان - آم (PanAm) تقاضا شد تا در انکشاف هوائی ملکی افغانستان کمک کند و به "کمپنی تفحصات تیل داخلی" (Inland Exploration Oil Co.) که متشکل از دو شرکت "تکساکو" (Texaco) و "سی بورد" (Seaboard) بود، امتیاز تفحصات مقدماتی تیل در افغانستان داده شود.

وزرات خارجه امريکا هنوز هم از شناسائی ديپلماتيک افغانستان طفره ميرفت. والاس موری Wallas Murray متخصص برجسته امور شرق ميانه در آن وزارت، يک بيوروکرات ماهر و با نفوذ بود که هيچگاه نزديک به حدود افغانستان نشده بود، اما مجموعه معلوماتهای نادرست را در مورد افغانستان جمع کرده و به مخالفت با افغانستان ابراز نظر ميکرد. وقتيکه يک تاجر امريکائی بنام "ديويد جوفو" (David Joffo) به همراهی "ادولف سبت" (Adolf Sabath) کانگرسمن ايالت "ايلوناييز" (Illinois) بر شناسائی سياسی افغانستان تاکيد داشت، "موری" برای آنها گفت که اينکار ممکن نيست، زيرا:

«افغانستان بدون شک متعصب ترين و خصمانه ترين کشور در جهان امروز است. در آنجا امتيازات اتباع خارجي و حقوق بيرون از سرحد وجود ندارد تا خارجي را حمايت کند. در آنجا هيچگونه ادعايي برای تساوی حقوق بين مسيحيان و مسلمانيان مطرح نيست. در آنجا هيچ بانک وجود ندارد و کاروانهای حامل خزانه غارت ميشوند. برتانوی ها سالهاست که هر تبعه برتانوی سفيد پوست را از رفتن به افغانستان منع کرده اند. نادرشاه با آنکه مرد با کفايتی است، اما نمیتواند قبایل را کنترل کند و زود سقوط خواهد کرد.»

در 1934 رئيس جمهور "روزولت" (Roosevelt) باراول طلسم بيوکراتيک فوق را شکست و شناسائی ديپلماتيک را از طريق ارسال يک نامه شخصی عنوانی پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه مطرح کرد که اينکار بعداً با مشکلات مواجه شد. باوجود اينکه بی اعتنائی امريکا در مورد شناخت استقلال افغانستان برای چندين سال موجب رنجش رهبران افغان گرديده بود، اما اين احساس بارديگر وقتی قوت گرفت که "شرکت تيل داخلي" از پيشبرد امور مطالعات مقدماتی ذخاير تيل افغانستان در سال 1938 منصرف گرديد. اگرچه اين انصراف اساساً ناشی از مشکلات قانونی اقتصادی و نگرانی از پيچيدگی های جنگ جهانی دوم بود، اما مقامات افغان آنرا با يک توجيه سياسی که گویا از بيعلاقگی سياسی امريکا نشأت گرفته بود، تعبير کردند که موجب مأیوسيت مجدد آنها گرديد.

برقراری روابط سیاسی بین دو کشور توأم با ایجاد فضای "شک و تردید"

با وجود این همه تأثرات، رهبران افغان پس از شناسائی دیپلماتیک امریکا در 1934 که امور مربوطه بوسیله سفارت امریکا در تهران پیش برده می شد، بطور مکرر تلاش کردند تا نمایندگی سیاسی امریکا را در کابل داشته باشند. باردیگر اضلاع متحده در زمینه بی اعتنائی کرد و افغانستان به هدف جلب حمایت سیاسی به آلمان، ایتالیا، فرانسه و جاپان روی آورد. این وقت مقارن آغاز جنگ دوم جهانی (1939) بود و قوای محوربخوبی در افغانستان نفوذ کرده بودند. آلمان نازی بیشترین تعداد اتباع خود را به حیث تکنیشن، معلم، انجیر و تاجر در افغانستان گسیل داشتند که اغلب شان به خدمات استخباراتی آلمان وابسته بودند. افغانستان بیطرف بود، لکن رهبران آن بیشتر متمایل به کشورهای محور بودند و حتی یک بار پیشنهاد تشکیل یک محور بین برلین - بغداد - کابل مطرح شد، آنهم در برابر استرداد خاک های از دست رفته در هند و پیدا کردن راه بحری. ایجنت های محور سخت دست بکار بودند که تحرکاتی را در قبایل آزاد به وجود آورند تا قوای برتانوی را در هند مصروف نگهدارند. وقتی آلمان بر اتحاد شوروی در 1941 حمله کرد و با شکست مواجه شد، برتانی و شوروی مشترکاً ایران را اشغال نمودند و تقاضا داشتند که افغانستان تمام اتباع کشورهای محور را از آنجا اخراج کند. افغانها با بی میلی برای حفظ بیطرفی به اینکار مبادرت ورزیدند. وقتیکه رویداد جنگ به نفع متحدین شروع به تغییر کرد، علاقه افغانها به کشور های محور کاهش یافت.

با آنکه اضلاع متحده از تقاضای اخراج اتباع کشورهای محور اطلاع نداشت، ولی رهبران امریکائی دفعتاً متوجه شدند که تحولات مهم در شرق میانه در حال وقوع است و علایق امریکا ایجاب میکند تا در کابل یک نمایندگی سیاسی را باز نمایند. اینکار محصول شرایط زمان جنگ بود، نه مبتنی برخواست افغانها، بهرحال این تغییر موجب شد تا نمایندگی سیاسی امریکا در کابل بتاريخ 6 جون 1942 باز گردد.

مقارن سال 1941 وضع به تدریج تغییر کرد، بادهای جنگ به وزیدن آغاز نمود و ایالات متحده بر آن شد تا روابط دیپلماتیک را از طریق اعزام یک نماینده غیرمقیم بنام Louis G. Dreyfus "لوئیس دریفس" با افغانستان آغاز کند. بتاريخ 16 مارچ 1942 روزولت رئیس جمهور امریکا بنا برتوصیه (Sumner Wells) سمنر ویلز معاون وزارت خارجه که طرفدار تأسیس یک نمایندگی دیپلماتیک در کابل بود، دفعتهاً تصمیم گرفت و (C. Van Engert) "انگرت" را به حیث وزیر مختار مقیم به کابل فرستاد که بتاريخ 25 جولای 1942 اعتمادنامه خود را بحضور پادشاه افغانستان محمد ظاهرشاه تقدیم کرد و از آن به بعد روابط دیپلماتیک بین افغانستان و اضلاع متحده رسماً با ایجاد یک نمایندگی در سطح وزارت مختاری بین دو کشور برقرار گردید.

انگرت 20 سال قبل درسال 1922 اولین امریکائی بود که از افغانستان دیدن کرده بود، اما او درآغاز ماموریت جدید خود به حیث وزیر مختار امریکا در کابل با چند مشکل برخورد، از جمله یکی هم حمایت اکثر شخصیت های مهم سیاسی افغانستان در جریان جنگ جهانی دوم که از قوای کشورهای محور(اتحاد کشورهای آلمان، جاپان و ایتالیا) حمایت میکردند. پولادا در کتاب "کشور شاهی افغانستان و اضلاع متحده..." می نویسد: «انگرت با دلسردی مشاهده کرد لااقل سه عضو کابینه افغان: وزیر حربیه شاه محمود، وزیر معارف فیض محمد زکریا و وزیر اقتصاد ملی عبدالمجید زابلی در داخل حکومت افغان بطرفداری آلمانها قویاً اعمال نفوذ میکنند و در یک محفل شب نشینی محمد داؤد قوماندان عمومی قوای مرکز به انگرت گفت که کامیابی محور درحقیقت یک امر مسلم بوده و افغانستان باید مطابق آن عمل کند. خوشبختانه انگرت صدراعظم هاشم خان را یک رهبر مقتدر و اساساً طرفدار متحدین (انگلستان، فرانسه، روسیه و امریکا) یافت. هاشم خان به انگرت گفت که از جانب اعضای حکومت خود که از آلمان طرفداری می کنند، زیر فشار است، ولی او تدابیر به تعویق انداختن را که از طرف امیرحبیب الله سراج [درجنگ جهانی اول] بکار گرفته شده بود، دنبال کرده و به مامورین محور می گفت که افغانستان نمیتواند علناً

جانب آنها را بگیرد...» (شرح بیشتر در کتاب: کشورشاهی افغانستان... از صفحه 87 تا 109)

مشکل دیگری که انگرت پس از ورود به کابل رویرو شد، همانا مشکلات اقتصادی شدیدی بود که افغانستان در حواشی سالهای 1940 ناشی از محدودیت های زمان جنگ رنج می برد. جنگ انتقالات مواد ستراتیژیک را توسط کشتی ایجاد کرد و بنأ صادرات متاع افغانی و نیز واردات مواد مهم حیاتی را در افغانستان محاط به خشکه سخت در مضیقه قرار داد و اخراج اتباع کشورهای محور باعث ایجاد یک خلای بزرگ از ناحیه کمبود پرسونل تخنیکی گردید. با این وضع افغانستان از اضلاع متحده خواهان حمایت شد، زیرا تجارت خارجی افغانستان به موجب اقدامات غیردوستانه کمسیون های جنگ در واشنگتن به دلایل امنیتی اساساً به رکود مواجه شده بود. انگرت با وجود این همه شرایط سخت اداری به معاونت بعضی از دیپلماتهای امریکائی در واشنگتن و دوستان برتانوی در کابل موفق شد تا ختم جنگ احتیاجات میرم افغانستان را به نحوی تدارک نماید. این اقدامات انگرت و تدارک کمکها موجب گردید تا احترام، وجاهت و حسن نیت امریکا بلند برود و شرایط طلائی را در آن سالها برای دیپلماسی امریکا در افغانستان بار آورد. طی این مدت مهمان شدن و بازی "برج" وزیر مختار امریکا با صدراعظم و سائر دولتمردان افغان بیک موضوع عادی و روزمره تبدیل گردید.

سالهای بعد ختم جنگ این احساس نیک ادامه پیدا کرد و رهبران افغان به این موضوع پی بردند که اضلاع متحده میتواند یک بدیل مطلوب بجای تماس نزدیک با قوای برتانوی باشد، زیرا امریکا بسیار دورتر قرار داشت و تهدید استعماری برای افغانستان محسوب نمی شد. پولادا می نگارد: «افغانها از نفوذ امریکا عملاً خوشبین بودند و میخواستند تا ذخایر اسعاری محدود خود را در جهت استخدام معلمان امریکائی برای مکاتب مهم به مصرف برسانند. در 1946 آنها کمپنی ساختمانی "موریسن - کنودسن" (Morrison - Knudsen) را استخدام کردند تا زمین های مورد نظر را در وادی هلمند انکشاف دهد. وقتی در 1949 ذخایر اسعاری افغانها به قلت مواجه شد، آنها با اعزام یکی از مقتدرترین وزرای

خود عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد به واشنگتن خواستند تا درباره اعطای قرضه برای پلانیهای انکشاف اقتصاد ملی مذاکره نماید».

پولادا می افزاید: «زابلی مؤسس بانک ملی افغان و یک آگاه مالی نخبه در عصر خود بود. در آنوقت طرح پلانیهای انکشاف اقتصاد ملی بسیار رایج نشده بود. متخصصان در بانک "صادرات - واردات" (Export - Import) که زابلی از طرف وزارت خارجه امریکا به آنجا معرفی گردیده بود، از پیچیدگی یک پلان انکشافی متوازن و باهم بسته گیج شده بودند. با آنهم بانک به حمایت کمپنی مورپسن - کنودسن که از اعتبار و نفوذ سیاسی قابل ملاحظه برخوردار بود، یک قرضه بسیار کوچک را تنها برای پروژه هلمند آنهم به منفعت کمپنی ساختمانی مورپسن - کنودسن قبول کرد. زابلی از انکشاف غیرمتوازن و گزاف که برای افغانها غیراقتصادی بود، انتقاد کرد، اما رهبران سیاسی افغان که بیشتر به تأثیرات سیاسی مبنی بر شمول حکومت امریکا در موضوع علاقمند بودند، قرضه را قبول کردند. زابلی احتمالاً به همین دلیل استعفا داد [دلایلی دیگر نیز در مورد استعفی زابلی وجود دارد]. طوریکه زابلی پیشبینی کرده بود، پروژه وادی هلمند با حاصلدهی بطنی و بسا مشکلات اجتماعی، تخنیکی و اداری یک بار گران برای سالهای طولانی بود.

اولین قرضه در 1950 مستلزم قرضه دومی در 1954 گردید. کمپنی مورپسن - کنودسن پروژه را در وقت معین تکمیل کرد و بهره برداری آن مسئولیت افغانها بود. اسکان کوچی ها در اراضی جدید و حل معضلات پیچیده تخنیکی و تنظیماتی ایجاب کارائی های را میکرد که افغانها در آنوقت فاقد آن بودند. آنها از حکومت امریکا تقاضای کمک تخنیکی نمودند و اضلاع متحده نتوانست آنها را رد کند، زیرا حیثیت امریکا با اینکه (American Project) "پروژه امریکائی" نامیده می شد، گره خورده بود. بنابراین کمک اقتصادی حکومت امریکا به افغانستان اساساً بر مبنای ضرورت سیاسی استوار بود که باید یک پروژه مشکوک را نجات میداد. در سائر موارد جواب امریکا در برابر تقاضا ها و پیشنهاد هائیکه بسیار قویاً متمایل به غرب از طرف حکومت افغانستان ارائه میگردد، با بی تفاوتی و تنگ نظری بدرقه می شد».

پولادا در مورد اغماض و بی‌تفاوتی امریکا در برابر افغانستان به چند دلیل عمده اشاره میکند و می‌نویسد: «در طول این سالها (1945 - 1953) امریکا با ارائه بسیاری از کمک‌های مناسب و برخورد دوستانه می‌توانست افغانستان را در آینده با غرب پیوند استوار دهد و در اثر آن یک مانع قوی را در برابر نفوذ شوروی در شرق میانه با مصارف بسیار کم ایجاد نماید. چرا اینطور نشد؟ دلیل آن پیچیده است، ولی میتوان آنرا به سه نکته خلاصه کرد: بی‌تفاوتی، اغماض و سکوت.

اول: بی‌تفاوتی در برابر پیشنهادات افغانها یک پدیده ای ناشی از دوری فاصله و یک دیدگاه تنگ رهبران سیاسی امریکا بود که از اهمیت ستراتیژیک افغانستان نا آگاه بودند. آنها بیشتر توجه را به ساحاتی معطوف داشتند که علایق فوری امریکا را به خود جلب میکرد.

دوم: اغماض دیپلماتهای امریکائی از آگاهی زبان، فرهنگ و اهمیت افغانستان موجب بی‌تفاوتی پالیسی سازان امریکائی گردید. شعب خدمات خارجی امریکا با کمبود پرسونل ناشی از کوتاه نظری در تخصیص پولی برای تربیه و رهنمائی موجب شد تا آنها نتوانند تیم‌های مسلکی را بر مقتضای ضرورت‌های بعد از جنگ امریکا تدارک نمایند.

سوم: سومین مانع در دیپلماسی مؤثر امریکا در افغانستان همانا سکوت و خاموشی ناشی از ترسی بود که مبدا نفوذ امریکا در افغانستان موجب عکس‌العمل کشور همجوار شوروی گردد. اینکار توأم با توهمی بود که فکر می‌شد اگر امریکا خود را از افغانستان بدور نگهدارد، شوروی از عکس‌العمل اجتناب خواهد کرد و اینکار موجب شد تا امریکا درباره اهمیت جیوپولیتیک افغانستان دچار اشتباه شود. با دلایل نامعلوم ترس از تحریک شوروی در مورد سائر کشورهای حساس همجوار افغانستان مثل ترکیه، ایران و پاکستان در نظر گرفته نشد. این تبعیض افغانستان را بیشتر ناراحت ساخت. بی‌تفاوتی، اغماض و سکوت موجب شد تا فرصت‌های مناسب برای رسیدگی به تقاضاهای افغانستان در سالهای بخش به هدر بروند». (پولادا: "افغانستان و اضلاع متحده - سالهای

دشوار"، سالنامه انجمن سالمندان افغان در شمال کالیفورنیا، 2018،
(صفحه 164 تا 184)...

یکی از مشکلاتیکه در روابط افغانستان و ایالات متحده امریکا بعداز ختم جنگ جهانی دوم به وجود آمد، موضوع تدارک کمک های نظامی بود که امریکا با سخاوت برای کشورهای هم پیمان خود رویدست گرفت و اما افغانستان را از آن محروم ساخت. این مشکل از آنجا نشأت کرد که مقامات امریکائی در سال 1949 "لایحه امنیت متقابل" را به قانون تبدیل کردند و کمک های نظامی را مختص به مللی ساختند که "در برابر کمونیزم مقاومت میکنند". اینکار محمد داؤد را که تازه به حیث وزیر حربیه مقرر شده بود، بار دیگر به موضوع خریداری اسلحه از امریکا امیدوار ساخت و کوشید بوسیله برادرش محمد نعیم سفیر افغانستان در واشنگتن موضوع را بار دیگر مطرح کند. وزارت مختاری امریکا در کابل که آنوقت به سویه "سفارت" ارتقا کرده بود، نیزبا ارسال این متن از وزرات خارجه امریکا طالب نظر گردید: «نیازمندیهای افغانی برای احتیاجات امنیت داخلی معقول به نظر میرسد و با پالیسی ایالات متحده در مورد حمایت از استقرار و استقلال حکومتهای دوست در این ناحیه منسجم میباشد. ممکن است وزارت خارجه همچنان میل داشته باشد که این فرصت را برای نفوذ درحل منازعه افغانستان - پاکستان با یک تعارف مساعدت مشروط مورد بررسی قرار دهد. آیا ایالات متحده شمول افغانستان را دریک پیمان منطقوی که آنرا برای سهمیم شدن در کمک نظامی بر طبق قانون موجود قابل قبول سازد، مورد ملاحظه قرار خواهد داد؟»

درهمین وقت حکومت ایالات متحده متن لایحه را در مورد کمک نظامی حاکی براین مطلب که «فروشات نظامی را به مللی اجازه میداد که توانائی فزاینده آنها برای دفاع از خود علیه تجاوز کمونیزم، برای منافع ایالات متحده مهم است» به این عبارت تغییر داد که فقط «ناتو، یونان، ترکیه، ایران، کوریا، فلیپین و هر کشور دیگری که با ایالات متحده در دفاع دسته جمعی یا تدابیر منطقوی ملحق میشود، واجد شرایط برای دریافت کمک نظامی ایالات متحده میباشد.»

به این اساس وزرات خارجه امریکا در 20 دسمبر 1949 در جواب به سفارت خود در کابل دستور داد که: «با افغانها هیچگونه مشارکت را برطبق لایحه کمک برای دفاع متقابل مورد بحث قرار ندهد؛ ترتیبات دفاع دسته جمعی صرف شامل "ناتو" و کشورهای هم پیمان "ریو" (RIO) میشود و تدارکات خاصی برای مسلح ساختن یونان و ترکیه و ایران مبتنی بر این واقعیت که آنها در معرض تهدیدهای آشکار شوروی قرار دارند، تهیه دیده شده است. هر پلانی برای پیمانهای منطقه‌ای در ناحیه شرق نزدیک و جنوب آسیا که ممکن است شامل افغانستان گردد، در این موقع پیش از وقت است...» (پولادا: کشور شاهی... صفحه 182 - 183)

در تبادلۀ این پیامها چند نکته برجسته و قابل توجه موجود بود: یکی برای اولین بار مسئله پشتونستان رسماً با کمک نظامی ربط داده شد. این ابر و غبار کوچک در 1949 بنا بود که به یک طوفان خطر در آینده تبدیل گردد که موقف شوروی را در افغانستان تقویه کند و اما نکته مهم دیگر موافقت امریکا برای اعطای کمک نظامی به کشورهای یونان، ترکیه و ایران بود که افغانستان را از آن مستثنی قرار داد. اینکار معنی آنرا میداد که ایالات متحده باور نداشت که شوروی تهدیدی را متوجه افغانستان سازد، درحالیکه این برداشت امریکا به ملاحظه واقعیت‌های جغرافیائی افغانستان یک نتیجه‌گیری ستراتیژیک غلط و مصیبت بار بود که افغانها را متأثر و شوروی‌ها را تشویق میکرد و به این باورمند می ساخت که ایالات متحده از قبل افغانستان را در داخل ساحه نفوذ شوروی قرار داده بود. به گفته پولادا: «این تصور غلط و غم انگیز سرانجام منجر به تعرض سال 1979 شوروی گردید».

وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، حکومت افغانستان درک کرد که ایالات متحده اکنون به یک ابرقدرت مسلم در جهان تبدیل شده و فکر کرد که یگانه منبع معقول برای بهبود قوای مسلح و تدارک تجهیزات نظامی‌شان میباشد و برای این منظور بیک سلسله اقدامات متوسل شد. در جولای 1945 حکومت افغانستان به وزارت مختاری امریکا در کابل راجع به امکانات تهیه لوازم محاربوی و غیرمحاربوی برای نوسازی بنیاد نظامی خود تماس گرفت و درخواست کرد که اگر ممکن باشد قسمتی از مازاد تجهیزات نظامی

امریکائی را درهند از طریق اعطای یک قرضه بدست آورد، چنانکه ایران ومصر از آن مستفید شدند. این تقاضا به جایی نرسید، ولی حکومت افغانستان بار دیگر در 1946 و 1948 تلاش کرد تا از ایالات متحده اسلحه خریداری کند، اما هربار کار با مشکل مواجه شد. درهمین موقع سفیر افغانستان در واشنگتن سردارمحمد نعیم به معیت عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد با مقامات وزارت خارجه امریکا دیدار کرد و به قول لیون پولادا: «یک توجیه مطول و مفصل اقتصادی و سیاسی را که با تقاضا برای اجازه خریداری اسلحه امریکا جهت امنیت داخلی و دفاع علیه یک حمله ممکن از جانب اتحاد شوروی ختم می شد، ارائه داد. نعیم قاطعانه بیان داشت که: افغانها اگر بگونه مناسب مسلح و به پشتیبانی ایالات متحده متقاعد گردند، درهندوکش خواهند ایستاد و شورویها را از پیشروی مانع خواهند شد تا به ایالات متحده و متحدینش وقت آنرا بدهند که از شرق میانه و جنوب آسیا دفاع نمایند.»

پولادا در ادامه می نویسد: «بعدها صدراعظم شاه محمود درسال 1948 از واشنگتن دیدن کرد و با وزیر خارجه "جارج مارشال" (George Marshal) ملاقات نمود. صدراعظم قویاً تقاضای کمک نظامی را برای افغانستان کرد. وزیرخارجه جارج مارشال ازاین درخواست متعجب گردیده و پرسید: "دشمن کیست؟"، شاه محمود خان جواب داد: "روسها". آنگاه مارشال براین مفکوره که ممکن افغانها بتوانند با قدرت نظامی شوروی مقابله کنند، خنده تمسخر آمیزی سر داد. شاه محمود خان غرور جریحه دار خود را بلعیده و بیان داشت که اسلحه همچنان برای امنیت داخلی مورد نیاز است و اینکه اگر ضرورت افتد، افغانستان آنرا از روسها بدست خواهد آورد. اظهاراتی که مارشال به جواب آن گفت: مسلمانان خوب مانند افغانها برای کمک نزد روسهای ملحد هرگز نخواهند رفت. شاه محمود خان تذکر داد که اسلام خوردن گوشت خوک را منع میکند، اما اگروضع بسیار سخت گردد و زندگی بخطر افتد، خوردن گوشت خوک مجاز است.» (پولادا: کشور شاهی افغانستان...، صفحه 178 - 179)

سؤال کمک های نظامی طی چندین سال یک مشکل عمده را در روابط افغان - امریکا به وجود آورده بود. افغانها بار اول در اوایل

1944 از امریکا طالب کمک ها و آموزش نظامی شدند. آنها اهمیت این موضوع را در رابطه به امنیت ملی و حتی نجات کشور مهم میدانستند. اما امریکائی ها موضوع را جدی نمی گرفتند. تقاضا های پیهم افغانها برای دریافت کمک نظامی برای سالها ادامه داشت، البته تا همان روزی که آنها برای گرفتن کمک نظامی از اتحاد شوروی تصمیم گرفتند. پیشنهاد افغانها به امریکا در قدم اول با مشکلات اداری و قانونی و اما در آخر بطور واضح با جواب رد روبرو شد. در واقع پیش آمد افغانها بسیار ساده و غیر عاملانه بود، اما راه های پرپیچ پالیسی امریکا عملی شدن این توقعات را به مشکل مواجه می ساخت.

در 1950 سفارت امریکا در کابل فروش اسلحه را به افغانستان به این دلایل به مراجع امریکائی توصیه کرد تا نفوذ شوروی را بی اثر سازد، روابط دوستانه افغان - امریکا را تقویه نماید، امنیت داخلی را در افغانستان ایجاد کند و مجرای رفع اختلافات با پاکستان را باز نماید. این توصیه ها موجب شد تا (George McGhee) جورج مکی معاون وزارت خارجه امریکا بتاريخ 12 مارچ 1951 به کابل سفر کند. او خواست با محمد داؤد (در آنوقت قوماندان قوای مرکز و بعداً وزیر حربیه) ملاقات کند. "مکی" نظر داد که لست جزوار لوازم مورد ضرورت را همراه با یک یادداشت دیپلماتیک بطور رسمی ترتیب دهند و به محمد داؤد اطمینان داد که آنها با "توجه خوشبینانه" sympathetic consideration خواهد گرفت.

در طرز بیان دیپلماتیک امریکا این اصطلاح معنی میدهد که "ما به درخواست شما بطور جدی غور می کنیم"، اما محمد داؤد از این گفته طور دیگر استنباط کرد که گویا درخواست مورد تائید قرار گرفته است. افغانها همیشه از ارائه تقاضای رسمی طفره میروند، مگر آنکه مطمئن باشند که تقاضای شان رد نمیشود، اما این بار یادداشت رسمی و لست سلاح بتاريخ 13 اگست 1951 در دست سفیر "جارج میرل" (George Merrill) قرار گرفت. بتاريخ 27 نوامبر 1951 واشنگتن به "میرل" هدایت داد تا به صدراعظم شاه محمود اطلاع دهد که: «قیمت سلاح مطلوبه بالغ به 25 ملیون دالر میگردد که باید بطور نقده پرداخته شود و انتقال آن از طریق پاکستان

به وساطت اضلاع متحده عملی میشود. فروش سلاح نیز باید علنی صورت گیرد و آن کمک وقتی صورت خواهد گرفت که اگر از ادعای پشتونستان صرف نظر گردد. متن مکمل اطلاعیه واشنگتن (27 نوامبر 1951) که از طریق "میرل" سفیر امریکا در کابل به صدراعظم شاه محمود خان ارائه گردید، حاوی نکات ذیل بود:

- 1 - تقاضا های بسیار زیاد برای اسلحه امریکائی این را ناممکن می سازد که موجود بودن تمام اقلام مندرج لست را اطمینان داد؛
- 2 - معضله عدم تطبیق میان بعضی اقلام ذکر شده در لست و تجهیزاتی که افغانستان اکنون در اختیار دارد، موجود است: طور مثال اردوی افغان به تفنگهای مجهز است که گلوله های 303 بور را استعمال می نماید، در حالیکه لست گلوله های 30 بور را تقاضا میکند؛
- 3 - بعضی اقلام موجود در لست مانند بعضی قطعات توپهای ثقیله از نظر متخصصان نظامی امریکائی برای نیازمندی های افغانها مناسب به نظر نمیرسد؛ این اقلام ناچار باید مشترکاً از نظر گذرانیده شوند؛
- 4 - قیمت گران که به 25 ملیون دالر تخمین شده، نیز مطرح است که آیا افغانها آماده اند این مبلغ را بپردازند؟ قیمت باید نقداً و بطور پیشکی تادیه شود، زیرا هیچ فرضه برای چنین خریداریها موجود نیست؛
- 5 - لایحه مساعدت برای دفاع متقابل، تعهدات خاصی را از حکومت افغان تقاضا میکرد:
- الف - اسلحه صرف برای صلح و امنیت طوری که در منشور ملل متحد تصریح شده، بکار برده خواهد شد؛
- ب - اسلحه فقط برای امنیت داخلی یا دفاع از خود استعمال خواهد گردید؛
- ج - بدون موافقت ایالات متحده اسلحه بطرف ثالث انتقال داده نخواهد شد.
- د - موافقتنامه متعلق به اسلحه حتماً باید درج اوراق ملل متحد گردد و بدین ترتیب علنی گردانیده خواهد شد.
- 6 - تحویلدهی اسلحه در بنادر ایالات متحده انجام خواهد گرفت. افغانستان باید ترتیبات حمل و نقل را به شمول ترانزیت از طریق

پاکستان خودش اتخاذ کند و ایالات متحده نمیتواند برای برآوردن این منظور کمک تهیه کند؛

7 - تسهیلات برای فروش اسلحه فراهم گردید، اگر افغانستان لحن تبلیغات ضد پاکستانی خود را در ارتباط با مسئله پشتونستان ملایم سازد.» (پولادا: کشور شاهی ... ، صفحه 187 - 188)

شاه محمود خان صدراعظم این کار را یک نوع "امتناع سیاسی" تعبیر کرد، زیرا شرایط آن مورد قبول هیچ حکومت افغان قرار نمی گرفت. از نخستین تلاش افغانها برای بدست آوردن کمک نظامی ایالات متحده بر می آید که حکومت افغانستان در هر فرصت سعی متداوم کرده تا برای خریداری اسلحه از منابع شخصی امریکائی و نیز از حکومت ایالات متحده اقدام کند، اما هربار افغانها با موانع بیوروکراتیک بی شمار و عدم توافق با ضرورتهای امنیتی شان مواجه می شدند. هیئت دیپلماتیک امریکائی در کابل بصورت عموم از درخواستهای افغانی پشتیبانی میکرد، لاکن واشنگتن بهانه های زیرکانه برای رد یا نادیده گرفتن آنها می پالید. تا سال 1951 این عدم پاسخ از جانب امریکا قسمت زیاد حسن نیت را که بر اثر مساعی امریکا برای نجات اقتصاد افغانستان در سالهای جنگ فراهم شده بود، برباد داد. سالهای پر جنجال در روابط بین افغانستان و امریکا در زمینه کمک نظامی از 1951 تا 1954 بشمار میرود و آن هنگامی بود که روابط امریکا با پاکستان به حیث یک دوست و یک متحد معضله روابط افغانستان و امریکا را تا حد زیاد پیچیده و پر تنش ساخته بود.

چگونه افغانستان در اثر اغماض امریکا به دامن شوروی غلطید؟

محمد داؤد چه در دوره صدارت شاه محمود خان به حیث وزیر حربیه و چه پس از رسیدن به مقام صدارت در سپتمبر 1953، با وجود ضربه مدهشی که در اثر بی اعتنائی امریکائی ها از این ناحیه به غرور پشتونی او وارد شده بود، باز هم به مجرد رسیدن به مقام صدارت بار دیگر به تلاشهای خود در مورد جلب همکاری امریکا در ساحه نظامی ادامه داد. به همین منظور برادر خود سردار محمد نعیم وزیر خارجه را به واشنگتن فرستاد و او بتاريخ 8 اکتوبر

1954 شخصاً با "جان فاستر دالس" دیدار کرد تا برای آخرین بار درخواست کمک نظامی را تقدیم کند. پولادا تصریح میکند: «واضح است که پس از دیدار مکی از کابل در سال 1951 و تبادل نظر بین محمدنعم و دالس در سال 1954 مسئله کمک نظامی برای افغانستان دیگر موضوعی نبود که رهبران امریکائی در برابر آن بی تفاوتی محض اختیار کنند. جنگ سرد به شدت جریان داشت و پاکستان در شرف آن بود که با امریکا رسماً متحد شود. ایالات متحده در هر دو موقع منازعه پشتونستان را به حیث یک رکن اصلی در تقاضاهای حکومت افغانستان برای کمک نظامی دخیل ساخته و خود را در آن وضع نا آرام قرار داده بود که می بایست بین یک متحد یعنی پاکستان و یک دوست یعنی افغانستان یکی را انتخاب کند و به ناچار متحد را انتخاب کرد.» (پولادا: کشور شاهی ... صفحه 200)

جارج مکی معاون وزارت خارجه امریکا در کتاب خاطرات خود چنین می نویسد: «یک تفصیل جالب توجه وقتی رخ داد که دوست خوب من سفیر افغانستان محمد نعیم به دیدن من به وزارت خارجه آمد. او گفت که آمده تا کمک نظامی ایالات متحده را مورد بحث قرار دهد و اشاره نمود که اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد، شاید افغانها مجبور شوند با روسها مفاهمه کنند. من با این احساس که وی از اتکای حکومت افغان بر کمک نظامی روسی که بیهودگی آن عیان و آشکار بود، لاف زده می ترساند، گوشک تلفون را گرفتم و از سکرتر خود خواستم که نمبر تلفون سفارت روسیه را برایم پیدا کند. من آنرا روی یک کاغذ نوشته و بدست شهزاده نعیم دادم که در نتیجه هردوی ما خندیدیم... آنچه را مکی در آنوقت "لاف و تهدید" حساب کرد و کمک نظامی روسیه را به باد مسخره گرفت، سه سال بعد تحقق پذیرفت.» (پولادا: کشور شاهی ... صفحه 197)

محمد داؤد وقتی از گرفتن کمک نظامی امریکا مأیوس شد، تصمیم گرفت لویه جرگه را در 22 عقرب 1334 (13 نوامبر 1955) دائر کند و دو موضوع را مطرح سازد: یکی اینکه آیا حکومت افغانستان پشتیبانی از پشتونستان را ادامه دهد؟ و دیگر اینکه اگر جواب مثبت باشد، آیا حکومت باید نیروی مسلح خود را به هروسيله که بتواند، تقویه کند؟ لویه جرگه در جواب سوال اول فیصله کرد که: بلی!

این وظیفه حکومت افغانستان و مردم آنست که از تعیین سرنوشت برای مردم پشتونستان حمایت کند و در جواب سوال دوم فیصله نمود که حکومت افغانستان باید قوای مسلح خود را از هر راه و وسیله ممکن و بهر طرز که شرافتمندانه قابل حصول باشد، مجهز و تقویه نماید. علاوهً لویه جرگه اعلام کرد که به هیچ صورت علاقه های پشتونستان را برخلاف میل و آرزوی خود ملت پشتونستان جزء خاک پاکستان ندانسته و دراین مورد تصویب مورخ 23 میزان 1334 مجلسین شورای ملی و اعیان را تائید و تصدیق میدارد. (دراین مورد به فصل بیست و یکم این کتاب مراجعه شود)

اتحاد شوروی توانست از این وضع استفاده نماید و دراین موقع حساس ماهرانه بسوی نجات افغانستان از طریق پیشکش امکانات ترانزیت و همچنان حمایت سیاسی و کمک های نظامی قدم به پیش گذاشت. بتاريخ 21 جون 1955 افغانستان موافقتنامه ترانزیت را با اتحاد شوروی امضا کرد که برطبق آن یک قسمت زیاد اموال تجارتی افغانستان از طریق اتحاد شوروی انتقال می یافت. بتاريخ 14 دسمبر 1955 بولگائین و خروسچف به کابل رسیدند و بتاريخ 18 دسمبر امضای سه موافقتنامه اعلام گردید : - قبولی قرضه 100 میلیون دالر از طرف شوروی؛ - تائید قرارداد بیطرفی و عدم تجاوز 1931؛ - اظهار حمایت شوروی از قضیه پشتونستان و درعین زمان یک موافقتنامه چهارم نیز بطور سری امضا شد که تا 25 اگست 1956 اعلام نگردید، آنهم درباره دادن کمک های نظامی به افغانستان. این ها همه پیشنهاداتی بودند که محمد داؤد نمیتوانست آنرا رد کند.

بسیاری رهبران امریکا حوصله کمتر با این قضیه افغانها دارند و آنرا طفلانه و خسته کننده میخوانند. آنها قادر نبودند تا عمق احساس افغانها را بطور لازم بررسی کنند یا باریکی های موضوع را که این قضیه در تحرکات سیاست داخلی دارد، به درستی درک نمایند. حقیقتی که از 1893 تأکید همه حکومت های بعدی در هر دوره بر موضوع پشتونهای سرحد یک موضوع جدی ملی بوده است، بر افکار امریکائی ها تأثیر نکرد. متأسفانه افغانها نیز این موضوع را

با پروپاگندهای گوش خراش و ادعای های از حد زیاد مغشوش مطرح ساختند.

افغانستان درپالیسی حقوق پشتونها حمایت سیاسی امریکا را نه تقاضا کرد و نه توقع آنرا داشت، اما آنها امیدوار بودند تا یک بررسی آفاقی در موضوع صورت گیرد و عمیقاً از اینکه امریکائی ها ادعای شان را تردید کردند، ناراضی شدند. بطور مثال، بتاریخ 28 اپریل 1953 هنگامیکه "ریچارد نکسن" (R.Nixon) معاون رئیس جمهور امریکا از کابل دیدار کرد، او به داؤد دربارهٔ موقف نادرست موضوع پشتونستان لکچر داد. به اساس گفته یک شاهد عینی، نکسن بطور آمرانه، با الفاظ شدید و تهاجمی موقف افغانها را یک عمل بیخردانه وانمود کرد. در ادامه همین سفر نکسن به پاکستان رفت و پالیسی افغانستان را در مورد پشتونها شدیداً مورد انتقاد قرار داد. لیون پولادا در مقاله اش مختصر از نحوه برخورد شدیدالحن نکسن حین دیدار از کابل ذکر کرده است و اما جای تعجب است که در کتاب "کشور شاهی..." که با شرح و بسط فراوان به بررسی مسائل پرداخته است، از جریان سفر نکسن به کابل آنهم در یکی دو جا فقط با ذکر نام او اکتفا میکند. درحالیکه لازم بود از اثرات ناگوار سفر نکسن درکابل که خاطرات بسیار بد از خود بین مردم و حکومت افغانستان بجا گذاشت و در دلسردی و ناامیدی افغانها از ایالات متحده اثر بخشید، بیشتر مکث میکرد. دیپلمات های امریکائی از این توضیحات یکطرفه نکسن درقبال تلاش شان جهت قناعت دادن رهبران افغان ازبی میلی غرورآمیز امریکا ناراحت شدند و این تلاشها وقتی مورد شک و تردید قرار گرفت که اضلاع متحده رسماً متحد نظامی پاکستان شد.

پولادا به این نتیجه میرسد که: «تصامیم سرنوشت سازی که حکومت داؤد بین سالهای 1953 و 1956 گرفت، استقلال افغانستان را مواجه به خطر کرد. این تصامیم حاصل یک تعداد حوادث باهم مربوط بود، ازجمله میتوان پالیسی نامعقول پشتونستان داؤد و رجوع بیصبرانه او بسوی مدرن ساختن کشور در ساحه اقتصادی و نظامی را نام برد».

دربارهٔ استنتاج فوق باید پرسید که: آیا محمد داؤد بازهم دست زیر الاشه می نشست و می دید که کشورهای همسایه و رقیب افغانستان

از طریق پیوستن با پیمانهای نظامی هم به منابع مالی وافر و به سلاح مدرن دسترسی روزافزون پیدا میکنند و افغانستان باید در همان حال عقب ماندگی و نیز ضعف بنیه نظامی قرار می‌گرفت که حتی توان سرکوبی بعضی از قوتهای محلی را نداشته باشد، چه رسد به آنکه به نمایش قدرت بخصوص در ساحات ماورای دیورند می پرداخت؟

بهر حال شوروی هنرمندانه از آسیب پذیری افغانها و رنجیدن آنها از بی تفاوتی امریکا و لاجواب گذاشتن آرزومندی ها و علایق حیاتی شان استفاده اعظمی کرد. قضیه پشتونستان که امریکا به آن توجه نکرد و آنرا به نظر کم دید، مبدل به یک وسیله مهم برای موفقیت شوروی گردید. اینکار موجب اهانت، انزجار و انتقام جوئی افغانها شد و چشم بصیرت رهبران افغان را در قبولی کمک های نظامی که شوروی میخواست از آن به مقصد آماده سازی زیربنائی تهاجم استفاده کند، کور کرد.

پولادا اعتراف میکند که: «در طول این سالهای دشوار دیپلماسی امریکا با تعلل، ابهام و ناتوانی در متوقف ساختن نفوذ شوروی عمل کرد. پروگرام امداد امریکا بسیار بطی، غیر مؤثر و فاقد ثبات و قاطعیت بود و نتوانست جلو امتیازاتی را بگیرد که کمک نظامی و سیاسی در حمایت از پشتونستان بطور ماهرانه و منظم به شوروی امتیاز بخشیده بود.... اشتباه اساسی دیپلماسی امریکا در این سالهای دشوار نتیجه مستقیم از نا مناسب بودن خدمات خارجی آن بود که از فقدان تجربه در درک و تحلیل صحیح انگیزه های افغانی و ارزش های فرهنگی آن نشأت کرد. همچنان فقدان حیثیت و نفوذ لازم برای آگاهی رهبران سیاسی امریکا درباره اهمیت ستراتیژیک افغانستان و نتایج نامطلوب سقوط آن کشور زیر نفوذ کامل شوروی عامل دیگر بود. پالیسی سازان آنوقت امریکا گرفتار تخیلات ترکیه، ایران و پاکستان شدند و باید همیشه به تقویه استحکامات خود علیه توسعه جوئی کمونیست ها ادامه می دادند. از نظر آنها این کار در مورد افغانستان یک عامل اغماض در امنیت منطقه بود. آنها در سال 1980 دفعتاً متوجه اشتباه خود شدند که بسیار دیر شده بود.»

در پایان این مبحث باید علاوه کرد که: مسئله پشتونستان که در سابق مایه کشیدگی بین دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان بود،

در قبال شرایط جنگ سرد به مجادله بین المللی بین دو ابر قدرت تبدیل گردید، طوریکه امریکا به جانبداری از متحد خود پاکستان از تهیه کمک های نظامی به افغانستان طفره رفت و شوروی با استفاده از اوضاع به حمایت از سیاست پشتونستان حاضر به تقویه نیروی نظامی افغانستان شد و در نتیجه این کشمکش که بیشتر ناشی از اغماض امریکا در اهمیت ستراتژیک افغانستان بود، زمینه را برای تحقق آرزومندی دیرینه شوروی بر پخش نفوذ بر افغانستان مهیا کرد و پای شوروی را تدریجی و اما عمیق به افغانستان کشانید که عاقبت آنرا پس از کودتای ثور و متعاقب آن تهاجم قوای سرخ شوروی در 26 دسمبر 1979 همه شاهد بوده ایم و در نتیجه آن، مصیبت های جاری از آنروز تا حال درکشور ما یکی پس از دیگر رونما گردید.

فصل بیست و دوم

بهار زودگذر دموکراسی!

چرا حکومت جلوها را به عقب کشید؟

اینکه چرا عمر دموکراسی در این دوره بسیار کوتاه بود و جمعاً از سه سال بیشتر دوام نیاورد و به همان سرعت که به میدان آمد، به همان سرعت دامنه آن برچیده شد، سؤال است که کوشش میشود در این مبحث به جواب آن پرداخت. مسلم است که مقام سلطنت و حکومت دلایل و انگیزه هایی برای اینکار از چندین ناحیه داشت تا بر مبنای آن تصمیم گرفت به این دوره آزمایشی جهت تمرین دموکراسی به سرعت پایان دهد.

کسانیکه در دوره کوتاه آنوقت جزء فعالان سیاسی و شامل در گروپهای منتقد حکومت بودند و بعدها کتابها نوشتند، از جمله غبار، فرهنگ، مبارز، پوهاند فاضل و بعضی دیگر حق داشتند انگشت انتقاد را بسوی نظام سلطنتی و ماهیت استبدادی گردانندگان آن دراز کرده و مدعی شوند که قوه ای حاکمه نمی خواست نظام مشروطه را بزعم آنچه در قانون اساسی انعکاس یافته بود، در عمل پیاده کند و تمام سعی و تلاش شان در قدم اول همانا استحکام سلطنت خانوادگی با ماهیت نسبتاً مطلقه بود. اما حکومت با آنکه برگشت به دوره استبداد هاشم خانی را در نظر نداشت و میخواست فضا را تا حدیکه به نظام صدمه کلی نرسد، آزاد و مجرای تنفس را برای ملت و بخصوص قشر جوان و تحصیلکرده که تعداد شان در آن وقت بسیار کم و اکثریت آنها در شهر کابل فعالیت داشتند، باز نگذارد؛ لکن وقتی متوجه شد که اگر وضع به همان سرعت و شدت به پیش برود، عواقب آن برای سلطنت خطرناک خواهد بود و افغانستان دچار وضعی شبیه ایران آنوقت و حتی شدیدتر خواهد

شد. همچنان در عین زمان از یکطرف پاکستان بر خانواده سلطنتی تاخت و تاز بیش از حد را براه انداخته بود و ازطرف دیگر افکار چپ حزب توده ایران نظر بعضی از فعالان سیاسی را در آن دوره به خود جلب کرده و مجالسی در بعضی حلقات مبنی بر اشاعه افکار چپ ایدئولوژیک بطور خصوصی دائر میگردید، لذا اینها همه زنگ های خطر را برای حکومت و در نهایت سلطنت بصدا در آوردند و شورای خانوادگی سلطنت که تصامیم مهم در دست آنها قرار داشت، تصمیم گرفت تا قبل از آنکه وضع از کنترل خارج گردد، جلوها را تا حدی دوباره به عقب بکشد و تحفه دموکراسی را که از بالا آمده بود، از ملت باز ستاند. این بود بیان کلی و اجمالی موضوع و اکنون به شرح مزید هریک از عوامل و انگیزه های فوق الذکر پرداخته میشود:

شتاب زندگی در ایجاد تحول:

به زعم ضرب المثل معروف که: "با شگفتن یک گل، بهار نمیشود" و یک شبه راه صد ساله را طی کردن محال است، عملیه رشد دموکراسی نیز شب در میان تحقق نمی یابد و به وقت و زمان و تعمیم تدریجی ضرورت دارد، طوریکه در بسا کشورهای جهان چندین دهه را در برگرفته تا به شکل امروزی آن تدریجاً تکامل کرده است. همانطوریکه از یک درخت بی برگ در قعر زمستان نمیتوان توقع حاصل داشت، مگر آنکه به تدریج برفها آب شوند و شاخه های برهنه درخت برگ و شگوفه کنند و هوا روبه گرمی رود و غوره ها رو به پختگی روند و میوه ها قابل خوردن شوند. همچنان با ذکر این مثال که در یک زمین "سنگلاخ" با پاشیدن تخمیانہ نمیتوان توقع حاصل کرد، مگر آنکه نخست دهقان زمین را آماده به کشت سازد و زمان لازم است که تدریجی کشت قد بکشد و به پختگی هنگام درو برسد، به همین ترتیب دموکراسی نیز در یک کشور که تازه از ظلمت خود کامگی و قدرت های مطلقه سر بلند میکند، به اكمال و طی مراحل قدم بقدم با تأمل و احتیاط نیاز دارد. بخصوص آماده شدن ذهنیت ها برای بارور ساختن دموکراسی و مردم سالاری از اهمیت خاص برخوردار است و دست کم یکی دو نسل و حتی بیشتر را ایجاب میکند تا کتله مردم مکلفیت ها و وجایب قانونی خود را درک کرده و برطبق آن خود را عیار سازند یعنی

از حالت تقلید به رأی دهی، به واقعیت رأی دهی پی ببرند و بدانند که چرا باید برای رأی دهی بروند و آگاهانه تصمیم گیرند که رأی خود را به کی و یا در کدام موضوع بدهند. اینجاست که دموکراسی بر مبنای قانون و تحت نظم خاص در جامعه رشد میکند و میتواند بطور واقعی تحقق یابد، در غیر آن دموکراسی جز نام و فقط در چارچوب شکلیات باقی خواهد ماند. تمرین دموکراسی نیز باید در فضای امن و حاکمیت قانون به پیش برود، در غیر آن وضع منتج به انارشی خواهد شد.

در دوره سوم مشروطه خواهی یعنی صدارت شاه محمود خان متأسفانه از یکطرف تعداد مدعیان دموکراسی به شمول مجموعه احزاب و اتحادیه محصلین در شهر کابل به کمتر از هزار نفر میرسید و از طرف دیگر در اطراف کشور کسی حتی بخوبی نمیدانست که نظام مشروطه و دموکراسی یعنی چه، لذا با موجودیت تعداد اندک و اما با سرعت دویدن نتیجه معکوس را بار آورد، بقول معروف که "دویدن تیز، افتادن سخت دارد". به همین دلیل بلند کردن سر و صدای نظام مشروطه و دموکراسی در کابل نتوانست از حمایت مردمی در سرتاسر کشور برخوردار گردد. اگر با قدم های شمرده به حرکت ادامه داده میشد و از دادن شعارهای احساساتی و تاختن بر نظام، طوریکه در محافل اتحادیه محصلین در پیش گرفته شد، تا حدی با سنجش و اعتدال و بر مقتضای شرایط موجود آنوقت عمل میکردید، به احتمال قوی فضای نسبتاً باز ادامه پیدا میکرد و تدریجی یک تحول مفید به پیش میرفت.

فضای مکدر هفده ساله هاشم خانی را نمیتوان در عرصه دوسه سال به سرعت تغییر داد، درحالیکه نظام هنوز آماده قبول تحول بسیار اساسی در ماهیت مطلقه خود نبود و صرف راه باریک را مثل یک تونل بطرف تحول بطور امتحانی باز کرده بود، لذا تأمل و تأنی و قدم به پیش گذاشتن با درک مقتضیات و شرایط میتواند راهروان را به سر منزل مقصود برساند، در غیر آن نتیجه آن جز ناکامی چیز دیگر بوده نمی توانست. تلاش برای تغییر نظام که بعضی ها فراتر از شاهی مشروطه خواهان نظام جمهوری بودند، از یکطرف در آنوقت یک خواست غیر عملی بود و از طرف دیگر به اصطلاح عوام "تور دادن قاطرهای سرکاری" را در قبال داشت.

کشف توطئه اول حمل 1329 و برنامه سوء قصد به جان صدراعظم و آنهم در غیاب پادشاه، برای نظام غیر قابل تحمل بود.

در شرایط آنوقت متمرترین شیوه ای عمل همانا ادامه راهی بود که شورای دوره هفتم در پیش گرفته بود که میتوانست بحال ملت و کشور مفید ثابت شود، زیرا قانون اساسی 1310 درشکلیات و متن بیانگر یک نظام مشروطه بود، اما با تأسف که گردانندگان قدرت با اغماض از متن آن قانون راه حاکمیت مطلقه را در پیش گرفته بودند. پس از گماشتن شاه محمود خان به صدارت کمی فضا باز شد و در قبال آن دوره هفتم شورا توانست به یک مرکز تحول منطقی مبدل شود و کوشش بعمل آمد تا با استفاده از متن قانون اساسی نظر مجریان امور را از مطلقیت بسوی مشروطیت برگردانند. اگر فعالیت های تندروانه چه زیر نام احزاب و چه در اتحادیه محصلین و شدت عمل آنها براه نمی افتید، بدون شک حکومت راه اعتدال را ادامه میداد و مانع حضور اشخاصی مثل محمودی و غبار و امثالهم در دوره هشتم شورای ملی نمی شد و با این طریق راه مبارزه منطقی به استناد مواد قانون اساسی در شورا منجر به تحولات مهم و اساسی میگردد که هم ملت از آن بهره مند می شد و هم حکومت در پی اصلاح امور می برآمد و نیز خطری از ناحیه تهدید نظام بار نمی آمد.

تبلیغات رادیویی پاکستان:

آغاز تبلیغات مطبوعاتی و رادیویی بین دو کشور علیه یکدیگر عاملی دیگری بود که ذهنیت مردم را در برابر نظام سلطنتی افغانستان بیشتر از پیش خدشه دار می ساخت. تیره شدن روابط بین افغانستان و پاکستان در آن وقت موجب گردید تا لحن برنامه های تبلیغاتی از طریق رادیو های آن دو کشور کسب شدت کند. رادیو کابل آنوقت با پخش برنامه پشتونستان و رادیو کراچی با نشر برنامه مشهور "مهرخان" توجه شنوندگان را به خود معطوف کرده بود، مردم هرشب در کشور برنامه مهر خان را با علاقمندی زیاد می شنیدند.

"مهرخان" نام مستعار محمد یعقوب مشهور به "بای سکوت" افغان الاصل بود که مدتها در هند برتانوی زندگی کرد و بعد به افغانستان آمد و مدتی زندانی شد، اما در دوره صدارت شاه محمود خان از

زندان رها و دوباره به هند رفت و با تشکیل دولت پاکستان در آن کشور اقامت گزید و به حیث نطق دری در رادیو کراچی شروع بکار نمود. او برنامه مخصوص خود را که وجه تبلیغاتی با لحن بسیار شدید علیه خانواده سلطنتی افغانستان و رژیم شاهی داشت، هر شب در وقت معین پخش میکرد که در افغانستان شنوندگان زیاد داشت. "مهرخان" برنامه خود را با این بیت آغاز میکرد:

از جور دهر دون، ستم دیره دون کشم
یارب چه جرم ماست که جور دو دون کشم

و برنامه خود را با این بیت ختم میکرد:

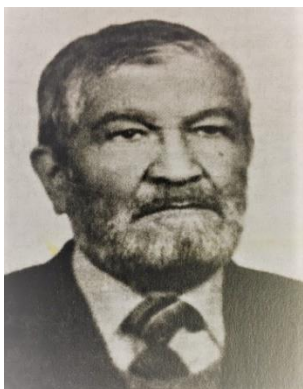
دل را بدل رهی است درین گنبد سپهر
از کینه کینه خیزد و از روی مهر، مهر

او در برنامه خود خانواده شاهی را به شدت به باد انتقاد میگرفت و مدعی بود که آنها اصلاً افغان نیستند و قدرت را از شاه امان الله غصب کرده اند و ده ها موضوع دیگر از این قبیل ادعاها. این نوع تبلیغات ذهن مردم را با حساسیت های قبلی علیه نظام تحریک میکرد و حکومت از آن نگران بود.

نشر جریده "افغانستان آزاد" در پاکستان:

در همین موقع رویداد دیگر نیز در همان راستا به وقوع پیوست، آنهم وقتی که عبدالحی حبیبی - یکی از شخصیت های سرشناس افغان که وکیل دوره هفتم از شهر قندهار در شورای ملی بود، دوره وکالت را ناتکمیل گذاشته و با استفاده از رخصتی زمستانی شورا نخست به قندهار و سپس راهی پاکستان گردید و در آنجا حزب سیاسی "آزاد افغانستان" را تشکیل کرد و تحت همین نام به نشر یک جریده پرداخت. حبیبی در این جریده مقالات تند و تیز بر علیه خانواده سلطنتی افغانستان می نوشت و محمد نادرشاه را بنام غدار یاد میکرد، آل یحیی را به باد انتقاد میگرفت و ادعا داشت که آنها "دیره دونی" میباشند و سلطنت را از شاه امان الله غصب کرده اند. حکومت موضوع را به شورای ملی محول کرد تا در مورد او که تا آنوقت وکیل رسمی شورا بود، تصمیم اتخاذ نماید. شورا فیصله نمود تا از حبیبی سلب تابعیت گردد. حبیبی در این ارتباط یک نوشته

طویل را به بقلم خود تحت عنوان "تابعیت افغانی مؤسس آزاد افغانستان" در شماره دوم آن جریده بتاريخ 7 جدی 1330 (29 دسمبر 1951) چاپ کرد که متن مکمل آنرا عبدالحمید مبارز در کتاب "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان..." به نشر سپرده است که اینک بذکر بعضی قسمت های آن در اینجا بسنده میشود:



حبیبی می نویسد: «در مدت 22 سال حکومت دودمان یحیی من مامور رسمی دولت بودم و در میدان علم و ادب خدمتی را که توانسته ام، کرده ام که از نظر دانشمندان داخلی و خارجی پوشیده نخواهد بود، ولی از بدو تأسیس حکومت آل یحیی که بنیاد آن بر جور و خود سری و ملت آزاری گذاشته شد، مخالف سیاست داخلی این دودمان غارتگر بودم و از سال اول جلوس نادرخان مقتول

که دشنهٔ سفک الدما نا روا را به جان ملت کشید، به مخالفت صریح و علنی آغاز کردم و مقالات من برخلاف این رژیم ظالم از سال 1309 در جریدهٔ افغانستان لاهور به امضای پریشان قندهاری نشر می شد و مدافع اولین حقوق ملی بودم و در سال 1328 که به دورهٔ هفتم شورای ملی وکیل مردم شهر قندهار بودم، نیز علناً برخلاف مظالم انسانیت سوز آل یحیی در مجلس شورای ملی مقاومت علنی میکردم و تمام مردم کابل که شاهد و ناظر وقایع بودند، مطلع اند و کفی بالله شهیداء. چون دودمان یحیی به هیچ صورتی از صور حاضر نشد که دست ظلم و فشار را از گریبان ملت مظلوم افغان بکشد و یا حقوق مردم را به آنها بدهد، بنابراین برای ادامه تحریک آزادیخواهی که ریشه های در دل فرد فرد افغان محکم است، پارسال به پاکستان آمدم و اگر در داخل وطن مقاومت علنی مشروع و قانونی از راه تشکیل احزاب سیاسی و پیشبرد این تحریک مقدس میسر می بود، هر آئینه به کشور دیگر نیامدمی و خاک عزیز افغانستان را پدرود نه گفتمی».

حبيبي که با داشتن پاسپورت معتبر کشور را ترک و به پاکستان رفته بود، از حکومت افغانستان گلایه داشت که درباره او تبلیغات و "هياھوی دلخراش" را براه انداخت و به : «ستم مطبوعاتی اکتفاء نکرد و به صورت عجیبی برخلاف تمام قوانین دنیای متحده مسئله را به شواری حکومتی برد و آقای داوی [عبدالهادی] رئیس انتصابی شورا با برخی از کاسه لیسان به اشاره سردار دیوانه داود خان همدست شدند... که گویا سلب تابعیت افغانی مرا نموده باشند و این موضوع را به مطبوعات سرکاری و هياھوی طولانی قرار دادند.»

حبيبي در این مقاله عبدالهادی داوی رئیس شورا ملی را با القاب «جناب مقرب الخاقان و متملق الشیطان» خطاب نموده و انتقاد دارد که سلب تابعیت از وظیفه قوای مقننه نبوده و کار قوه اجرائیه و قضائیه میباشد و نیز «اعلامیه جهانی حقوق بشر را نخوانده اند و نه وزارت خارجه دولت بی آئین و بی قانون آل یحیی آنها را ملتفت ساخته که دولت آل یحیی آن اعلامیه جهانی را در محافل بین المللی تسلیم کرده و هر سال به نام آن جشن میگرد و بنابر آن نمیتوانند برخلاف متن صریح آن اقدامی کنند و آنها دربارۀ یکی از وکلای شورا که اساساً مصئونیت قانونی دارد..... این دولت جاهل و وزارت خارجه جاهل و شورای جاهل (به استثنای چند نفر) و متملق السلطنه جاهل و صدراعظم بیسواد و جاهل باید این ماده صریح و واضح الدلاله اعلامیه جهانی حقوق بشر را بخوانند: "ماده 15: هرکس حق دارد که دارای تابعیت باشد، احدی را نمیتوان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد." ... هیچ کس نمیتواند شرف افغانیت را از من سلب نماید.»

او در ادامه می افزاید: «حالا هم اگر حکومت کنونی که عبارت از یک دارۀ دزدان و رهنان جاهل و سفاک و ستمگارند، ولی به لباس زمامدار و شهنه درآمده اند، مرا طاعی و محروم از حقوق ملت بدانند، باکی نیست و عنقریب خود ملت افغان این مسئله را فیصله میکند که خاین دین و ملت کیست؟ مخرب ملت افغان کیست؟ چپاول گر ثروت ملی کیست؟ مسبب ذلت ملت کیست؟ دشمن مردم کیست؟ ما یا یحیی خیل!... این هياھو و حتاکی و بی شرف که حکومت شخصی و غیرملی یحیی خیل برپا کرده اند، عشق ما را به وطن و ملت مظلوم خویش دو چندان میگرداند.» (متن مکمل

مقاله حبیبی دیده شود: مبارز: "تحلیل واقعات سیاسی..."، صفحه 120 تا 124)

قابل یادآوریست که چندی بعد حکومت پاکستان نتوانست حبیبی را به آله دست خود تبدیل کند، لذا ساحه زندگی را برایش تنگ ساخت، تا حدیکه او مجبور شد به سفارت افغانستان در کراچی پناه ببرد. در همین آوان روابط سیاسی بین دو کشور به دلیل آنچه که مشهور به "پرچمها" در دوره صدارت محمد داؤد بود (قبلاً درباره آن توضیحات لازم ارائه شده است)، قطع و هر دو کشور سفارت های خود را بستند و منسوبین سفارتها را به کشور شان برگردانیدند.

در اینجا معضله حبیبی به حیث پناهنده مقیم در سفارت افغانی در کراچی مطرح شد و اما حکومت افغانستان فوری فرمان تقرر او را در یک پست دیپلماتیک به حیث اتاşe مطبوعاتی سفارت افغانی در آنجا صادر کرد. حکومت پاکستان آنرا نپذیرفت و مانع خروج حبیبی گردید. محمد داؤد صدراعظم حینیکه تمام منسوبین سفارت پاکستان به ترک کابل پرداختند، به محمد اقبال سکرتر دوم سفارت پاکستان که برادر مارشال ایوب خان بود، اجازه خروج نداد و آنرا موکول به اجازه برگشت حبیبی نمود، با آنکه حبیبی محمد داؤد را در نوشته خود "سردار دیوانه" خطاب کرده بود، اما حمایت از یک افغان ولو مخالف، نمونه ای از ملت گرایی و وارسنگی ملی است که اقدام محمد داؤد آنرا به اثبات رسانید. با این ترتیب حبیبی بخاطر آسوده بوطن برگشت و بعد از مدت کوتاه به حیث استاد در پوهنتون کابل مقرر شد و تا اخیر زندگی به همین سمت تا رتبه پوهاندی ارتقاء کرد و به یکی از محققان و دانشمندان با نام و نشان افغانستان تبدیل گردید.

این نظر مبارز که گویا حبیبی به تحریک محمد داؤد برای ضربه زدن به موقف شاه محمود خان به پاکستان اعزام شده باشد و به همین دلیل با حمایت محمد داؤد دوباره بوطن آمد، بدون آنکه مورد مواخذه قرار گیرد، به این دلیل درست نیست که انتقادات حبیبی طی اقامتش در پاکستان منتشره جریده "افغانستان آزاد" تنها شامل حال شاه محمود خان نبود، بلکه او در مجموع به همه خاندان سلطنتی زیر نام "آل یحیی" تاخت و تاز جدی میکرد که البته محمد داؤد یکی از مهمترین و با نفوذترین شخصیت آن خانواده محسوب میشد.

چگونه امکان داشت که محمد داؤد بخاطر تخریب یک عضو خانواده همه اعضای خانواده را به شمول خودش مورد تحقیر توسط گماشته خود قرار دهد؟

تحولات ایران و خطر سرایت به افغانستان!

برای وضاحت به این موضوع مهم لازم است تا نظری مختصر به اوضاع ایران در زمان صدارت داکتر محمد مصدق انداخت و دید که چگونه اقدامات مصدق برای ملی ساختن نفت و گسترش مزید مشروطه خواهی منجر به برهم خوردن روابط او با شاه ایران و آغاز مظاهرات و از هم پاشیدن امن و ثبات در آنجا شد و در اثر آن شاه ایران به حیث یک عمل تکتیکی و به مشوره انگلیس و امریکا خواست به بهانه مریضی کشورش را ترک گوید و وقتی شاه باز هم به حمایت علنی آن دو کشور پس به ایران برگشت، مصدق را برکنار و محکوم به زندان ساخت.

داکتر محمد مصدق در سال 1882 در ایران متولد و در سال 1967 پس از زندگی پر از نشیب و فراز جهان را وداع گفت. او در طول حیات سیاسی خود در دو جبهه مبارزه کرد: یک در برابر فساد در داخل و دیگر در برابر مداخله خارج در امور ایران و با این دو هدف به اصلاحات اجتماعی پرداخت و نیز موفق به ملی ساختن صنایع نفت ایران شد و نام بزرگ در تاریخ آن کشور از خود بجا گذاشت.

مصدق به این نظر بود که هیچ کشور از نظر سیاسی مستقل و آزاد بوده نمیتواند، مگر آنکه از لحاظ اقتصادی به آزادی نایل آمده باشد. لذا او مبارزه حقوقی در برابر تسلط 150 ساله مداخلات انگلیس را در ایران، بخصوص در مورد تفحصات و استخراج نفت جنوب ایران بوسیله "کمپنی نفت انگلو - فارس" (APOC) که 51 فیصد اسهام آنرا حکومت انگلیس خریداری کرده و آن ساحه را در واقع به یک مستعمره خود مبدل ساخته بود، آغاز نمود. او به حیث یک نماینده مردم در شورای ملی ایران و با تشکیل یک جبهه در پارلمان بنام "جبهه ملی" موفق شد موضوع ملی ساختن نفت را بتاريخ 8 مارچ

1951 (17 حوت 1329) به تصویب مجلس نمایندگان و سپس سنای آن کشور برساند. تعدادی کثیرمردم تهران به استقبال از این تصویب به تجمع و دادن شعارها به حمایت از مصدق در جلو عمارت پارلمان پرداختند و نام مصدق زبانزد عام و خاص گردید. یک ماه بعد از آن مجلس ایران پیشنهاد شاه را مبنی بر تقرر مصدق به حیث نخست وزیر (صدراعظم) تأیید کرد.

تصویب ملی ساختن نفت از طرف پارلمان ایران و تقرر مصدق به حیث نخست وزیر موجب کشیدگی روابط ایران با حکومت انگلیس گردید و حکومت انگلیس با استفاده از ایجنت های خود کوشید به شهرت و وجاهت مصدق صدمه برساند و علیه او به تبلیغ جدی آغاز کرد و نیز سفیر خود را از دربار ایران به کشورش فرا خواند.

مصدق در ماه اکتوبر 1951 (قوس 1330) به نیویارک سفر کرد و از ملی ساختن نفت کشورش شخصاً در شورای امنیت ملل متحد دفاع کرد و با استدلال اینکه کمپنی نفت انگلو - فارس در سال قبل آنقدر مفاد کرده بود که بالاتر از مجموعه نیم قرن قبل بود و با ابراز دلایل توانست حمایت و تأیید شورای امنیت را حاصل کند. او با استفاده از این فرصت با هاری ترومن رئیس جمهور وقت امریکا نیز مذاکره و از وی تقاضای حمایت کرد. وقتی مصدق از این سفر موفّقانه به ایران برگشت، هزارها نفر برای قدردانی از اقدام او به خیابانهای شهر ریختند و با شعارهای "زنده باد مصدق" از او استقبال کردند.

در این حال طرف انگلیس از حکومت ایران خواهان جبران خساره ناشی از ملی ساختن نفت گردید و در زمینه مکاتیب چند بین آن دو دولت مبادله شد که نتیجه ای را بار نیاورد. انگلیس به محکمه عدالت بین المللی هاگ مراجعه و خواهان رسیدگی به ادعای جبران خساره گردید. مصدق شخصاً به هاگ رفت و گفت که محکمه بین المللی صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد و محکمه تقاضای انگلیس را مسترد کرد و گفت که موضوع باید بین دو کشور حل و فصل شود. حکومت امریکا در موضوع پا به پیش گذاشت و میخواست با قبول ملی شدن، امتیازات تجارتی در خرید و فروش تیل ایران را به نفع خود و انگلیس کمائی کند. مصدق حاضر شد جبران خساره را برای کمپنی مذکور از ناحیه سرمایه

گذاری در ماشین و آلات پردازد، به شرط آنکه کمپنی دیون قبلی خود را بالغ بر 49 میلیون پوند به دولت ایران تادیه کند. منازعه بین دو دولت کسب شدت کرد و در نتیجه منجر به قطع روابط سیاسی بین آنها گردید. حکومت ایران 250 نفر اتباع انگلیس را که درکار شرکت نفت مصروف بودند، از ایران اخراج نمود و حکومت انگلیس نیز عمل بالمثل را (البته به استثنای متعلمین) انجام داد.

درماه سرطان 1331 (جولای 1952) مصدق از شاه جوان ایران محمد رضا شاه که قوماندانی عالی نظامی کشور را بعهده داشت، تقاضا کرد تا امور وزارت حربیه را به حکومت بسپارد، اما شاه از قبول این پیشنهاد ابا ورزید و مصدق استعفای خود را از مقام نخست وزیری به شاه تقدیم کرد. شاه ایران که از نفوذ و محبوبیت مصدق دلهره شده بود، احمد قوام السلطنه را به آن مقام منسوب کرد. قوام که گفته میشد از منافع انگلیس ها حمایت میکرد، درنظر داشت تا قرارداد با کمپنی مذکور را با شرایط بهتر برای ایران دوباره مطرح سازد و درعین زمان میخواست با شوری در زمینه مذاکره کند، لذا مردم به حمایت از مصدق مظاهرات بسیار وسیع را براه انداختند. قوام در برابر مردم از شدت عمل کار گرفت که منجر به برخورد های مسلحانه قوای نظامی با مظاهرة چیان شد. شاه ایران با مشاهده اوضاع مجبور شد قوام السلطنه را برکنار و به دلیل کشته شدن تعدادی از مظاهرة چیان به دستورش، او را محاکمه و سپس زندانی کند و ناگزیر مصدق را در مقام نخست وزیری مجدداً بگمارد و درعین زمان امور نظامی را به او به حیث وزیر حربیه بسپارد که مصدق در همان روزنام وزارت حربیه را به وزارت دفاع ملی مبدل کرد.

دراین وقت مصدق در اوج شهرت خود در ایران قرار داشت و بعد از این موفقیت شروع کرد به اصلاحات در ساحات دیگر به نفع مردم و مبارزه علیه فساد گسترده در ایران. مصدق از شورا تقاضا کرد تا برای شش ماه به او اختیارات فوق العاده اعطا کند. شورای ایران این پیشنهاد مصدق را پذیرفت و اما بعد از انقضای مدت مذکور مصدق بار دیگر طالب اختیارات فوق العاده برای یک سال گردید. آیت الله کاشانی رئیس مجلس تمدید اختیارات فوق العاده را مغایر به قانون اساسی دانست و مجلس از قبول آن خودداری

کرد. در اینوقت در حدود 60 هزار نفر از کارگران و منسوبین شرکت نفت به حمایت از مصدق به مظاهره پرداختند و بالاخره شورای ملی ایران مجبور شد به اعطای اختیارات فوق العاده برای یکسال به مصدق موافقه کند.

شاه به بهانه موجودیت اختلاف نظر بین کاشانی و مصدق اعلام کرد که میخواهد بخارج کشور برود، درحالیکه او قبلاً خاموشانه ایران را ترک گفته و به بغداد رفته و از آنجا اعلامیه خود را عنوانی آیت الله کاشانی ارسال کرده بود. انتشار این اعلامیه موجب شد تا عده کثیر طرفدارن شاه منسوب به "تهضت ملی ایران" به تحریک آشکار ایجنت های انگلیس و امریکا بر علیه مصدق به مظاهره کشانیده شوند. در بین مظاهره چیان گروه استخدام شده توسط امریکا و انگلیس به خانه مصدق حمله ور شدند و منزل او را حریق نمودند و اما طرفداران مصدق به عکس العمل جدی در برابر این رویداد پرداختند.

حامیان شاه این افواه را پخش کردند که گویا مصدق با حزب توده همکار است و بدینوسیله توانستند پای گروه های مذهبی را در مخالفت با مصدق به پیش کشند. تا آنکه مظاهرات از دو جانب طرفداران و مخالفان مصدق وضع را در تهران برهم زد و موجب برخورد های جدی گردید، طوریکه مردم به حمایت از مصدق و داکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و همرزم او به جاده ها ریختند و مجسمه های رضا شاه - پدر شاه را از چهارراهی های تهران به زمین فرود آوردند و شاه را به نام پسر "میرپنج" و فراری بغداد خطاب کردند.

در این گیر و دار قوای نظامی برای سرکوبی قیام داخل عمل شد و تلفاتی جانی بار آورد، تا آنکه قیام سرکوب شد. در این وقت به کمک و حمایت واضح انگلیس و امریکا شاه دوباره به وطن برگشت و مصدق را از مقامش برکنار و بازداشت نمود و سرنوشت او را به محکمه نظامی سپرد و تعداد زیاد حامیان مصدق از جمله وزیر خارجه حسین فاطمی را دستگیر و بعداً محکوم به اعدام کردند. داکتر مصدق بتاريخ 28 قوس 1332 (19 دسمبر 1953) محاکمه و به حیث "خاین ملی" محکوم به زندان شد که بعد از سه سال مدت زندانش به دلیل مریضی به حبس خانگی در قریه پدري اش تبعید

و تا آخر زندگی در منزلش تحت نظارت گرفته شد و بتاريخ 8 مارچ 1967 به عمر 82 سالگی وفات کرد.

اراکین سلطنت و دربار کابل اوضاع ایران را به دقت تعقیب میکردند و از اثر گذاری آن بر رویدادهای افغانستان در شورای ملی، در تشکیل دسته بندیهای سیاسی و انعکاس آن در جراید آزاد و نوظهور و حتی در گردهمآئی های اشخاص، سخت نگران بودند که مبادا سیر تحولات ایران دامنگیر افغانستان شود. این احساس در دستگاه حکومت ایجاد گردیده بود که اگر فعالان سیاسی جدید در افغانستان تدریجاً بقدرت برسند، افغانستان مثل ایران دچار بی ثباتی و جدال داخلی خواهد شد.

مباحثات پیرامون افکار چپ ایدئولوژیک:

با آغاز صدارت شاه محمود خان که زمینه ورود مجلات و کتابهای چاپ ایران مساعد گردید، شهریان کابل، خاصتاً طبقه "روشنفکر" به مطالعه مجلات و کتب مذکور بسیار علاقمند شدند و از اینطریق نه تنها از جریانات ایران سالهای 1328 به بعد بطور منظم آگاهی می یافتند، بلکه این آثار در ذهنیت سازیهای سیاسی در کشور نقش مهم بازی میکرد. حکومت نتوانست جلو ورود نشرات ایرانی را بگیرد و حتی طور معلوم آثار ایدئولوژیک چپ مربوط سازمان حزب توده نیز در آنوقت راه خود را به افغانستان بطور مخفی باز کرده بود و در بین روشنفکران دست بدست می گشت.

عبدالحمید مبارز در زمینه می نویسد: «در آن زمان در کابل محلی برای تماسهای فکری وجود نداشت و از کنفرانس های سیاسی خبری نبود، تماسها بصورت انفرادی صورت میگرفت. یکی از محلهای که چون سالونی برای اولین بار در سالهای 1320 - 1330 بوجود آمد، خانه ماگه رحمانی بود. ماگه افغان بود و سالهای زیاد زندگی اش را در زندان گذشتانده بود، مادرش روس بود. خود ماگه دختر با فرهنگ بوده زمینه را برای تبادل افکار در بین عده از روشنفکران مهیا ساخته بود، تعدادی از اهل مطبوعات و سیاست به خانه وی رفت و آمد میکردند و به تبادل افکار می پرداختند». به نظر مبارز: «یکی از نقاطی که به پخش ادبیات سوسیالیزم در کابل از آن آغاز شده، همین سالون بوده است. ممکن خود ماگه نیز

به موضوع علاقمند بوده باشد. داکتر محمودی، علی احمد نعیمی، غلام سخی حسابی، محمد نعیم شایان، بهروز [محمد حسین] و تعداد دیگر به این خانه رفت و آمد داشتند و در آنجا به تبادل افکار سیاسی شان می پرداختند. ماگه رحمانی که دختر جوان و زیبا و با فرهنگ بود، نیز درین مباحثات اشتراک نموده به جذابیت سالون ادبی - سیاسی می افزود. «مبارز: "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان"، صفحه 159)

سوء قصد علیه جان شاه:

هنوز دوسال از کودتای ناکام اول حمل 1329 نگذشته بود که دست های نامرئی پلان سوء قصد علیه شخص شاه را طرح نمودند. اگر چه اینکار تا هنوز در پرده ابهام قرار دارد و هیچ منبع اعم از شخصی و رسمی در کشور تا هنوز به آن تماس نگرفته است، ولی گزارشهای مخفی سفارت امریکا در کابل بتاریخ 20 نومبر 1952 (19 قوس 1331) بطور مختصر حاکی از آنست که به استناد گفته یکی از اعضای خانواده شاهی در جریان شکار که شاه بیرون از شهر رفته بود، پنج نفر نامعلوم دامی را گسترده بودند تا شاه را هدف گلوله قرار دهند، اما این پلان ناکام شد و پادشاه از آن جان به سلامت برد. به گفته منبع فوق: سه نفر از مجرمین کشته و دو تن دیگر ناپدید شدند. گزارشگر می افزاید که این موضوع کاملاً محرم باقی ماند و به دلایل نامعلوم مسئولین واقعی این دسیسه هیچگاه شناسائی نشدند. (اکرم، داکتر عاصم: "نگاهی به شخصیت سردار محمد داؤد"، صفحه 86؛ به استناد راپور وزارت خارجه امریکا، آرشیف ملی امریکا)

نتایج حاصله از این مبحث:

از آنچه تاحال گفته شد که خلاصه آن از اینقرار میباشد:

- 1 - چگونگی جریانات داخل کشور بخصوص در شهر کابل که راه خود را سرعت بسوی تحول باز کرده بود و برآثرات حکومت انتقاد داشت، از جمله رویداد ها در شورای ملی، سخنرانی ها برضد حکومت در محافل اتحادیه محصلان و راه اندازی مظاهرات در جریان انتخابات دوره هشتم شورا،

- 2 - رویدست گرفتن برنامه قتل شاه محمود خان در روز اول حمل 1329 در غیاب پادشاه،
 - 3 - تبلیغات زهر آگین دستگاه مطبوعاتی پاکستان از طریق برنامه مهر خان،
 - 4 - انتقادات منتشره علیه نظام سلطنتی افغانستان که در جریده "افغانستان آزاد" درکراچی بوسیله استاد عبدالحی حبیبی صورت می گرفت،
 - 5 - رویدادهای ایران و احتمال سرایت آن به افغانستان؛
 - 6 - سوء قصد به جان پادشاه افغانستان در سال 1331 حین شکار که به ناکامی انجامید و اعلیحضرت از آن جان سلامت برد،
 - 7 - علاقمندی رو به تزاید یک تعداد روشنفکران افغان به افکار چپ ایدئولوژیک، بخصوص از طریق مطالعه آثار حزب توده ایران که در جهت تبلیغ افکار مارکسیزم - لنینیزم منتشر و راه خود را در بین حلقات روشنفکری افغان باز کرده بود،
- میتوان به این نتیجه رسید که همه عوامل و پدیده های فوق در مجموع که در فاصله سه چهار سال از 1328 تا 1331 درکشور بسرعت در حال گسترش بودند، دولتمردان افغان در راس آن خانواده سلطنتی را شدیداً دچار نگرانی از بی ثباتی و آینده نظام ساخته بود. لذا با موجودیت چنان وضع آنها تصمیم گرفتند تا بار دیگر جلو ها را به عقب بکشند.
- در این ارتباط کافی است که از بین همه عوامل فوق فقط به یک نکته بیشتر مکت کرد و آنهم اگر برنامه قتل شاه محمود خان در روز اول حمل 1329 به موفقیت می انجامید، درحالیکه پادشاه در خارج کشور بود، افغانستان به چه وضع دشوار و بی سرنوشتی گرفتار میشد؟ در آنوقت افغانستان مثل ایران نه حامی و علاقمند خارجی داشت که به کمک آنها شاه از خارج دوباره به مقامش برگردانیده می شد، بلکه دست های مرئی و نامرئی از خارج به شمول پاکستان در ایجاد آشوب در کشور فعال بودند. مقام سلطنت و حکومت نگرانی بزرگ را درقبال آینده کشور پیشبین شدند و لذا از مسامحه در اعطای آزادی ها و امتحان نیم بند دموکراسی در حال پشیمانی قرار گرفتند و در صدد برگشت به عقب برآمدند تا در قدم اول از سرعت تحول بکاهند و سلطنت و نظام خانوادگی را از خطر مأمون و

محفوظ دارند و سپس با حفظ ثبات و امنیت و آماده ساختن ذهنیت های مردم در جهت پیاده کردن دموکراسی بطور تدریجی و قدم ب قدم اقدام نمایند.

به همین دلیل شاه محمود خان به رئیس مستقل مطبوعات محمد هاشم میوندوال دستور داد تا بساط نشر جراید آزاد را بر چیند و در عین زمان صدراعظم اتحادیه محصلین را لغو کرد و دیگر اجازه نداد تا برنامه آنها در پوهنی ننداری دائر گردد و نیز تعدادی از کسانی را که محرکین مظاهرات روز اعلام نتایج انتخابات دوره هشتم شورای ملی در شهر کابل بودند، خاصتاً رهبران حزب خلق و وطن را بتاریخ 19 ثور 1331 (9 اپریل 1952) بازداشت و زندانی کرد. (بری شرح مزید در باره اقدامات حکومت دیده شود: م.م. صدیق فرهنگ: کتاب "خاطرات"، صفحه 244 تا 260)

با این ترتیب دریچه ای را که شاه محمود خان بسوی آینده باز کرده بود و از طرف همین جریانهای نوظهور ملقب به "پدر دموکراسی" گردیده بود، بعد از چهار سال خودش با دستهای خود دوباره آنرا بست و با اینکار عمر صدارت خود را نیز کوتاه ساخت. با این فراز و نشیب و نیز دلایل دیگر از جمله رقابت های خانوادگی شاه محمود خان قادر به پیشبرد امور نبود و شاه با تمام احترامی که به عموی مهربان خود داشت، در فکر برکناری او از مقام صدارت افتاد و خواست شخص دیگری را که موزون با شرایط مطلوب سلطنت باشد، به مقام صدارت بگمارد؛ این شخص غیر از محمد داود کسی دیگر بوده نمی توانست.

فصل بیست و سوم

چرا و چگونه شاه محمود خان از صدارت برکنار گردید؟

نقش محمد داؤد در کابینه شاه محمود خان:

محمد داؤد در کابینه عم خود - سپهسالار شاه محمود خان غازی دو بار به حیث وزیر حربیه ایفای وظیفه کرد و در همین دوره بود که موصوف قدم بقدم فعالیت های خود را از ساحه نظامی به ساحه سیاسی درکشور گسترش داد تا زمینه های لازم را برای رسیدن به مقام صدارت در آینده برای خود مهیا سازد.

جنرال محمد زکریا ابوی درباره نقش محمد داؤد در دوره صدارت شاه محمود خان می نویسد که: «سال 1325 قوماندانی قوای مرکز برای سردار محمد داؤد خان خوردی میکرد و این محیط کوچک دل او را زده بود و نقش بزرگتری میخواست و از جانب دیگر شاه هم حالا 32 ساله شده بود و میخواست خود را از قیادت محمد هاشم خان بیرون بکشد و به ذوق خود صدراعظم داشته باشد. لذا شاه تصمیم گرفت سپهسالار شاه محمود خان [وزیر حربیه] را در ماه جوزای 1325 به حیث صدراعظم به تشکیل کابینه مامور سازد. با این حرکت و قرار، وزارت دفاع ملی [آنوقت حربیه] برای محمد داؤد خان خالی ماند. او وزیر دفاع ملی شد و دوستان قوای مرکز و حربی پوهنتون را با خود به وزارت تبدیل و بعضی ریاست ها را به اوشان داد و با یک پلان وسیع به فعالیت همه جانبه شروع کرد. مگر این وظیفه سالی بیش دوام نکرد. موضوعات سیاسی در نیم قاره هند و پیشگوئی ها و فعالیت ها از یکطرف به تقسیم هند به منطقه هندو و مسلمان، از طرف دیگر اقدام سری داؤد خان با حکومت در موضوع پشتون های ماورای سرحد و فعالیت های

قونسل افغانی سردار قیوم خان و گرفتاری یک لاری آثار مطبوع که به این مقصد و توزیع دربین اهالی آنجا روانه شده بود، در خفا موضوعاتی را رویکار آورد که داود خان از وزارت دفاع کنار رفت و از صحنه خارج شد و جنرال محمد عمرخان که خدمات شایانی در جامعه ملل و ریاست ارکان حربیه عمومی نموده بود، به وزارت دفاع ملی مقرر شد.»

مگر دوره کار وزیر دفاع جدید کوتاه بود، زیرا از یک طرف سرداران قدرتمند و فامیل شاهی به مخالفت او برخاستند، از طرف دیگر روابط او با عبدالملک عبدالرحیمزی که در آن وقت یک صاحب منصب لوژستیک بود و شخص معتمد محمد داود خان حساب می شد، روی مسائل حساسی برهم خورد و اما ملک خان با حمایت سردار محمد نعیم خان برای تحصیل به ترکیه اعزام شد و جنرال مؤقتاً برطرف گردید. در آنوقت فعالیت یک باند بزرگ مافیا



گونه که چند نفر مامورین آن وزارت با تقلب و ساخته کاری امضا های آمران وزارت دفاع را که از موضوع جلیبی ها برای خدمت عسکری استفاده های هنگفت پولی کرده و در طی چند سال کسی متوجه اینکار نشده بود، کشف گردید. در نتیجه این وضع وزیر جدید حربیه [جنرال محمد عمرخان] زیر فشار قرار گرفت و به یکی از سفارت های افغانی به حیث سفیر تبدیل شد. (شرح مفصل این تقلب را جنرال زکریا ابوی در قسمت سوم نوشته خود در شماره 6، نامه خراسان، ماه جنوری 1991 بیان کرده است.)

پس از برکناری جنرال محمد عمرخان از وزارت حربیه، محمد داود خان که برای مدت دو سال به حیث سفیر افغانستان درپاریس

ایفای وظیفه میکرد، به وطن برگشت و در [ماه عقرب] سال 1328 مجدداً به حیث وزیر حربیه در کابینه عم خود سپهسالار شاه محمود خان مقرر شد.

جنرال ابوی می نویسد: «درسر لوحه پلان و اجراآت او ترتیب و تنظیم و تسلیح بهتر اردو قرار داشت. صاحب منصبان طرفدار، مورد اعتماد و لایق را دور خود جمع نمود. اداره قوای مرکز درین وقت دردست دوست صمیمی او جنرال محمد عارف خان بود و در وزارت دوست و همکار دیگرش عبدالملک عبدالرحیمزی دگروال لوژستیک امور حسابی و تفتیش و لوژستیک اردو را ذمه دار شد. جنرال محمد رسول خان دوست دیگرش که مورد اعتماد تام اوکه از سالیان درازی تصدی شعبات اداری و استخباراتی داؤد خان را اجراء نموده بود، به قوماندانی مکتب حربیه و جنرال محمد قاسم خان به قوماندانی حربی پوهنتون تعیین شدند. این دو مقرری از پلان های جدید او در کانون تعلیم و تربیه اردو، حتی شدت عمل و نفوذ بیشتر در آینده اردو محسوب می شد.»

دوره دوم وزارت حربیه محمد داؤد که تقریباً سه سال و چند ماه دوام کرد، در اثر بروز اختلافات بین خاندان شاهی، بخصوص بین او و سپهسالار شاه محمود خان منتج به دو اقدام مهم گردید: یکی تشکیل یک حزب بنام "حزب دموکرات ملی" چنانچه قبلاً به تفصیل بیان شد، چون تشکیل احزاب دارای مجوز قانونی نبود، آنرا بنام "کلپ ملی" مسمی ساختند و در راس آن محمد داؤد قرار داشت و دیگر ترمیم کابینه به شکلی که وزارتخانه ها را به سه گروپ تقسیم کردند و در راس گروپ اول محمد داؤد قرار گرفت و مدتی به سرپرستی وزارت داخله در جوار وزارت دفاع پرداخت. ترمیم کابینه و تعدیل آن به شکلی که سران اتحادیه قدرت اصلی را در آن بدست گیرند و برای این منظور قرار شد وزارتخانه ها به سه گروپ تقسیم شود: گروپ اول مشتمل بر وزارت های دفاع و داخله و قبایل، گروپ دوم وزارت های اقتصاد، تجارت و مالیه و گروپ سوم مرکب از وزارت های معارف صحیه و ریاست مستقل مطبوعات. (فرهنگ: کتاب "خاطرات..."، صفحه 231)

با این ترتیب دیده شد که فضای رقابت های خاندانی بخصوص بین شاه محمودخان صدراعظم و محمد داؤد خان وزیر حربیه بیشتر

گردید که موجب کناره گیری مجدد محمد داؤد از آن وزارت شد و بجایش جنرال محمد عارف خان مقرر گردید. این کناره گیری در حقیقت زمینه رسیدن محمد داؤد را برای کرسی صدارت فراهم می ساخت.

زابلی و مخالفت با شاه محمود خان:

عبدالمجید خان زابلی شخصیت با نفوذ و متشیت مشهور اقتصادی که برای بار اول بانک را در کشور ایجاد کرد و تعدادی از تجار و سرمایه داران بزرگ را دور هم بسیج نمود و آنها را برای سرمایه گذاری در ساحات تجارتي و صنعتی تشویق کرد و در نتیجه با دادن امتیازات انحصاری به بعضی شرکت های خصوصی یک نوع رونق اقتصادی را به راه انداخت، شخصی بود مقتدر و با نفوذ که در کابینه سردار محمد هاشم خان از 1317 الی 1325 (1938-1946) به حیث وزیر تجارت و در کابینه شاه محمود خان نیز تا اواخر 1328 یعنی مدت تقریباً چهار سال به حیث وزیر اقتصاد ملی ایفای وظیفه کرد.

عبدالمجید خان زابلی ، طوریکه قبلاً ذکر شد، در ایجاد و تأسیس حزب "دموکرات ملی" مسمی به "کلپ ملی" با محمد داؤد همکار و همفکر بود و اما شاه محمود خان با تشکیل آن کلپ سخت مخالفت میکرد و میکوشید در بین اعضای آن رخنه کرده و آنها را از فعالیت باز دارد. تا آنکه میانه هردو با شاه محمود خان صدراعظم چنان برهم خورد که محمد داؤد از وزارت حربیه و عبدالمجید خان زابلی از وزارت اقتصاد ملی استعفی دادند. استاد خلیل الله خلیلی در کتاب "یادداشتها..." شرحی مفصل از برخورد صدراعظم با زابلی دارد که مختصر آن از اینقرار است:

«روزی شاه محمود خان برخلاف معمول با وضع ناراحت به مجلس وزراء آمد و بدون تعارفات همیشگی خاموشانه بجای خود نشست و از علی محمد خان معاون صدارت پرسید که بحث روی چه موضوع است؟ او گفت در باره تادیه اسعار به حجاج. صدراعظم با شنیدن این موضوع روی خود را بطرف زابلی کرد و برعکس معمول او را بنام خطاب کرد و گفت: "عبدالمجید! من برای رحیم معاون بلدیّه هزار دالر امر داده بودم که برای تداوی

خود به خارج می‌رود، چرا فرمان مرا مسترد کردید و پول را برایش ندادید؟»؛ عبدالمجید خان به کمال جسارت جواب داد: "خوب کردم که فرمان شما را مسترد کردم! من مسترد نکرده‌ام، بلکه شورای عالی بانک آنرا مسترد کرده است". شاه محمود خان گفت: "وقتی توحق داری برای زن خود در امریکا هر ماه پول گزاف روان کنی، من حق ندارم به یک مامور حکومت که برای تداوی می‌رود، هزار دالر امر بدهم!"؛ زابلی در جواب گفت: "تو چرا به زلمی پسر خود پول می‌فرستی!" خلاصه وضع برهم خورد و صدراعظم امر کرد: "عسکر بیا و این را خارج کن!"؛ در این اثنا من [خلیلی] از زابلی خواهش کردم و او را بیرون اتاق کشیدم و او مجلس را ترک کرد. همه فکر می‌کردند که عاقبت این کار برای زابلی بسیار خطرناک است و احتمال دارد او را بخواهند و اعدامش کنند، اما برعکس شاه محمود خان این جسارت زابلی را مورد اغماض قرار داد و از عکس العمل شدید در برابر او اجتناب کرد.

خلیلی می‌افزاید که شاه محمود خان روز بعد برایش گفت که: «میداند اینکار از جاهای دیگر آب می‌خورد و آنرا حواله به دو برادرزاده خود یعنی محمد داؤد و محمد نعیم کرد و اما افزود که دیشب وقتی نزد شاه رفتم، شاه با لطف و احترام زیاد از من خواست تا او را عفو کنم، من هم از تقصیر عبدالمجید گذشتم. اما زابلی چند روز بکار نیامد و بعداً در روز عید نزد صدراعظم رفت و معذرت خواست، اما از ادامه کار منصرف شد و از آن به بعد افغانستان را ترک و به امریکا مقیم گردید». (برای شرح مزید دیده شود: خلیلی: "یادداشتها..."، صفحه 340 تا 343)

چگونگی استعفای شاه محمود خان غازی:

بعد از برکناری محمد هاشم خان از صدارت و تقرر شاه محمود خان به آن مقام برای بار اول بین اعضای خاندان شاهی افغانستان رقابت های نهانی از عمق به سطح بالا آمد. با آنکه محمد هاشم خان استعفی را ظاهراً به سادگی پذیرفت، اما او در دل از نحوه کار پادشاه عقده گرفت و نیز چون برکناری خود را نتیجه نزدیکی شاه محمود خان با پادشاه می‌دانست، در برابر او نیز عقده مند شد. این درز در اتحاد خانوادگی به تدریج در روابط شاه محمود خان با شاه ولی خان نیز به یک دلیل دیگر سایه افکند. دکتر سیدخلیل الله هاشمیان

در یک مقاله خود تحت عنوان "علت استعفی جبری سپه سالار شاه محمود خان..." اشاره به یک درز عمیقی میکند که در اثر ازدواج سردار عبدالولی با شاهدخت بلقیس بین اعلیحضرت و شاه ولیخان از یکطرف با شاه محمود خان از طرف دیگر پیدا شد، چون شاهدخت بلقیس در اول نامزد رسمی عبدالعظیم پسر شاه محمود خان بود. شاید در جوار دلایل دیگر این موضوع نیز در زمینه بی تأثیر نبوده باشد. (والله اعلم)

سخن از استعفی جبری و عزل شاه محمود خان بخاطری عنوان میشود که صدراعظم بدون اطلاع قبلی خبر استعفی خود را در حالیکه در خانه مصروف بازی بلیارد بود، شام 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953) از طریق اخبار رادیو شنید، طوریکه دگر جنرال عبدالرزاق خان در کتاب خاطرات خود می نویسد: «من بعضاً میرفتم به خانه شاه محمود خان صدراعظم بلیارد میکردیم. درین شب هم من به مرام بلیارد به آنجا رفته بودم. در حالیکه بلیارد می کردیم، از رادیو کابل خبر پخش شد که شاه محمود خان نظر به خلاء مزاجش از صدارت استعفی کرده که ما و خود شاه محمود خان همه تعجب کردیم. شاه محمود خان طرف ما دید و گفت که این یک سوء تفاهم است. من نی استعفی کردم و نی صحت من خراب است. حتماً یک سوء تفاهم است. من میروم از داخل دفتر خود گپ میزنم. او رفت به دفتر خود و ما رفتیم به طرف خانه.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، صفحه 66 و 67)

استاد خلیل الله خلیلی در مورد چگونگی استعفای شاه محمود خان غازی در کتاب "یادداشتها.." شرحی دارد که مختصر آن چنین است: «روزی مرا خواستند، رفتم بحضور شان، پرسیدند: در کابل چه آوازه است؟، گفتم همه جا افواه است که شما میخواهید استعفی کنید، اعلیحضرت گفته که اگر کاکایم استعفی نمی کنند، من خود را از سلطنت خلع و میروم به حج در عربستان سعودی زندگی میکنم... مردم از ما می پرسند و ما میگوئیم که این افواه است که دیگران انداخته اند؛ گفتند که: "چطور کنم این تمام افواهاتی هست که همین حکیم بچه قندی [مقصود عبدالحکیم شاه عالمی است] و آدم های داؤد جان می اندازند...."، گفتند: "من یک اعلامیه صادر میکنم تا مردم

را ازین اضطراب خلاص کنم...."؛ با مدیر روزنامه انیس قرار گذاشتم که با صدراعظم مصاحبه کند. شاه محمود خان در مصاحبه خود گفت که: "نه من استعفا کرده ام و نه استعفای خود را به پادشاه تقدیم کرده ام و نه اعلیحضرت گفته که من خود را از سلطنت خلع میکنم. تمام این افواها دروغ است..."؛ مصاحبه را آوردند و من بعضی کلماتش را اصلاح کرده باز بردم همان اصلاح را نشان دادم، گفتند: این بیت را در آن علاوه کنید:

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باورمکن که دست ز دامن بدارم

صدراعظم بیت فوق را بقلم خود علاوه کرد و گفت: "تا وقتی که من به دامن خاک میروم؛ از خدمت وطن دور نمیشوم، چه صدراعظم باشم چه نباشم، چه درخانه باشم چه در خانه نباشم".

با نشر این اعلامیه شاه که در پغمان بود، به ارگ برگشت و به این نظر بود که: «این آدم پیر شده و ساده هست و کار حکومت را بعد ازین نمیتواند، من دیگر به کی تکیه کنم، بجز دو پسر عم خود که سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان هستند. این قول مکرری بود که اعلیحضرت مکرر می گفتند.»

اعلیحضرت دراین موقع شاه ولیخان را نزد شاه محمود خان برای قناعت دادن او فرستاد و با وجود شکر رنجی که بین دو برادر در مورد نامزی شاهدخت بلقیس با عبدالولی به وجود آمده بود، او توانست شاه محمود خان را شبانشب با خود به ارگ نزد اعلیحضرت ببرد.

خلیلی در ادامه می گوید: «فردایش وقتی به صدارت رفتم، علی محمد خان و عده دیگر نشسته بودند با بی اعتنائی همه مواجه شدم و علی محمد خان معاون صدارت گفت: "خلیل جان از صدراعظم خبر داری؟ برو یک بار خبرش را بگیر!"... رفتم بالا به اتاق صدراعظم و درمقابلش نشستم. او گفت: "دیدنی که چه کرد اعلیحضرت؟"، چون اعلیحضرت از نوشتن آن بیت فکر کرده بود که شاه محمود خان امرش را نمی پذیرد، ناراحت بود. با آنکه خلیلی مسئولیت نوشتن آن بیت را بخود گرفت، ولی تیری بود که از کمان رسته. خلیلی به شاه محمود خان توصیه کرد که برود و استعفای

خود را به شاه تقدیم کند». خلیلی میگوید: «خانه رفتم و اما تلفونی آمد از صدراعظم و به مجردی که گوشی را برداشتم، او بیٹی را برایم خواند:

"دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند
از گوشه بامی که پریدیم پریدیم"

گفتم چه کردید؟، گفت: "رفتم عطایش را به لفایش بخشیدم و استعفای خود روی میزش انداختم و گفتم: این تو و این تخت و تاج و این کارت... مرا کسی نمیتواند از چوکی صدارت پس کند، هم عسکری افغانستان مرا دوست دارد و هم مردم افغانستان مرا دوست دارند... لاکن من فقط به لحاظ اینکه تو بچه نادرشاه هستی، من استعفا میکنم و فراموش نکن که یک روزی می آید که سخت پشیمان میشوی! سردار محمد داود خان [که در آن مجلس حاضر بود با دیگر اراکین خانواده] گفت: که چرا پشیمان میشوند؟ گفتم از دست تو پشیمان میشود و این را گفتم و از جایم برخاستم و گفتم: به امان خدا، تا زینه ها پادشاه همراه من آمد، رویش را بوسیدم و آدم خانه خود، اینه بچیم بعد ازین من بیکار هستم". (برای متن مکمل این رویداد دیده شود: کتاب "یاداشتهای استاد خلیل الله خلیلی،... مأخذ بالا، صفحه 358 تا 363)

توظیف محمد داود به مقام صدارت:

سید شمس الدین مجروح در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "سرگذشت من" شرحی دارد که بر جریانات مقدماتی موضوع روشنی می اندازد. او می نویسد: «در محیط سیاسی افغانستان تشنت جریان داشت و در دستگاه دولت بین سپهسالار و سردار داود هم اختلاف و سوء تفاهم پیدا شده بود. سپه سالار که برادر زاده خود را کاندید اخذ قدرت از خود می شناخت، بعضی از اعضای کلوپ را به انحلال و از بین بردن آن تشویق کرد و به تضعیف آن میکوشید تا به کلی از بین رفت و در آن بسته شد. چون تأسیس کلوپ ملی را هم وسیله کسب قدرت محمد داود شناخته بود، باز ابلی هم روابط او برهم خورد و با سردار محمد داود هم، بالاخره زابلی هم استعفی کرد و قدرت بصورت منفرد بدست سپهسالار قرار گرفت».

مجروح می افزاید: «سپهسالار شاه محمود خان مثل برادر خود خشونت مزاج و عصبانیت نداشت، شخص مؤدب بود و خوش مشرب و باطبقات مختلف آمیزش کرده میتوانست، اما اداره او ضعیف بود و پشتکار نداشت؛ چون به تنهایی مسئولیت زمام امور را بدست گرفت، کارهای دولت آهسته آهسته رو به خرابی و گسیختگی میرفت. درپیشرفت و انکشاف اقتصادی مملکت با استعفی آقای زابلی رکود رخ داد و هم کار اعمار زیربنای مملکت مانند پل ها و سرک ها معطل شد، پروژه های جدید بوجود نیامد و در کار پروژه های سردست مانند انکشاف وادی هلمند و غیره سستی رخ داد.» (مجروح... صفحه 115)

مجروح پی آمد اوضاع وقت را که منجر به استعفی جبری شاه محمود خان و توظیف سردار محمد داؤد برای کرسی صدارت گردید، چنین بیان میکند: «پادشاه از این باب اندیشناک بود. روزی مجلسی مرکب ازین چند نفر محدود را مکلف ساخت که درین باب فکر کنند و به او مشوره بدهند. اعضای این مجلس عبارت بودند از علی محمدخان وزیر خارجه و معاون صدارت عظمی، دکتور ظاهرخان و جنرال عبدالاحد خان ملکیار وزیر داخله که درین وقت به علت مریضی خود را از مشاغل دولتی کنار کرده بود و من که هنوز به وظیفه خود بحیث رئیس قبایل دوام میدادم، هم عضو این مجلس بودم. ما در وزارت خارجه در اطاق کار علی محمد خان گرد آمده بودیم و موضوع را طرف بحث قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که تبدیل حکومت ضرور است و تا دستگاه کابینه دولت یک روح نو و جهش نو نیابد، هر نوع تدبیر و نقشه درساحه عمل تطبیق نخواهد گشت؛ پس کدام کسی را میتوان سفارش کرد که به تشکیل حکومت مأمور شود؟ ملکیار گفت که شخصیت های مانند سردار محمد داؤد و سردار محمدنعیم که مردان لایق و کار آزموده بودند، کنار رفته اند و جای آنها تاحال پر نشده، باید از آنها کار گرفته شود. از دکتور ظاهر پرسیدم که چه فکر میکند، او گفت: من مأمور هستم که پیام اعلیحضرت را برای تشکیل مجلس به شما برسانم و بعد پیشنهاد و یا سفارش شما را بحضور او تقدیم کنم؛ دراین مورد مرا از اظهار نظر معذور دارید و دراطراف کار پروژه ها و دلایل اگر مجالس را دوام دادید، من اگر نظریه داشتم،

پیشنهاد خواهم کرد.» (مجروح، سید شمس الدین: "سرگذشت من"، ... صفحه 116)

سید شمس الدین مجروح در ادامه گفتار دکتور ظاهر نظر خود را چنین بیان میکند: «من گفتم که به نزد اعلیحضرت و سردار صاحبان چنین نظری هم بود که حکومت را از سلطنت تفکیک کنند، کسی غیر از خانواده سلطنتی روزی به صدارت برسد و وزارت خانه ها را عناصر متخصص و جوان بکار اندازد. چه فکرمیکنید که آن تجربه را همین حالا شروع کنیم؟ من پیشنهاد میکنم وزیر صاحب خارجه (علی محمد خان) را اعلیحضرت به تشکیل حکومت مأمور سازد و او در تشکیل اعضای حکومت خود، کفایت و پشتکار آنها را زیر نظر بگیرد. با این حرکت هردو مطلب بدست خواهد آمد یعنی یک حرکت بسوی تحول و دیموکراتیزه کردن مملکت و هم فعال ساختن دستگاه دولت. علی محمد خان با تمام شدت این پیشنهاد را رد کرد و گفت: "نه من به قبول اینکار حاضر م و نه استعداد آنرا دارم". بعد از تبادل نظرهای مختصری مجلس را به روز دیگر موکول داشتیم و مرخص شدیم. روز دیگر علی محمد خان را که به تقریب کارهای عادی اداری خود در صدارت دیدم، به من گفت: "چرا چنین پیشنهاد بیجا را کردی، من جان جور خود را شاخک نمی شانم" (ضرب المثل است بین مردم). بعد گفت: "تا این دو اژدهای مخوف یعنی داؤد و نعیم موجود هستند، کسی به این گنجینه نزدیک نخواهد شد". آن مجلس بار دیگر منعقد نشد و مدتی بعد سردار شاه محمود خان را پادشاه به استعفی مجبور ساخت و عوض او سردار محمد داؤد را بحیث صدراعظم مأمور تشکیل حکومت نمود.» (مجروح: مأخذ بالا... صفحه 117 و 118)

همان بود که بتاريخ 16 سنبله 1332 (6 سپتمبر 1953) محمد داؤد به حیث صدراعظم جدید افغانستان از طریق رادیو اعلان گردید و موصوف تا 19 حوت 1341 (10 مارچ 1963) به آن مقام ایفای وظیفه کرد. پایان کتاب

ضمایم

ضمیمه شماره اول

خط مشی محمد نادرشاه

سالنامه مجله کابل سال 1311 پس از گذشت تقریباً سه سال برای بار اول مشی ده فقره ای محمد نادرشاه را که متعاقب رسیدن به سلطنت بتاريخ 23 میزان 1308 اعلام کرده بود، به نشر سپرد که بعد از ذکر سوانح شاه جدید دریک قسمت آن آمده است: «ذات همایونی درموقع قبول زمامداری وطن را محتاج اصلاحات بیشماری دیده و چنین مناسب شمردند که بجهت اصلاحات امور ملت و مملکت که هدف آمال ملوکانه قرار گرفته بود، خط مشی یعنی نصب العین خود شان را معین فرمایند. بنابراین در اول امر خط مشی خود شان را که مال آن قرار آتی است، به عامه ملت اعلام و اظهار فرمودند:

خط مشی حکومت اعلیحضرت محمد نادرشاه افغان

اول - حکومت موجوده موافق باحکام دین مقدس اسلام ومذهب مهذب حنفی امورمملکت را اداره و اجراء خواهد کرد و برای اینکه شریعت غرای محمد(ص) در امور مملکتی قایم و دایم باشد، ریاست شورای ملی و وزارت عدلیه مسؤول میباشد وشعبه احتساب از امور لازمی این حکومت است که به یک صورت منظم این شعبه دائر خواهد شد. موافق باحکام دین، اهالی افغانستان بدون امتیاز قومیت و نژاد باهم برادر و درحقوق مساوی یکدیگر شناخته میشود. حجاب درافغانستان بدین و شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم قایم خواهد بود.

دوم - منع رشوت و شراب نوشی:- درحال مامورین حکومت از هر مدارجی که باشند، در وزارت عدلیه به قرآن عظیم الشان عهد خواهند نمود که هیچگاه رشوت و هدیه از اهالی نمی گیرند ، بیاک نفسی و پاک دامنی خدمت خلق الله را اجراء میکنند و بدولت متبوعه خویش از امروز به بعد خیانت مالی یا عملی نمی نمایند و صادقانه

به وظیفه خویش می پردازند. جزای شراب نوشی موافق به شریعت محمد (ص) داده خواهد شد. فروش ظاهر و خفیه شراب در تمام افغانستان ممنوع است. اهالی بساختن شراب مجاز نیست. در خانه که شراب ساخته شود یا دکانیکه شراب بفروشد، دولت چون تحقیق کرد و به ثبوت رسید، ضبط میشود و اشخاص جزای شرعی خواهند دید. اگر به مامور حکومت ثابت شد که شراب می نوشد، علاوه از جزای شرعی از ماموریت طرد میشود. تبعه خارجه ازین حکم مستثنی [مستثنی] است.

سوم - امور حریبه افغانستان برای حفظ استقلال و نگهداشت امنیت مملکت:- حکومت موجوده میخواهد یک قشون منظم با اسلحه ساخت جدید تشکیل کند و نهایت توجه باین مسئله که حیات و ممانت افغانستان وابسته اوست، صرف می نماید و برای اینکه صاحب منصبان نظامی ما تعلیم یافته شوند و از علوم و فنون حربی دنیای متمدن و استعمال آلات و ادوات حرب بدانند، مکتب حریبه زود از زود تشکیل و ترتیب میگردد. مسئله گرفتن عسکر به صورت قومی و خوش برضا جاری میشود.

چهارم - ادامه و برقراری و استحکام مناسبات افغانستان با دول خارجه:- مثل زمان امان الله خان مناسبات افغانستان با دول خارجه که جریان داشت، جریان خواهد کرد و حکومت موجوده دوستی و سلوک مرغوب دول متحابه را نسبت به افغانستان آرزو و خواهش دارد و هم حکومت موجوده با تمام موجودیت خود برای حفظ و استقلال افغانستان و ارائه کردن نظر دوستانه و خیرخواهانه خویش با دول معاهدین حاضر و آماده است.

پنجم - امور داخله:- وزارت داخله در تعیین حکام و مامورین ولایات و حکومتی های اعلی و کلان و باقی حکام اهتمام و توجه تام خواهد کرد که کار به اهل کار داده شود و فهرست مامورین خویش را به مجلس انتخاب خواهد داد تا غور و تحقیق کرده شود و هم برای ترمیم و تعمیم تلفون و تلگراف سعی و کوشش خواهد نمود و انتظام پوسته را بصورت خوبترین و آسانترین تأمین خواهد نمود. برای ترمیم راه های عبور و مرور موتر، گادی زود از زود توجه خواهد نمود.

ششم - مالیات را وزارت مالیه بصورت خوب اداره خواهد کرد و کوشش خواهد نمود که تمام ولایات اقساط مالیه را مثل سابق به خزینة دولت تادیه کنند. محصولات گمرکی هم در گمرک جاهای ولایات مثل سابق گرفته میشود. باقیاتیکه در ملک مانده باشد، بطریق مراعات جمع میشود، اما تسهیلات داده خواهد شد تا اشخاص باقی ده خوار و پریشان نشوند، و هم دولت دچار زحمت نگردد، آنچه حکومت های سابق نسبت به باقیات حکم معافی در اعلانها نموده اند، منظور است.

هفتم - تجارت و زراعت افغانستان امروز از پیشتر بیشتر باین شعبه کار احتیاج دارد و میخواید با دول ایران، ایتالیا، فرانسه، بریتانیا، اتحاد جماهیر اشتراکیه، امریکا، بلجیم، جرمنی، جاپان و غیره دولیکه آرزو داشته باشند، مناسبات تجارتی خود را باز کند و از دول متمدن درین راه استفاده نماید، راه آهن را زود از زود آغاز کند و معادن افغانستان را بکار بیندازد، نهادهای آب برای زراعت تعمیر نماید، حکومت موجوده میخواید وسایل زراعتی دنیای متمدن را تا اندازه امکان در زراعت افغانستان تطبیق نماید.

هشتم - علم و فن برای ترقیات دینی و دنیوی افغانستان از اهم ضروریات شمرده میشود و حکومت حاضره این مسئله را خیلی اهم میدانند، هروقتیکه شورای ملی تشکیل و وکلای ملی جمع شوند، امید است راه خوبیتری نسبت باین مسئله یافته شود که تا ملت خود را برای حفاظت خودش علماً مستعد ساخته بتواند.

نهم - شورای ملت: - وکلای ملت از تمام اهالی بمركز میرسند، صورت انتخاب بطور سابق بوده، وکلا را اهالی از دانشمندان و علما و صادقان و بهی خواهان که ملت بر آنها اعتماد کلی داشته باشد، انتخاب خواهند کرد، وزرای دولت و حکام مسئول وکلای ملت خواهند بود، ریاست شوری حق تفتیش خواهد داشت و رئیس شورای ملت از طرف وکلای ملت انتخاب میشود.

دهم - صدراعظم با انتخاب و منظوری شاهانه تعیین میشود و صدراعظم کابینه وزراء را تشکیل کرده بحضور شاهانه معرفی مینماید و منظوری حاصل میکند. (پایان خط مشی)

ضمیمه شماره دوم

اعضای اولین کابینه سردار محمد هاشم خان

اعلیحضرت محمد نادر شاه پس از اعلام خط مشی خود، برطبق فقره دهم آن بتاریخ 22 عقرب 1308 با صدور یک فرمان برادر خود سردار محمد هاشم خان را به حیث صدراعظم تعیین و او را مؤظف تشکیل کابینه ساخت. در یک قسمت فرمان مربوطه عنوانی محمد هاشم خان آمده است: «شما را شخص با دیانت و در ملت خود بحسن اخلاق و فعالیت مشهور و معروف می بینیم، به صدراعظمی اینوطن انتخاب نمودم، لهذا بخدای قادر توانا توکل کرده کابینه خود را تشکیل و بحضورم معرفی کنید.»

به این اساس محمد هاشم خان کابینه خود را متشکل از ده عضو به شاه معرفی و شاه آنرا منظور کرد که اولین کابینه حکومت جدید عبارت بودند از اشخاص ذیل:

- 1 - سردار شاه محمود خان وزیر حربیه،
- 2 - فیض محمد خان وزیر خارجه،
- 3 - محمد گل خان مومن وزیر داخله،
- 4 - فضل عمر خان مجددی (نورالمشایخ) وزیر عدلیه،
- 5 - محمد ایوب خان وزیر مالی،
- 6 - عبدالمجید خان رئیس عمومی مطابع،
- 7 - میرزا محمد خان وزیر تجارت،
- 8 - علی محمد خان وزیر معارف،
- 9 - رحیم الله خان مدیر مستقله پست و تلگراف و تلیفون
- 10 - سردار احمد شاه خان وزیر دربار

ضمیمه شماره سوم

تصویب شماره پنجم لویه جرگه

1309 درباره استرداد دارائی های شاه سابق

غازی امان الله خان

شاه سابق غازی امان الله خان به دلیل مشکلات اقتصادی که در ایتالیا داشت به مارشال شاه ولیخان (برادر محمد نادرشاه و شوهر خواهر خود) که سفیر افغانستان در لندن بود، نامه خصوصی نوشت و در یک قسمت آن یادآور شد: «از اینکه حاصلات سرمایه من کفاف اعاشه عائله ام را نمیکند، از شما خواهش میکنم که زود برایم معلوم کنید که ثروت عین المال من و جایداد ثریا [ملکه] را در کابل کی اداره میکند و برای ما چطور خواهد رسید و برادر عزیزم نادرشاه چه خیال دارند که بدانم؟...»

چون شاه سابق جوابی قاطع از شاه ولیخان نیافت، تلگرام مختصر بتاریخ 28 جوزای 1309 عنوانی اعلیحضرت محمد نادرشاه ارسال نمود، به این عبارت: «بحضور اعلیحضرت غازی! اموال و املاک و فابریکه های عین المال من و ثریا و اولادهای من در دست کیست و کی اداره میکنند؟ آیا حکومت چه نظریه دارد؟ امان الله - روما؛ در اینجا باید گفت که: «امان الله شاه قبلاً اراضی شخصی خود و ملکه را به دولت داده و فابریکه های پشمینه بافی و چرمگری کابل را بنام عین المال [دارائی شخصی خود] برای خود گرفته بود» (غبار... جلد دوم، صفحه 101)

اعلیحضرت نادرشاه پس از آنکه این نامه های شاه سابق را به لویه جرگه رویت داد، به استناد مصوبه آن جرگه این نامه مختصر را به جواب شاه سابق از طریق حکومت فرستاد: «اعلیحضرت شهريار غازی که خود میدانستند که این پول بنام عین المال از ثروت بیت المال متدرجاً مجزا گردیده و بمصارف مخصوص میرسید، در اول جلوس خود فرمان صادر نمودند که به منبع اصلیش واپس اعاده شود یعنی چون این ثروت مال بیت المال بود، واپس

به بیت المال ملحق گردید.» (غبار...، صفحه 101 به استناد شماره 14 مورخ اول میزان 1309، جریده دولتی اصلاح)

در مورد تقاضای فوق الذکر شاه سابق، اینک متن مکمل مصوبه لویه جرگه 1309 را که به شکل یک نامه عنوانی اعلیحضرت محمد نادرشاه نوشته شده بود، نظریه اهمیت تاریخی آن که نشانه ای عمیق از عداوت و کینه حکومت جدید علیه شاه سابق میباشد و به تحریک زعمای حکومت بخصوص صدراعظم محمد هاشم خان که ریاست لویه جرگه را بعهدہ داشت، تحریر یافته و به تصویب لویه جرگه رسانیده شد، در ذیل عیناً اقتباس میگردد:

«بحضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم غازی!

والاحضرت صدراعظم [سردار محمد هاشم خان] تلگرام امان الله خان را که بحضور شما مخابره نموده و مکتوبی که به والاحضرت وزیرمختار در لندن نوشته، به مجلس لویه جرگه قرائت فرمودند. درین خواهش و تمنائیکه امان الله خان از اعلیحضرت مینماید، از آن بی انصافی های بزرگیست که برزخم های ملت ستم کشیده نمک می پاشد و در انتظار ملل متمدن خود را مفتضح و رسوا میکند.

امان الله خان قبل از آنکه این مطالبه بیجا را از حکومت ما مینمود، باید فکر و سنجش میکرد که عین المال نام که در افغانستان موجود بود، از کدام سرمایه تشکیل یافته و از کدام آمدنی روز بروز در آن می افزود؟ آیا از رهگذر تجارت بود، از زراعت، از آمدنی فابریکه صنعتی بود؟ منابع این عین المال چه بود که بعد از دارائی حکومت افغانستان ثروت درجه اول را احراز مینمود؟ مبرهن است که از خزینه جواهرات گرانبها و اشیائیکه مهم و ذی قیمت ساخته میشد، بدست پادشاه می بود و بصورتیکه در دنیای امروزه مروج و متداول است، اسباب زیب و زینت انائۀ خاندان شاهی از دارائی حکومت تشکیل می یافت، اما مالک آن ملت بود. اشیای مذکور مال حکومت و مال بیت المال مسلمین است. به مناسبتی که در افغانستان یک اصول صحیح در دست موجود نبود، خانواده سلطنتی همه این هستی و دارائی را مایملک خود شمرده عاقبت در ذیل عین المال بشمار آوردند. اعلیحضرت امیر شهید که این نکته را بدرستی فهمیده بودند، بخود امان الله خان و تمام مامورین افغانستان که

اکثریت فعلاً موجود است، معلوم میباشد که این اشیاء و جواهرات گرانبها را در قید دفتر آورده، هر وقت اظهار و بیان مینمود که این مال حکومت افغانستان است و برای پنج روز به اهالی حرم عاریت داده شده، آیا امان الله خان که خودش این کیفیت و حقیقت را میداند، به چه صورت این مطلب را به پادشاه و حکومت ما پیشنهاد مینماید!»

در ادامه این مصوبه آمده است: «باز خود امان الله جائیکه فابریکه و جائیکه منابع حاصل خیز و پرمفعت مملکت بود، نام عین المال را بالای آن گذاشته داخل دارائی خود آورد. اگر امان الله خان این چنین عین المال میخواهد، ثابت شد که اولین خائن بیت المال مسلمان ها خود امان الله خان بوده اگر دیگران خیانت میکردند، به تبعیت اجراءات خیانت خودش مینمودند. درحالیکه امان الله خان دوره مسافرت اروپا نموده بود، طلا درکابل باقی نمانده وزارت مالیه شب و روز در خریداری طلا و هندوئی صرف مساعی داشت، پول هنگفتی را بخارج فرستاد که امان الله خان برای افغانستان اسباب ترقی خریداری نماید، اما امان الله خان غازی بجای اینکه پول حکومت را بمصارف حقیقی آن که خریداری اسباب ترقی بود، برساند، پول را در بانک گذاشت. یک اندازه فابریکه هائیکه خریداری نموده بود، پول قیمت آنرا نپرداخته به قرض خریداری کرد و ملت عاجز را قرضدار ساخت. امان الله خان وقتیکه مملکت و حکومت و ناموس ما ملت را بدست سقاوی گذاشت، جمیع جواهرات و خزاین اندوخته حکومت افغانستان را به خارج برد که جراید دنیا در همان موقع تمام را انتشار داد، حال آنکه امان الله خان در اروپا دارای عمارات متعدد و پول کثیری میباشد و اسهام میخرد و مفاد حاصل میکند، از پول کیست؟»

«اعلیحضرتا! ما از شما استدعا میکنیم و بحضور شما عرض میداریم که شما وکیل و حافظ حقوق قاطبه ملت افغانستان میباشید، آنچه را که از خزینه حکومت افغانستان امان الله خان غازی در خارج برده و امروز به پول ما عیش و عشرت مینماید، از وی مطالبه شود و ما را بحق برسانند. امان الله خان را در افغانستان مالک خانه، زمین و هستی نمیدانیم و بیت المال مسلمین را که بنام عین المال جمع کرده بود، چنانچه شما در اول جلوس خود به بیت المال ضمیمه نمودید، حقوق خود و ملت خود دانسته به امان الله

خان میگوئیم: شما که از ما عین المال مطالبه مینمائید، آیا ما خزانه و جبه خانه و تمام دارائی حکومت خود را که خود بردید و مابقی را بدست طبقه جهال و دزد سپردید، از کدام اشخاص مطالبه کنیم؟ آیا نتیجه اعتمادیکه ما شما را به پادشاهی خود برگزیده بودیم، همین بود که شما حکومت ما را به جماعه قطاع الطریق سپرده وطن ما را صحنه خون ریزی و انسان کشی نمائید؟ آیا جناب شما و عائله شما قدر و قیمت داشت یا حیات جامعه که برای سلامت خود حیات جامعه را در خطر انداختید؟ اگر شما حقیقتاً حقوق شناس میباشید، خطبات و بیانات خود را که در میز خطابه و مواقع نطق خون خود و اولاد خود را بزبان در راه ترقی و تعالی ما می ریختانید، بیاد آورده درین حال فقر و پریشانی حکومت ما آرزو های خود پسند و نامشروع شما، ما را با این حال گرفتار نمود و از جهت اخراج طلا و جواهر افغانستان که شما خارج کرده اید، امروز نرخ پول ما بدرجه صفر افتاده، پول ما ملت عاجز را در خارج بعوض قرصه که شما برای ما حاصل کرده اید، پرداخته باقی انرا به حکومت متبوع تسلیم کنید تا ثابت کرده باشید که بیانات شما شمه از حقیقت داشت و ما هم بتوانیم برای تأمین حیات آینده خود ثروتی داشته باشیم. ما ملت عاجز از حق خود گذشته نمیتوانیم و باز به حکومت متبوعه خود پیشنهاد میکنیم بهر ذریعه و وسیله که ممکن است حقوق ما را از امان الله خان بگیرید. تحریر یکشنبه 22 سنبله 1309» محل امضای وکلای لویه جرگه (علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"،... صفحه 144 تا 147)

انتشار همین نامه موجب شد تا شاه سابق غازی امان الله شاه در سال 1309 (1930م) مکتوبی را در هند بچاپ برساند و بطور محرمانه به افغانستان توزیع کند که در آن همه تهمت هائیکه گفته میشد که او ثروت زیاد اعم از جواهرات و نقدینه را با خود از افغانستان به خارج برده و در حسابات مخفی در بانکهای اروپا گذاشته است، رد میکرد و نادر خان را به فریبکاری متهم می ساخت. همچنان در این نامه حرکات و فعالیت های نادرخان و برادرانش را مبنی بر همدستی آنها با دولت انگلیس به منظور سقوط سلطنت امانی و تصاحب تاج و تخت افغانستان شایع نمود. متأسفانه متن همچو نامه و یا نشریه اکنون در دست نیست و در هیچ جا باز نشر نشده است. کسانیکه درباره معلومات موثق و یا اگر ممکن باشد نقل

آنها داشته باشند و یا دستیاب نمایند، نظر به اهمیت تاریخی این سند لطفاً آنها را به نشر بسپارند.

غبار در جلد دوم کتاب خود به نامه یا مصوبه فوق الذکر لویه جرگه تماس گرفته می نویسد: «اینکه در باره او [مقصد غازی امان الله شاه است] گفتند نقود و جواهر خزانه ملت را بسرقت برده است، مورد تردید است، زیرا او در حالت اضطرار و به ناگهانی به ترک افغانستان مجبور گردیده و فرصت تاراج خزاین را نداشت، جز آنکه مقدار کوچکی را با خود برده باشد. زندگی آینده او در ایتالیا و شدت احتیاجش به پول، خود مؤید این نظر است.» (غبار ... صفحه 102)

غبار باز هم می نگارد: «نادرشاه که کلمه عین المال امان الله خان را بمثابه خیانت ملی شمرده بود، از همین عین المال مذموم، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا را واقع تنگی سیدان کابل به برادر خود شاه محمودخان وزیر حربیه داد، چنانکه باغها و عمارات و اراضی دولت و اشخاص را در کابل و پغمان و جلال آباد به افراد خاندان خود داده بود و این هریک از آنها صدها میلیون دالر و افغانی در خارج کشور "عین المال شخصی" دارند؛ حتی باغ ارگ سلطنتی را نیز این خانواده "دشمن عین المال" بین خود تقسیم و ترکه کردند...» (غبار ... صفحه 103)

ضمیمه چهارم

متن بیانیه اعلیحضرت محمد نادرشاه در مجلس افتتاحیه اولین دوره شورای ملی مورخ 18 سنبله 1310 (9 جولای 1931)

این بیانیه نسبتاً طویل به دو نکته مهم متمرکز میباشد: در آغاز بطور عموم به اهمیت و نقش شورا در اسلام و در افغانستان اشاره میشود و سپس در ادامه در ارتباط با سیاست خارجی بیشتر به موضوع مهمی پرداخته میشود که در اذهان عامه شایع بود که گویا محمد نادرشاه به کمک انگلیسها و بوسیله آنها به مقام سلطنت افغانستان رسیده است. محمد نادرشاه کوشیده تا برای رد این شایعات در بیانیه خود روشنی اندازد. اینک نظر به اهمیت تاریخی متن مکمل این بیانیه که از سالنامه 1311 گرفته شده و در کتاب "آئینه شورا"، تألیف محمد محسن صابر هروی، جلد اول صفحه 47 تا 53 مجدداً به نشر رسیده است، عیناً اقتباس میگردد:

آغاز بیانیه:

این مجلس شورای اسلامی را بنام خداوند قادر و توانا که بخشاینده سعادت دنیا و آخرت است، افتتاح میکنم و از بارگاه ایزد متعال برای حکومت و ملت افغانستان توفیق میخواهم که بسایه شریعت مطهر حضرت محمد علیه الصلوات و السلام باین خاک پاک اسلام خدمات برگزیده ابراز کنند و بار دیگر در اعتلای کلمه الله و ترقی و تعالی افغانستان موفقیت و کامیابی جاوید حاصل نمایند.

عزیزان من الحمدلله که بار دیگر افغانستان را از مصائب و نوائب نفاق و خانه جنگیها مصئون و مأمون می بینم و به خاطر آسوده و دل پر از امید شروع به تأسیس این مؤسسه شورای ملی مینمایم. معنی شورای ملی را به شما بدانانم: "شوری" یا به شما شرح کنم الحمدلله همه ما و شما مسلمان هستیم "مشوره" اساس کارهای ماست، ما بحکم قرآن عظیم الشان (وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله) مشوره کردن مکلف بودیم و هستیم و خواهیم بود. حضرت محمد علیه الصلوات و السلام در حل مسائل مشوره میفرمودند. خلفای راشدین رضی الله تعالی بمشوره کار میکردند،

خلفای بنی امیه نیز مشوره میفرمودند، لیکن خلفای عباسی مشوره را اساس متینی برای پیسبرد امور قرار دادند و وکلای دربار خلفای عباسیه حاضر می بودند و حکومت تمام کارها را با وکلای ملت مشوره میکرد. بعد از خلفای عباسیه سلاطین اسلام مشوره را منافی قوت و اقتدار خود دیده باین اساس ترقی و تعالی کمتر توجه نمودند، بنابراین خیلی دوره های انقراض و تغییر و تبدل درعالم اسلام واقع شد.

در افغانستان مشوره از قرنهای مدیدی به این طرف دوام میکند، چنانچه جرگه های افغان ها را حاکم عادل ملت افغانستان گفته میتوانیم. برای ملت ما مشوره چیز نو نیست، سلاطین گذشته اگر به مشوره ملت کار نکرده باشند، مشوره در قبایل و عشائر نافذ است. خیر از خدا میخوایم که باردیگر آنچنان و اقعات سیاه در افغانستان رو ندهد و این مؤسسه شورای ملی ما و شما را موقع و فرصت و درایت عنایت فرماید که تمام موجبات شکایات را از بین ملت و حکومت رفع نماید تا ملت برغم سابق حکومت خویش را از ملت و خادم بهبود و ترقی کار مملکت بداند. شورای ملی امروز ممثل شوراهای سائر ملل که بمرور ایام ترقی و اصلاحات بخود حاصل کرده یک نمونه ترقی شورا های سابقه ماست. اگرچه ملت تا امروز اینطور یک چیز را خواش نکرده، چون من شورای ملی را اساس وسیله مخصوص اصلاح مملکت میدانستم و میدانم، روز اول در خط مشی خود اعلان کرده ام شکرالله که درین فرصت پر امن افغانستان به افتتاح آن موفق شدم.

وقتیکه شما قانون حقوق شورا را مطالعه کنید، واقف میشوید که شورای ملی امروز با شورا و جرگه های پیشتر چه فرق دارد. اگر شما حقوق خویش را صحیح استعمال کنید و همیشه رفتار و روش حکومت را مراقب باشید و برای اصلاحات شورای ملی افغانستان بانی امنیت و مؤسس ترقی و تعالی مملکت خواهید شد. و به امید خدای عزوجل خانه جنگیها، نفاق و شقاق برای همیشه ازین وطن معدوم خواهد گشت و مسائل شخصی باعث زوال و اضمحلال این سلطنت اسلامی نخواهد شد و همه وقت این ملت آسوده خواهد ماند، تغییر و تبدل سلطنت سبب انفصال ریشه های ترقی و تعالی ملک و مملکت نخواهد شد، همیشه زمامداران نیک و حکام صادق و محسن ملک و مملکت در افغانستان انتخاب خواهد شد، استبداد،

بدعت پرستی و رشوت ستانی یک قلم در قلمروی این مملکت رونما نخواهد گردید.

گفته میتوانیم روزیکه وکلای ملت حقوق خود را شناخته و خیر و شر را از روی مفاد عمومی متمایز کردند و اعراض تفرقه از میان رفع شد، از همان روز دوره سعادت افغانستان آغاز خواهد شد. خدا قادر است، رحیم است، کریم است! همانطوریکه افغانستان را به این فرصت کم از انقلاب خانه برانداز نجات داد و ملت افغانستان امنیت و عزت و توانائی و اتحاد سر از نو بخشید، از درگاه بخشایش ایزد مایوس نیستیم و امید واثق دارم که انقلاب گذشته آخرین دوره فطرت و نکبت ما ملت حساب خواهد شد و انشاء الله و تعالی برای همیشه خاتمه یافت و این روز افتتاح شورای ملی روز اول دوره سعادت افغانستان خواهد بود که تا ابد دوام خواهد داشت.

وکلای محترم ملت! مایوس نباشید، این چنین ادوار ظلمت را که ما و شما گذرانیدیم، تاریخ ملل عالم در حیات سائر ملل دنیا نشان میدهد بعد از هر سختی آسانی است و پس از هر تنزل ارتقا و اعتلا آمدنی است، بشرطیکه بندگان خدا از جاده حقیقت و انسانیت منحرف نشوند و عیب و هنر و اسباب تنزل را وسیله ترقی نشناسند.

فرزندان و برادران عزیز! من آنچه از اجراءات این دوره را میخواهم به شما بیان کنم، سیاست خارجی امروزه افغانستان است تا شما از سیاست خارجی حکومت امروزه خود خوبتر واقف و مسبوق شوید و باقی مسائل را که در ظرف یکنیم سال و چند ماه شده صدراعظم صاحب و وزرائ بشما معلومات خواهند داد. میخواهم از ابتداء ورود خود به خاک پاک افغانستان و تا امروز آنچه با دول متحابه معامله و مکاتبه کرده ام، بشما اظهار کنیم تا بر شما سیاست خارجی من پوشیده نماند:

وقتیکه من در خاک افغانستان قدم گذاشتم، خودم شاه ولی خان و شاه محمودخان را در سمت جنوبی و محمدهاشم خان و محمد گل خان را در سمت مشرقی تعیین نمودم. درین موقع در سمت جنوبی اثار نفوذ سقویان ظاهر نبود و هیچ کس حکومت سقوی را اعتبار نمیداد، اما اینکه امان الله خان در حدود قلات و مقر با عساکر قندهار نمودار شد و دوباره عزم استیلای کابل را باطراف و اکناف مشنهر گردانید، اهالی سمت جنوبی قدری متردد شدند و گمان کردند

که من با برادران خود بطرف داری امان الله خان خدمت میکنم، هرچند زیاد وانمود کردم که مطلب من شخصیت هیچ کس نیست و برای اثبات شخصیت خود نیامده ایم، ما میخواهیم در افغانستان امنیت قایم شود و خانه جنگی از میان رفع گردد و هر شخص را که تمام قوم و ملت افغانستان به پادشاهی انتخاب کنند، همان شخص پادشاه شود. اما با آنهمه اصرار من اهالی سمت جنوبی باظهار من متردد بودند و مطمئن نشدند، چه من مجبور بودم که اعلان پادشاهی خود را بدون اعتراف و تصویب تمام اهالی افغانستان رد کنم. هرچند در مواقع بزرگ و در اوقات ظهور ناکامی و شکست این مطلب را بمن تکلیف نمودند و من نسبت بنام پادشاهی بنام خدای توانا توکل میکردم و مهربانی و لطف کردگار را بر امدادی که از نام پادشاهی بمن وانمود میشد، ترجیح میدادم. تا اینکه در اکثر طبقات اهالی سمت جنوبی تشدد افکار تولید شد و سقویان در سمت جنوبی قدرت کامله یافتند. گردیز و اکثر حصه خوست و اورگون و غیره جاها را استیلا نمودند و من در اینوقت اراده کردم تا از اقوام افغانستان سرحد آزاد استمداد کنیم. میخواستم از قوم اورکزائی استعانت جویم، درین وقت راه مواصلت من و اروکزائی ها در دست انگریزها بود. بواسطه حاجی محمد اکبر خان به حکومت انگریز داخل مذاکره شدم. حکومت برتانیه موافقه نکرد، عذر غیرجانبداری را پیش کرده راه دادن اورکزائی را منافی اعلان و غیرجانبداری خود را وانمود کرد و به همین مضمون نامه حکومت برتانیای بمن رسید که این نامه تا هنوز موجود است. باین همه مایوس نشدم و دست از کار نکشیدم. قوم باغیرت جاجی و هم یک حصه منگل احمدزائی در دست من بود، بالاخره فیصله کردیم که از قوم وزیری که برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند و غیرت اسلامی و افغانی آنها بجوش آمده و استمداد کرده شود، وزیرها دعوت مرا پذیرفتند و به حضورم حاضر شدند. دولت برتانیای برین مسئله بیشتر با من درشتی کرد و به حاجی میرزا محمد اکبر خان برین مسئله بسیار اصرار نمود که باید وزیرها را از جاجی به وزیرستان خارج کنیم و واپس بفرستیم و هم اعلانات مکتوبات خود را اسمی قندهار و اقوام قبائل آنولا بواسطه عبدالغنی خان از راه چمن فرستاده بودم. آنهمه دعوتنامه های من باقوام قندهار و اچکزائی های غیرتمند رسید، اما خود عبدالغنی خان را حکومت هند مانع شد و انسداد

سخت برای پیشرفت او نمود و او را در قندهار نگذاشت. همانست که بمجرد گرفتن اعلانات من اقوام و قبائل قندهار قیام نمودند و عرایض خوشوقت گردیدن شان نسبت به مجاهدات من بسمت جنوبی برایم رسید. با وجود آن همه اعترافات دولت انگریز همینکه حاجی میرزا محمد اکبر خان را برای اظهار دلائل عدم امکان واپس فرستاد، وزیرها را به پاره چنار فرستادم، من و شاه ولی خان، شاه محمود خان و محمد گل خان را با دیگر سرکرده های اقوام وزیرها و یکعده حاجی و منگل احمدزائی و جدران و طوطاخیل گردیز برای محاربه کابل و لوگر اعزام نمودم. هنوز دولت برتانیه بردلائل عدم امکان واپس فرستادن وزیرها قانع نشده بود که خبر فتح کابل رسید.

خلاصه قبل از فتح کابل بین من و دولت برتانیه بر مسئله مشارکت وزیرها خیلی تیره گی و پیچیده گی موجود بود. من به حکم تقدیر مجبور بودم که از هر قوم و قبیله افغان که امداد گرفته میتوانستم، تشبث میکردم. از من و زندگانی بجز نیم نفس چیزی باقی نمانده بود. تهدید دولت برتانیای نسبت به مشارکه وزیرها و ظلم سقو در نظر من اهمیت داشت، زیرا عرصه حیات بر من تنگ شده بود. من با حیات و شرف با مرگ خود و خاندان خود را تصمیم کرده بودم.

من امروز بحضور شما وکلای ملت اعلان میکنم که من بجز فضل و رحم خدای قادر مطلق و فداکاری اهالی افغانستان ما با هیچ کدام دولت اجنبی کابل را فتح نکرده ام. موفقیت من در نجات وطن بفضل خاص الهی و همت و غیرت عموم ملت افغانستان بعمل آمده است.

و قتیکه من در کابل رسیدم و شما ملت با اصرار و تأکید مرا پادشاه افغانستان انتخاب کردید، وزارت خارجه فوراً به تمام دنیا اعلان کرد و به جواب اعلان وزارت خارجه از همه دول متحابه تبریک شناسائی حکومت حاضره اعتراف و اعلان شد. سفیر کبیر دولت علیه ترکیه در کابل تشریف داشت و سفیر کبیر دولت بهیه شوروی نیز از همه اولتر بکابل رسید، دول متحابه یکی بعد دیگر نمایندگان خود شانرا به دربار افغانستان فرستادند. من بنابر اصول و قواعد بین المللی تمام معاهدات را که حکومت سابقه با دول متحابه عقد کرده بود، تصدیق کردم. دیگر هیچ معاهده سری و علنی نه نموده ام.

البته سال گذشته بعضی از دول بما امداد کردند، چنانچه حکومت بهیهٔ بریطانیا بدون کدام شرایط باافغانستان امداد کرد، این امداد عبارت است از یک لک و هفتاد و پنجهزارپوند قرضه بلاسود و ده هزارتفنگ و پنجاه لک کارطوس، و چون این امداد مبرا از هرگونه آلایشات سری و علنی است و بدون شرایط است، من به ممنونیت قبول کرده ام. امان الله خان هم موثرها و سیم های تلگراف و غیره اشیاء را از دولت بریطانیا قبول کرده بود و درجنگ ملا عبدالله پنجهزارتفنگ و کارطوس از حکومت هند گرفته است که این مسایل تاامروز اعلان نشده بود و هم دروقتیکه امان الله خان درلندن بود، ازطرف دولت برطانیا مبلغ نقد و ده هزار تفنگ و بعضی ادوات دیگر هدیه شده بود و امان الله خان آن هدیهٔ دولت برطانیا را قبول کرده بود. من درسیاست خارجی آنچه کرده ام، واضح می گویم و بشما خاطرجمعی میدهم که حکومت من تا امروز امتیازحقوقی به هیچ دولت نداده است و تا من زنده ام، انشاء الله بقلم من این طورچیزی امضاء نخواهد شد.

من قطعاً در سیاست خارجی افغانستان اسرار نمیخواهم داشته باشم و هم حکومت و ملت خود را توصیه میکنم که موقعیت جغرافیائی افغانستان هیچ گاه سیاستهای سری را تحمل ندارد؛ از سیاستهای سری باید همیشه پرهیز کنیم و بار دیگر میخواهم به شما ظاهر کنم که مفیدترین سیاستی که در افغانستان تصور میشود و من همیشه دوام آنرا توصیه میکنم، این است که افغانستان باید بیطرف باشد و با همسایه های خود و تمام دول متحابه روش و سلوک خوب که منافی مفاد افغانستان نباشد، اجراء کند و همسایه های خود را عملاً یقین بدهد که افغانستان موازنه جانبین را کاملاً محافظه نموده و روش دوستانه و مساویانه با همسایه های خود دارد و خواهد داشت و این روش افغانستان برای خود افغانستان و برای همسایه های افغانستان مفید است.

راجع به اقوام سرحد آزاد این مسئله نا گفته نماند که مسئله سرحد آزاد یک مسئله حاد سیاست افغانستان و دولت برتانیه است. افغانستان راجع به سلوک و روش باهمی اقوام سرحد و حکومت هند از اندیشه فارغ نیست. میتوانم بگویم اقوام سرحد و ما از حیث مسلمانی و قومیت یک چیز هستیم. دولت برتانیا شاید این همدردی اقدام سرحد را به افغانستان و افغانستان را به سرحد از سالهای دراز تجربه و مشاهده کرده است. ما به هیچ وجه ازین همدردی انکار کرده نمیتوانیم، چرا پریشانی اقوام سرحد آزاد در افغانستان

حتماً اثر می اندازد. ازین رو سعادت و رفاهیت اقوام سرحد ازاد همه وقت آرزو و خواهش ماست.

وکلای محترم! این است سیاست امروزه حکومت شما که برای تان شرح کردم تا شما کم و کاست از حقایق واقف باشید و در کارها دقیق شوید، هر مسئله را خوب بسنجید و فیصله کنید. بی پروائی در امور مملکت گناه عظیم است. شما مقدرات یک ملت بزرگ رادرین مجلس فیصله میکنید که به سهو و خطای شخص شما حساب خواهد شد، خساره آن بیک ملت و مملکت عظیم الشان اسلامی عاید میشود، بسیار مدققانه و احتیاطانه در حل مسائل پیش شوید. مشاهده کردید که ناعاقبت اندیشی، امتیاز نکردن [تفریق] خیر و شر از طرف حکومت چه خساره عظیم به ما وارد کرد. هرروز این ملت را دچار مشکلات ساختن بجز اینکه بگویم خیانت کردن است، دیگر چه، چون حکومت متبوعه شما زیاده تر به مشوره اهمیت میدهد و میخواهد که دایماً مصدر چنان اجراتی شود که از آن رضای خالق و خوشنودی مخلوق حاصل و برطبق حسیات عمومی به همه ترقیات مطلوبه خود نائل شود.

اینک بکمال مسرت امروز این مجلس عالی شورای ملی را افتتاح کردم و در نظر دارم که به فضل الهی جهت معاونت فکری شورای ملی و حصول دیگر مطالب عالی یک مجلس اعیان را هم دراین جا تشکیل کنم. (پایان بیانیه محمد نادرشاه در روز افتتاح شورای ملی)

فهرست مأخذ

کتاب و رساله ها:

- 1 - آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، مترجم: علی محمد زهما، چاپ جدید، پشاور
- 2 - آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم"، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1370
- 3 - آدامک، لودویک: "دکشنری سوانح مختصر شخصیت های سرشناس افغانستان"، به زبان انگلیسی، چاپ گراس - اتریش
L.W. Adamec: A. Biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan, Graz. 1987
- 4 - آستا، اولسن: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل الله زمر، دنمارک، 1998
Asta Olesen: "Islam and Politics in Afghanistan", Denmark, 1993
- 5 - آهنگ، پوهاند کاظم: "سیر ژورنالیسم در افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، 1378
- 6 - اکرم، داکتر عاصم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های سردار محمد داود"، انتشارات میزان، 1380
- 7 - ابوی، جنرال محمد زکریا: "داود خان و اردو"، مجله خراسان، شماره های متعدد، 1990 و 1991
- 8 - اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"، چاپ دوم، کابل، 2009
- 9 - ایبک، ظفر حسن: "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت محمد هاشم خان"، مترجم: فضل الرحمن فضل، چاپ دهلی، 1379
- 10 - پنجشیری، دستگیر: "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" جلد اول و دوم، پشاور، چاپ سوم، 1999

- 11 - پولادا، لیون: "افغانستان و اضلاع متحده: سالهای دشوار"، مترجم: داکتر سید عبدالله کاظم، منتشره: سالنامه انجمن سالمندان افغان در شمال کالیفورنیا، به اهتمام محمد نعیم مجددی، 2018
Afghanistan and The United States: The Crucial By: Leon B. Poullada, (published in: The Years, Middle East Journal, Spring 1981, Pp 178 -190
- 12 - پولادا، لیون: "کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده از سال 1828 تا 1973"، مترجم: پوهاند غلام صفر پنجشیری، ورجنیا، 1999
The Kingdom of Afghanistan and the United States 1828 - 1973, By: Leon B. Poullada, (Published Lincoln: Center for Afghanistan Studies at the University of Nebraska in Omaha and Dageford Publishing, 1995
- 13 - پوهنیار، سید مسعود: "ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان"، جلد اول و دوم، مرکز نشراتی میوند، پشاور، 1376
- 14 - حکم، عبدالشکور: "از عیاری تا امارت ت امیر حبیب الله کلکانی"، پشاور، 2002
- 15 - خسرو شاهی، سیدهادی: "نهضت های سیاسی در افغانستان"، انتشارات وزارت خارجه ایران، تهران، 1370
- 16 - خلیلی، خلیل الله: "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری"، تهیه کنندگان: ماری خلیلی و افضل ناصری، ورجنیا، 2010
- 17 - دریخ، امین الله: "افغانستان در قرن بیستم"، پشاور، 1379
- 18 - رشتیا، سیدقاسم: "خاطرات سیاسی 1311 - 1371"، ورجنیا، 1376
- 19 - زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال آباد، 1391
- 20 - شرق، داکتر محمدحسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی، 1991

- 21 - شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت"، چاپ دوم، 1384
- 22 - شاه، اس. ام. (S.M. Shah): "تجارت با افغانستان" (Trade with Afghanistan)، لاهور، اکتوبر 1946 (میزان 1325)
- 23 - غفوری، عبدالصبور: "سرنشینیان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه جدید"، پشاور، چاپ اول، 1380
- 24 - صابر هروی، محمد محسن: "آئینه شورا"، جلد اول و دوم، از انتشارات ریاست اطلاعات عامه ولسی جرگه، کابل، 1386
- 25 - صدیق چرخي، خالد: "از خاطراتم"، کالیفرنیا، چاپ دوم، 2007
- 26 - صدیق چرخي، خالد: "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان"، جلد اول و دوم، هالند، چاپ دوم، 1391
- 27 - عارض، پوهاند غلام جیلانی: "کابل دیروز، کابل امروز با فردای مبهم آن"، پشاور، 1377
- 28 - عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384
- 29 - عطائی، محمد ابراهیم (کاندید اکادمیسین): "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان"، مترجم از پشتو: داکتر جمیل الرحمن کامگار، کابل، 2010
- 30 - غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، چاپ ویرجینیا، 1999
- 31 - غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، مترجم: پوهندوی محمد یونس طغیان ساکایی، پشاور، چاپ دوم، 2000
- 32 - فاضل صاحبزاده، پوهاند محمدفاضل: "سیر زندگی تعلیمی، اجتماعی و سیاسی پوهاند محمد فاضل فاضل"، به اهتمام: پوهندوی قطب الدین نجمی، کابل، 1383
- 33 - فرهنگ، میر محمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، پشاور، 1373

- 34 - فرهنگ، میرمحمد صدیق: "خاطرات میرمحمد صدیق فرهنگ"، به اهتمام سید محمد فاروق فرهنگ و سیدضیاء فرهنگ، چاپ اول، 1394
- 35 - فیض زاد، محمد علم: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"، 1368
- 36 - کاتب، ملا فیض محمد: "سراج التواریخ"، جلد چهارم، بخش نخست، چاپ کابل، 1390
- 37 - کاظم، داکتر سیدعبدالله: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، 2005
- 38 - کاظم، داکتر سیدعبدالله: "داؤد خان و اردو - حقایق برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان"، افغان جرمن آنالین، مورخ 2 اگست 2015، در 4 قسمت
- 39 - کاظم، داکتر سیدعبدالله: "نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی - مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان"، افغان جرمن آنالین، مورخ 14 اگست 2015، در 4 قسمت
- 40 - کاظم، داکتر سیدعبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام"، در سه جلد، کابل، چاپ اول، 2019
- 41 - گروس، نسرین ابوبکر: "قصاریخ ملالی یا خاطرات اولین لیسۀ دختران افغانستان"، چاپ اول، ویرجینیا، امریکا، 1998
- 42 - مبارز، عبدالحمید: "تحلیل واقعات سیاسی افغانستان از 1919 تا 1996"، چاپ اول 1375
- 43 - مجروح، سید شمس الدین: "سرگذشت من"، کابل، 1391
- 44 - نعیم، محمد عزیز: "صفحه از تاریخ"، جریده مجاهد ولس، صاحب امتیاز: محمد حسن ولسمل، شماره های 5، 6 و 7، سال پانزدهم، 1375 (این رساله بعداً در کتاب: "د ولسمل ژوند، سیاسی هلی خلی او خاطری" جلد اول، پشاور، 1389 از صفحه 771 تا 798 به چاپ رسیده است)
- 45 - محمدعلی: (Commercial Afghanistan) - "فعالیت تجارتی افغانستان"، دهلی، 1946

- 46 - هاشمی، پوهاند سید سعدالدین: "نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان"، جلد دوم، چاپ ایران، 1384
- 47 - مهدی، داکتر: "آیا پشتونستان هنوز هم یک داعیه است؟"، این رساله نخست در نشریه "همبستگی" و بعداً در نشریه "میزان" - سال پنجم شماره 68، مورخ 20 حوت 1379 ش مطابق 11 مارچ 2001، چاپ دهلی تجدید طبع شد
- 48 - "افغانستان در 50 سال اخیر"، از انتشارات وزارت اطلاعات و کلتور، 1347
- 49 - کتاب "محاکمه خائنین ملی محمد ولی خان و محمود سامی"، نشریه رسمی دولت افغانستان، چاپ دوم، پشاور، 1387 (از روی چاپ اول سال 1310)
- مقالات و گزارشها:**
- انگار، فیض محمد: "مصادره بدون تحقیق و محاکمه"، جریده نداء خلق، شماره هشتم، مورخ 9 ثور 1330
- بینوا، عبدالرؤف: "نظری به پشتونستان"، منتشره سالنامه کابل سال 1329
- بهروز، داکتر محمد حسین: "آزاده ای بر بلندای معرفت و شجاعت"، وبسایت آریائی
- تره کی، نور محمد: "ما چه می خواهیم؟"، جریده انگار، شماره اول، مورخ 9 حوت 1329
- جویا، سرور: "بلدیه ملی کابل"، سالنامه کابل، سال 1327 - 1328
- حبیبی، عبدالحی: "تابعیت افغانی مؤسس آزاد افغانستان"، جریده آزاد افغانستان، چاپ کراچی، شماره دوم، مورخ 7 جدی 1330 - 29 دسمبر 1951
- حصین، شاه محمود: "تاریخ مبارزات ویش زلمیان"، تیزس ماستری، 1367 (به استناد: دستگیر پنجشیری)
- رضوی، داکتر سیدعلی: "دو حدیث دیگر در اسرار علامه بلخی"، هفته نامه امید (منتشره امریکا)، شماره 149، مورخ 8 حوت 1379

- زوری، نثار احمد: "نهضت خواجه محمد نعیم خان" هفته نامه امید (منتشره امریکا)، در 8 بخش، از شماره 136 تا 144، مورخ 21 قوس تا 10 دلو 1373
- سمندر غوریانی، عبدالله: "درباره سید اسمعیل بلخی"، هفته نامه امید (منتشره امریکا)، شماره، 147، مورخ 23 دلو 1379
- صافی، غلام حسن: "موی مبارک"، جریده انگار، شماره پانزدهم، مورخ 28 حمل 1330 (نشر همین مقاله موجب مصادره و توقیف این جریده گردید)
- عنایت سراج، زینب: "تاریخچه مختصر مؤسسه نسوان"، سالنامه کابل، سال 1330
- غبار، میر غلام محمد: "مرام جریده وطن"، جریده وطن، شماره اول، مورخ اول حمل 1330
- فرهنگ، میر محمد صدریق: "صعود نرخها"، جریده وطن، شماره 42، مورخ 12 جدی 1330
- گزارش: "مجلس رفاه عامه"، سالنامه کابل، سال 1326 - 1327
- محمودی، داکتر عبدالرحمن: "از ما می پرسند چه میخواهید؟"، جریده انگار، شماره 5، مورخ 23 حوت 1329
- محمودی، داکتر عبدالرحمن: "اهداف نشر جریده [نداء خلق]"، شماره دوم، مورخ 12 حمل 1330
- محمودی، داکتر عبدالرحمن: "روش نامه ما" جریده نداء خلق، شماره سوم، مورخ 13 حمل 1330
- محمودی، داکتر عبدالرحمن: "چاره درد خلق چیست؟ - مرامنامه حزب خلق"، جریده نداء خلق، شماره 29، مورخ 16 سرطان 1330 (نشر مرامنامه حزب خلق در این شماره موجب مصادره و توقیف آن جریده شد)
- لمر، احسان: "واقعیت های اولین اتحادیه محصلین"، افغان جرمن آنلاین، مورخ 31 جنوری 2017
- لمر، احسان: "نهضت ویش زلمیان یا جوانان بیدار"، افغان جرمن آنلاین، مورخ 7 جنوری 2014
- لمر، احسان: "دکتور عبدالرحمن محمودی - ابر مردی در ردیف کاوه آهنگر"، افغان جرمن آنلاین، مورخ 18 مارچ 2018

- مقاله: "تعرض به قوای قضائیه"، جریده وطن، شماره 47، مورخ 18 دلو 1330 (نشر این مقاله موجب مصادره و توقیف جریده گردید)
- بیانیه: محمد داود صدراعظم در لویه جرگه 1334، جریده "زیرمه - ثروت" نشریه وزارت مالیه، سال دوم، شماره 24، پنجشنبه اول قوس 1334 ش (24 نوامبر 1955)

آثار منتشره نویسنده کتاب (در نشرات بیرون مرزی افغان)

الف - مقالات:

مقالات از 1990 تا 2007 :

به تعداد 54 مقاله در مجله آئینه افغانستان منتشره جنوب کالیفورنیا، ماهنامه کاروان منتشره شمال کالیفورنیا، جریده در راه صلح منتشره شمال کالیفورنیا، ماهنامه افغان رساله منتشره کانادا، ماهنامه لمر منتشره کانادا، جریده انیس منتشره کانادا، جریده آینده افغان منتشره نیویارک و نشریه اتحاد آزادگان منتشره نیویارک.

مقالات از 2007 تا 2020 :

جمعاً به تعداد 621 عنوان نوشته ها در وبسایت مشهور "افغان جرمن آنالین" به نشر رسیده که لست مکمل آنرا با مراجعه به هر نوشته میتوان در آرشیف نویسندگان آن وبسایت زیر نام نویسنده دریافت کرد. (بروی عنوان هر نوشته اگر کلیک شود، متن مقاله باز میشود)

ب - نامه های تحلیلی و پیشنهادها :

- 1 - نامه سرگشاده عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان در مورد شورای صلح هرات، منتشره جریده در راه صلح (شماره 13، سپتمبر 1994) و مجله آئینه افغانستان (شماره 42، اکتوبر 1994)
- 2 - نامه مشرح به اعضای نهضت وحدت ملی افغانستان پیرامون چگونگی سقوط نهضت (در 14 صفحه)
- 3 - نامه خصوصی بحضور پادشاه سابق، مورخ 7 جون 1997 (این نامه هنوز به نشر نرسیده است)
- 4 - نامه به سومین اجلاس شورای مصالحه و وحدت ملی منعقدہ بن (این نامه بعداً در جریده وفا منتشره پشاور به نشر رسیده است)
- 5 - پیام «جنبش ضد جنگ» (این پیام از طریق رادیو "نقش های جاودان" منتشره شمال کالیفورنیا نشر شد و نیز به تعداد زیاد تکثیر و توزیع گردید)

6 - پیشنهاد تحلیلی و مفصل: حل معضله انتقال قدرت و میکانیزم تشکیل یک حکومت مؤقت در افغانستان، مؤرخ 29 جون 1996 (این پیشنهاد ضمناً به حیث ضمیمه در کتاب "افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت" از این قلم زیر نام "پلان صلح نهضت وحدت ملی" درج گردیده است)

7 - نامه عنوانی کنفرانس افغانی منعقدہ لاس آنجلس، مؤرخ 5 اکتوبر 2001، درباره معضله ائتلاف «روم» و جبهه متحد شمال و پی آمدهای حمله احتمالی امریکا بر افغانستان (این نوشته دو روز قبل از حمله امریکا به افغانستان در کنفرانس مذکور قرائت و مورد مباحثه قرار گرفت)

8 - پیشنهاد تحلیلی: صلح پایدار در افغانستان (این نوشته به دری و انگلیسی تهیه شد و در کنفرانس مؤرخ 22 تا 24 نوامبر 2001 منعقدہ اوتاوا - کانادا مطرح بحث قرار گرفت)

9 - نامه سرگشاده عنوانی جلالتماب جناب آقای کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، منتشره پورتال «افغان جرمن آنلاین»، مؤرخ اول جولای 2007، در 13 صفحه، (این نامه شخصاً توسط سفیر افغانستان آقای جواد به ایشان تسلیم داده شد)

ج - کتابها و رساله ها :

1 - دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، دسمبر 1994 (در 36 صفحه)

2 - افغانستان بسوی انفلاسیون سرسام آور، چاپ اول (کالیفورنیا)، فبروری 1995 (در 71 صفحه)

3 - افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت، چاپ اول (کالیفورنیا) جولای 1995، چاپ دوم مارچ 1997 (پشاور) (در 99 صفحه)

4 - وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، اپریل 2001 (249 صفحه)

5 - طرح حکمتیار و هزار و یک سوال، چاپ اول (کالیفورنیا)، اگست 2001 (در 154 صفحه)

- 6 - جنایات دیروز - دادخواهی امروز، چاپ اول (کلیفورنیا) اکتوبر 1994، چاپ دوم (کابل) جنوری 2006 (ترجمه راپور مقدماتی «پروژه دادخواهی افغانستان» از انگلیسی، در 99 صفحه)
- 7 - زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد - یک بررسی تحلیلی و تاریخی، چاپ اول (کابل)، نوامبر 2005 (در 602 صفحه)
- 8 - هرات - از قیام حوت تا امروز (با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)، چاپ اول، کالیفورنیا، اکتوبر 2011 (در 496 صفحه)
- 9 - قیام تاریخی مردم هرات - 24 حوت 1357، چاپ اول، کالیفورنیا، 2013 (در 90 صفحه)
- 10 - زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام (1310 تا 1357)، در سه جلد، جمعاً 1321 صفحه، چاپ اول، کابل، 1398 (2019)

کتابهای آماده چاپ:

- (این کتابها به سلسله در وبسایت افغان جرمن آنلین به نشر رسیده اند، ولی در نظر است عندالموقع به حیث کتاب مستقل نیز چاپ شوند)
- 1 - درسی که باید از گذشته آموخت! - انتخابات ریاست جمهوری 2009 به استناد کتاب کای آیدی
 - 2 - رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303
 - 3 - اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان
 - 4 - اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر
 - 5 - شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از چهارم تا هشتم ثور 1357
 - 6 - بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
 - 7 - مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان
 - 8 - مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه 1303
 - 9 - نگاه گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان

- 10 - موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور
- 11 - شاه امان الله غازی بانی تحول در زندگی زن افغان
- 12 - استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است
- 13 - چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد انگلیس ها را مبنی بر متارکه قبول کرد؟
- 14 - مکثی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان
- 15 - خاطرات زندان پلچرخ از سرطان 1357 تا دلو 1358
- 16 - یک سند تاریخی - شجره خانوادگی
(دو کتاب اخیر الذکر تا هنوز در هیچ جا به نشر نرسیده و اما تکمیل و آماده چاپ میباشند)

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب

داکتر سید عبدالله کاظم در 15 جدی 1320 شمسی (5 جنوری 1942) در چارباغ - شهر کابل در یک خانواده سرشناس چشم به جهان گشود، بعد از فراغت از لیسه حبیبیه و پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل در سال 1963 شامل کدر تدریسی آن پوهنخی گردید. در سال 1971 پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم اجتماعی» از اطیش (ویانا) به کشور عودت کرد و به حیث استاد در پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس نمود. در سال 1973 به رتبه علمی "پوهندوی" ارتقا کرد ونخست به حیث آمر دیپارتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت) و سپس از 1974 تا 1978 به حیث رئیس آن پوهنخی ایفای وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل «حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از اعضای مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچمی گرفتار و برای مدت 19 ماه در پلچرخ زندانی شد. بعد از رهائی از زندان در اپریل 1980 به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن رفت، ولی از اشغال رسمی وظیفه خودداری کرد و پس از دو ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. او از اواخر 1981 تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال 1974 در ازای خدمت به معارف، بخصوص تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کرایت» در پوهنخی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مفتخر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال 1981 عضو مؤسس انجمن مهاجرین افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در 1982 عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغانها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از 2006 تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن «سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفورنیای شمالی» بوده است. موصوف در سال 1993 حرکت سیاسی بنام «نهضت وحدت ملی افغانستان» را آغاز کرد و در سال 1994 به حیث «منشی عمومی دارالانشای» آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا بر انگیزه هائی در سال 1996 از هم پاشید.

داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان در حدود 500 تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیر افغانی خدمت هموطنان تقدیم کرده و نیز بیش از 700 مقاله تا ایندم در مدیای افغانی بیرون کشور به نشر سپرده است. علاوه بر بعضی پیشنهادها برای آینده کشور که در مواقع مهم ارائه داشته، به تعداد 26 عنوان کتاب نیز نوشته که 11 کتاب آن چاپ شده و تعداد دیگر به سلسله در وبسایت افغان جرمن تا حال به نشر رسیده که امید است آنها نیز عندالموقع به حیث کتاب به چاپ برسند.

داکتر کاظم در 8 ثور سال 1344 (1965) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر میباشد. هریک محترمان مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا)، سید وحیدالله کاظم (یکی از آمران دیپارتمنت پولیس شهر "سنتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و حلیمه کاظم (استاد در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه") و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر که همه در شمال ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.